

هو
١٢١

(جلد نهم)

ترجمه ى فارسى تفسير شريف

بيان السّعادة فى مقامات العبادة

تأليف

عارف شهير

جناب حاج سلطان محمد گنابادى ملقب به سلطان عيشاه

طاب ثراه

مترجمان

محمد آقا- رضا خانى و حشمت الله رياضى

شناسنامه‌ی کتاب

نام کتاب: ترجمه‌ی فارسی تفسیر شریف بیان السَّعادة فی مقامات العبادہ جلد نهم

نام مولف: عارف شهیر جناب حاج سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطان علیشاه طاب ثراه

مترجمان: محمد آقا رضاخانی و حشمت‌الله ریاضی

ویراستار: سید عزیزالله قائمی (طباطبایی)

نوبت چاپ: چاپ نخست ۲۷ رجب ۱۴۲۲ (عید مبعث) ۲۳ مهرماه ۱۳۸۰

ناشر: نشر سرالاسرار

تایپ کامپیوتری: مجید بابکی

تیراژ ۵۰۰۰

هدیه ۵۰۰۰۰ ریال

لیتوگرافی چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

کلیه‌ی حقوق برای مترجمان محفوظ است.

تقدیم به پیشگاه

سرور و مولای عاشقان ولایت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين الصلوة والسلام على خير خلقه محمد
واله الطيبين الطاهرين .

الهی چنان کن سرانجام کار تو خوشنود باشی و ما رستگار
سپاس بی حد و قیاس یگانه بی همتایی راست که جز او را
نسزد، آنکه نور هدایت پیامبران و اوصیای برحق آنان را
واسطه‌ی فیض صوری و معنوی قرار داده و ما را مستفیض بر
استفاضه از خاتم آنان محمد مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمود و درود فراوان بر او
و خلیفه‌ی بلافضلش پیشوای پرهیزکاران یعسوب دین علی عالی
اعلی و اوصیای معصوم آنحضرت که در هر زمان ملاک سنجش
اعمال، لنگر زمین و آسمان و نوربخش دل سالکان می‌باشند.

اما سخن در خصوص عظمت و شکوه کار علمی و عرفانی
مؤلف جلیل‌القدر حضرت آقای حاج سلطان محمد گنابادی
«سلطانعلیشاه» که نقادان سخن و سخن سنجان نکته پرداز به حق
آن را در بوته‌ی شناخت و معرفت والای فنی تفسیر کلام وحی
الهی نام سلطان التفسیر را نامیده‌اند و ملوک کلام در سلطنت
والای سخنان دل‌نشین مؤلف ارجمند در عرصه‌ی اراییه‌ی نکات
ظریف و برجسته‌ی تفسیر در زمینه‌های گوناگون علوم اسلامی:

درایه، حدیث، رجال، اخلاق، کلام، تاریخ و...

آری جایی که سلیمانان وادی علم و ادب فروتنانه در قبال شکوه و ارجمندی اثری اینچنین عمیق و انیق اعلان عجز نموده‌اند دیگر چه جایی بر مورانی چون ما!

چه قدر و منزلتی را توان تجزیه و تحلیل سخنان برگرفته از اتصال صوری و معنوی وحی آسمانی قرآن خواهد ماند؟!

همچنانکه مقتضای حدیث شریف: «مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ كَادَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ» آنچه که ما را بر این امر جرأت داده و قوت قلبی بر ادامه‌ی راه شده نه توشه و زاد که در غایت قلت بلکه توجهات و عنایت ظاهری و باطنی سرور و مولای گرانقدرمان جناب آقای دکتر حاج نورعلی تابنده (قطب العارفین حضرت مجذوبعلیشاه) مدّ ظلّه العالی بود و رجای واثق بر الطاف و عنایات معظم له در طی همه‌ی مراحل کار.

مؤلف گرانقدر تفسیر شریف بیان السعاده با بهره‌گیریهای شایسته‌ای که از دریای بیکران معارف عالی‌ه‌ی اسلام متأثر از پیروی منویات و فرامین معصومین علیهم‌السلام و اتصال بر ولایت حقّه‌ی ایشان عاید و واصلش داشته‌است، تشنگان علوم الهی اهل بیت علیهم‌السلام و قرآن کریم را (که تقلین جدایی‌ناپذیر از هم‌دیگرند تا وارد بر حوض کوثر شوند) زلال معرفتی ارزانی داشته و عطشی

فرو نشانند.

آری مؤلف گرانقدر رحمته الله علیه طی تفسیر آیات سوره‌های مورد بحث این مجلد نیز نکات و ظرایف بدیعی را متعرض شده‌اند که سایر تفاسیر معاصر یا به کلی از پرداختن بر آنها شانه خالی کرده‌اند و یا اگر هم احادیث و روایات وارده را در خصوص تفسیر مورد استشهاد قرار داده‌اند با کم لطفی بر مفاد مضامین اصیل و زیربنایی هر کدام به طور سطحی و گذرا بر اشاره‌ی کوتاهی بسنده کرده‌اند که در موارد بی‌شمار موجبات گنگ و لاینحل ماندن برخی از معماهای تفسیر و یا در واقع بروز معماگونه‌ای نکته‌ای بارز را در اثر مشتبه‌شدن امر بر خواننده فراهم گردیده‌است.

همانطوری که خوانندگان و محققین ارجمند نیز با اندکی بذل دقت واقف خواهند شد مزیت‌های بارزی که این تفسیر شریف نسبت به تفاسیر دیگر دارد عبارتند از:

۱. دقت و توجه عمیق و همه‌جانبه‌ی مؤلف عالیقدر بر وجوه اعراب و بیان معانی مقتضی هر وجه مورد بحث.
۲. ابتکار ویژه‌ای که در برداشت کلی از آیات شریفه در تفسیر آیه با آیه به کار گماشته‌اند.
۳. بهره‌گیری به موقع از اخبار و احادیث معصومین علیهم‌السلام.

۴. استشهاد به موقع بر ابیات و سروده‌های عرفای بزرگوار
 به ویژه مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین بلخی رومی رحمته الله علیه.
 ۵. شخصیت و واژه‌پردازی مناسب و متناسب در برخورد
 با واژه‌های اسامی و اشخاص.

علاوه بر مزایای پنجگانه‌ی بالا مزیت‌های دیگری نیز وجود
 دارد که برای دوری جستن از اطالهی کلام بر همین اشاره‌ی
 کوتاهی که دربرگیرنده‌ی خیلی از اهم و بارز آنهاست بسنده کرده
 و بر عناوین بحث نیز در حدّ اشاره‌ی اجمالی جهت یادآوری
 شیوه‌ی ویژه‌ی این مؤلف گرامی این اثر نفیس متذکر شویم که: اگر
 درخانه کس است یک اشاره بس!

عناوین مباحث

سرفصل مباحث این مجلد عبارتند از سوره‌های:

۱. مریم ۲. طه ۳. انبیا

سوره‌ی مریم

در سوره‌ی مبارکه‌ی مریم مؤلف رحمته الله علیه تفسیر «کَهِيعَصَ»، با
 تذکر و یادآوری ذکر یا ذکر یا و دعای او بر آنچه که لازم است در دعا
 از بارگاه حضرت ربّ العالمین مدّ نظر بوده‌باشد را با این بیان یاد
 آور می‌شوند:

ابر طلب فرزندان، که با زکریّا در این مورد معاندت و دشمنی

داشتند، (می خواستند تا او فرزندی نداشته باشد و خودشان وارث شوند) یا می ترسیدند که مردم اطلاع پیدا کنند که زکریّا در وقت پیری و ناامیدی از اولاد طلب فرزند می کند و او را در این باره ملامت و سرزنش کنند.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي﴾ زکریّا گفت: پروردگارا استخوانم سستی گرفته، این سخن اظهار عجز و درماندگی زکریّا است تا مقدمه‌ی دعا بوده باشد، یا اظهار یأس او از فرزند و اتکایش در دعا بر محض فضل و کرم خداست بدون دخالت اسباب طبیعی.

﴿وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ﴾ و برف پیری بر سرم نشسته است، هرگز در دعای تو در پیشگاهت سخت دل نبوده‌ام و من از وارثان ترس دارم.

منظور او وارثان ارث صوری است که ممکن است خراب کاری، نزاع و مخالفت ورزند، یا مقصود او ترس در ارث معنوی است که به اختلاف رو آورده و مردم را به تباهی کشند. این سخن اشعار به آن دارد که دعای زکریّا خالی از دخالت هوای نفس و مقدمه‌ی اجابتست.

پس از استجاب دعا و مژده‌ی فرستاده‌ی خداوند (فرشته) و پاسخ بر پرسش کسی که تشکیک نماید در اینکه آیا انبیاء علیهم السلام هم

ممکن است تردیدی بر وعده‌ی الهی و تحقق آن داشته باشند؟ چنین آورده‌اند: ﴿قَالَ﴾ زکریا ع گفت: ﴿رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً﴾ خداوندا علامتی قرار بده که من به وسیله‌ی آن میعاد و تحقق وعده را بشناسم، مقصود هنگام انجام و تحقق وعده‌است نه راست بودن وعده که آن از مقام انبیا ع بعید است (تا شکر گفته و مطمئن شوم).

﴿قَالَ آيَاتِكَ إِلَّا تَكَلَّمُ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا﴾ گفت: علامت تو این است که سه شبانه روز تکلم با مردم نتوانی (جز مناجات با خدای تعالی).

خدا فرموده: به این نشان که با مردم تا سه روز تکلم نکنی. و در حالی که تو سالم باشی و در زبانت هیچ مرضی نباشد در عین حال سه شبانه روز با هیچ کس سخن گفتن نتوانی. مقصود سه شب با روزهای (آن) است، چه گاهی روز یا شب استعمال می‌شود و مقصود دور فلک اطلس است با شب و روزش، لذا در سوره آل عمران گفت: «ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا» نقل شده‌است که زبانش از تکلم با مردم بسته شد و از ذکر خدا بسته نشد.

سپس ثمره‌ی این دعا را که حضرت یحیی ع است متذکر شده و پس از اشاره بر نبوت او در کودکی می‌فرماید:

﴿وَسَلِّمْ عَلَيْهِ﴾ و بر او تحیّت و سلام باد، یا از ما ایمن بودن از آفات بدنی و نفسانی و سلامتی بر او باد.

﴿يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾ بر روزی که زاده شد، روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود.

و چون اوقات سه گانه تولّد، مرگ و زنده شدن پس از مرگ، ابتدای خروج و دخول در عالم دیگر است و آن وقت انقطاع و گسستن از چیزی که مألوف و مأنوس است، پیوستن به چیزی است که غیر مأنوس است و هر دو برای انسان وحشتناک می باشد، لذا آن سه وقت را مخصوص به ذکر سلام گردانید (چون بندگان در این سه روز بیشتر به لطف خدا محتاجند).

با یاد آوری از مریم عَلَيْهَا نیز نکات ارزنده ای را آورده اند که از آن جمله می توان بر تکلم حضرت عیسی عَلَيْهِ در گهواره اشاره کرد که می فرماید:

﴿قَالَ﴾ آن طفل (به امر خدا به زبان آمد و) گفت (عیسی عَلَيْهِ):
 ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ﴾ من بنده ی خدا هستم، او ابتدا اقرار به عبودیت خودش کرد تا مردم از بدون پدر بودن و سخن گفتن او در کودکی توهم نکنند آنچه را که توهم کردند که او فرزند خداست، یا او خداست یا او ثالث ثلاثه است (اقنوم سوّم است، ربّ، روح القدس، ابن یا مصدر اوّل: عقل اوّل، نفس اوّل)، در حالی که

و کلمة الله یعنی یقین جامع و مظهر هر سه اقنوم در عین وحدت بود).

﴿ءَاتَانِيَ الْكِتَابَ﴾ مرا کتاب آسمانی عطا فرمود فعل را ماضی آورد چون وقوع یا استعداد و آمادگی عیسی امری محقق و حتمی بود و مقصود از کتاب، انجیل یا کتاب نبوت است.

﴿وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ﴾ و خداوند هر جا که باشم مرا کثیرالخیر و نفع رساننده یا نموکننده‌ی در خیر قرار داده است.

﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَبِرَّأِبَوَالِدَتِي﴾ و مرا همواره مادام که زنده باشم به نماز و زکات و نیکوکاری به مادرم سفارش کرده است.

پس از اشاره بر اختلاورزان دستجات پیامون عیسی ﷺ می فرماید: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ﴾ ای محمد ﷺ آنان را انداز کن و بیمشان ده (یعنی روز مرگ و قیامت).

﴿يَوْمَ الْحُسْرَةِ﴾ از روز حسرت و تأسف از این که به افراط و تفریط گراییدند مؤمنین را از تقصیرشان در عمل بیم ده.

﴿إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ بدل از «يَوْمَ الْحُسْرَةِ» است، یعنی روزی که امر خلاق و حسابشان تمام شود، اهل جنت به جنت و اهل آتش داخل آتش گردند.

می‌گویند در آن هنگام مرگ را در صورت یک قوچ می‌آورند و بین بهشت و جهنم نگره می‌دارند! به نحوی که اهل بهشت و جهنم همه آن را می‌بینند، سپس ندا داده می‌شوند که اشراف کنید و نگاه کنید به مرگ، پس آنان نگاه می‌کنند، سپس مرگ ذبح می‌شود.

سپس گفته می‌شود: ای اهل بهشت اینجا خلود و جاودانگی است که هیچ مرگی در آن نیست، ای اهل آتش به صورت همیشه و جاویدان در آتش خواهید ماند و هرگز مرگی در اینجا نیست.

بدان که انسان از همان ابتدای استقرار ماده‌اش در رحم در حال خلع و لبس، در ترک و اخذ، در بیع و شرا، در موت و حیات و در نشر و حساب است.

و این حالت برای او استمرار دارد تا انقضای حیات دنیا، پس از انقضای حیات دنیا اگر از اهل برزخ باشد تا تمام شدن برزخ و رسیدن به اعراف این حالت استمرار دارد.

بعد از وصول به اعراف و حکم بر اهل آتش به دخول آتش و بر اهل بهشت به دخول بهشت این حالات تمام می‌شود و این تغییر و تبدیل منقضی می‌گردد و مرگ منقطع می‌شود، این است معنای قضای امر و حتمی شدن امر و ذبح مرگ.

علاوه بر اینها نکات بسیار مفیدی که در یادآوری از

ابراهیم علیه السلام در بردارد.

که از اهم آنها می‌توان بر این نکته پافشاری نمود که فرمود:
 ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾ و بر زبان عالمی آوازه
 نگونامی شان را بلند گردانیدیم لسان صدق عبارت از ثنای جمیل
 بر لسان خلق است؛ مقصود از «علی» ثنای زیاد و بلندست، یا
 مقصود از علی، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

چون علی علیه السلام برای ابراهیم لسان صدق در بازماندگان بود
 که در لسان صدق از او شریف‌تر برایش وجود نداشت.
 از ثنا و ستایش تعبیر به لسان کردن برای این است که ثنا از
 زبان صادر شده و بر آن جاری می‌گردد، به علی علیه السلام نسبت داده شده
 که فرمود: لسان صدق برای مرد این است که خداوند در بین مردم
 برای او چیزی بهتر از مال قرار دهد که آن را بخورد و به ارث
 بگذارد.

در یادآوری از موسی علیه السلام نیز نکات ارزنده‌ای وجود دارد
 که از اهم آنها می‌توان بر مخلص بودن آن حضرت اشاره نمود
 ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا﴾ یاد کن در کتاب خود
 شرح حال، موسی را که او بسیار بنده‌ای با اخلاص بودو...

سوره‌ی طه

پس از پرداختن بر نکات متعددی که پس از اشاره بر اینکه که طه یکی از نامهای رسول اکرم می باشد، هدف از نزول قرآن که برای مشقت پیامبر گرامی نبوده و بیان حدیث موسی... می فرماید: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ نماز را بپادار برای ذکر من، تا تو را یاد کنم و هیچ شرافتی شریفتر از آن نیست.

یعنی نماز ذکر توست که با نماز مرا ذکر می کنی (به یاد و مقصود از اذکار و اعمال که صاحب این امر بر سالک تقریر می کند عبارت از حصول همین ذکرست که آن غایت، غایات و نهایت، نهایت هاست.

بنابراین معنای آیه چنین می شود: نماز را بپادار و هر یک از مراتبش را به دیگری وصل کن تا ذکر حقیقی روحی تحصیل گردد یا به جهت حصول این ذکر نماز را بپادار، یعنی اگر این ذکر برای تو حاصل نیست نماز را بپادار تا حاصل شود، چرا که آن مطلوب بزرگ و مقصود نهایی است و اگر این ذکر برای تو حاصل است نماز را بپادار تا شکر این نعمت را به جا آورده و آن (برکت) را تکمیل نموده باشی.

﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ﴾ (و بعد از توحید بدانکه) محققاً ساعت قیامت خواهد رسید، این جمله تعلیل قول خدا «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» می باشد، چون ساعت در اخبار به ساعت ظهور قائم عجل الله فرجه و

به ساعت مرگ و قیامت تفسیر شده‌است و این سه تا در عالم صغیر متحدند.

زیرا ظهور امام با ملکوتش نمی‌شود مگر هنگام مرگ اختیاری، چنانچه مرگ اختیاری محقق نمی‌شود مگر وقت ظهور امام، هنگام مرگ قیامت صغری به پا می‌شود و ظهور امام همانطور که در هنگام مرگ اختیاری انجام می‌گیرد در مرگ اضطراری نیز محقق می‌شود، چنانچه در اخبار آمده‌است.

بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: نماز را به پادار در حالی که منتظر ظهور امام با ملکوتش باشی، چون قطعاً ساعت ظهور او خواهد آمد، پس منتظر آن ساعت باش.

پس از بیان فرازهای گوناگونی که مورد عنایت خاص توجه قرار گرفته دقت مؤلف گرامی ذیل این آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» روزی پروردگارت را مورد توجه و نظرت قرار بده، اکتفا به نصیب و سهم عنایت و توجه خودت نکن، بلکه خانواده و اهل خودت را نیز متوجه روزی پروردگارت و طالب آن بکن، آنان را به نماز فرمان ده که نماز نمونه‌ی آن رزق است، تا آن را طلب کنند و توجه به سوی آن داشته باشند.

اهل نبی ﷺ عبارت از هر کسی است که منتسب به او باشد

به سبب بیعت عام یا خاص، و کسی که با هر دو بیعت و با نسبت جسمانی به رسول خدا ﷺ نسبت رساند به اهل پیغمبر بودن سزاوارتر از کسی است که چنین نسبت جسمانی را ندارد.

و کسی که با هر دو بیعت به پیامبر منسوب باشد سزاوارترست از کسی که فقط با بیعت عام منسوب به اوست، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام سزاوارتر از دیگران هستند.

و روی همین جهت بود که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه تانه ماه در وقت هر نماز به در خانه‌ی علی علیه السلام می آمد و می گفت: «الصَّلوةَ رَحِمَكُمُ اللهُ».

یا مقصود از اهل پیامبر اصحاب کسا هستند و لذا رسول خدا فقط به در خانه‌ی علی علیه السلام می آمد نه کس دیگر.

سوهی انبیا

در این سوره‌ی شریفه نیز نکات ارزنده‌ای وجود دارد که از اهم آنها بعد از اشاره بر نزدیک بودن قیامت (رستاخیز) اشاره بر این که اهل ذکر جهت اناطه و توجه در فهم آنچه که بایستی فهمید می باشد که پیرامون آن چنین فرموده‌اند:

﴿ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ آنچه نمی دانید از اهل ذکر بپرسید؛ و در اخبار (در وجه) رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ بودن پیامبر صلی الله علیه و آله

آمده است که او مبعوث شد به کنایه و اشاره نه به تصریح، قوم او مهلت داده شدند و وعده‌ی عذاب به آنان داده نشد.

و تصریح به امری برای آنان نشد که مخالفت بکنند و در نتیجه معذب، باشند مانند ولایت علی علیه السلام و از این امت مسخ و خسف برداشته شده است.

تحقیق مطلب این است که وجود جانشینان خدا در زمین رحمت از جانب خدا بر اهل زمین و برکت و رفع بلا از آنانست.

زیرا آنان با فنا از انانیت‌ها و بقا به سبب وجود الهی اخروی عین رحمت الهی گشته‌اند و در زمین بودن آنان عبارت از وجود آن رحمت در زمین بر همه‌ی موجودات است.

پایان بخش آیات این سوره‌ی شریفه فرازی است پیرامون دعوت بر توحید با این بیان: ﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ﴾ این جمله از حیث لفظ از ما قبلش منقطع ولی از نظر معنا به آن مرتبط می‌باشد، گویا که گفته است: حالا که تو رحمت برای عالمین هستی پس به آنان بگو که به من وحی می‌شود.

﴿إِلَىٰ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَاحِدٌ﴾ و توحید را به آنان ابلاغ کن که آن اصل جمیع انواع رحمت است، حصر در اینجا اضافی و نسبی یا ادعایی است، گویا که سایر اقسام وحی، وحی محسوب نمی‌شود. ﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُّسْلِمُونَ﴾ پس آیا شما عبادت را برای خدای

تعالی از شریک قرار دادن خالص می‌کنید؟

البته در قرائت اهل بیت «مسلمون» با تشدید لام خوانده شده، یعنی تسلیم کننده‌ی وصیت به علی علیه السلام و بنابراین جایز است در تفسیر آیه گفته شود: خدای شما بر حسب مظاهر و جانشینانش خدای واحد، بدون تعدد و شراکت غیر خداست.

پس آیا شما تسلیم کننده‌ی ولایت به این ائمه واحد که عبارت از علی علیه السلام است هستید، «فَإِنْ تَوَلَّوْا» پس اگر آنان از توحید، یا از وصیت تو و ولایت خلیفه‌ی تو روی گرداندند؛ «فَقُلْ» پس به آنان بگو: «ءَاذَنْتُكُمْ» به شما اعلان جنگ می‌کنم.

«عَلَىٰ سَوَاءٍ» در حالی که شما با مادر اعلام جنگ مساوی هستید، تا شما هم مثل ما آماده‌ی جنگ شوید، یا اعلام توحید یا ولایت می‌کنم در حالی که شما در این اعلام با ما متساوی هستید، و اختلاف تنها از جانب شما ناشی شده‌است، نه از مساوی نکردن من بین شما، یا من شما را به سبب اعلام ولایت بر راه راست و ادا کردن، یا شما را به امری و ادا داشته‌م که نسبت آن به جمیع امور مساوی است و آن ولایت است.

علاوه بر آنچه که به طور اجمالی بیان گردید لازم می‌داند نکاتی را به شرح زیر به عرض خوانندگان ارجمند برسانیم:

۱. با توجه به درخواست و پیشنهادات عده‌ای از برادران و

موافقت حضرت آقای مجذوب علیشاه که به بررسی پایانی (نهایی) و تصحیح این مجلد نیز عنایت دارند قسمت ترجمه را جهت تسهیل امر پیش از متن عرضه داشته و بعضی از اصطلاحات عرفانی، فلسفی، ادبی و نحوی را در پاورقی تقدیم داشته‌ایم که امیداست با پیشنهادات و نظرات عزیزان در هرچه بهتر ارایه نمودن این خدمت به قران و اهل بیت مشمول عنایات و تفضلات بی‌شایبه‌ی بزرگان و برادران ایمانی قرار بگیریم.

۲. منابع احادیث و اخبار معصومین علیهم‌السلام با سعی و کوشش حضرت آیه‌الله سمّامی چندتن دیگر از اساتید عالیقدر حوزه‌ی علمیه‌ی قم تا حد امکان گردآوری و در پاورقی درج گردیده‌است.

۳. جهت تسهیل بهره‌گیری محققین و متتبعین علوم قرآنی در انتهای مطالب کتاب فهرستهای پنجگانه‌ی: اعلام، ترجمه‌ی احادیث، متن عربی احادیث، ابیات و منابع و مؤاخذ نیز ضمیمه گردیده‌است که امیداست مثمر ثمر بوده‌باشد.

۴. کسانی که در کمال شور شوق در ترجمه، چاپ و نشر این اثر ارزنده همراهی نموده‌اند عبارتند از:

الف) دانشمند ارجمند و استاد بزرگوار جناب آقای دکتر سید جعفر شهیدی که تقرر ایشان در جلد اول بیانگر عنایت خاص آن جناب به حفظ و ترجمه‌ی این تفسیر شریف بوده‌است.

ب) جا دارد از سازمان چاپ و صحافی انتشارات وزارت ارشاد اسلامی که عهده‌دار چاپ و صحافی این تفسیر شده‌اند سپاسگزاری نماییم.

ج) از برادر محترم و مکرم سید عزیزالله قائمی طباطبایی که عهده‌دار ویراستاری علمی و فنی این مجلد بوده‌اند.

ب) آقای مجید بابکی که عهده‌دار تایپ کامپیوتری این مجلد بوده‌اند.

ج) آقای حاج مجید احمدیان که عهده‌دار پرینت کلک این مجلد بوده‌اند.

در خاتمه با استیذان از پیشگاه شامخ جناب آقای دکتر نورعلی تابنده (مجذوبعلیشاه) ارواحنا فداه آیات شریفه را با ذکر شماره هر کدام، از ترجمه آقای استاد بهاءالدین خرّمشاهی استفاده کردیم.

از حضرت احدیّت مسئلت داریم که به فضل و کرم بی‌منت‌های خویش این خدمت ناقابل را که با همت طلبیدن از باطن حضرت ولی عصر (عج) و رجای واثق بر رحمت بیکران‌ش انجام داده‌ایم قبول فرماید و آخر دعوینا الحمد لله ربّ العالمین

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

محمد آقا رضاخانی حشمت اللہ ریاضی

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱
عناوین مباحث.....	۷
سوره‌ی مریم.....	۷
سوره‌ی طه.....	۱۴
سوه‌ی انبیا.....	۱۷
فهرست مطالب.....	۲۲
سُورَةُ مَرْيَمَ.....	۳۷
آیات ۱-۱۵.....	۳۷
ترجمه.....	۳۸
تفسیر.....	۳۹
تأویل کهیصص بر واقعه‌ی کربلا.....	۳۹
یادی از بخشاینده‌گی پروردگارت بر بنده‌اش زکریّا <small>علیه السلام</small>	۴۰
ندای پنهانی زکریّا در مناجات پروردگارش.....	۴۱
مژده‌ی پسری به نام یحیی بر زکریّا <small>علیه السلام</small>	۴۴
فرمان پیامبری و نبوت در کودکی.....	۴۹
آیات ۱۶-۳۶.....	۵۱
ترجمه.....	۵۳

تفسیر	۵۴
یادآوری از مریم <small>عَلَيْهَا</small> و حمل مبارکش	۵۴
پیام فرشته‌ی الهی بر مریم <small>عَلَيْهَا</small> مبنی بر پسررداری	۵۷
پناهگاه و مکان دوری که مریم <small>عَلَيْهَا</small> در آن سکنی گزید	۵۹
فراخوانی صدایی از فرودست	۶۱
روزه‌ی سکوت مریم <small>عَلَيْهَا</small>	۶۲
تعبیر از عیسی <small>عَلَيْهِ</small> به قول حق	۶۶
آیات ۳۷ الی ۴۰	۶۸
ترجمه	۶۹
اختلاف و تشبیه پیرامون عیسی <small>عَلَيْهِ</small>	۶۹
تفسیر	۶۹
ذبح شدن مرگ و آغاز جاودانگی	۷۱
آیات ۴۱ تا ۵۰	۷۴
ترجمه	۷۴
تفسیر	۷۵
یادآوری ابراهیم <small>عَلَيْهِ</small> راستگوی پیامبر	۷۶
نهی از پرستش شیطان	۷۸
آیات ۵۱ تا ۵۳	۸۳
ترجمه	۸۳

۸۳	تفسیر
۸۶	آیات ۵۴ تا ۵۵
۸۶	ترجمه
۸۶	تفسیر
۸۸	آیات ۵۶ تا ۵۸
۸۸	ترجمه
۸۸	تفسیر
۹۴	آیات ۵۹ الی ۶۵
۹۴	ترجمه
۹۵	تفسیر
۱۰۰	بیان تعدد افلاک و شمس و اقمار
۱۰۷	آیات ۶۶ الی ۷۶
۱۰۸	ترجمه
۱۰۹	تفسیر
۱۱۰	انسان فراموشکار آفرینش
۱۱۶	رهایی منحصر بر پرهیزگاران
۱۱۹	فهمیدن بدی جایگاه و ناتوانی سپاه
۱۲۰	فزونی بخشی خدا بر هدایت، هدایت یافتگان
۱۲۱	آیات ۷۷ الی ۸۸

۱۲۲.....	ترجمه
۱۲۳.....	تفسیر
۱۲۳.....	توبیخ کافران مغرور مال و فرزند
۱۲۷.....	روز گرامیداشت پرهیزگاران بر میهمانی رحمان
۱۳۱.....	آیات ۸۹ الی ۹۸
۱۳۲.....	ترجمه
۱۳۳.....	تفسیر
۱۳۹.....	سُورَةُ طه
۱۳۹.....	آیات ۱ الی ۸
۱۳۹.....	ترجمه
۱۴۰.....	تفسیر
۱۴۸.....	آیات ۹ الی ۲۴
۱۴۹.....	ترجمه
۱۵۰.....	تفسیر
۱۵۰.....	قصه‌ی موسی <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> و آتش
۱۷۰.....	آیات ۲۵ الی ۳۵
۱۷۰.....	ترجمه
۱۷۱.....	تفسیر
۱۷۶.....	آیات ۳۶ الی ۴۸

۱۷۷.....	ترجمه.....
۱۷۸.....	تفسیر.....
۱۷۸.....	بر آورده شدن خواسته‌ی موسی <small>علیه السلام</small> ... حکایت ولادت
۱۷۹.....	موسی <small>علیه السلام</small> و وحی بر مادرش.....
۱۹۱.....	آیات ۴۹ الی ۵۶.....
۱۹۲.....	ترجمه.....
۱۹۲.....	تفسیر.....
۲۰۵.....	آیات ۵۷ الی ۷۶.....
۲۰۶.....	ترجمه.....
۲۰۸.....	تفسیر.....
۲۱۳.....	تهمت ابزار دست مستأصلهایی مثل فرعون.....
۲۲۴.....	آیات ۷۷ الی ۸۴.....
۲۲۵.....	ترجمه.....
۲۲۶.....	تفسیر.....
۲۲۹.....	فرعون موجب گمراهی و بدبختی قومش.....
۲۴۱.....	آیات ۸۵ الی ۹۸.....
۲۴۲.....	ترجمه.....
۲۴۴.....	تفسیر.....
۲۵۹.....	آیات ۹۹ الی ۱۱۴.....
۲۶۱.....	ترجمه.....

تفسیر	۲۶۲.....
وزر و وبال اعراض از ذکر	۲۶۲.....
آیات ۱۱۵ الی ۱۲۹.....	۲۷۶.....
ترجمه	۲۷۷.....
تفسیر	۲۷۹.....
عهدی که با آدم بسته شد و او فراموش کرد	۲۷۹.....
پدیداری شرمگاه آدم و حوا در اثر عصیان	۲۸۱.....
اغوای آدم توسط شیطان	۲۸۲.....
تنگی روزی و معیشه در اثر اعراض از ذکر	۲۸۴.....
فراموشی متقابل فراموش کنندگان	۲۸۶.....
آیات ۱۳۰ الی ۱۳۵.....	۲۸۹.....
ترجمه	۲۹۰.....
تفسیر	۲۹۱.....
توصیه‌ی پیامبر ﷺ بر شکیبایی	۲۹۱.....
دستور تسبیح پیش از طلوع و غروب	۲۹۲.....
هدف از جلوه‌های زندگی دنیوی کفار	۲۹۴.....
مراد از اهل رسول خدا ﷺ	۲۹۶.....
سُورَةُ الْأَنْبِيَاءِ.....	۳۰۱.....
آیات ۱ الی ۱۰.....	۳۰۱.....

۳۰۲.....	ترجمه
۳۰۳.....	تفسیر
۳۰۳.....	نزدیکتر شدن قیامت به رغم اعراض مردم
۳۱۰.....	مراد از اهل ذکر
۳۱۱.....	معنای اسراف، تبذیر و اقتصاد
۳۱۳.....	آیات ۱۱ الی ۲۴
۳۱۴.....	ترجمه
۳۱۵.....	تفسیر
۳۱۵.....	ستم موجب فروپاشی قرا
۳۳۴.....	آیات ۲۵ الی ۳۱
۳۳۵.....	ترجمه
۳۳۶.....	تفسیر
۳۴۴.....	آیات ۳۲ الی ۳۵
۳۴۴.....	ترجمه
۳۴۵.....	تفسیر
۳۴۸.....	همه‌ی نفوس شربت مرگ را خواهند چشید
۳۴۹.....	«تحقیق در خیر و شر»
۳۵۱.....	آیات ۳۶ الی ۴۴
۳۵۲.....	ترجمه

تفسیر	۳۵۳
مسخره کنندگان پیامبر ﷺ کافر به ذکر رحمانند	۳۵۳
آیات ۴۵ الی ۵۰	۳۶۱
ترجمه	۳۶۲
تفسیر	۳۶۲
آیات ۵۱ الی ۷۳	۳۶۷
ترجمه	۳۶۹
تفسیر	۳۷۰
علل پیدایش بت پرستی	۳۷۲
پاسخ بت شکن بر بت پرستان	۳۷۷
تصمیم فرعونیان مبنی بر سوزاندن ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۳۸۱
عاقبت بودن فرعون موسی <small>علیه السلام</small> از فرعون ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۳۸۱
میزان خلوص ابراهیم <small>علیه السلام</small> در آستانه‌ی آتش	۳۸۳
پاسخ مادر ابراهیم بر فرعون	۳۸۳
اعتراض ابراهیم <small>علیه السلام</small> بر حکم تبعید و مصادره‌ی اموال	۳۸۴
حکم قاضی دربار در مورد ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۳۸۵
آیات ۷۴ الی ۸۶	۳۸۷
ترجمه	۳۸۹
تفسیر	۳۹۰

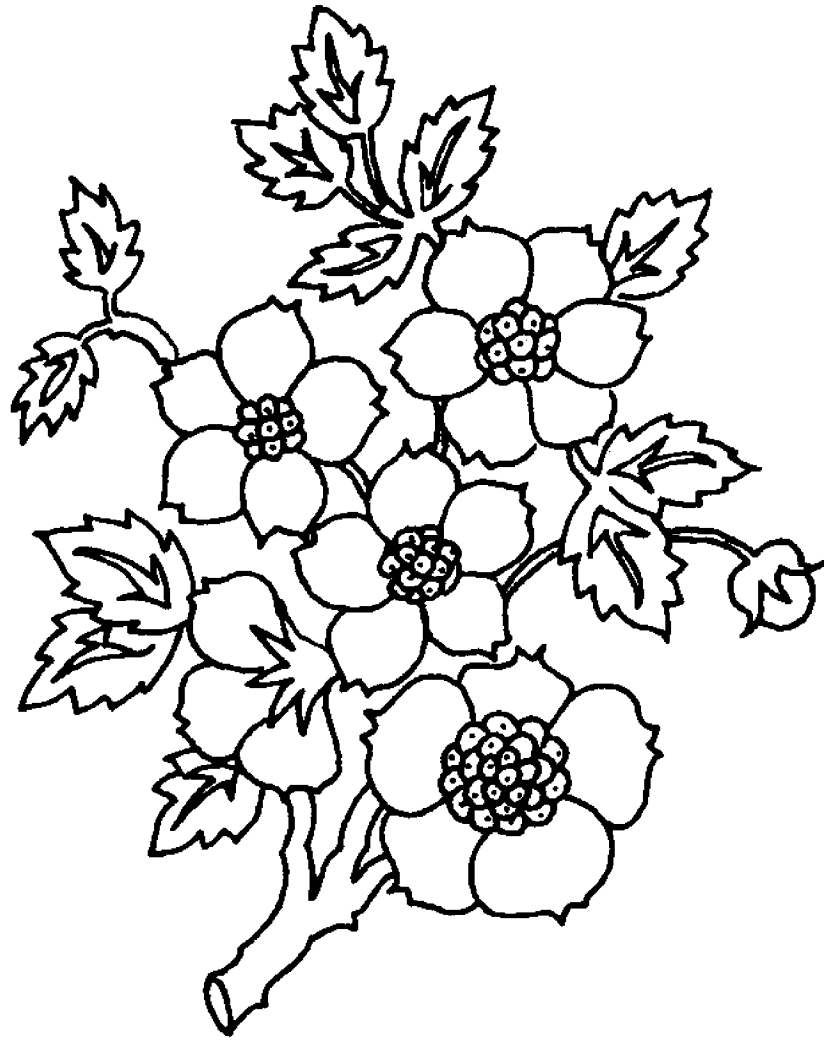
آیات ۸۷ الی ۸۸	۴۰۴
ترجمه	۴۰۴
تفسیر	۴۰۴
ذکر یونسیه و فضیلت آن در گشایش و	۴۰۸
آیات ۸۹ الی ۹۱	۴۰۹
ترجمه	۴۰۹
تفسیر	۴۱۰
خوف و رجا	۴۱۲
آیات ۹۲ الی ۱۰۳	۴۱۴
ترجمه	۴۱۵
تفسیر	۴۱۶
امت یگانه و معرفی آن	۴۱۶
خروج یا جوج و مأجوج	۴۲۱
آیات ۱۰۵ الی ۱۱۲	۴۳۳
ترجمه	۴۳۳
تفسیر	۴۳۴
عنوان کتب آسمانی بر وراثت صالحان در روی زمین	۴۳۴

- متن عربی بیان السَّعادة فی مقامات العبادَة (٤٤٣-٤٤١)
- ٤٤٢..... سُورَة مریم
- ٤٤٢..... فی تأویل کهیصص الی واقعة الكربلا
- ٤٤٤..... فی استجابة دعاء زکریّا و آیتها
- ٤٤٨..... ذکر مریم فی الكتاب و حملها
- ٤٥٠..... فی تفسیر مکاناً قصیاً علی کربلا
- ٤٥٢..... فی تکلم عیسی بن مریم علیه السلام
- ٤٥٧..... فی قصّة ابراهیم علیه السلام و نبوّته و صدقه
- ٤٥٨..... فی قول ابراهیم علیه السلام لا یبیه مبتنیاً علی النهی من الشّرك
- ٤٦١..... فی ذکر قصّة موسی علیه السلام و فرعون
- ٤٦٢..... فی قصّة اسمعیل علیه السلام و صدق وعده
- ٤٦٣..... فی قصّة ادريس و نبوّته و صدقه
- ٤٦٦..... فی معنی اضاعة الصّلوة و اتّباع الشّهوات
- ٤٦٩..... بیان لتعدّد الافلاك و الشّمس و الاقمار
- ٤٧٠..... لمن نورث الجنّة من العباد
- ٤٧٧..... فیما انه تعالی ینجی المتّقین من النّار
- ٤٨٣..... فی حشر المؤمنین و فداً بالاکرام
- ٤٨٥..... المراد ممن اتّخذ عند الرّحمن عهداً

- ٤٨٨..... فى ايسار القرآن بلسان النبى للتبشير
 ٤٩٠..... سورة طه
 ٤٩٠..... فى انزال القرآن للايسار
 ٤٩١..... فى اتصافه تعالى بالرحمن و استواء العرش
 ٤٩٣..... فى انحصار اسماء الحسنى لله تعالى
 ٤٩٣..... فى حكاية موسى عليه السلام و ولادته و...
 ٤٩٨..... فى معنى اقامة الصلوة
 ٥٠٠..... فى تفسير الساعة المآتية بظهور القائم (عج)
 ٥٠٨..... فى مرّات من الله تعالى على موسى عليه السلام
 ٥١٥..... فى جواب موسى عليه السلام لفرعون حينما سأل عن ربّهما
 ٥٣٦..... فرج القائم (عج) موجب لظهور المغفرة التامة
 ٥٤١..... فى اضلالهم السامرى بعد موسى عليه السلام
 ٥٤٧..... فى جواب السامرى لموسى عليه السلام ممّا فعل
 ٥٥٠..... الغرض من انباء ما قد سبق
 ٥٥٢..... فى كيفية حشر المجرمين
 ٥٥٤..... فى خشوع الاصوات يوم القيامة لله
 ٥٥٧..... انّ حمل الظلم جحود الولاية
 ٥٦٢..... فيما يوجب الاعراض عن ذكر الله
 ٥٧٢..... سورة الانبياء

- ۵۷۲..... فی اقتراب القيامة و اعراض الناس في الغفلة.
- ۵۷۴..... ان الكفار يتهمون النبي ﷺ باضغاث احلام.
- ۵۷۹..... فی خروج القائم ﷺ على بنى امية.
- ۵۸۲..... فی عدم تحسّر الذين لا يستكبرون عن عبادة الله.
- ۵۹۶..... فی عدم الخلود في الدنيا حتى للانباء ﷺ.
- ۵۹۸..... مناسبة خلق الانسان من عجل.
- ۶۰۳..... فی صفات المتقين و الخشية بالغيب.
- ۶۰۴..... فی قصة ابراهيم ﷺ و رشده.
- ۶۱۱..... فی مقایسة نمرود و فرعون موسى ﷺ.
- ۶۱۱..... فی امره تعالى على النار بان تبرد لابراهيم ﷺ.
- ۶۱۴..... المهديون لامر الله و وحيه.
- ۶۱۶..... فی حکم سليمان باذن الله.
- ۶۱۸..... فی تسخير الجبال و الطير لداود ﷺ.
- ۶۲۰..... فی ايوب ﷺ و ابتلائاته بامر الله و صبره.
- ۶۲۴..... فی استجابة دعاء زكريا ﷺ.
- ۶۳۶..... قول النبي ﷺ في فضائل الشيعة.
- ۶۴۴..... فهرستهای پنجگانه.
- ۶۴۵..... فهرست اعلام.
- ۶۵۷..... فهرست ترجمه‌ی اخبار متن.

۶۶۴.....	فهرست اخبار متن
۶۷۱.....	فهرست ابیات
۶۷۲.....	فهرست منابع



سُورَةُ مَرْيَمَ (۱)

این سوره‌ی نود و هشت آیه است و همه‌ی آن‌ها در مکه نازل شده است.

آیات ۱ - ۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
كَهَيْعَصَ (۱) ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲)
إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ
مِنِّي وَأَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ
شَقِيًّا (۴) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ
أُمْرَاتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي
وَيَرِثُ مِنْ عَالِ يَعْقُوبَ وَأَجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)
يَزَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ

۱. در ثواب تلاوت این سوره از حضرت صادق عليه السلام روایت شده است که فرمود: هر که به قرائت آن مداومت کند به اهل و عیال و هستی و مال او بدی و آفتی نرسد و در آخرت هم از موالیان حضرت عیسی بوده باشد و مانند ملک سلیمان بن داوود اجر و ثواب به او عطا می‌شود. مجمع‌البیان.

قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ اَنْى يَكُونُ لِىْ غُلْمٌ وَّكَانَتْ
 اَمْرَاتى عَاقِرًا وَّقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ
 قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىٰ هَيِّئٌ وَّقَدْ خَلَقْتِكَ مِنْ قَبْلُ وَّلَمْ تَكُ
 شَيْئًا (۹) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لىِْ اٰيَةً قَالَ اٰيَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ
 النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلٰى قَوْمِهِ مِنْ
 الْمِحْرَابِ فَاَوْحٰى اِلَيْهِمْ اَنْ سَبِّحُوْا بُكْرَةً وَّعَشِيًّا (۱۱)
 يٰحَيُّ خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ وَّءَاتَيْنٰهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲)
 وَحٰنًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكٰوَةً وَّكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا
 بَوٰلِدَيْهِ وَّلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴) وَسَلَّمَ عَلَيْهِ
 يَوْمَ وُلِدَ وَّيَوْمَ يَمُوْتُ وَّيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

کهیصص (کاف. ها. یا. عین. صاد). این بیان رحمت پروردگارت در
 حقّ بنده‌اش زکریاست. چنین بود که به ندایی خاموش پروردگارش را به دعا
 خواند. گفت پروردگارا استخوانم سستی گرفته و برف پیری بر سرم نشسته
 است، پروردگارا هرگز در دعای تو سخت دل نبوده‌ام. و من پس از [مرگ]
 خویش از وارثان، بیمناکم، همسرم نازاست، پس از پیشگاه خود به من وارثی
 عطا فرما. که هم وارث من باشد و هم وارث آل یعقوب و پروردگار او را

مقبول بگردان [فرمود]: ای زکریّا ما تو را به پسری که نامش یحیی است [و] تا کنون هم نامی برایش قرار نداده‌ایم، مژده می‌دهیم. گفت پروردگار را چگونه مرا پسری باشد، حال آن که همسرم نازاست و خود نیز از پیروی و فرتوتی و فرسودگی رسیده‌ام [فرشته] گفت این چنین است، پروردگارت فرموده‌است آن [کار] بر من آسان است، خودت را بیشتر آفریده‌ام حال آن که چیزی نبود. گفت پروردگارا برای من نشانه‌ای قرار بده. فرمود: نشانه‌ی تو این است که سه شب [و روز] در عین سلامت، با مردم نتوانی سخن گفت. [زکریّا] از محراب به نزد قومش بیرون آمد، به آنان اشاره کرد که بامدادان و شامگاهان [او را] نیایش کنید. [گفتیم] ای یحیی کتاب آسمانی را به جدّ و جهد بگیر؛ و به او در عهد صباوت حکمت [نبوّت] بخشیدیم. و از سوی خویش بر او رحمت آوردیم و پاکیزه‌اش داشتیم و او پرهیزگار بود. و در حقّ پدر و مادرش نیکوکار بود و زورگوی و سرکش نبود و بر او در روزی که زاد، در روزی که در می‌گذرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود، درود باد. و در کتاب آسمانی از مریم یاد کن آن گاه که از خاندان خویش، در گوشه‌ای شرقی، کناره گرفت.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿کَهِيعَصَ﴾ در اوّل سوره‌ی بقره مطالبی گفته شد که

موجب بی‌نیازی از شرح امثال این حروف مقطعه است.

ولی در خصوص این سوره گفته شده‌است که: خداوند با

کاف به کربلا، باها به شهادت اهل بیت پیامبر، با یا به یزید، با عین به عطش حضرت سیدالشهدا علیه السلام و یارانش و با صاد بر صبر و بردباری ایشان اشاره فرموده است.

به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده که در دعایش فرمود:

اسألك يا كهيعص^(۱).

﴿ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا إِذْ نَبَّأَ بَعْضُ الْأَنْبِيَاءِ أَن سُبْحَانَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَن يَقُولُوا رَبُّنَا غَائِبٌ﴾ (قاریان) در موقع خواندن آن نون عین را ظاهر نکرده اند (نخوانده اند) ولی طبق قاعده و قانون ذکر رحمة ربك عبده زكريا؛ ذکر به صورت مصدر مرفوع قرائت شده است، به صورت فعل ماضی از ثلاثی و به صورت امر از باب تفعیل هم قرائت شده است.

در صورت اوّل (به صورت مصدر؛ مرفوع قرائت شود) خبر برای ماقبل خودش یا (خبر) برای مبتدای محذوف یا مبتدا برای خبر محذوف می باشد.

یا ذکر مبتدای خبر زکریا، یا خبر آن اذناداه می باشد.

و رحمة ربك فاعل مصدر - مضاف الیه یا مفعول آن قرار گرفته و فاعل حذف شده است یعنی این گونه می باشد ذکر ربك رحمة ربك عبده یا درست این که فاعل آن زکریاست یا رحمة

۱. در مجمع البیان از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت می کند که در دعای خود می فرمودند: (اسألك يا كهيعص). مجمع البیان ج ۳ ص ۵۰۲ و تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۲۷۳

رَبِّكَ، در صورت مضاف‌الیه به پایین‌ترین وجه باید محسوب شود و فاعل مثل سابق خود می‌باشد که معنا این گونه می‌شود: ذکر رَبِّكَ بر حمة عبده و عبده مفعول ذکر یا رحمة می‌باشد و زکریّا بدل است از برای عبده یا عطف بیان یا فاعل ذکر می‌باشد یا مفعول ذکر، یا خبر است از برای او.

و بودن زکریّا خبرست برای ذکر به اعتبار این که کامل کننده است وجود زکریّا ذکر برای پروردگار را.

و زکریّا با مدّ و قصر و تشدید، یا خبر است؛ هر چند به صورت تشدید یا تخفیف یا بدون مدّ و قصر هم قرائت شده (در همه‌ی صورتها) اسم است.

به جهت کوچکترین شباهت پوشش که کلمه ذکر به رحمة داشته و بر آن اضافه شده است، فاعل زکریّا می‌باشد مانند سابقش، معنای آیه چنین است: یادآوری پروردگارت به سبب رحمتش بر بنده‌ی خود زکریّا است.

که «عبده» مفعول «ذکر» یا «رحمة» است و «زکریّا» بدل یا عطف بیان یا فاعل «ذکر» یا مفعول از آن و یا خبر آنست. و خبر بودن «زکریّا» برای «ذکر» به اعتبار این است که وجود کامل ذکر پروردگارست.

لفظ «زکریّا» با مدّ و قصر و تشدید یا و هم چنین بدون مدّ و

قصر، تشدید یا تخفیف آن اسم است.^(۱)

﴿إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا﴾ پروردگارش را با صدای خفیف ندا کرد، خفیف بودن صدا یا از جهت ضعف پیری بوده، یا از آن جهت که به اخلاص نزدیکترست، یا از جهت ترس از اطلاع ورثه‌ها بر طلب فرزند، که با زکریّا در این مورد معاندت و دشمنی داشتند، (می‌خواستند تا او فرزندی نداشته‌باشد و خودشان وارث شوند) یا می‌ترسیدند که مردم اطلاع پیدا کنند که زکریّا در وقت پیری و ناامیدی از اولاد طلب فرزند می‌کند و او را در این باره ملامت و سرزنش کنند.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي﴾ زکریّا گفت: پروردگارا استخوانم سستی گرفته، این سخن اظهار عجز و درماندگی زکریّا است تا مقدمه‌ی دعا بوده‌باشد، یا اظهار یأس او از فرزند و اتکایش در دعا بر محض فضل و کرم خداست بدون دخالت اسباب طبیعی.

﴿وَأَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ﴾ و برف پیری بر سرم نشست

۱. زکریّا علیه السلام از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل است که نامش هفت بار در قرآن ذکر شده‌است؛ در سوره‌ی انعام نامش در ردیف یحیی، عیسی و الیاس از زمهری صالحان آمده‌است و در سوره‌ی آل عمران آیات ۳۷ و ۳۸ متکفل مریم و مستجاب‌الدّعوه آمده، حضرت زکریّا بعد از شهادت فرزندش یحیی به دستور هیرودیس پادشاه یهود، به خارج شهر گریخت و به درون درختی پناه برد ولی چون گوشه‌رمایش بیرون مانده بود تعقیب‌کنندگان پیدا یش کردند و او را به همراه آن درخت با اژه به دو نیم کردند. (اعلام قرآن)

است، هرگز در دعای تو در پیشگاهت سخت‌دل نبوده‌ام و من از وارثان ترس دارم.

منظور او وارثان ارث‌صوری است که ممکن است خراب‌کاری، نزاع و مخالفت ورزند، یا مقصود او ترس در ارث معنوی است که به اختلاف رو آورده و مردم را به تباهی کشند. این سخن اشعار به آن دارد که دعای زکریّا خالی از دخالت هوای نفس و مقدمه‌ی اجابتست.

و لفظ «خفت» با ضمّه‌ی تا خوانده شده که از خوف (به معنای ترس) گرفته شده و با کسره‌ی تا و تشدید فا «خَفَّت الموالی» خوانده شده که از خَفَّت گرفته شده است.

﴿مِنْ وَرَآئِی﴾^(۱) آن ورثه‌ها حلم و بردباری ندارند تا بتوانند سختی‌های هدایت‌بندگان را تحمل کنند.

﴿وَكَانَتْ أُمَّرَأَتِی عَاقِرًا﴾ و زن من عقیم و نازاست،^(۲) این جمله اظهار یأس زکریّا از اسباب و اتکا در دعا بر فضل و کرم الهی است و لفظ «عاقِر» از الفاظی است که مذکر و مؤنث در آن یکسانست.

۱. عیاشی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: شخصی از پدرم معنای آیه و انّی خفت الموالی من ورائی را سؤال کرد فرمود: مراد از موالی عموزاده‌ها می‌باشند و چون زکریّا فرزندی نداشت خدا را به شرافت و بزرگی محمد صلی الله علیه و آله و آل او قسم داد که به او پسری کرامت بفرماید دعایش مورد اجابت واقع و در سنّ پیری یحیی علیه السلام را به او عطا فرمود.

تفسیر عیاشی

۲. نام زن زکریّا ایصاپات (الیزابت) بوده است (لسان العرب).

﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾ از فضل خودت، نه از اسباب که کمک و همراهی از آنها بوده باشد، به من وارثی ده که بر حسب ظاهر و باطن متصدی امورم باشد؛ ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ لفظ «یرث» با رفع، «یرث» با جزم خوانده شده است و نیز به صورت وارثاً آل یعقوب (به نصب) یا «وارث آل یعقوب» (به جر و اضافه) نیز آمده است، که وارث من و همه آل یعقوب باشد.

بنابر این که حال باشد از یکی دو ضمیر^(۱) و «أو یرث آل یعقوب» به صورت مصغر نیز آمده است، «وارث من آل یعقوب» با رفع هم گفته شده است بنابر این که فاعل «یرثنی» باشد.

﴿وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾ خداوندا او را مرضی و مورد رضا قرار بده.

﴿يَزَكِّرِيَا﴾ جواب از سؤال مقدر است با تقدیر قول، گویا که گفته شده: خداوند در جواب زکریا چه فرموده؟
جواب می دهد که خداوند فرمود: یا زکریا ما دعای تو را مستجاب کردیم و گفتیم ای زکریا.

﴿إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ﴾ ما تو را بشارت می دهیم به فرزند ذکوری که:

۱. حال باشد برای ضمیر «ی» (یرثنی وارثاً) یا حال برای ضمیر ث (خفت وارثاً).

﴿أَسْمُهُ وَيَحْيَىٰ﴾^(۱) نامش یحیی است^(۲) این جمله صفت «غلام» یا جواب سؤال مقدر است.

﴿لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾ که تاکنون برای او همتایی قرار نداده‌ایم، این جمله صفت بعد از صفت، یا حال یا جواب سؤال مقدرست، منظور از سمی آنست که مشارکت در اسم باشد یا در وصف و حال مماثل.

﴿قَالَ﴾ زکریا ع گفت: (از فرط شوق و شگفتی و برای حصول اطمینان) در گذشته بارها گفته شد که امثال این، جواب سؤال مقدر است گویا که گفته شده: زکریا چه گفت؟

پس خدا فرمود: که زکریا گفت: ﴿رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ﴾ پروردگارا چگونه مرا پسری باشد؟! این عبارت استفهام برای تعجب است، که البته تعجب کردن و شگفتی نمودن زکریا از جهت اسباب بود، نه از عطا و بخشش مسبب‌الاسباب و لذا این مطلب را ذکر نمود که از جهت اسباب این مطلب مساعد نیست و بسیار عجیب به نظر می‌رسد.

﴿وَكَانَتْ أَمْرَاتِي عَاقِرًا﴾^(۳) وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ

۱. جهت کسب اطلاع بیشتر به جلد سوم ترجمه‌ی بیان السعادة سوره‌ی آل عمران مراجعه شود. از امام صادق ع روایت شده است که فرموده:....و هم چنین بود حسین ع که قبلاً کسی را چنین نامی نبود و آسمان بر احدی گریه نکرد مگر بر یحیی و حسین ع که چهل روز برای شهادت و مظلومیت آنان گریه نمود وقتی از حضرتش سؤال کردند که چگونه آسمان برای آنان گریست؟ فرمود: طالع می‌شد قرمز و غروب می‌کرد قرمز و قاتل یحیی و حسین ع هر دو ولد الزنا بودند. (طبرسی).
 ۲. برای اطلاع بیشتر از شرح حال یحیی ع سوره آل عمران ترجمه‌ی بیان السعادة ج ۳ مراجعه شود.

۳. عاقر: در اصل از واژه‌ی عقر، به معنای ریشه و اساس یا به معنای حبس است، این که به زنان

عِتِيًّا ﴿ در حالی که همسرم نازاست و استخوان‌های من ضعیف و فرسوده شده‌است.

لفظ «عِتِيًّا» که با ضمه‌ی عین و و کسره‌ی آن خوانده شده مصدرست به معنای بزرگی یا به معنای خشکی پوست و ضعیف شدن استخوان‌ها و مفاصل و «عَسِيًّا» با سین نیز به همین معانی خوانده شده‌است.

﴿ قَالَ ﴾ جواب سؤال مقدرست، گویا که از مقام انبیا عليهم السلام چنین تعجب کردن و استغراب بعید شمرده شده، در نتیجه گفته شده: آیا زکریا چنین گفت؟

پس جواب داد: آری چنین گفت.

﴿ كَذَلِكَ ﴾ زکریا، یا خدا، یا فرشته مژده دهنده‌ی مطلب این چنین گفته‌است، ممکن است لفظ «كَذَلِكَ» مفعول قول خدا: ﴿ قَالَ رَبُّكَ ﴾ باشد: ﴿ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ ﴾ بیان لفظ «كَذَلِكَ» و مجموع آن‌ها مفعول «قال» اوّل باشد، این جمله «هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» با واو عطف خوانده شده و معنای آن این است که برای من احتیاجی به اسباب نیست تا آن را نسبت به اسباب غریب بشماری.

یعنی خدا فرمود: این کار برای من آسانست (که خواست من به اسباب عادی مربوط نیست).

نازا عاقر می‌گویند به خاطر آنست که کار آن‌ها از نظر فرزند به پایان رسیده، یا این که توئد فرزند در آن‌ها محبوس شده‌است.
مترجم

﴿وَقَدْ خَلَقْتِكُمْ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾ در حالی که پیش از آن خودت را آفریدیم که چیزی نبودی، لفظ «خَلَقْتِكُمْ» «خَلَقْنَاكَ» خوانده شده است.

منظور این است که ایجاد معدوم سخت‌تر از این است که نازا را زاینده قرار دهد.

از ابی جعفر علیه السلام آمده است که یحییٰ بعد از بشارت از جانب خدا با فاصله‌ی پنج سال به دنیا آمد.

﴿قَالَ﴾ زکریا علیه السلام گفت: ﴿رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً﴾ خداوند علامتی قرار بده که من به وسیله‌ی آن میعاد و تحقق وعده را بشناسم، مقصود هنگام انجام و تحقق وعده است نه راست بودن وعده که آن از مقام انبیا علیهم السلام بعید است (تا شکر گفته و مطمئن شوم).

﴿قَالَ آيَاتِكَ إِلَّا تَكَلَّمُ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا﴾ گفت: علامت تو این است که سه شبانه روز تکلم با مردم نتوانی (جز مناجات با خدای تعالی).

خدا فرموده: به این نشان که با مردم تا سه روز تکلم نکنی. و در حالی که تو سالم باشی و در زیانت هیچ مرضی نباشد در عین حال سه شبانه روز با هیچ کس سخن گفتن نتوانی. مقصود سه شب با روزهای (آن) است، چه گاهی روز یا

شب استعمال می شود و مقصود دور فلک اطلس است با شب و روزش، لذا در سوره آل عمران گفت: «ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمِزًا» نقل شده است که زبانش از تکلم با مردم بسته شد و از ذکر خدا بسته نشد.

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ﴾ پس، از مصلائی خود خارج شد.

و مصلاً را محراب نامیده اند چون محلّ محاربه‌ی با شیطانست.

بعضی گفته اند: زکریّا قومش را از بشارتی که خدا به او داد خبردار کرده بود، وقتی پیش آنها آمد و نتوانست سخن بگوید دانستند که دعایش مستجاب شده، پس خوشحال شدند.

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ﴾ پس به آنان اشاره کرد، برخی گفته اند: در زمین نوشت.

﴿أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾ صبح و شب نماز خواندند، یا در صبح و شب تسبیح خدا گفتند، یا در همه‌ی اوقات، که این دو لفظ در استغراق اوقات استعمال می شوند.

﴿يَا حَيُّ﴾ این جمله به این گونه تقدیر گرفته شده که: فرزند را به او داده و تقویتش کردیم و به او کتاب داده و گفتیم: ای یحیی:

﴿خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾^(۱) نبوّت یا رسالت یا کتاب تورات را با قوّت، عزیمت و تصمیم قلبی بگیر که اشاره به تمکین و قدرت و اقتدار در مقام نبوّت است که سهل‌انگار بودن سزاوار صاحب نبوّت نیست.

﴿وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾ در عهد نوجوانی به او رسالت و قدرت محاکمه‌ی خصم‌ها را دادیم، یا نبوّت و حکم بین نزاع‌کنندگان در وجودش را (از قوا و سربازانش) قرار دادیم، یا مقصود ولایت و آثار آنست که همان دقّت در علم و عمل می‌باشد. ﴿وَ حَنَانًا﴾ حنان مانند سحاب به معنای ابر رحمت، رزق، برکت، هیبت، وقار و رقّت قلب است، آن عطف بر «الحکم» شده‌است، یعنی از پیش خودمان رحمت و برکت... (تا آخر معانی فوق) به او دادیم، پس بر او رحمت شده و صاحب برکت... گردید. یا به معنای این است که به او رحمت عطا کردیم، سپس او راحم و برکت‌بخش بر غیر خود گشت.

یا به معنای اسم فاعل یا اسم مفعول است که عطف بر «صَبِيًّا» شده و معنای آن این است که به او حکم دادیم در حالی که

۱. از حضرت باقر علیه السلام روایت شده‌است که فرمود: قسم به خدا هم چنان که یحیی در کودکی به نور حکمت آراسته گردید امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از طفولیت و کودکی به دانش حکمت امامت برخوردار و از تأییدات الهی مستفیض شده‌اند. تفسیرجامع جلد ۴ ص ۲۴۹. البتّه عدّه‌ای پیرو یحیی هستند و کتابی را هم به او نسبت می‌دهند و شاید صابئین موحد پیروان یحیی باشند. اعلام قرآن صفحه ۶۶۷.

او رحمت بخش یا رحمت پذیرست.

﴿مِّن لَّدُنَّا﴾ بنا بر آن چه گفته شد ممکن است لفظ «من لدنا» متعلق به «اتینا» باشد یعنی به او حکم از پیش خود دادیم در حالی که او کودک و رحمت بخش یا رحمت پذیر بود.

﴿وَزَكَاةً﴾ و او صاف شده و پاکیزه بود، لفظ «زکوة» در اعراب مانند لفظ «حنان» است، زکات خالص و صاف شده‌ی شیئی است، یا صدقه‌ای از مال و دارایی است آن را اخراج می‌کنی تا بقیه را پاکیزه کنی، یا به معنای نمو و رشد مال است.

﴿وَكَانَ تَقِيًّا وَبَرًّا بَوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا﴾ و او پرهیزگار بود و به پدر و مادر نیکوکار، او متکبر و زورگو نسبت به مردم نبود.

﴿عَصِيًّا﴾ و نسبت به حق تعالی عاصی نبود، یعنی در حق پدر و مادر خود بسیار نیکی کرد و هرگز به احدی ستم نکرد و معصیت خدا را مرتکب نگردید.

﴿وَسَلَّمَ عَلَيْهِ﴾ و بر او تحیت و سلام باد، یا از ما ایمن بودن از آفات بدنی و نفسانی و سلامتی بر او باد.

﴿يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾ بر روزی که زاده شد، روزی که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود.

و چون اوقات سه گانه تولد، مرگ و زنده شدن پس از

مرگ، ابتدای خروج و دخول در عالم دیگر است و آن وقت انقطاع و گسستن از چیزی که مألوف و مأنوس است، پیوستن به چیزی است که غیر مأنوس است و هر دو برای انسان وحشتناک می‌باشد، لذا آن سه وقت را مخصوص به ذکر سلام گردانید (چون بندگان در این سه روز بیشتر به لطف خدا محتاجند).

آیات ۱۶ - ۳۶

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا
 مَكَانًا شَرْقِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا
 إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ
 بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ
 رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي
 غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَ كَذَلِكَ
 قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً
 مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱) فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا
 قَصِيًّا (۲۲) فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ
 يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا (۲۳)
 فَنَادَتْهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ

سَرِيًّا (٢٤) وَهَزَيْتَنِي إِلَيْكَ بِجُدْعِ النَّخْلَةِ تُسْقِطُ عَلَيْكَ
رُطْبًا جَنِيًّا (٢٥) فَكُلِي وَأَشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرِينِ
مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا
فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنَسِيًّا (٢٦) فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ
قَالُوا يَمْرَيْمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (٢٧) يَا خَتَّ هَرُونَ
مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا (٢٨)
فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْأَمْهِدِ صَبِيًّا)
(٢٩) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا)
(٣٠) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ
وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (٣١) وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ
يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (٣٢) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ
وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (٣٣) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ
مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (٣٤) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ
يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ
كُنْ فَيَكُونُ (٣٥) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ
هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (٣٦)

ترجمه

و از آنان پنهان شد؛ آن گاه روح خویش [جبرئیل] را به سوی او فرستادیم که به صورت انسانی معتدل به دیده‌ی او در آمد. [مریم] گفت من از تو اگر پرهیزگار باشی به خدای رحمان پناه می‌برم. گفت من فقط فرستاده‌ی پروردگارت هستم، تا به تو پسری پاکیزه ببخشم. [مریم] گفت چگونه مرا پسری باشد، حال آن که هیچ بشری به من دست نزده‌است و من پلید کار نبوده‌ام. گفت همین است، پروردگارت فرموده‌است آن کار بر من آسان است، تا او را پدیده‌ی شگرفی برای مردم قرار دهیم و رحمتی از ما باشد و کاری انجام یافتنی است. سپس [مریم] به او باردار شد و با او در جایی دوردست کناره گرفت. آن گاه درد زایمان او را به پناه تنه‌ی درخت خرمائی کشانید. گفت ای کاش پیش از این مرده بودم و از یاد رفته بودم و فراموش شده بودم. پس از فرودست او، او را ندا داد که اندوهگین مباش، پروردگارت از فرودست تو جویباری روان کرده است. و تنه‌ی درخت خرما را به سوی خود تکان بده تا بر تو رطب تازه‌ی چیده فرو ریزد. پس بخور و بیاشام و دیده روشن دار، آن گاه اگر انسانی را دیدی بگو برای خداوند رحمان روزه‌ی [ای سکوت] گرفته‌ام بنا براین هرگز امروز با هیچ انسانی سخن نمی‌گویم. سپس او [عیسی] را برداشت و به نزد قومش آورد؛ گفتند ای مریم کار شگرفی پیش آوردی. ای خواهر هارون نه پدرت مردی نابکار، نه مادرت پلیدکار بود. آن گاه [مریم] به او [نوزاد] اشاره کرد. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم. [نوزاد به سخن در آمد و] گفت: من بنده‌ی خداوندم که به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر گردانیده‌است. و مرا، هر جا که باشم، مبارک گردانیده و مرا مادام که زنده باشم به نماز و زکات

سفارش فرموده است. و [نیز مرا] در حقّ مادرم نیکوکار گردانده و مرا زورگوی سخت دل نگردانده است. و بر من در روزی که زاده‌ام و در روزی که درگذرم و روزی که زنده برانگیخته شوم درود باد. [آری] این است عیسی بن مریم، [این] سخن راست و درستی است که آنان در آن شکّ و شبهه دارند. سزاوار نیست که خداوند فرزندی بگیرد، او منزّه است، آن گاه که کاری را مقرر فرماید فقط به آن می‌گوید موجود شو، بی‌درنگ موجود می‌شود. و خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید که این راه راست است.

تفسیر

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا﴾

در این کتاب از مریم یاد کن روزی که از اهلش کناره گرفت.^(۱)

استعال کلمه‌ی «انتبذت» از مصدر «انتبذ» اشاره به این است که مریم به آن ناحیه رفت و از اهلش دور شد، گویا که او را کسی به آن ناحیه انداخت و در نتیجه از اهلش دور شد.

﴿مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾ برخی گفته‌اند: مریم رفت و از اهلش کناره گرفت و در خانه‌ی زکریّا در جانب شرق آن خانه (بیت المقدس) برای عبادت یا اغتسال خلوت گزید، یا برای شستشو به خارج شهر جانب مشرق رفت، یا به جایی رفت که

۱. در کافی از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده فرمود جبرئیل پیراهن مریم را دمید وقتی پیراهن را در بر کرد حامله شد و تمام مدّت حمل مریم نه ساعت بود خداوند هر ساعت را به جای ماهی قرار داد.

آفتاب بر آنجا می‌تابید.

چون در روز بسیار سرد از خانه خارج شد، پس آنجا نشست تا با آفتاب خود را گرم کند، یا به سوی فرات رفت به سوی درخت خرما که خشک شده بود تا قبل از وضع حمل غسل نماید، یا به جهت درد زاییدن به آنجا رفت.

در این صورت آیه بعد که می‌فرماید:

﴿فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا﴾ از دید آنان پنهان شد، یا و آن‌گاه که از همه خویشانش به کنج تنهایی محتجب و پنهان گردید، از قبیل عطف تفصیل بر اجمال است، فا برای ترتیب معنوی نیست، اتّخاذ حجاب در محراب یا در محلّ غسل یا در محلّ تابیدن آفتاب بود.

﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا﴾ جبرئیل یا روح را (روح القدس) که فوق جبرئیل است، به سوی مریم (در صورتی زیبا) فرستادیم، بزرگداشت روح به سبب اضافه به «نا» اقتضا می‌کند که همین معنا مقصود باشد، علاوه بر این، توجّه به بشر و تربیت آدم از روحی است که آن ربّ النوع انسانی است و آن بزرگتر از همه‌ی فرشتگان است.

﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾ و آن روح را به صورت بشر مجسم ساختیم، بعضی گفته‌اند به صورت جوانی زیبا، معتدل و

خوش اندام در آمد.

﴿قَالَتْ﴾ مریم (که آن روح مجسم را در آن صورت نیکو دید) بر حسب عادتی که داشت به هنگام دیدن آن چیز ترسناک به خدا پناه می برد به او گفت:

﴿إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا﴾ اگر تو پرهیزگار هستی.

من از تو پناه به خدای رحمان می برم که تو پرهیزکاری کنی (و با این حسن و زیبایی خیال زشتی درباره ی من نکنی) و به پناهجویی من به خدا توجه داری و از خدا می ترسی، من از تو به خدا پناه می برم.

بعضی گفته اند: مردی که در آنجا می زیست که نامش تقی و مشهور به فسق و فجور بود، مریم چون آن روح متمثل را دید و دریافت که او از نگاه کردن به اجنبی پرهیز نمی کند گمان کرد که این همان تقی، مرد فاسداست.^(۱)

و بعضی گفته اند: لفظ «إِنْ» نافیه است، یعنی تو پرهیزکار و متقی از

شرّ نبودی زیرا به چیزی نظر کردی که جایز نبود به آن بنگری.

﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ﴾ آن روح متمثل گفت: من

۱. با وجودی که ابوالفتوح و امام فخر در تفسیرشان این وجه ضعیف را آورده اند ولی ابداً قابل قبول نیست زیرا کلمه «تقی» عربی است، در زبان عربی اسم علم به نام «تقی» وجود ندارد، لذا کاملاً غلط است.
مترجم

فرستاده‌ی پروردگار توام پس تو از من به خدا پناه مبر.

فعل «أَهَبَ» به صورت غایب و «أَهَيْتُ» به صورت متکلم

آمده است یعنی تا بر تو بخشید، یا ببخشم.

﴿لَأَهَبَ لَكَ غُلَمًا زَكِيًّا﴾ آمده‌ام تا به امر او تو را

فرزندى بخشم بسیار پاکیزه و پاک‌سیرت فرزند پسری که از گناهان و از چیزهایی که دامن بشر به آنها آلوده می‌شود پاک باشد، یا مقصود فرزند رشد و نمودار، یا مبارک، یا متنعم، یا صالح باشد.

﴿قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَمٌ﴾ مریم گفت چگونه مرا

پسری باشد؟!

استفهام برای تعجب و تحیر از آوردن فرزندست، بدون

اسباب توالد، که آن موجب سرزنش و اتهام است.

﴿وَلَمْ يَمَسَّ سِنِي بَشَرٍ﴾ در حالی که هیچ کس با من نکاح

نکرده یا مرا دستی نزده است.

چه غالباً کلمه‌ی «مَسَّ» کنایه از نکاح است، قول خدای

تعالی ﴿وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾ و من نابکار نبوده‌ام، من کار ناشایسته‌ای

نکرده‌ام، بغی و بغو به معنای زن فاجر و زناکار و یا هر فاجری

است.

﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ﴾ گفت: همین

طور است، اما خدایت فرموده است که این کار بر من آسان است.
 ﴿وَلِنَجْعَلَهُ رَءَايَةً﴾ عطف بر مقدر یا متعلق به معطوف
 مقدر است، یعنی این کار را انجام می‌دهیم تا او را آیت خود قرار
 دهیم، نشانه‌ای که بر الهیت و گستردگی علم ما دلالت کند، نیز
 دلالت نماید بر این که ما قدرت و توانایی بر چیزی داریم که کسی
 جز ما بر آن قدرت ندارد، مانند به دنیا آوردن فرزند بدون پدر،
 زنده کردن مرده و خوب کردن کوری و برص (پیسی) و نفع روح
 در گل و زنده کردن آن.
 ﴿لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا﴾ تا رحمتی از جانب ما بر مردم
 باشد.

﴿وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾^(۱) و این امر حتمی است.
 ﴿فَحَمَلَتْهُ﴾ پس مریم آبستن فرزند شد، به این گونه که در
 یقه‌ی پیراهنش دمید و حامله گشت.
 و در مدّت حمل او اختلاف شده است، پس آنچه که در اخبار
 صحیح است این است که مدّت حمل او نه ساعت در برابر نه ماه
 بوده است و در بعضی از اخبار یک ساعت ذکر شده و بعضی هشت
 یا هفت یا شش ماه گفته‌اند.

۱. این آیات دلالت دارد بر این که جایز است بر غیر انبیا اظهار معجزه زیرا معلوم است که مریم پیغمبر نبوده و با این حال ملک بر او نازل گردید و او را به فرزند بشارت داد و بدون تماس با بشری اولاد پیدا نمود و این از بزرگترین معجزات به شمار می‌رود پس چگونه می‌توان گفت بر غیر نبی اظهار معجزه جایز نیست؟
 مجمع‌البیان.

و از امام باقر علیه السلام آمده است که مریم یقه‌ی پیراهنش را گرفت و در آن یک بار دمید و در همان ساعت فرزند در رحم کامل شد همان طور که در رحم زنان در عرض نه ماه کامل می شود.

پس مریم از جایش بیرون آمد در حالی که شکمش بزرگ و سنگین بود، پس خاله اش به او نگاه کرد و او را انکار نمود، (از او رو برگرداند و آن را بد شمرد) مریم سرش را به زیر انداخته بود و از خاله اش و از زکریّا خجالت می کشید.

﴿فَانتَبَذَتْ بِهَا﴾ مریم با حملش گوشه گیر شد (پس مریم به آن پسر بار برداشت و بر این که از سرزنش قوم جاهل برکنار باشد به مکانی دور خلوت گزید).

﴿مَكَانًا قَصِيًّا﴾ و به مکان دوری رفت.

از امام سجّاد علیه السلام آمده است که مریم از دمشق خارج شد تا به کربلا آمد، پس در محلّ قبر امام حسین علیه السلام وضع حمل نمود، سپس در همان شب برگشت.

من می گویم: موضع مریم علیه السلام در سمت سر امام حسین علیه السلام در

مشهد امام علیه السلام معروف و مشهور است^(۱).

﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ﴾ پس حرکت فرزند برای زاییدن و

۱. به نظر می رسد که جنبه‌ی باطنی و معنوی و طی الارض روحانی باشد سند و مأخذ در کتاب تهذیب شیخ طوسی رحمته الله.

درد زاییدن شروع شد.

«مخضت المرأة» مانند «منع» و «سمع» و «عنی
مخاضاً» با فتح میم و مخاضاً با کسر میم و مخضت تمخیزاً و
تمخضت همه به معنای این است که درد زاییدن گرفت.

﴿إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ﴾ تا به نزدیک ساقه‌ی درخت خرما آمد که
خشک شده بود، به او الهام شد که نزد آن درخت بیاید، لفظ «جذع» مابین
ریشه و شاخه‌ی درخت است که مقصود ساق آنست.

﴿قَالَتْ﴾ پس از آن که عیسی متولد شد و مریم به او نگاه
کرد گفت:

﴿يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا﴾ ای کاش پیش از این
می‌مردم، لفظ «مت» با کسره‌ی میم و ضمّه‌ی آن خوانده
شده است، این سخن را که کاش می‌مردم از آن جهت گفت که
خجالت می‌کشید و می‌ترسید که او را سرزنش کنند.

﴿وَكُنْتُ نَسِيًّا﴾ لفظ «نسیاً» با کسره‌ی نون خوانده شده که
بهترین (وجه) در لغت است، با فتح نون نیز خوانده شده است.

این لفظ در اصل مصدر است، در شیء حقیر و امر ناچیز استعمال
می‌شود که از شأن آن این است که فراموش شود.

و در چیزی استعمال می‌شود که باید به دور انداخته شود و مورد اعتنا

قرار نگیرد.

﴿مَنْسِيًّا﴾ توصیف لفظ «نسیاً» به «منسیّاً» جهت مبالغه است.

﴿فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا﴾ (مریم در حال غم و اندیشه بود که او را ندا کرد) از زیر آن درخت (روح القدس یا فرزندش عیسی)، لفظ «من» با کسره و فتحه میم خوانده شده یعنی از فرودست او ندایی به او گفت: که نداکننده عیسی یا جبرئیل علیه السلام بود.

﴿أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا﴾ غم مخور و اندوهناک مباش که خداوند زیر قدم‌های تو چشمه آبی جاری ساخت.

﴿وَهَزِيءَ إِلَيْكَ بِجُدْعِ النَّخْلَةِ﴾ و آن درخت را تکان بده.

﴿تُسْقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا﴾ با ضمّه‌ی تای فوقانی و تخفیف سین و کسره‌ی قاف، «یساقط» با فتح یای تحتانی و تشدید سین و با فتح یای و تخفیف سین و با فتح تای فوقانی و تشدید سین خوانده شده، یعنی تا رطب تازه‌ای بر تو فرو ریزد.

﴿فَكُلِي وَاشْرَبِي﴾ از رطب بخور و از آب بیاشام، یا از هر غذایی که در این مکان ممکن است بخور و از هر آشامیدنی ممکن بیاشام، یا مقصود مطلق خوردنی و آشامیدنی در هر مکان است.

﴿وَقَرِّي عَيْنًا﴾ و با این فرزند چشمت را روشن ساز، که

شایسته نیست تو به سبب وجود این فرزند اندوهناک باشی، از توهم سرزنش نادانان اندیشه بد به خود راه مده.

﴿فَأَمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا﴾ پس اگر کسی را دیدی که از فرزندت می پرسد.

﴿فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا﴾ بگو من برای خدا نذر سکوت کردم، چون لفظ «صوم» به معنای سکوت است عدم تکلم را فرع بر آن کرد.

بعضی گفته اند: در بنی اسرائیل این چنین بود که هر کس می خواست در عبادت کوشش کند از حرف زدن روزه می گرفت. چنانچه از طعام، روزه می گرفت و روی همین جهت لفظ «صوم» در عدم تکلم استعمال شده است.

﴿فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنْسِيًّا﴾ و هرگز امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت: برخی گفته اند: این مقدار اجازه داشت حرف بزند و بگوید که من حرف نمی زنم.

و بعضی گفته اند: با اشاره می فهماند که نمی تواند حرف بزند.

﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ وَقَالُوا﴾ سپس عیسی را در خرقة ای پیچیده و او را قنناق کرد و به نزد قومش آورد.

قوم او پس از آن که دیدند مریم دارای فرزندى شده در

حالی که شوهری نداشته‌است و گفتند:
 ﴿يَمْرِمٌ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا﴾ لفظ «فری» به معنای
 یک امر ساختگی یا یک امر بزرگ است.

یعنی ای مریم کار شگرف و بزرگی انجام داده‌ای!
 ﴿يَأْخُذُ هَارُونَ﴾ بعضی گفته‌اند: هارون مرد صالحی
 بود که جهت استهزا مریم را به او نسبت دادند، یا این نسبت جهت
 صلاح و عبادت مریم بوده‌است.

و بعضی گفته‌اند: هارون از طرف پدر برادر مریم بود،
 برخی نیز گفته‌اند که هارون معروف به فسق و فجور بود لذا مریم
 را به او نسبت دادند.^(۱)

﴿مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءٍ﴾ پدر تو مرد بدی نبود که تو
 این کار را از او کسب کرده و یاد گرفته باشی.

﴿وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا﴾ و مادر تو زن بدکار نبود (پس
 تو دختر بکر از کجا فرزند یافتی).

﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ﴾ مریم اشاره به کودک خود نمود و گفت:
 با او سخن بگوئید و از او سؤال کنید.

﴿قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ﴾ گفتند: چگونه

۱. در انجیل لوقا باب ۱۱ آیه ۵ ایصابات (الیزابت) خواهر مریم «دختر هارون» ذکر شده به معنای
 این که نسبتش به هارون برادر موسی می‌رسید و هر کس که از طبقه کاهنان بوده به نام دختر هارون یا
 خواهر هارون معرفی شده‌است. پس خواهر هارون یعنی ای مریم که از قبیله کاهنان و باید مقدس و
 محترم باشی چرا چنین کردی!

سخن گویم با کسی که شأن او این است که در گهواره باشد؟
﴿صَبِيًّا﴾ در حالی که او کودک است.

برخی گفته‌اند: آنان از این سخن مریم غضبناک شدند و گفتند: مسخره کردن او ما را از زنا کردن او بر ما سخت تر است.
﴿قَالَ﴾ آن طفل (به امر خدا به زبان آمد و) گفت (عیسی عَلَيْهِ السَّلَام):
﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ﴾ من بنده‌ی خدا هستم، او ابتدا اقرار به عبودیت خودش کرد تا مردم از بدون پدر بودن و سخن گفتن او در کودکی توهم نکنند آنچه را که توهم کردند که او فرزند خداست، یا او خداست یا او ثالث ثلاثه است (اقنوم سوّم است، ربّ، روح القدس، ابن یا مصدر اوّل: عقل اوّل، نفس اوّل)، در حالی که (و کلمة الله یعنی یقین جامع و مظهر هر سه اقنوم در عین وحدت بود).

﴿ءَاتَسْنِيَ الْكِتَابَ﴾ مرا کتاب آسمانی عطا فرمود فعل را ماضی آورد چون وقوع یا استعداد و آمادگی عیسی امری محقق و حتمی بود و مقصود از کتاب، انجیل یا کتاب نبوت است.
﴿وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ﴾^(۱) و

۱. در کافی از بریدکناسی ذیل آیه فوق روایت کرده گفت از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام معنای آیه را سؤال نمودم - فرمود چون عیسی هفت ساله شد بر او وحی نازل گردید و از همان موقع بر مردم و یحیی حجّت گردید و ممکن نیست یک روز زمین خالی از حجّت باشد حضورش عرض کردم آیا در زمان پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حیات آن حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام حجّت بر خلق بوده است؟ فرمود بلی پیغمبر مردم را به ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَام دعوت فرموده و اطاعت آن جناب بر تمام مسلمین واجب بوده ولی تا موقعی که پیغمبر حیات داشت آن حضرت ساکت بود و با وجود پیغمبر تکلم نمی فرمود با آن که دانا و

خداوند هر جا که باشم مرا کثیرالخییر و نفع رساننده یا نموکننده‌ی در خیر قرار داده‌است.

﴿وَأَوْصِنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا
وَبِرًّا بِوَالِدَتِي﴾ و مرا همواره مادام که زنده باشم به نماز و
زکات و نیکوکاری به مادرم سفارش کرده‌است.

لفظ «براً» با فتحه‌ی با خوانده شده، وصف است به معنای
خوبی و نیکی زیاد.

بنابراین، عطف بر «مبارکاً» است، لازمه‌ی آن فاصله واقع شدن بین
معطوف و معطوف علیه است، یا عطف بر «أَوْصِنِي» به تقدیر «جعلنی»
است، «براً» با کسره‌ی با خوانده شده که عطف بر «الصَّلَاةِ» باشد.

﴿وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾ و خداوند مرا زورگو و
سخت دل قرار نداده‌است.

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾^(۱) و سلام حق بر (جان پاک) من به روزی که به دنیا

حکیم و وحید دهر بود و بعد از وفات پیغمبر اطاعت خدا و رسول او به علیؑ انتقال و اختصاص یافت است.

۱. ابن بابویه از حضرت باقرؑ روایت کرده که فرمود: نشو و نماي حضرت عیسی هر روزی مطابق دو ماه مردمان دیگر بود هنگامی که هفت ماهه شد مادرش مریم دست او را گرفت و در نزد معلّمی برد معلّم به عیسی گفت: بگو بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عیسی فرمود، گفت: بگو ایجد، عیسی سر به آسمان بالا برد به او گفت آیا می‌دانی ایجد یعنی چه؟ معلّم تازیانه‌ای برداشت و خواست عیسی را بزند آن حضرت به او فرمود: نزن مرا، اگر می‌دانی معنای ایجد را بگو و اگر نمی‌دانی تفسیر کنم و شرح دهم برایت؛ معنای آن را! معلّم گفت: بفرمایید عیسی فرمود: الف اشاره به خدا و نعمتهای اوست با بهجت، جیم جمال و دال دین خدا می‌باشد، هوز: ها؛ هول جهنّم و واو ویلی است برای اهل دوزخ، زا زمین جهنّم است، حطّی اشاره به خطاهای مستغفرین است که خداوند آن‌ها را می‌آمرزد کَلَمَن کلام خداست که قابل

آمدم و روزی که از جهان بروم و روزی که برای زندگانی ابدی آخرت برانگیخته شوم.

در مورد یحییٰ ع خداوند فرمود: «سلام علیه» که لفظ «سلام» را به صورت نکره آورد، در اینجا به صورت معرفه ذکر کرد، سلام یحییٰ را نسبت به خدا داد و سلام عیسی را به خود عیسی، وجه این تغییر از تفاوت مقام عیسی ع و یحییٰ ع معلوم می شود.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آری: عیسی بن مریم این گونه است، یعنی، به بندگی خدا اقرار دارد. او کسی نیست که آنان به الهیت و یا فرزند خدا بودنش راقایل باشند.

قَوْلَ الْحَقِّ «قول الحق» مرفوع خوانده شده بنا بر این وجه بدل از «عیسی» یا خبر بعد از خبر یا خبر مبتدای محذوف باشد، یعنی این کلام قول حق است، یا عیسی قول حق است. و «قول الحق» به صورت منصوب خوانده شده تا مفعول مطلق و تأکید کننده‌ی غیر خودش باشد که در این صورت اضافه «قول» به «حق» از نوع اضافه‌ی بیایته است، یعنی من می گویم قولی را که آن حق است، یا به

تغییر و تبدیل نیست معلّم به مریم گفت بیا فرزندت را ببر که او داناست و احتیاج به تعلیم و تربیت ندارد.

تفسیر جامع جلد ۴ ص ۲۰۰.

تقدیر لام است، یعنی آن قول خداست.

﴿الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ﴾ و این سخن حقی است که در آن شک یا جدال و نزاع می‌کنند به این گونه که یهود می‌گویند عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ دیوانه یا ساحر است، نصارا می‌گویند او فرزند خدا یا خدا، یا او یکی از سه تاست.

﴿مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وُلْدٍ﴾ صحیح نیست (امکان ندارد) که خدا فرزندی داشته باشد چنانچه نصارا می‌گویند، نوع بیان این کلمه طوری است که مقصود از آن نفی امکان است.

﴿سُبْحٰنَهُ﴾ و منزّه است خداوند تعالی از مجانست با فرزند و احتیاج به همراه و مصاحب.

﴿إِذَا قُضِيَٰٓ أَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ آن گاه که خدا کاری را مقرر فرماید، همین که بگوید بشو، موجود می‌شود پس بدون پدر بودن عیسی سبب نمی‌شود که گفته شود او فرزند خداست.

چه اسباب ابزار مسبب الاسباب است و او بی ابزار تواند. ^(۱)
﴿وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ﴾ لفظ «إِنَّ» با فتحه همزه به تقدیر لام متعلق به قول خدا «فاعبدوه» است و لفظ «فا» زایده یا به تقدیر «امّا» یا به توهم آنست (یعنی فرض شود «امّا» در جمله بوده‌است) یا

۱. مولانا می‌فرماید:

وز سبب سوزیش سوفسطایم
تا سبب را بر کند از بیخ و بن

از سبب سازیش من سودایم
دیده می‌خواهم سبب سوراخ کن

«إِنَّ» و مابعدش عطف بر «الصَّلوة» است؛ با کسر همزه نیز خوانده شده تا عطف بر «انّی عبدالله» باشد، یا ابتدای کلام از جانب خداست به تقدیر «قل» تا خطاب به محمّد ﷺ باشد (یعنی بگو ای محمّد ۹ که) خدا پروردگار من و شما (و همه عالم) است، پس او را بپرستید.

﴿هَذَا﴾ لفظ «هذا» اشاره به آن چیزی است که ذکر شد از جمع بین اعتقاد به ربوبیت خدا و عبادت برای او که آن کمال دو قوه‌ی علامه و (قوه علم به خدا یا وجدان ادراکی) و عمّاله (قوه عملی با وجدان ارادی) است، یا اشاره به جمع بین عبادت و خروج از انانیت و استقلال به امر و دخول تحت امر الهی است؛ ﴿صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ راه راست به سوی خداست که راه راست همین راه خداپرستی است، تفسیر این آیه در سوره‌ی آل عمران گذشت.

آیات ۳۷ الی ۴۰

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
 مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳۷) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ
 يَأْتُونَنَا لَكِنَ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۸)
 وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ
 وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۹) إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا
 وَإِنَّا يُرْجَعُونَ (۴۰)

ترجمه

ولی گروه منکران در میان خود اختلاف ورزیدند، پس وای بر کافران از حضور در روزی سترگ. روزی که نزد ما آیند چقدر شنوا و چقدر بینا هستند، ولی امروز ستمگران در گمراهی آشکارند. و آنان را از رو حسرت بترسان، که امر [الهی] تحقق یابد و آنان غافل باشند و ایمان نیاورند. ما زمین را با هر که روی آنست، میراث می‌بریم و به سوی مابازگردانده شوند.

تفسیر

﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ﴾ طوایف مردم از پیش خود (درباره عیسی بن مریم) اختلاف کردند «الأحزاب» جمع حزب است، حزب هر جماعتی است که با رأی یا صنعتی از غیر خودشان منقطع باشند.

لفظ «من» یا ابتدایی است و ظرف حال از «الأحزاب»، یا لفظ «من» زایده، «بینهم» ظرف «اختلف» و اختلاف آنان در این بود که: بعضی می‌گفتند: عیسی خداست، بعضی می‌گفتند: فرزند خداست، بعضی می‌گفتند: یکی از سه تاست و بعضی می‌گفتند: عیسی و مادرش دو خدا هستند.

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا﴾ پس وای بر کسانی که با اعتقاد خلاف در مسیح ع کافر شدند.

﴿مِنْ مَّشْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ در حضور یا شهادت‌گاه آن روز

سترگ (قیامت) زیرا لفظ «مشهد» یا مصدر میمی یا اسم مکان است.

﴿أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ﴾ لفظ «أبصر» صیغه‌ی تعجب است، یعنی

چه شگفت در آن روز می‌شنوند و می‌بینند!

﴿يَوْمَ يَأْتُونَنَا﴾ زیرا که چشم‌ها در آن روز تیز می‌شوند.

﴿لَكِنَّ الظَّالِمُونَ﴾ آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر

جهت اشعار به علت حکم و رسوا کردن آنانست، به این گونه که

وصف ذمی برایشان ذکر می‌کند، یعنی آنان ظالم و ستمگرانند.

و ستمگران ﴿الْيَوْمَ﴾ در دنیا ﴿فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ در

گمراهی آشکارند، یعنی آنان در دنیا از حق کر، لال و کور هستند،

تیزی چشم در آخرت نفعی به حال آنان نمی‌رساند، ممکن است

معنای آیه این باشد که ظالمین را بینا کن تا ببینند؛ که در این

صورت لفظ با برای تعدیه است، نه همزه.

﴿يَوْمَ يَأْتُونَنَا﴾ مفعول به یا ظرف است، معنای قول خدا

﴿لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ﴾ ستمگران روزی که پیش ما

می‌آیند یا در روز دنیا در گمراهی آشکارند.

ممکن است معنای آن این باشد که توسط انبیا عليهم السلام آنان را

شناو و بینا کنی تا ببینند روزی را که به سوی ما می‌آیند.

که در این صورت «يَوْمَ يَأْتُونَنَا» مفعول دوّم یا ظرف

می‌باشد در این صورت قول خدا «لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ»

فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» بر همان دو معنای ذکر شده؛ می‌باشد.
 ﴿وَأَنْذِرْهُمْ﴾ ای محمد ﷺ آنان را انداز کن و بیمشان ده
 (یعنی روز مرگ و قیامت).

﴿يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾^(۱) از روز حسرت و تأسّف از این که به
 افراط و تفریط گراییدند مؤمنین را از تقصیرشان در عمل بیم ده.
 ﴿إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ بدل از «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» است، یعنی
 روزی که امر خلائق و حسابشان تمام شود، اهل جنّت به جنّت و
 اهل آتش داخل آتش گردند.

می‌گویند در آن هنگام مرگ را در صورت یک قوچ
 می‌آورند^(۲) و بین بهشت و جهنّم نگه‌می‌دارند! به نحوی که اهل
 بهشت و جهنّم همه آن را می‌بینند، سپس ندا داده می‌شوند که
 اشراف کنید و نگاه کنید به مرگ، پس آنان نگاه می‌کنند، سپس
 مرگ ذبح می‌شود.

سپس گفته می‌شود: ای اهل بهشت اینجا خلود و جاودانگی
 است که هیچ مرگی در آن نیست، ای اهل آتش به صورت همیشه و
 جاویدان در آتش خواهید ماند و هرگز مرگی در اینجا نیست.
 بدان که انسان از همان ابتدای استقرار مادّه‌اش در رحم در

۱. از امام صادق (ع) روایت شده روز حسرت روزی است که مرگ را به صورت گوسفند
 فربه‌ای می‌آورند و آن را ذبح می‌کنند. تفسیر جامع جلد ۴ ص ۲۵۵.
 ۲. تفسیر جامع جلد ۴ ص ۲۰۵.

حال خلع و لبس، در ترک و اخذ، در بیع و شرا، در موت و حیات و در نشر و حساب است.

و این حالت برای او استمرار دارد تا انقضای حیات دنیا، پس از انقضای حیات دنیا اگر از اهل برزخ باشد تا تمام شدن برزخ و رسیدن به اعراف این حالت استمرار دارد، بعد از وصول به اعراف و حکم بر اهل آتش به دخول آتش و بر اهل بهشت به دخول بهشت این حالات تمام می شود و این تغییر و تبدیل منقضی می گردد و مرگ منقطع می شود، این است معنای قضای امر و حتمی شدن امر و ذبح مرگ.

﴿وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۱) این جمله حال از جمله‌ی «أَنْذَرَهُمْ» است، یعنی در حالی که آن‌ها در غفلت هستند، بيشان ده و با وجودی که ایمان نمی آورند.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ﴾ جواب سؤال مقدر است، لذا آن را از باب استحسان تأکید کرد، گویا که گفته شده: اگر مطلب چنین است چه کسی در دنیاست؟ و چه کسی مالک آنست؟

خدای تعالی فرمود: ما زمین را به ارث می بریم یعنی انانیت‌ها تمام می شود، هنگام قضای امر و حتمی شدن مطلب، دیگر برای کسی مالکیت و انانیت باقی نمی ماند، روشن می شود

۱. بر سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنین در سنگ

که زمین و انانیت‌ها که مصدر مالکیت هستند همه برای خدا بوده‌است.

﴿وَمَنْ عَلَيْهَا﴾ ما وارث زمین و هر کسی که روی زمین است می‌شویم، مقصود از کسی که روی زمین است انانیت‌هایی است وجود دارد و به همان دلیل ظاهر نگرند و خدایین نیستند.
﴿وَإِنَّا يُرْجَعُونَ﴾ املاک و مالکین که عبارت از انانیت‌ها هستند از خود آنان تخلف می‌ورزند.

و ما آنها و ذوات‌شان را بدون املاک و انانیت‌شان وارث می‌شویم و آنان هنگامی که به سوی مظاهر قهر یا مظاهر لطف حشر می‌شوند به سوی ما باز می‌گردند.^(۱)

آیات ۴۱ تا ۵۰

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا
نَبِيًّا (۴۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ
وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۲) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ
جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا

۱. زیرا هر کس به اصل خود بر می‌گردد، مظاهر و مجذوبان ظلمت و قهر به قهر و مظاهر نور و لطف به لطف.

به قول مولانا:

ناریان مرناریان را طالبند
جنس خود را همچو گاه و کهرباست

نوریان مرنوریان را جاذبند
دَرّه دَرّه کاندیرین ارض و سماست

سَوِيًّا (۴۳) يَأْتِي لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ
 لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۴) يَأْتِي إِيَّيَّيْ أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ
 عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۵) قَالَ
 أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنِ إِلَهِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَسِنٌ لَّمْ تَنْتَه
 لِأَرْحَمَنَّكَ وَأَهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۶) قَالَ سَلِّمْ عَلَيْكَ
 سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۷) وَأَعْتَزُّكُمْ
 وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ
 بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۴۸) فَلَمَّا أَعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن
 دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا)
 (۴۹) وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ
 عَلِيًّا (۵۰)

ترجمه

و در کتاب آسمانی از ابراهیم یاد کن که صدیقی پیامبر بود. آن گاه که
 به پدرش گفت: پدرجان چرا چیزی را می پرستی که نمی شنود، نمی بیند و به
 حال تو سودی ندارد؟ پدرجان از علم [وحی] چیزی به من رسیده است که به
 تو نرسیده است، پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست رهنمایی کنم.
 پدرجان شیطان را می پرست، که شیطان در برابر خداوند رحمان سرکش است.
 پدرجان من می ترسم که عذابی از سوی خداوند رحمان به تو برسد و

دوستدار شیطان شوی. گفت ای ابراهیم آیا از خدایان من روی برمی‌تابی؟ اگر دست برنداری سنگسارت می‌کنم و روزگاری دراز از من دور شو. [ابراهیم] گفت سلام بر تو، زودا که از پروردگارم برایت آمرزش خواهم که او به من مهربان است. و از شما و آنچه به جای خداوند می‌پرستید کناره می‌کنم و پروردگارم را می‌خوانم، باشد که در دعای پروردگارم سخت دل نباشم. و چون از ایشان و آنچه به جای خداوند می‌پرستیدند، کناره گرفت، به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را پیامبر گردانیدیم. و به آنان از رحمت خویش بخشیدیم و برای آنان آوازه‌ی راستین و بلند پدید آوردیم.

تفسیر

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ﴾ و ای رسول یاد کن در کتاب خود شرح حال ابراهیم، و در کتاب ابراهیم را: که ذکر خوبان، احوال و سیره‌های آنان، شنیدن و گوش فرا دادن به آن‌ها در نفوس تأثیر نموده و آن را به سوی بالا جذب می‌نماید. چنانچه ذکر بدان، حالات، سیره و روش‌شان زجرآور و مانع نفوس خیر و خوب است.

﴿إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا﴾ او شخص بسیار راستگو و پیغمبری بزرگ بود.

در مقام علت آوردن برای جمله‌ی سابق است، لفظ «صدیق» مبالغه، در صدق است «و صدیق» آن کسی است که

در گفتار، کردار، علوم، احوال، نیت‌ها و اخلاقش صادق و راست باشد.

به گونه‌ای که راستی او در مجاورش یعنی هم‌نشین و همراهش نیز اثر کرده و سبب صدق او گردد، راست بودن این امور که ذکر شد به این است که این امور مطابق چیزی باشد که انسان شایسته است آن چنان باشد، لازمه‌ی آن این است که صاحب چنین چیزی نبی باشد، لذا فرمود: «صَدِيقًا».

﴿ نَبِيًّا ﴾ نبی اعم از رسول است (چه هر نبی رسول نیست ولی هر رسول نبی است از این رو انبیاء علیهم السلام را ۱۲۴ هزار و رسولان را ۳۳۰ نفر بر شمرده‌اند، والله اعلم).

﴿ اِذْ قَالَ لِأَبِيهِ ﴾ هنگامی که به پدرش (یا جدّ یا عموی) گفت: لفظ «اِذْ» تعلیل جمله‌ی سابق است، یا اسم خاص است بدل از «ابراهیم» به نحو بدل اشمال، یا ظرف «کان» یا «صَدِيقًا» یا «نَبِيًّا» است، ذکر اختلاف در مقصود از «لِأَبِيهِ» که پدر ابراهیم یا جدّ مادری یا عموی ابراهیم بوده گذشت.

﴿ يَأْتِي ﴾ ای پدر جان، به لفظ «أب» در حال اضافه‌ی به یای تا ملحق می‌شود جهت جلب رضایت یا مهربانی، لذا لفظ «یا أبت» را تکرار نمود.

﴿ لَمْ تَعْبُدْ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ ﴾ استفهام در اینجا

انکاری است و تعلیق بر موصول جهت اشعار به علت انکار است.
 یعنی چرا آنچه را که نه می‌شنود و نه می‌بیند می‌پرستی؟
 (خدا را رها کرده و) بتی جماد که گوش و چشم (و حس و
 هوش) ندارد، دیدن و شنیدن چیزی است که از یک معبود انتظار
 می‌رود از کسی که نمی‌شنود و نمی‌بیند ممکن نیست.

﴿وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾ لفظ «شیئاً» جانشین مصدر
 است، یعنی از تو بی‌نیاز نمی‌کند بی‌نیاز کردنی را، جانشین تو
 نمی‌شود هیچ نوع جانشین شدنی را، یا مفعول به است برای «لا
 یغنی» یعنی بی‌نیاز نمی‌کند از حرکت تو چیزی را، از قبیل جلب و
 دفع، یعنی نمی‌تواند بدون حرکت و بی‌واسطه خودت نفعی را
 جلب و ضرری را دفع کند.

﴿يَأْتِي تَكَرُّرًا نَدَاً وَمَنَادًا﴾ تکرار ندا و منادی برای مهربانی یا جلب
 رضایت است چنانچه پیشتر گفته شد، یعنی ای پدر.
 ﴿إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ﴾ لفظ «من
 العلم» حال مقدم است، (بدان که) مرا (از وحی خدا) علمی
 آموختند که تو را آن علم نیاموختند و این که «قد جاءنی» (چیزی
 به من رسیده است) به کار برده برای اشاره به این است که علم او،
 علم کسبی تحصیلی نیست، بلکه از جانب خداست.

این را ابراهیم گفت تا حجّتی بر دستور پیروی از او باشد و

لذا به دنبال آن گفت:

﴿فَاتَّبَعْنِي﴾ با فاء جزاء، یعنی پس پیرو و تابع من باش.
 ﴿أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾ تو را به راهی هدایت می‌کنم که
 هر دو طرف آن مساوی است، یا کنایه از راه مستقیم است.
 ﴿يَأْتِي لَا تَعْبُدِ^(۱) الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ
 لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا يَأْتِي إِيَّيَّ أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ
 مِنَ الرَّحْمَنِ﴾ پدر جان! شیطان را پرست که شیطان در برابر خداوند
 رحمان سرکش است، پدر جان من می‌ترسم که از خدای رحمان بر تو عذابی
 رسد.

علّت این که لفظ رحمان به کار برد این است که رحمت و
 عذاب دو صورت رحمت رحمانی است لذا عذاب به رحمان
 نسبت داده شده است (لطف الهی هر دو از سرچشمه رحمانیت
 است، قهر رفع موانع و مهربانگیز حرکت است).
 ﴿فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا﴾ که در نتیجه آن دوست دار یا
 قرین و همراه شیطان می‌گرددی.

﴿قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَا بَرُّهَيْمُ﴾ در مقابل
 جلب رضایت ابراهیم عليه السلام پدرش الفاظ غلیظی استعمال نمود تا

۱. معنای عبادت و پرستش آن قدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن نیز شامل می‌گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یک نوع عبادت و پرستش او محسوب می‌شود. در این زمینه به سفینة البحار ج ۲ ص ۱۱۵ مراجعه شود.

مشعر به غضب و ناراحتی او از ارشاد و هدایت ابراهیم باشد؛ لذا

گفت: ای ابراهیم آیا از خدایان من رو بر می‌تابی؟

و سپس او را تهدید کرد و گفت:

﴿لَسْنُ لِمُ تَنْتَهٍ﴾ اگر بس نکنی و از آنچه که بر آن هستی

در حقیر شمردن خدایان و روی برگردانیدن از آنها یا از ادعای

ارشاد و هدایت دست برداری.

﴿لَأَرْجُمَنَّكَ﴾ تو را سنگسار می‌کنم، ممکن است کنایه از

کشتن باشد، پس از من بر حذر باش.

﴿وَأَهْجُرْنِي مَلِيًّا﴾ برهه‌ای از زمان یا یک ساعت

طولانی از من دور باش.

﴿قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ﴾ ابراهیم (علی رغم صدّ هدایت شدن

آذر او را دعای خیر کرده و) گفت: سلام بر تو، یعنی بدی پدرش را

در لفظ یا خوبی لفظی مقابله نمود.

پس از آن که پدرش به او امر به دوری کرد با خوبی و نیکی

با او خداحافظی کرد و گفت:

﴿سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا﴾^(۱) به زودی از

۱. سلام برای متارکه و دوری کردن ابراهیم است از قومش و جایز است که مقصود از سلام دعا بر او باشد بدلیل این که ابراهیم وعده استغفار به پدرش داد.

و چون در محل خود به اجماع امامیه مبرهن گردیده که بایستی آباء انبیاء علیهم السلام تا آدم همه موحد باشند و پیغمبر از نسل طاهر به وجود آید، این است که گفته‌اند آذر که ابراهیم علیهما السلام به وی خطاب (یا آبت) می‌کند پدر او نبوده بلکه جدّ امی او بوده و نام پدرش تارخ است، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده همیشه خداوند مرا از اصلاب طاهرین منتقل گردانید به رحم طاهرات تا این که مرا در عالم

خدا برای تو آمرزش خواهم که او به من مهربان است و این ادب ابراهیم است که در مقابل تهدید به سنگساری، از خدا برایش طلب مغفرت و توفیق نمود.^(۱)

﴿وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ و از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید کناره می کنم: لفظ «من دون الله» حال از «ما تدعون» است، سرّ تقیّد به این قید احتراز از دعای خلفای خداست که آنان از غیر خدا من دون الله نیستند، بلکه از خدا هستند و دعای آنان نیز از جانب خداست.

﴿وَأَدْعُوا رَبِّي﴾ و خدای یکتا را می خوانم و دعا در این جا کنایه از عبادت است.

﴿عَسَىٰ إِلَّا أَكُونُ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾ امیدوارم به دعای پروردگارم سخت دل و نومید نباشم، (مثل شما نباشم که سعی و کوششتان در فرا خواندن خدایتان ضایع شده و از بین می رود).

در ابتدا حکم را با لفظ «عسی» آورد که بیانگر تواضع و شکستن نفس است، برای این که پاسخ دهی و پاداش در دست خداست.

شما خارج گردانید و کافر موصوف به طهارت نیست لقله تعالی (أئما المشركون نجس) مجمع البیان ۱. متأسفانه کلیه پیروان ابراهیم از یهود و نصارا و مسلمان این اخلاق ابراهیم را که در برابر تهدید محبت نموده و مغفرت طلبید. فراموش کرده و به جنگ پرداخته و به دروغ خود را به ابراهیم عليه السلام منسوب نموده اند.

و آن جز محض تفضّل و لطف نیست، بندگان جز امید و رجا چیزی ندارند، چه خاتمه و آخر کار از انسان غایب، عیب کارها مخفی و پنهان است، ثبات بر حال عبادت تا آخر عمر معلوم نیست. ﴿فَلَمَّا عَتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ وقتی که ابراهیم علیه السلام از آنان و معبودهایشان (که) جز خدا (بودند) کناره گرفت با این هجرت باطنی از مقام نفس که موافق آنان بود، به هجرت ظاهری به سوی شام روی آورد.

﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ عوض آن کسانی که ابراهیم از آنان جدا شد اسحاق و یعقوب را به او دادیم، اسماعیل را ذکر نکرد، چون او را جهت احترام و بزرگداشت مستقلاً ذکر خواهد نمود.

یا این که چون بزرگداشت ابراهیم در نظر آنان (یهود و مسیحیان) به سبب اسحاق و یعقوب علیه السلام بود، انبیای بنی اسرائیل از آن دو بوده‌اند، این دو نام ذکر شده است (و نیز برای اینکه سلسله‌ی ارتباط روحانی و حلقه‌ی رسالت مشخص شود).

﴿وَكُلًّا﴾ و هر یک از آن دو را ﴿جَعَلْنَا نَبِيًّا﴾ و ﴿وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا﴾ نبی قرار داده و از رحمت خود بخشیدیم آنچه را که ممکن است به انسان بخشیده شود.

یا خود «من رحمتنا» مفعول است، چون «من» تبعیضی

اسم است، یا جانشین مفعول موصوف است.

چون معنای بعضیّت در «من» قوی است یا مفعول محذوف است، یعنی به آنان از رحمت خودمان محمد ﷺ را به جهانیان بخشیدیم.

لفظ محمد ﷺ را در اینجا حذف کرده یا از باب این که آن ظاهر و روشن است، یا ظهور آن مورد ادعا می باشد. ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا^(۱)﴾ و بر زبان عالمی آوازه نکونامی شان را بلند گردانیدیم لسان صدق عبارت از ثنای جمیل بر لسان خلق است.

مقصود از «علی» ثنای زیاد و بلندست، یا مقصود از علی، علی بن ابی طالب ﷺ است.

چون علی ﷺ برای ابراهیم لسان صدق در بازماندگان بود که در لسان صدق از او شریف تر برایش وجود نداشت. از ثنا و ستایش تعبیر به لسان کردن برای این است که ثنا از زبان صادر شده و بر آن جاری می گردد، به علی ﷺ نسبت داده شده که فرمود: لسان صدق برای مرد این است که خداوند در بین مردم برای او چیزی بهتر از مال قرار دهد که آن را بخورد و به ارث

۱. یونس بن عبدالرحمن روایت کرده گفت خدمت حضرت امام رضا ﷺ شرفیاب شده عرض کردم جمعی از من پرسیدند که نام مبارک علی ﷺ در کجای قرآنست؟ در جواب ایشان آیه ای که در سوره مریم است (وجعلنا لهم لسان صدق علیاً) را قرائت کردم فرمود راست گفتی این آیه صریح است در نام مبارک آن حضرت. تفسیر جامع جلد ۴ ص ۲۵۶.

بگذارد.

آیات ۵۱ تا ۵۳

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا (۵۱) وَنَدَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳)

ترجمه

و در کتاب آسمانی از موسی یاد کن که او اخلاص یافته و فرستاده‌ای پیامبر بود. و او را از جانب طور ایمن ندا دادیم و او را به هم‌رازی خود نزدیک گرداندیم. و از رحمت خویش برادرش هارون را که پیامبر [و شریک و یاور او] بود به او ارزانی داشتیم.

تفسیر

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا﴾ یاد

کن در کتاب خود شرح حال، موسی را که او بسیار بنده‌ای با اخلاص بود. لفظ «مخلصاً» با کسره لام و فتحه‌ی آن خوانده شده، یعنی او عبادتش را از شرک‌ورزی خالص گردانید، یا خداوند او را برای عبادت یا (خود)ش، خالص گردانید.

﴿وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾ و رسولی بزرگ و مبعوث به

پیغمبری بر خلق بود.

تکرار لفظ «کان» برای اشاره به این است که هر یک از این اوصاف خودش برای او شرافتی است.

مقصود از نبی رفعت، بلندی یا نبوت است که تأکید رسالت می‌کند، رسول متضمن نبوت و مستلزم رفعت است و فرق بین رسول، نبی، امام و محدث در تفسیر قول خدای تعالی: «و ائمهها اکبر من نفعها» از سوره‌ی بقره گذشت و در آنجا معنای این حدیث که رسول صدای ملائکه را می‌شنود و در خواب می‌بیند و ملائکه را در بیداری مشاهده می‌کند.

و نبی کسی است که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود ولی ملائکه را نمی‌بیند و محدث کسی است که نه در خواب می‌بیند نه در بیداری مشاهده می‌کند و نه صدا را می‌شنود... گذشت.

﴿وَنَدَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ﴾ و ما او را از وادی مقدس طور ندا کردیم.

«الایمن» وصف جانب است، چه مراد از طور بر حسب تأویل سینه‌ای است که بر اسلام گشوده شده، جانب ایمن و راست آن جهتی است که در پی عقل و غیب می‌آید.

﴿وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾ و به مقام قرب خود برای استماع کلام

خویش برگزیدیم.

لفظ «نَجِيًّا» حال از فاعل یا مفعول یا از هر دو است، چه این لفظ مصدر و وصفی است که بر مفرد و بیشتر از مفرد اطلاق می‌شود، یعنی با حالت زاری او را به خود نزدیک کردیم.

و این بزرگداشت موسی است، بزرگداشت دیگر این که: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ﴾ از رحمت خود به موسی (برای مشارکت و مساعدت او) برادرش هارون را دادیم تا کمک و یار و یاور او باشد، نیز دعای موسی که می‌گفت: ﴿وَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي﴾ اجابت گردد.

﴿نَبِيًّا﴾^(۱) در حالی که هارون مستقلاً نبی بود، یا بالاستقلال نبی نبود بلکه مشارکت با نبوت داشت و سنّ هارون بیشتر از موسی بود، در روایت وارد شده که موسی یکصد و بیست و شش سال عمر کرد هارون یکصد و سی و سه سال.^(۲)

آیات ۵۴ تا ۵۵

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۴) وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ

۱. نبی کسی است که تنها حقایق وحی را در حال خواب می‌بیند (همانند رویای ابراهیم) و یا علاوه بر خواب در بیداری هم صدای فرشته وحی را می‌شنود. اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۳.
۲. درباره موسی عليه السلام و هارون به تفسیر سوره اعراف آیه ۱۴۲ در جلد پنجم ترجمه تفسیر بیان السعادة مراجعه شود.

بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵)

ترجمه

و در کتاب آسمانی از اسماعیل یاد کن که درست وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود. و خاندانش را به نماز و زکات امر می‌کرد و نزد پروردگارش مقبول بود.

تفسیر

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ﴾ در این کتاب، اسماعیل فرزند ابراهیم را به یاد آورد. ﴿إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ﴾ که او در وعده‌اش صادق و راستگو (و در عهد استوار) بود.

زیرا چنان چه در خبر آمده‌است او به مردی وعده داد و یکسال در انتظار وعده‌اش ماند، چون آن مرد فراموش کرده‌بود، در خبر دیگری آمده‌است که سه روز به انتظار آن مرد نشست.^(۱) برخی گفته‌اند: اسماعیل فرزند ابراهیم عليه السلام قبل از ابراهیم مُرد، این اسماعیل، اسماعیل بن حزقیل است^(۲) که خداوند او را به سوی قومش مبعوث گردانید، پس او را گرفتند و پوست سر و صورتش را کردند، پس فرشته‌ای آمد و به او گفت: خدای تعالی مرا به سوی تو فرستاده، هر چه می‌خواهی امر کن، اسمعیل گفت:

۱. نبی کسی است که تنها حقایق وحی را در حال خواب می‌بیند (همانند رؤیای ابراهیم عليه السلام) و یا علاوه بر خواب در بیداری هم صدای فرشته‌ی وحی را می‌شنود. اصول کافی ج ۲ ص ۸۶.
۲. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۲۸۵ و تفسیر القمی ج ۲ ص ۵۱.

من به انبیا یا به حسین بن علی علیه السلام اقتدا می‌کنم.^(۱)
 ﴿وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ
 وَالزَّكَاةِ﴾ و او فرستاده‌ای پیامبر بود و خاندانش را به نماز و
 زکات فرمان می‌داد.

در اول سوره‌ی بقره تحقیق صلوة و زکوة گذشت، چون
 اهتمام و اهمیّت دادن به امور کسانی که تحت اختیار و زیردست
 کسی است یک امر مهمّ و مرغوب و مطلوب است، خدای تعالی با
 ذکر این خصلت او را شرافت داد و بزرگ نمود، به جهت شرافت
 این خصلت، پس از آن فرمود: ﴿وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾ گویا
 که گفته باشد: چون اهل و خانواده‌اش را امر به نماز و زکات می‌کرد
 نزد پروردگارش مرضیّ و مقبول بود.

آیات ۵۶ تا ۵۸

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا
 نَبِيًّا (۵۶) وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ
 أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ
 حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ
 هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا

۱. در مورد حضرت اسماعیل علیه السلام به سوره صافات آیه ۱۰۲ مراجعه شود.

سُجِّدَا وَبُكِّيَا (۵۸)

ترجمه

و در کتاب آسمانی از ادريس یاد کن که صدیقی پیامبر بود. و او را بلند مرتبه گردانیدیم. اینان کسانی هستند از پیامبران، از زاد و ولد آدم و از کسانی که همراه نوح در کشتی سوار کردیم و از زاد و ولد ابراهیم و اسرايیل [یعقوب] و از کسانی که هدایت کرده ایم و برگزیدیم، خداوند به آنان انعام و اکرام فرموده است، که چون آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد، گریان به سجده می افتادند.

تفسیر

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ﴾ و یاد کن در کتاب خود احوال ادريس را، اسم ادريس در تورات «اخنوخ» است و نوهی شیث و جد پدر نوح بود و اولین کسی بود که لباس دوخت و خداوند به او علم حساب و هیئت و نجوم الهام کرد. و بعضی گفته اند: از آن جهت ادريس نامیده شده که دراست و درس او زیاد بوده و شاید در لغت آنان ادريس به همین معنای بوده و گرنه اگر عربی باشد که از درس مشتق شده باشد در آن صورت منصرف می شود.^(۱)

۱. در دایرةالمعارف اسلام (به انگلیسی) آمده است: اسم ادريس به «عزرا» یونانی پیوند دارد و «آندریامی» است که با حواری به نام آندرو نسبت داشته یا با آشپز اسکندر همسفر او بوده است، تصادفاً به جاودانگی رسید (خیلی پرت گفته است زیرا اسکندر سه قرن قبل از مسیح می زیست و یک

﴿إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾ که او شخص بسیار راستگو و پیغمبری عظیم‌الشان بود و ما او را مقامی بلند و مرتبه‌اش را رفیع گردانیدیم. بر حسب رتبه او را به مکان بالایی بردیم یا بر حسب مکان.

چنانچه وارد شده که خدای تعالی او را زنده به آسمان چهارم یا ششم بالا برد در حالی که او زنده بود، یا روح او در آسمان چهارم قبض شد.^(۱)

﴿أُولَٰئِكَ﴾ آنان که ذکرشان گذشت.
﴿الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ کسانی هستند که خداوند به

نفر نمی‌تواند یا با حواری مسیح باشد و هم با آشپز اسکندر) صابئین او را با هرمس مربوط می‌داشتند و در قصص اسلامی او را در میان آدم و نوح قرار می‌دهند. در بحارالانوار (جلد ۱۱ صفحه ۳۷۰) داستانهایی از او ذکر شده‌است (مترجم می‌پندارد که ادریس همان هرمس باشد که تعریف شده‌است) زیرا آثار هرمسی بیانگر اندیشه‌های غیبی و الهامی است و ادریس هم صاحب صحفی بوده است. ۱. انس و ابوسعید خدای، آسمان چهارم و ابن عبّاس و ضحاک، آسمان ششم، نوشته‌اند (قرآن مترجم خزّ مشاهی ص ۳۰۹) اما همانطور که در معراج گفته شد و صعود او عروج عالیه بوده‌است که تا مرتبه‌ی ششم (آسمان ششم) صعود کرده است.
چنان که سنایی فرماید:

آسمان‌هاست در ولایت جان کارفرمای آسمان جهان
مولانا گوید:

گفت پیغمبر که معراج مرا	نیست بر معراج یونس اجتبا
آن من بالا، آن او به شیب	زانکه قرب حق برداشت از حبیب
قرب من بالا ز پستی رفتن است	قرب حق از حبس هستی رستن است

و باز مولانا درباره‌ی معراج که جنبه‌ی کمالیه دارد می‌گوید:

در صف معراجیان چون بیستی	چون برافتد برکشاند نیستی
نه چو معراج زمینی تا قمر	بلکه چون معراج کلکی تا شکر
نه چو معراج بخاری تا سما	بل چو معراج جنینی تا نهی

آنان نعمت داده البتّه نعمت ولایت، چه ولایت زمین ساز و شالوده نبوت و رسالت است و سایر نعمت‌ها نیز با ولایت نعمت می‌شوند. چون نعمت حقیقی همان ولایت است و هر چیزی که به ولایت متصل باشد خواه به سبب بیعت ولوی و خواه با طلب آن بیعت نعمت می‌شود، آنچه که به ولایت متصل نشود اعمّ از نعمت‌های صوری دنیوی یا نعمت‌های صوری اخروی از قبیل ذوق‌ها و یافته‌ها و علوم و مشاهدات و معاینات صوری بلا و رنج می‌شوند مگر این که متصل به ولایت شوند که آن‌گاه به نعمت بر می‌گردند.

بنابراین اصل و فرع نعمت‌ها همان ولایت است و بس و فرع نعمت‌ها نیز همان ولایت است، اگر چیزی ذکر شود شما با ولایتی که دارید اصل و فرع و معدن و منتهای آن می‌شوید.

لفظ «اولئك» مبتدا و جمله جواب سؤال مقدر و خبر آن «الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» است، یا «الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ» صفت یا متبدای دوّم است.

و قول خدای تعالی: «مِّنَ النَّبِيِّينَ» خبر است یا حال. «مِنَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ» خبر، یا حال، یا بدل است و بقیه قول خدای تعالی: «إِذَا تَتَلَى عَلَيْهِمْ... تا آخر» خبر است.

«من» در قول خدای تعالی «مِّنَ النَّبِيِّينَ» بیانیّه یا تبعیضیه است، هم چنین «من» در قول خدا: «مِنَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ»

تبعیضی یا بیانی است یعنی اینان اگر از همان ذریّه (از جهت نبوت) بوده‌اند و سپس همراه نوح در کشتی و...
 زیرا ﴿وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ﴾ عطف بر «من ذریّه آدم» است و مقصود از کسانی که با نوح حمل شدند، ذریّه کسانی است که با نوح حمل شدند، لیکن «الذریّه» در این جا حذف شده جهت بزرگداشت آنان.

چراکه این حذف مشعر به این است که خود آنچه که با نوح حمل شده مورد نظر در حمل نیست، بلکه آنچه که در حمل مورد نظر است عبارت از ذریّه است.

پس گویا آنچه که حمل شده است حمل نشده، چون مورد نظر نبوده است و آنچه که مورد نظر است از ذریّه همان حمل شده است.

﴿وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ﴾ و سپس از ذریّه ابراهیم و اسرائیل، همه‌ی این‌ها از قبیل عطف خاص بر عام است تا خاص به سبب اختصاص به کثرت نسب‌های شریف بزرگ و محترم شود، چون همه‌ی آنان از ذریّه‌ی آدم علیه السلام بودند.

ولی از بین آنان ادريس اختصاص به این نسبت پیدا کرد، بعد از ادريس همه از ذریّه محمولین با نوح بودند و از بین آنان ابراهیم علیه السلام با این نسبت امتیاز پیدا کرد و بعد از ابراهیم همه از ذریّه ابراهیم بودند، چون اسحاق، اسرائیل و موسی، هارون و اسماعیل

و زکریّا و یحیی و عیسی از ذریّه ابراهیم و اسراییل بودند، از بین آنان فقط اسحاق و اسماعیل با اختصاص به ابراهیم امتیاز پیدا کرده‌اند.

و اگر مقصود از قول خدای تعالی: «و هبنا لهم من رحمتنا» محمد ﷺ باشد، مقصود از قول خدا: «لسان صدق علیاً» محمد ﷺ و علی ﷺ باشد چنانچه در خبر اشاره شده است محمد ﷺ و علی ﷺ نیز به سبب اختصاص به ابراهیم دارای امتیاز می‌شوند.

﴿وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا﴾ عطف بر «من النبیین» یا بر «من ذریه آدم» است و لفظ «من» برای تبعیض یا تبیین است و تقدیر آن «من ذریه من هدینا» است و اسقاط لفظ «ذریه» به همان جهتی است که در «ممن حملنا» ذکر شد، یا این لفظ در تقدیر نیست (یعنی و آن‌هایی را که به اسلام هدایت کردیم و به ولایت برگزیدیم).^(۱)

﴿إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَةُ الرَّحْمٰنِ﴾ لفظ «تلی» با تا و یا خوانده شده و آن خبر است یا حال، یا جمله‌ی مستأنفه جهت بیان حال و بیان این مطلب است که آنان با علو و بلندی نسبشان و

۱. توالی ذریه از آدم: سپس نوح و سپس ابراهیم و در آخر محمد ﷺ از عام به خاص و اخصّ و اخصّ است یک سیر تکاملی عروجی است، گویا از ریشه، ساقه، برگ و گل و سپس میوه و دانه ظاهر شده است. ریشه (آدم)، ساقه اولی (نوح)، ساقه محکم شاخه‌دار (ابراهیم) شاخه‌ها (اسماعیل و اسراییل) میوه (محمد ﷺ) (دانه (ولایت علی = و اجتینا).

شرف نبوت و رسالت در عین حال دارای کمال تضرع و التجا به خدا هستند.

و ممکن است «ممن هدینا» جانشین مبتدا و «إذا تتلی» خبر از آن باشد، یعنی بعضی از کسانی که هدایت کردیم و اختیار نمودیم، هرگاه آیات ما خوانده شود.

﴿ خَرُّوا سُجَّدًا ﴾ چون در برابر خدا خضوع کامل دارند و نسبت به آیات او متواضع هستند، به سجده می‌افتند.
 ﴿ وَبُكِّيًّا ^(۱) ﴾ و گریه می‌کنند چون خوفشان از خدا کامل است و به او پناه می‌برند و «بُكِّيًّا» با ضمه‌ی با طبق اصل خوانده شده و با کسره‌ی با بنابر تبعیت «ب» از «ك» (بُكِّيٌّ).

آیات ۱۵۹ الی ۶۵

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ
 وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (۵۹) إِلَّا مَنْ تَابَ
 وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
 وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰) جَنَّتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ
 الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱)
 لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا

۱. از علی بن الحسین (علیه السلام) روایت شده است که فرمود مقصود از کسانی که چنینند (دارای خضوع هستند) ما می‌باشیم. مجمع‌البیان.

بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۶۲) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا
 مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳) وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ
 أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ()
 (۶۴) رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ
 وَأَصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵)

ترجمه

ولی پس از آنان جانشینان ناخلفی بازماندند که نماز را فرو گذاشتند
 و از شهوات پیروی کردند، زودا که با زیان و ذلت رو در رو شوند. مگر کسی
 که توبه کند و ایمان آورد و کاری شایسته پیشه کند؛ اینانند که وارد بهشت
 می شوند و هیچ گونه ستم [و کم و کاستی] نمی بینند. همان جنات عدن که
 خداوند رحمان به نادیده به بندگانش وعده داده است، همانا که وعده‌ی او وفا
 خواهد شد. در آنجا هیچ گونه [سخن] بیهوده نشنوند و جز سلام نشنوند؛ و
 بامدادان و شامگاهان در آنجا رزقشان برای آنان برقرار است. این بهشتی
 است که به بندگان پرهیزگار خود میراث میدهم [جبریل گفت] و ما جز به
 فرمان پروردگار فرود نمی آیم، او حاکم آینده و گذشته و حال ماست. و
 پروردگار فراموش کار نیست. پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان
 آنهاست؛ پس او را پرست، در عبادت او شکیبایی پیشه کن؛ آیا همانم و
 همانندی برای او می شناسی؟

تفسیر

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ﴾ لفظ خَلْفٌ «با سکون لام، به

نسل و ذریّه، بد و با حرکت لام نصب (خَلْفٌ)، به نسل خوب اطلاق می‌شود، اما عموماً هر یک در جای دیگری نیز استعمال می‌شود. یعنی پس از آنان جانشینان بد (نا خَلْفٌ) باقی ماندند که، ﴿أَضَاعُوا الصَّلَاةَ﴾ نماز را ضایع کردند به این که آن را ترک کردند، یا از وقتش به تأخیر انداختند، چنانچه در خبر^(۱) به این مطلب اشاره شده است.

﴿وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ﴾ و از شهوات پیروی کردند.

در بیان پیروی از شهوات گفته شده که آنان قهوه می‌نوشیدند، مرتکب شهوات می‌شدند، تابع لذت‌ها و تارک جماعت بودند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان پیروی از شهوات آمده است: که او کسی است که بنای محکم بنا کند (کاخ سازد) و چیزی سوار شود که مردم بر آن از جهت زیبایی نگاه کنند (ماشین گران آخرین سیستم زیبا برای پز دادن) و چیزی بپوشد که مشهور به حسن و خوبی باشد.

(لباسهای مُد و گرانبها برای پز دادن)، شهرت به لباس تشبیه شده است^(۲).

بدان که نماز و زکات چنانچه در اوّل کتاب در اوّل سوره‌ی

۱. تفسیرالصّافی ج ۳ ص ۲۸۷

۲. تفسیرالصّافی ج ۳ ص ۲۸۷

بقره بررسی گردید عبارت از لبس و خلع است، آن دو برای انسان از ابتدای استقرار نطفه‌اش در رحم تا آخر عمرش ثابت هستند. لیکن خلع و لبس تا مقام تکلیف و نزدیک بر آن با تکوین الهی و بر طریق انسانی قرار می‌گیرد، در مقام تکلیف اگر خلع و لبس با امر الهی بوده‌باشد باز در طریق انسانی است و اگر با امر الهی نباشد در طریق انسانی قرار نمی‌گیرد، بلکه آن خلع و لبس در طریق نفسانی و با دخالت خواهشهای نفسانی است. و هر قول، فعل و حالتی دارای یک جهت الهی و یک جهت نفسانی است.

به این معنا که اگر ناشی از امر الهی محض شده‌باشد از آن فعلیت الهی حاصل می‌شود و لبس در طریق انسانیت محقق گشته و خلع و طرح فعلیت نفسانی به سبب طرح انانیت نفس حاصل می‌شود.

و فعلیت الهی یعنی لبس در طریق انسانی که آن در حقیقت نماز است، طرح اقتضای نفس و انانیت آن که در حقیقت زکات است.

بنابراین ضایع کردن نماز عبارت از غفلت از امر الهی در عمل است هر عملی بوده‌باشد و اتباع شهوات عبارت از ملاحظه‌ی اقتضای نفس در عمل است هر عملی می‌خواهد باشد. پس نمازگزار اگر نمازش از اقتضای نفسش صادر شده

باشد، اعمّ از این که این اقتضا اجرا و امضای عادت باشد چنانچه آن، حال اکثر مردم است یا از باب ریا و خودپسندی رخ داده باشد، یا جلب نفع در دنیا یا دفع ضرر مربوط بر آن باشد یا به جهت دخول در بهشت یا عدم دخول در آتش، یا نزدیکی به خدا یا جلب رضایت خدا باشد که در همه‌ی این صورت‌ها نماز را ضایع کرده‌اند و پیرو شهوت گشته‌اند.

اگرچه صورت نماز را هم درست انجام بدهند و اگر کسی مقتضای شهوتش را از حلالش انجام دهد و در عین حال ناظر به امر پروردگارش و مباح بودن آن باشد او نمازگزارست؛ اگرچه مقتضای شهوتش را انجام می‌دهد.

پس مقصود از نماز جهت افعال است، نه صورت اعمال و هم چنین است مطلب در پیروی از شهوات و حدیث علی علیه السلام در بیان اتباع شهوات مشعر به این مطلب است.

﴿ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ﴾ پس آنان در آخرت شرّ ناامیدی می‌بینند، بنابر تجسّم اعمال، یا مقصود جزای غیّ است و مراد از غیّ شرّ و ناامیدی است، یا جایی است در جهنّم.

﴿ إِلَّا مَنْ تَابَ ﴾ جز کسی که از پیروی شهوات در اعمال توبه کند.

﴿ وَءَامَنَ ﴾ و با بیعت عامّ یا خاصّ ایمان بیاورد، یا اذعان کند که اعمال دارای جهت الهی و جهت نفسانی هستند.

﴿وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ و عمل صالح انجام دهد طبق آنچه که در بیعت با او شرط شده است، یا با امر الهی عمل را انجام دهد تا آن عمل صالح گردد و اقامه‌ی نماز بشود نه ضایع کننده یا پیرو شهوات.

﴿فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ﴾ در این صورت (گناهِش بخشیده و) بی هیچ ستم به بهشت ابد داخل خواهد شد.

لفظ «یدخلون» با ضمّه‌ی با دو فتحه، خا و با ضمّه‌ی یا و ضمّه‌ی خا خوانده شده است.

﴿وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا﴾ با کم کردن چیزی از ثواب اعمال‌شان به آنان ستم نمی‌شود.

﴿جَنَّاتٍ عَدْنٍ﴾ بدل از «الجنة» است و در بدل آمدن جمع از مفرد منعی نیست در صورتی که مفرد در معنای جمع باشد، یا آن منصوب به فعل محذوف است که به جهت مدح از تبعیت قطع شده است.^(۱)

جَنّات به طبقه‌های بهشت اطلاق می‌شود و هر طبقه از آن‌ها دارای طبقاتی است، بهشت عدن آخرین طبقه است، که هر کس به آن برسد از آن فراتر نمی‌رود، روی همین جهت بهشت عدن نامیده شده است، چون «عدن» به معنای اقامت است، برخلاف

۱. جنّات عدن مفعول فعل محذوف «یدخلون» است لذا منصوب است و عدن به تبعیت باید منصوب باشد ولی نشده است.

سایر طبقات که محل اقامت و توقف همیشگی برای هر کسی که به آنجا برسد نمی‌باشد (باید گذر کند).^(۱)

﴿الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ﴾ در حالی که بهشت‌ها و طبقه‌ها در غیب هستند، یا در حالی که رحمان در غیب است، یا در حالی که بندگان از خدا غایب هستند (خداوند از بندگان غایب است).

﴿إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا﴾ جواب سؤالی است ناشی از قول خدا: «فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» یا از قول خدا «وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ» یعنی البتّه وعده‌ی خدا یقین به انجام می‌رسد.

﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا﴾ این جمله حال است یا مستأنف، ﴿إِلَّا سَلَامًا﴾ در آن بهشت هرگز سخن لغوی نشنوند بلکه همه گفتارشان سلام است.

استثنای از لغوست، مبالغه در این است که بهشت لغو نیست، یعنی لغو بهشت عبارت از سلام است (مدح شبیه به ذم) و این از قبیل قول شاعر است که می‌گوید: "نیست عیبی در این لشگریان به آن که شمشیرهای آنان در اثر زدن بر دشمنان کند و شکسته است."

ممکن است استثنا در اینجا منقطع باشد.

۱. مقام فنای بعد از فنای اسماء و صفات، یعنی پس از گذر از همه مدارج بهشت ورود به جنت عدن است که بقا و بالله است و اقامت عند ملیک مقتدر و مقام تمکین می‌باشد، زیرا در هر مرتبه پایین‌تر آرامش و قرار نیست چه با میل و خواست، چه بی میل و خود است.

بیان تعدد افلاک و شمس و اقمار

بدان که آفتاب حقیقی که آن حقیقت آفتاب عالم طبع است از مقام غیبش به فعل باری تعالی تنزل نموده، سپس تنزل دیگر نموده به صورت قول و مراتبش ظاهر شده و سپس به مرتبه‌ی نازل تر نفوس با مراتبش نمودار گشته، سپس در عالم طبع به صورت این آفتاب محسوس ظاهر شده است.

و چنانچه حرکت این آفتاب محسوس در عالم خودش دوری^(۱) و عالم آن کروی است، با کروی بودن زمین و دوری بودن حرکتش روز و شب ظاهر می‌شود.

هم چنین است آفتاب حقیقی که حرکت آن در هر یک از عوالمش دوری است و عوالم آن را گاهی به هفتاد هزار عالم و گاهی به هزار هزار عالم تحدید کرده‌اند و هر یک از عوالم آن کروی است و لکن کروی بودن آن معنوی است نه محسوس؛ چه هر یک از آن عوالم مشتمل بر دو قوس نزول و صعود است و بعد از رسیدن نور حقیقی به واسطه قوس نزول پنهان می‌شود و تدریجاً به واسطه قوس صعود می‌رسد و در این هنگام تدریجاً ظهور پیدا

۱. این که گفته می‌شود خورشید از ثوابت نسبت به منظومه شمسی است و گرنه در کیهانشانها و جهان ستارگان حرکت دوری دارد و در ذات خود حرکت ذاتی و جوهری فیزیکی و متافیزیکی دارد.

می‌کند و آن وقت که شروع در اختفا می‌کند بر حسب آن عالم شب شروع می‌شود، آن‌گاه که شروع در ظهور می‌کند بر حسب آن عالم روز پدید می‌آید، لذا صبح و شب اختصاصی به عالم طبع و بهشت‌های دنیا ندارد، چنانچه بعضی گفته‌اند.

و در اخبار وارد شده که فلک‌ها، آفتاب‌ها و ماه‌ها متعدّدست.

چنانچه وارد شده: پشت این آفتاب شماسی و نه آفتاب دیگر و غیر از این ماه شماسی و نه ماه دیگر وجود دارد.

و در فارسی گفته شده:

آسمان‌هاست در ولایت جان

کارفرمای آسمان جهان^(۱)

﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾ این همان بهشتی است که ما بندگان پاک متقی خود را بالخصوص وارث آن می‌گردانیم.

بدان که انسان کامل دارای نشئه‌هایی است و در هر نشئه دارای اموال و اقربا و خویشاوندانی است و همانطور صحّت نسبت‌های جسمانی مبتنی بر چیزی است که قانون‌گذاران در هر شریعت و ملّتی برای تصحیح نسبت آن را تأسیس می‌کنند. هم چنین است نسبت روحانی که صحّت آن مبتنی بر عقد

۱. حکیم سنایی در حدیقه و مولانا در مثنوی دفتر اوّل.

ایمان است و همانطور که نسبت جسمانی وقتی مبتنی بر چیزی که تأسیس کرده‌اند نباشد، در ترتیب آثار نسبت مانند میراث و غیر آن مؤثر نیست، هم چنین است نسبت‌های روحانی که هرگاه مبتنی بر چیزی که تأسیس کرده‌اند نباشد مؤثر نخواهد بود.

همانطور که منتسب به نسبت جسمانی اگر چیزی را که نسبتش را تصحیح کند نداشته باشد لغو و بی نسبت می‌شود، هم چنین است منتسب به نسبت روحانی که اگر تصحیح نسبت وجود نداشته باشد نسبتی در آنجا نیست و شخص مدعی نسبت خود را در آن نسبت بسته و به دروغ نسبت داده‌است.

تحقیق کاملی در مورد نسبت جسمانی و روحانی و فرق بین آن دو، شرافت نسبت روحانی نسبت به جسمانی، در سوره‌ی بقره در طیّ قول خدا «وبالوالدین احساناً» گذشت.

و همانطور که انسان تا چندی که در عالم طبع است دارای اموالی است و هرگاه از این عالم رفت خویشاوندان نسبت جسمانی به آن مال سزاوارتر می‌شوند، هم چنین کسی که در عوالم روحانی از کامل جانشینی می‌پذیرد خویشاوندان روحانی نسبت به او سزاوارتر می‌شوند.

و همانطور که پی‌آمدگان از مرتبه‌ی جسمانی نسبت به نزدیکان و خویشان روحانی حقی ندارند، هم چنین نزدیکان جسمانی از جانشینان روحانی دارای هیچ حقی نمی‌باشند.

از این رو هر دوستی و هر نسبتی در روز قیامت منقطع می‌شود جز دوستی و نسبت در راه خدا (زیرا جنبه روحانی که ارتباط روح با روح کل است و ایمان و عمل به بقای روحانی و ظهور حیات معنوی است باقی مانده‌است).

چون اصل کامل‌ها و پدر پدران روحانی علی بن ابی طالب علیه السلام است و او از جمیع عوالم منصرف و در مقام مشیّت که فوق امکان است متمکّن بود، همه‌ی عوالم امکان از او تخلّف کرده و میراث او لاد او قرار گرفتند، او لاد او که با نسبت صحیح به او منتسب بودند به مقدار مراتبشان در نسبت از عوالم امکان ارث بردند، اگرچه در دنیا اموال آن‌ها غصب شده باشد.

چنانچه خدای تعالی فرموده:

«قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» کسانی که با ایمان خاصّ و عقد ایمان با علی علیه السلام ایمان آوردند، که در دنیا مورد غصب قرار گرفته و در آخرت خالص هستند و همین معنای به ارث بردن فردوس است. و اما به ارث بردن مؤمنین منازل اهل آتش را پس آن عبارت است از به ارث بردن آنچه که اهل آتش مستحقّ آن هستند اگر نسبت خود با علی علیه السلام را قطع نمی‌کردند، چه همه‌ی موجودات یک نسبت فطری به علی علیه السلام دارند، گاهی انسان نسبت فطری اش به ولایت را قطع می‌کند و در نتیجه منازل و اموالی را که به حکم ولایت تکوینی برای او مقرّر بود ترک کرده‌است.

پس صاحبان انساب دیگر که با علی علیه السلام نسبت دارند آن‌ها را به ارث می‌برند.

مانند جنین که از اموال میّت سهمی برای او می‌گذارند، که اگر زنده به دنیا آمد و بالغ شد سهمش را بگیرد و اگر مرده به دنیا آمد یا بالغ نشد سهم او را سایر ورثه می‌برند نسبت به حکم و مراتب.

حال که این مطلب را فهمیدی دیگر در تصحیح اطلاق ارث بر چیزهایی که ذکر شد احتیاج به تکلفات و زحمتهایی که متحمّل و مرتکب آن شده‌اند نمی‌ماند.

و «من عبادنا» ظرف لغو و متعلّق به «نورث» است و معنای آیه این است که ما بهشت را به ارث می‌بریم از مال بندگان مخصوص خود، بندگان که از رقیّت و بندگی نفس‌هایشان خارج شده و با تمام وجودشان برای ما خالص گشته‌اند، پس کامل و مکمل گشته و با تملیک ما مالک درجات آخرت شده‌اند.

لذا پس از آن که آن جنّت و بهشت به سبب توجّه آنان و انتقالشان به مقام بالاتر از آنان بر جای ماند ما آن درجات را به بندگان به ارث گذاشتیم که متّقی بودند، به این که داخل در ولایت شدند.

چه تقوای حقیقی متصوّر نیست مگر با دخول در ولایت، یا «من عبادنا» ظرف مستقرّ و حال از «من کان تقیاً» است.

و بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: ما بهشت را به ارث می‌گذاریم برای کسی که با تقوا باشد در حالی که او از بندگان ما شده باشد بدین‌گونه که خداوند از او مال و جانش را در مقابل بهشت خریده باشد و فایده‌ی تقید به حال اشعار به این است که تقوای حقیقی جز با بیعت ولوی یا نبوی حاصل نمی‌شود.

﴿وَمَا نَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ﴾ این کلام از فرشته‌ای است که از جانب خدای تعالی حکایت می‌کند (جبرئیل) و معطوف بر جمله‌ای است که از جانب خدا حکایت شده در روایت آمده است که رسول خدا ﷺ به جبرئیل فرمود: چه چیز تو را از زیارت کردن ما منع می‌کند؟

پس این آیه نازل شد که ما جز به امر پروردگارت فرود نمی‌آئیم.

﴿لَهُ وَمَا بَيْنَ أَيْدِينَا﴾ و پروردگار و حاکم تو آینده ماست که مقصود دنیا یا عوالم آخرت است.

﴿وَمَا خَلْفَنَا﴾ و حاکم گذشته ماست آنچه که پشت سر ماست (با مقایسه معلوم می‌شود که منظور گذشته و حال و آینده است نه از جهت زمانی، بلکه علوی و تکاملی).

﴿وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ﴾ و نیز حاکم هم‌اکنون و جهانی است که ما در آن واقع شده‌ایم.^(۱)

۱. سه پنداری (گذشته و حال و آینده) امری نسبی و اعتباری است نه ذاتی، پس برای خدا و

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ پروردگار تو، تو را فراموش نکرده است، یعنی تو را ترک نکرده مانند کسی که فراموش می‌کند، یا پروردگار تو موصوف به نسیان و فراموش نبوده است تا توهم شود که او از تو غفلت کرده است، در این جمله اشعار به این است که سرعت و کندی نزول جبرئیل منوط به حکم خداوند است.

﴿رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ که پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در اوست می‌باشد این جمله وصف «ربک» یا خبر مبتدای محذوف است، بیانگر این است که فراموشی بر خدای تعالی ناممکن است.

﴿فَاعْبُدْهُ وَأَصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ﴾ پس او را بپرست و در بندگی شکیبایی و رز چون صبر بر عبادت سخت‌ترین اقسام صبر است آن را با صیغه‌ی مبالغه آورده است.

﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ آیا همنام و همانندی برای او می‌شناسی که بندگی اش پیشه‌گیری؟

هرگز نخواهی یافت خطاب مخصوص به محمد ﷺ یا عام است و شامل هر کسی است که خطاب در مورد او ممکن باشد، مقصود از «سمی» آنست که در چیزی از صفاتش مماثل و همانند

ظهور و تجلیات او و روح معنای ندارد.

به قول مولانا:

ماضی و مستقبلت نسبت به توست هر دو یک چیزند، پنداری که دوست

او باشد، مقصود کسی نیست که به چیزی از نام‌هایش نامیده شده باشد.

آیات ۶۶ الی ۷۶

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجُ
 حَيًّا (۶۶) أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ
 يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ
 لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ
 شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ
 بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰) وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا
 كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ
 اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (۷۲) وَإِذَا تُتْلَىٰ
 عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا
 أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَكَمْ
 أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنَا وَرِئِيًّا (۷۴) قُلْ
 مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا
 رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ
 مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا (۷۵) وَيَزِيدُ اللَّهُ

الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبُقَيْتُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا (۷۶)

ترجمه

و انسان [منکر] گوید آیا چون مُردم به زودی زنده برانگیخته خواهم شد؟ آیا [این] انسان نمی‌اندیشد که ما در گذشته او را آفریده‌ایم؛ حال آن که چیزی نبود. سوگند به پروردگارت که آنان و شیاطین را گرد می‌آوریم؛ سپس همه شان را پیرامون جهنم به زانو در افتاده حاضر می‌گردانیم. آن گاه از میان آنان از هر فرقه‌ای هر کدام را در برابر خدای رحمان سرکش‌ترند جدا می‌سازیم. آن گاه ما بهتر می‌دانیم که کدامشان سزاوارتر به دریافتان به میان آن هستند. و هیچ کس از شما نیست مگر آن که وارد آن خواهد شد، این امر بر پروردگارت قضای حتمی است. سپس کسانی را که پروا پیشه کرده‌اند، می‌رهانیم و ستم پیشگان را در آنجا به زانو در افتاده وا می‌نهمیم. و چون آیات روشنگر ما بر آنان خوانده شود، کفر پیشگان به مؤمنان گویند، [باید دید] کدام یک از دو گروه [از ما یا شما] نیک مرتبه‌تر و مجلس آراترست. و چه بسیار پیش از آنان نسلهایی را که خوش ساز و برگ‌تر و خوش‌نماتر بودند، نابود کردیم. بگو هر کس که گمراهی را برگزیند، خداوند رحمان [از روی استدراج] به او افزونی بخشد تا آنچه به ایشان وعده داده‌اند، چه عذاب [الهی]، چه قیام قیامت بینند، خواهند دانست که چه کسی بدمنصب‌تر و سست‌نیروتر است. و خداوند بر هدایت ره‌یافتگان بیافزاید و کارهای ماندگار شایسته در نزد پروردگارت خوش پاداش‌تر و خوش عاقبت‌ترست.

تفسیر

﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ﴾ مقصود از «انسان» نوع انسان است که حیوان ناطق باشد که اگرچه گوینده مطلب بعضی از افرادش باشد، باز به نوع انسان ربط داده شده است.

یعنی: آدمی می‌گوید: ﴿أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا﴾ آیا چون مُردَم دوباره زنده می‌شوم؟! (چون سؤال جنبه انکاری ندارد بلکه تنها پرسشی محض و شگفتی اوست؛ لذا به صورت نوع انسان ذکر شده است).

بدان که انسان تا چندی که ادراکش منحصر در محسوسات است و از نفسش جز مقام جسمیش را درک نمی‌کند اقرار او به بعثت و برانگیخته شدن پس از مرگ تقلید محض است بدون این که از نفس، بعثت، موتش تصوّری داشته باشد و انکارش تحقیقی است نه تقلیدی.

زیرا کسی که به بدن نگاه می‌کند، ناظر به این است که نفس جسمی است لطیف و متکّیف به کیفیتی خاصّ، سریان در بدن دارد مانند سایر اجزای بدن یا کیفیّت خاصی است در بدن، بدن با مرگ کیفیّت حیاتش را از دست می‌دهد و جمیع اجزایش از بین می‌رود مخصوصاً اگر شخصی ناظر به بدن به طبیعیّات و کیفیّات

آن بصیر و بینا باشد در این صورت اقرار به زنده شدن بعد از مرگ و بازگشت بعد از فنا برای او ممکن نیست.

روایت شده است که ابی بن خلف استخوانهای پوسیده‌ای گرفت و آن‌ها را با دست نرم کرد و گفت: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گمان می‌کند که

ما بعد از مرگ زنده می‌شویم.^(۱)
 ﴿أَوْ لَا يَذْكُرُ الْأَنْسَنُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ﴾ آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را قبل از وجودش یا قبل از مرگش آفریدیم؟

﴿وَلَمْ يَكُ شَيْئًا﴾ و انسان آن وقت چیزی نبوده است، نه در عوالم بالا و نه در عوالم پایین، بدین گونه که ما انسان را در عوالم علم خود آفریدیم که در آن موقع نه مقدر بود و نه موجود طبیعی، یا مقصود این است که در عالم طبیعی چیزی نبود.

﴿فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ﴾ قسم به خدای تو که البته آنان را که در کفر و انکارند با شیاطین در قیامت محشور می‌گردانیم، یعنی آن کفار را با شیاطینی که موکل بر آنان هستند محشور می‌کنیم، چون کلام بر منکر القا می‌شود آن را با تأکیدهای متعدد تأکید نمود.

روایت شده است که کفار با دوستان و قرین‌هایشان محشور می‌شوند، یعنی با آن شیاطین که آن‌ها را اغوا کردند، یعنی

۱. تفسیر نمونه ج ۱۳ ص ۱۱۳ چاپ دارالکتب اسلامیة.

هر کدام با شیطان خویش محشور می‌گردد.

بدان که انسان که عالم صغیر است (گفته شده است) وقتی آدم و حوّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ از بهشت هبوط کردند و توالد و تناسل نمودند، به یکی از فرزندان شان حوریّه داده شده و به دیگری جنیّه، در عالم صغیر زاد ولد کردند، پس هر چه که از حوریّه متولّد شد هم جنس و سنخ فرشتگان گشت که با همان سنخیت ملایکه را جذب می‌کند و آنچه که از جنیّه متولّد شد هم سنخ اجنه و شیاطین شد که با آن سنخیت شیطان را از عالم کبیر به عالم صغیرش جذب می‌کند. و این که وارد شده که هر انسان دارای ملکی است که زاجر و مانع گناه است و دارای شیطانی است که او را اغوا می‌کند، اشاره به همین معناست که ذکر شد.

و هر یک از ملایکه و شیطان که جذب می‌شوند دارای لشکریان و یارانی هستند، فرشتگان موکل با لشکریانشان بسیار می‌شوند و شیطان که جذب می‌شود از آن شیطان‌های متعدّد و فراوان پدیدار می‌گردد.

و آن گاه که انسان محشور می‌شود هر شیطانی که با او بوده همراه او محشور می‌شود، یا مقصود این است که ما آنان و شیاطین را زنده می‌کنیم با قطع نظر از خصوص شیاطین موکل.

﴿ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا﴾ ضمیر مفعول (هم) در «لنحضرنهم» و در «نحشرنهم» به مطلق بشر بر

می‌گردد چه مؤمن باشند یا کافر، حضور حول جهنم همانند ورودشان بر جهنم است، یا ضمیر «هم» به کافرین بر می‌گردد. و لفظ «جثی» جمع «جائی» اصل آن «جثو» به معنای به زانو در آمدن است، با ضمّه‌ی جیم و کسره‌ی آن هر دو خوانده شده؛ یعنی آن‌ها را پیرامون جهنم به زانو در می‌آوریم.

﴿ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ﴾ شیعه گروهی است که نبی یا امامی را مشایعت کند در هدایت، یا مشایعت امامی بکند در گمراهی (چون روی سخن با گمراهان است پس منظور پیروان کافران و گمراهان است).

﴿أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا﴾ لفظ «عتی» در اصل «عتو» بوده، مصدر عتی عتواً و عتياً با ضمّه عین، «عتياً» با کسره‌ی آن به معنای استکبار و تجاوز از حدّ است.

معنای آن این است که از هر گروه مؤمن باشد یا کافر هر کس که عتو، سرکش و نافرمانی‌اش و معنای آن این نسبت به خدا بیشتر باشد بیرون آوریم، که به جهنم بیاندازیم، غیر سرکش و غیر متجاوز را می‌بخشیم، یا معنای آن این است که از هر گروهی سرکش‌ترین‌اش را جدا می‌کنیم و در اسفل و پایین جهنم جای می‌دهیم و بقیّه را نسبت به سرکش و تجاوزشان به ترتیب سرکشی و نافرمانی‌شان به درجات مترتب جهنم داخل می‌کنیم تا فقط مؤمنین بمانند.

لفظ «ای» موصوله و مبنی بر ضمّه است بنا بر قرائت
ضمّه‌ی یا، چون در صدر است و صله‌اش حذف شده است.
و اگر «ی» در «ای» را به فتح بخوانیم منصوب است تا
مفعول «لننزعن» باشد.

یا «ای» استفهامیه و مبتداء خبر است و جمله به تقدیر
«قول» حالیّه است، یا به تقدیر قول مستأنفه است و جواب سؤال
مقدّر، مفعول «لننزعن» محذوف است.

یا «من کلّ فرقة» مفعول آنست از باب این که «من» اسم
است، یا ظرف قائم مقام موصوف است چون معنای بعضیّت در
«من» قوی است.

﴿ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا﴾ ما
آنانی را که به آتش دوزخ سزاوارترند بهتر می‌شناسیم.
«صلی» مصدر است مانند «عتی» از «اصل النار» یعنی
آتش افروخت.

﴿وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ و هیچ کس از شما نیست چرا
این که به آن وارد شود.

بدان که درکات و درجات جهنّم در آخرت واقع شده است و
داخل جهنّم نمی‌شود مگر کسی که از دنیا و از عقبات برزخ خارج
شده باشد و به اعراف رسیده باشد، با او فعلیّتی مناسب با آتش
مانده باشد، قبل از این مراحل کسی داخل آتش نمی‌شود و تا این

وقت درهای جهنم بسته است.

روی همین جهت است که گفته می‌شود: هم‌اکنون داخل درهای جهنم شوید، خدای تعالی فرمود:

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهَا فَتْحُ أَبْوَابِهَا» باز شدن درها را فرع بر آمدن اهلش کرده است، چون قبل از آمدن اهل آن درها بسته بود. اهل بهشت پس از رسیدن به اعراف چیزی جز فعلیت مناسب با بهشت در آنان باقی نمی‌ماند، پس آنان داخل آتش نمی‌شوند.

لکن ما می‌گوییم: دنیا نمونه‌ای از جهنم است، اخلاق مذموم و اوصاف پست همه‌اش نمونه‌ای از جهنم است، خواسته‌های نفس و رنج‌ها و دردها از فوران جهنم است و برزخ از یک جهت جهنم دنیا و از یک جهت بهشت دنیا است، کسانی که بر اعراف وارد می‌شوند همه‌ی آن‌ها بر جهنم وارد می‌شوند.

به این معنا که آنان جهنم را می‌بینند، همه‌ی مردم چه مؤمن و چه کافر باید بر دنیا عبور کرده و به مشتهیات و خواسته‌های آن متّصف گردند، نیز از رذایل و اوصاف پست و خواسته‌های نفس باید عبور کنند، کم‌اتفاق می‌افتد که انسان از مختصر مرض و رنج و درد جدا شود.

همه باید بر برزخ عبور نمایند چه با اختیار و چه با اضطرار ولیکن عبور با تفاوت اشخاص و احوال متفاوت است، همه بر اعراف و جهنم آخرت

وارد می‌شوند، به این معنا که همه آن را می‌بینند.

حال که این مطلب را دانستی و جه جمع بین اخبار مختلف که در این باب وارد شده برای تو معلوم می‌شود.

این مطلب نیز معلوم می‌شود که مقصود از نسخ در اخباری که می‌گویند این آیه به سبب آیه‌ی «انّ الذّین سبقت لهم منّا الحسنى اولئک عنها مبعدون» نسخ شده است نسخ جزئی که بر حسب اشخاص و احوال پدید می‌آید، نه نسخ کلی. چه این ورود بر جهنّم و اعراف از لوازم وجود انسان و کیفیت آفرینش اوست.

و لذا خدای تعالی پس از خبر دادن مطلب فرمود:
 ﴿كَانَ عَلٰی رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾ این ورود، بر پروردگارت یک امر حتمی و نافذ شده است مطلب را با تأکیدهای متعدّد و مؤکّد نمود، لکن گاهی بر انسان جذبه‌ای از جذبات رحمان عارض می‌شود که اثری از دنیا و آتش‌هایش، از برزخ و عقبه‌هایش.

و از اعراف و مشاهداتش باقی نمی‌گذارد، که در این صورت ورود حتمی منسوخ در حقّ او برداشته می‌شود. آنچه که وارد شده که آتش به مؤمن می‌گوید: عبور کن و بگذر ای مؤمن نور تو شعله‌ی مرا خاموش کرد اشاره به دنیا و خواسته‌های نفس یا اخلاق رذیله و پست، یا برزخ‌ها است.

هم چنین است گفته معصوم علیه السلام که فرمود: ^(۱) ما از آتش عبور کردیم و گذشتیم در حالی که آن خاموش بود. ^(۲)

﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا ۚ وَإِذَا تَلَّىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا ۙ سَپِسَ أَنَانِي رَا كَه تَقْوِي وَرَزِيدند نجات می دهیم، ستمکاران را در آن جا (در حال) به زانو افتاده وا می گذاریم.

این از آن روست که چون بر آنها... آیات تدوینی به صورت مطلق، یا آیاتی که در مورد ولایت علی علیه السلام است بر خوانیم.

﴿بَيِّنَاتٍ﴾ که نشانه‌هایی واضح و روشن‌اند، یا رسالت تو یا قدرت خدا بر زنده گردانیدن بعد از میراندن، یا ولایت علی علیه السلام را روشن و واضح می‌سازند.

﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ کسانی که به خدا یا به رسالت تو یا به ولایت علی علیه السلام کافر شدند از روی استهزای به خدا یا به دین تو، یا به علی علیه السلام می‌گویند:

﴿أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ﴾ باید دید کدام یک از دو گروه، آن گروه که به خدا یا به رسالت یا به ولایت علی علیه السلام ایمان آورند، یا آن

۱. تفسیر نورالثقلین ج ۳ ص ۳۵۳.

۲. چنانکه معصوم علیه السلام فرمود: ما از آتش عبور کردیم همه‌ی ما پیوسته و مدام از دوزخ و بهشت عبور می‌کنیم، چون مرگ چیزی جز تغییر لباس نیست؛ پس نیازی بر تفسیر خیال و اندیشه‌ها نیست، دوزخ و بهشت در قیامت با خود ماست.

گروه که آن‌ها را انکار کرده‌اند.

﴿خَيْرٌ مَّقَامًا﴾ نیک مرتبه‌تر است.

اینک جایگاه برتر است زیرا مقام موضع قیام است، لفظ و «مقام» با ضمه‌ی میم نیز خوانده شده‌است.

﴿وَأَحْسَنُ نَدِيًّا﴾ از حیث مجلس و مجتمع یعنی محل

اجتماع و نشستن کدام برترست؟

مقصود این است که وقتی کفار آیات و نشانه‌های دالّ بر حقّ بودن دین تو و قدرت خدا و ولایت علی (علیه السلام) را شنیدند و از معارضه و ردّ آن آیات عاجز شدند، به مال و ثروت و نیکویی حالشان در دنیا افتخار کرده و گمان کرده‌اند که خوبی حالشان در دنیا بدان جهت است که انکارشان حقّ است.

و بدی حال مؤمنین به خاطر آنست که اقرارشان باطل است، چنانچه این گمان، شأن اهل زمان در هر زمان است. و این یک گمان فاسد است، زیرا خوبی حال در دنیا و زیادی حظّ و نصیب دنیوی مانع از حصول لذّت‌های اخروی و موجب هلاکت در آخرت است، این مانند شهدی است که در آن سمّ نامحسوسی بوده باشد.

از امام صادق (علیه السلام) آمده‌است که فرمود: رسول خدا قریش را به ولایت ما فراخواند، پس فرار کردند و انکار نمودند، پس کفار قریش به مؤمنین که اقرار به امیرالمؤمنین و به ما اهل بیت نموده

بودند گفتند: کدام یک از ما دو گروه جای بهتر و زندگی و دنیای
بهتری دارد، این سخن را از باب سرزنش و عیب کردن می گفتند.

پس خدای تعالی در مقام ردّ بر آمد، فرمود:

(وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنًا وَرِئِيًّا^(۱)) لفظ
«رِئِيًّا» با کسره‌ی رای مهمله و سکون همزه، «رِئِيًّا» با کسره‌ی راو
تشدید یا، «رِئِيًّا» با کسره‌ی راو تخفیف یا، «زِيًّا» با کسره‌ی زا
معجمه و تشدید یا خوانده شده و همه‌ی این‌ها به معنای منظر یا
چیزی است که موجب تجمل و زیبایی است، یعنی: چه بسا پیش از
آنان نسلهایی را که خوش ساز و برگ تر و خوش بودند نابود
کردیم.

﴿قُلْ﴾ جهت ردّ گمان آنان مبنی بر این که می پندارند خوبی
حال در دنیا خوبی حال در آخرت را جلب می کند به آنان بگو:

﴿مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا﴾
هر کسی که گمراهی گزیند، خدای رحمان به او افزونی دنیا بخشد.
لفظ «فلیمدد» را به صورت صیغه‌ی امر آورد تا اشعار به
این باشد، که امداد خداوند در دنیا گویا امری است که بر خدا
واجب است و تخلف پذیر نیست، پس به امداد خداوند در دنیا و
اجتماع اسباب نعمت‌ها مغرور نشوید که آن موجب شقاوت

۱. بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کان را به شبی برند و این را به تبی

تدریجی و هلاکت ابدی است.^(۱)

﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ﴾ تا خود

نتیجه

عمل خویش را که به آن‌ها وعده داده شده بنگرند.

یا عذاب دنیوی چون کشته شدن و اسارت و غارت و دوری از وطن و بلاهایی که از جانب خدا وارد می‌شود، مانند: مرض‌ها و رنج و دردهای بدنی و نفسانی ببینند.

﴿وَإِمَّا السَّاعَةَ﴾ یا ساعت مرگ و عذاب اخروی را

ببینند.

﴿فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُندًا﴾ آن

وقت می‌فهمند که جای چه کسی بد است و چه کسی ضعیف‌ترست، که وقت عذاب مال و اولاد نفعی ندارد، عذاب رانه لشکر و سرباز می‌تواند دفع کند و نه خویشان و نزدیکان، هنگام مرگ هر چیزی که وصل است منقطع می‌شود، هر دفاع‌کننده‌ای از کار می‌افتد و جز خدا کسی نمی‌تواند نفعی برساند.

پس هر کس از همه منقطع شود، به خدا متصل گردد به سبب بیعت ولوی با خلفای خدا در این هنگام جا و منزل او بهتر خواهد بود که مجتمع او در این هنگام از سپاهیان خدا خواهد بود.

۱. این‌گونه بخشش الهی برای استدراج و آزمایش است. درباره استدراج یعنی درجه بخشش و آزمایش پیش از این بیان شد.

و کسی که از غیر منقطع نشود و با انجام بیعت به علی علیه السلام به خدا متصل نگردد، منزلگاهش بدترین منزلگاه خواهد بود، چون هر کسی که در مجتمع او بود از او و از منزلگاه او قطع می شود.

﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾ و خدا هدایت یافتگان را بر هدایت می افزاید.

این جمله عطف بر «مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» می باشد، تغییر جمله دوّم از اسمیه به جمله ی فعلیه برای اشعار به این است که امداد و هلاکت یک امر عرضی است تابع استعداد و آمادگی بندگان و افعال آنانست، به خلاف فضل هدایت که فضل محض و ذاتی خدای تعالی است، تابع فعل و استعداد نیست، در گذشته نیز بارها گفته شد که هدایت جز ولایت علی علیه السلام و توجه به او چیزی نیست.

از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: همه ی آنها در گمراهی بودند و ایمان به ولایت امیرالمؤمنین و ولایت ما نداشتند، پس گمراه بودند، گمراه کننده، پس خداوند هم به گمراهی و طغیان آنها کمک می کند تا بمیرند، پس خداوند جای آنها را بدترین و سپاه آنها را ضعیف ترین می گرداند.

﴿وَالْبَقِيَّتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا﴾ باقیات صالحات پیش پروردگارت از نظر ثواب بهتر از متاع و اعمال صالحی که اجرش نعمت ابدی است نزد پروردگار تو هم از

جهت ثواب الهی و لذت‌های دنیاست از قبیل: اثاثیه و تجملات، در سوره‌ی کهف تفسیر باقیات صالحات بیان شد.

﴿وَ خَيْرٌ مَّرَدًّا﴾ و هم از جهت حسن عاقبت اخروی بهتر است. و نیز از جهت حس عاقبت بهتر از اموال و اولاد است که آن‌ها توهم کرده‌اند.

و صیغه‌ی تفضیل در اینجا مجرد برتری و تفضیل مؤمنان بر کافران است، یا مقصود آن برتری است که آن‌ها می‌پنداشتند، دارند.

آیات ۷۷ الی ۸۸

أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا
 وَوَلَدًا (۷۷) أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ آتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ
 عَهْدًا (۷۸) كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ
 مَدًّا (۷۹) وَنَرْتُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا (۸۰)
 وَآتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا
 سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲) أَلَمْ تَرَ
 أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَسُّمَهُمْ آزًّا (۸۳)
 فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ عَذَابًا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُهُ
 الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا (۸۵) وَنَسُوقُهُ

الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ
 إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷) وَقَالُوا اتَّخَذَ
 الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸)

ترجمه

آیا نگرسته‌ای کسی را که به آیات ما کفر [و انکار] ورزید و ادّعا کرد که به من مال و فرزند داده خواهد شد. آیا از غیب اطلاع داشت، یا از خدای رحمان پیمانی [خاص] گرفته بود؟ چنین نیست؛ گفته‌اش را باز خواهیم نوشت و به عذاب او چه بسیار می‌افزاییم. و مدّعیانش را میراث می‌بریم و به نزد ما یگّه و تنها خواهد آمد. و به جای خداوند خدایانی را به پرستش گرفتند تا عزّت و اعتبار آنان باشند. چنین نیست زودا که [آن خدایان] پرستش ایشان را انکار کنند و مخالف آنان باشند. آیا ندانسته‌ای که ما شیاطین را به سراغ کافران می‌فرستیم که از راه به درشان می‌برند. در کارشان شتاب مکن، ما حساب کارشان را داریم. روزی [آید] که پرهیزگاران را چون مهمانانی گرامی به نزد خدای رحمان محشور سازیم. و گناهکاران را به هیأت [رمه‌ای] پیاده و تشنه به سوی جهنّم برانیم. اختیار شفاعت ندارند، مگر کسی که [با ایمان و توحید] از خدای رحمان پیمانی گرفته باشد. و ادّعا کردند که خدای رحمان فرزندی برگزیده است.

تفسیر

﴿أَفَرَأَيْتَ^(۱) الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا﴾ آیا دیدی کسی را که به آیات ما کافر شد، که البته بزرگترین نشانه‌ها و آیات علی علیه السلام است.

(یعنی آن که به ولایت علی علیه السلام کافر شد).

﴿وَقَالَ لَأَوْ تَيَّنَّ مَالًا وَوَلَدًا﴾ کسی که به آیات ما کافر شده بود گفت: در آخرت من دارای مال و فرزند می‌شوم، در خبر آمده است که بعضی از مؤمنین از بعضی از مشرکین طلبکار بود، شخصی بدهکار به عنوان استهزا گفت: آیا شما نمی‌گویید که در بهشت طلا و نقره و حریر است؟ گفت: بلی، پس کافر گفت: وعده‌ی بین من و تو در بهشت، که در بهشت به خدا قسم از بهتر از آنچه در دنیا به تو داده شده به من داده خواهد شد.^(۲)

﴿أَطَّلَعَ الْغَيْبَ﴾ آیا او به غیب اطلاعی پیدا کرده؟ و در غیب دیده که در آخرت صاحب مال و فرزند خواهد شد.

﴿أَمْ أَتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ یا از خدا عهد و پیمان گرفته، چون این مطلب دانسته نمی‌شود مگر با مشاهده و تحقیق یا

۱. توضیح - در اینجا افرایت به معنای (اخیر) تفسیر شده، آیا ندیدی آن را که به آیات ما نگرود زیرا که رؤیت قوی‌ترین سند اخبار این است که به معنای خبر دادن استعمال شده. منهج الصادقین.

۲. میبیدی در تفسیر کشف الاسرار می‌گوید: این کافر العاص بن وائل سهمی بود که مردی زندیق و منکر بعثت (برانگیختن در روز قیامت) بود و از جمله‌ی مستهزیان، خَبَّاب رابر وی دینی بود به تقاضا شد، جواب وی داد به استهزا که نه شما می‌گویید که در بهشت زر و سیم و حریر است؟ خَبَّاب گفت: بلی ما می‌گوییم و در کتاب خداست، عاص به استهزا گفت: اکنون صبر کن تا به بهشت رسیم که الله تعالی مرا آنجا مال و فرزند دهد و دین تو بگزارم. رَبِّ الْعَالَمِينَ در شأن وی این آیت فرستاد.

با تعهد و پیمان از شخصی راستگو، در حالی که علم غیب و تقلید از راستگو از او منتفی است، عهد و پیمان محقق نمی شود مگر به وسیله بیعت با علی علیه السلام و او منکر این بیعت است.

﴿كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ﴾ آنچه را که او می گوید ما به زودی می نویسیم (ثبت می کنیم) تا جزای عمل او را بدهیم، چه سخن او افترا و استهزا است.

﴿وَنَمُدُّ لَهُ عَوْضَ مَالٍ وَفِرْزَنَهُ كَمَا تَصَوَّرَ كَرْدَةَ عَذَابٍ أَوْ زِيَادَ مَا كُنْتُمْ﴾

﴿مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ﴾ عوض مال و فرزندی که او ادعا می کند که در آخرت به او داده خواهد شد او را هلاک کرده و آنچه را که از مال و فرزند در دنیا دارد خواهیم گرفت.

﴿وَيَأْتِينَا فَرْدًا﴾ در روز قیامت تنها پیش ما می آید، یعنی آنچه که در دنیا داشته دستش از همه خالی شده، از آنچه که ادعا می کرد در آخرت به او داده می شود چیزی حاصل نمی گردد.

﴿وَأَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً﴾ عطف بر «قال لأوتین» یا بر «کفر بآیاتنا» می باشد، جمع ضمیر «اتخذوا» به اعتبار معناست، چون مقصود از «الذی کفر» جنس کافر است، نه فرد مخصوص، یعنی کافران به جای خدا خدایانی گرفتند.

﴿لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾ تا خدایان برای کفار سبب عزت گردند، که لفظ «عزّ» و «عزّة» با کسره‌ی هر دو، «العزّازة» با فتح مصدر فعل «عزّ» است یعنی عزیز گشت.

یا مقصود این است که کفار به خاطر خدایان عزیز باشند.
﴿كَلَّا﴾ نه چنین است.

این کلمه برای ردع و منع آنان از این گمان است.
﴿سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ﴾ خدایان یا کفار خیلی زود فرامی‌رسد که پرستش ایشان را انکار کنند.

«هم» ضمیر مضاف الیه در «بعبادت‌هم» محتمل دو وجه است بنا بر هر یک از دو وجه خدایان با کفار.
﴿وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا﴾ خدایان یا کفار مخالف کفار یا خدایانند.

و چون منظور از هر منظور و مقصودی عبارت از ولایت و وفاق و خلاف با آنست مقصود از آیه چنین می‌شود: کافرین به ولایت، اطاعت کسانی غیر علی علیه السلام را به گردن گرفتند تا آنان برایشان موجب عزت باشند، ولی چنین نیست بلکه آنان در اطاعت از خدایانشان کافر گشته و بر ضد آنان خواهند شد، آن موقعی است که آنان را در اعراف، یا در قیامت، یا در آتش، یا در حال احتضار ذلیل و مردود ببینند، علی علیه السلام را در بالاترین مراتب

عزت ببینند، در خبر به آن اشاره شده است.

چون رسول خدا ﷺ بر کفار اندوهناک بود و بر انحراف شان تأسف می خورد و گویا که تصمیم گرفته بود نفرین کند خدای تعالی جهت دلداری او و تأخیر نفرین فرمود:

﴿أَلَمْ تَرَ﴾ با چشم و دید باطنی آیا نمی بینی؟
 ﴿أَنَا﴾ که ما، (نه غیر ما) ﴿أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى
 الْكَافِرِينَ﴾ شیاطین را بر کافرین فرستادیم دیگر چرا حسرت
 می خوری؟ یا در عذاب آنان شتاب می کنی؟
 ﴿تَوَزَّهُمْ أَزًّا﴾ «أَزَّتْ الْقَدْرُ» از باب «نصر» و «ضرب»
 جوشش دیگ شدت گرفت، «أَزَّتْ السَّحَابَةُ» یعنی ابر از دور
 صدا کرد، «أَزَّ النَّارُ» یعنی آتش را افروخت، «أَزَّ الشَّيْءُ» چیزی را
 به شدت حرکت داد، «أَزَّ» ضربان رگها نیز می باشد.

پس حالا که می بینی ما شیاطین را بر کفار فرستادیم دیگر
 ﴿فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ﴾ در عذاب آنها عجله نکن ﴿إِنَّمَا نَعُدُّ مَا
 رَوْزَهَا، یا نفس ها را برای آنان می شماریم یعنی حساب روز و
 ساعت را داریم.

﴿لَهُمْ عَذَابٌ﴾ این کلمه وقتی گفته می شود که مقصود اشاره
 به قلت و اندک بودن ایام باشد.

و در خبر است که مقصود شمردن نفس هاست و گرنه پدران

و مادران روزها را می‌شمارند، یا مقصود این است که ما اعمال آنان را می‌شماریم.

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾ روزی که

پرهیزگاران را چون مهمانان گرامی به نزد خدای رحمان گرد آوریم.

بنای دین معین که گفته شد «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ» ظرف برای

«نعدّ» و ممکن است ظرف «لا یملکون» یا مفعول «اذکر» مقدر باشد.

بدان که تقوای حقیقی جز با ولایت حاصل نمی‌شود، هر کس

ولایت علی را داشته باشد او متقی است، خواه به تقوای خود

آگاه باشد یا نباشد.

و روز اعراف که آخر برزخ‌هاست شیعه علی علیه السلام به سوی

مقامات اخروی، نعمت‌ها و ازواجشان محشور می‌شوند؛ طبق

تفصیلی که در اخبار نقل شده است.^(۱)

اختیار اسم رحمان بدان جهت است که شیعه‌ی علی علیه السلام

وقتی به اعراف می‌رسند چیزی از اوصاف نفس بر آنان باقی

نمی‌ماند، از هر چیزی که باید از آن پاک شوند پاک می‌شوند از

قبیل نسبت افعال و صفات به خودشان، بلکه از نسبت انانیت به

خودشان پاک می‌شوند، برای آنان فنای کامل و تامّ حاصل

می‌شود که آن آخر مقامات تقواست، بعد از فنای تامّ هیچ بقایی

۱. مخزن العرفان فی تفسیر القرآن.

وجود پیدا نمی‌کند، مگر با بقای خدا، پس از بقای شخصی که باقی مانده اهل عالم و مملکتش را باقی نگاه می‌دارد، این بقا عبارت از رجعت در عالم صغیر است، آن نمونه‌ی رحمت رحمانی خدای تعالی است.

و به همین اعتبار فرمود: «نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ» و بر حسب سلوک وقتی سفر دوم برای سالک تامّ و کامل شد و تقوای او به فنای ذاتی منتهی شد و به سبب حقّ در حق سیر نمود در صورتی که عنایت الهی او را درک نماید.

پس از فنا او را باقی بگذارد و سالک نیز با بقای خدا باقی می‌ماند، اهل مملکتش و اهل ملک کبیر را نیز باقی نگه می‌دارد، با عدل خدا عادل می‌شود و حقّ هر کسی را می‌دهد.

و این از خواصّ اسم رحمان است، لذا فرمود: «نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ».

لفظ «وَفُدًّا» جمع است مانند «رکب» و «صحاب» حال از «متّقین» است، یا مصدر است به معنای جمع وصفی و حال یا مصدر مفعول مطلق است بدون این که از لفظ فعلش باشد، یا تقدیر «حشر و فد» است.^(۱)

﴿وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا﴾ و گناهکاران

۱. نقل شده که بعضی بر مرکوب عبادات و طاعات سوار باشند و برخی بر مراکب همم علیا که مقصد آنها قرب جوار حقّ تعالی است، جماعت اوّل بهشت جویانند و طایفه دوّم خدا طلبانند که آنان را به قرب رحمان خوانند، بسیار فرق است بین طالب جنان و طالب رحمان.

را به صورت پیاده و تشنه (به مانند چارپایان) به سوی جهنم برانیم.

لفظ «ورد» مصدر است، به معنای مشرف شدن بر آب خواه داخل بر آب بشود و خواه نشود، اسم جمع است به معنای جماعتی که وارد بر آب شوند و آن حال یا مصدر مانند «وفد» است.

و در استعمال لفظ «حشر» و در آن جا و «سوق» که جز برای چهارپایان نیست در این جا نکته‌ای است که برای اهل ذوق مخفی نیست، آن احترام و بزرگداشت در آن جا و توهین در این جا است.

ضمناً «يُحْشَرُ» و «يُسَاقُ» به صورت مفرد مذکر غایب به صیغه‌ی مجهول، در آن صورت «مَتَّقُونَ» و «مَجْرُمُونَ» به حالت رفع (نایب فاعل) خوانده شده است.^(۱)

﴿لَّا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ﴾ مقصود مطلق بندگان است که از ذکر هر دو قسم متقین و مجرمین استفاده می‌شود، یا مقصود فقط مجرمین است که از شفاعت برخوردار نیستند.

﴿إِلَّا مَن اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ استثنا از فاعل «یملکون» یا از «الشفاعة» است به تقدیر «شفاعة من اتخذ عند الرحمن عهداً» یا استثنای مفرغ است، یعنی برای احدی مالک شفاعت نیستند، مگر برای کسی که از رحمان عهد و پیمان گرفته باشد.

۱. اگر «يُحْشَرُ المَتَّقُونَ» بخوانیم یعنی وقتی که پرهیزکاران گرد آورده شوند در نزد خدا و اگر «يساق المجرمون» بخوانیم، یعنی وقتی گناهکاران رانده شوند به سوی جهنم. مترجم

شفاعت اعمّ از مصدر معلوم و مجهول، یا مصدر فعل معلوم است، یعنی مالک شفاعت برای دیگری، یا مالک شفاعت دیگری برای آنان نیستند، در اخبار به همه‌ی اینها اشاره شده است.^(۱) و عهدی که نزد رحمان گرفته شده عبارت از عهد و بیعت است، در اخبار به عهد ولایت و بیعت با علی علیه السلام تفسیر شده است، چون گرفتن عهد و پیمان نزد رحمان بدون مظاهر و جانشینان الهی برای کسی قابل تصوّر نیست.

و از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: ^(۲) یعنی کسی که به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه‌ی پس از آن گردن نهاده باشد که همان عهد نزد خداست.

و نیز وارد شده که فرمود: نه برای آنها شفاعت می‌شود و نه آنها برای کسی شفاعت می‌کنند مگر این که با خدا عهد بسته باشند، مگر این که برای او اذن به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان پس از او داده شده باشد که همان عهد با خداست.

و در گذشته بارها تکرار شده است که ولایت همان بیعت است، نه چیز دیگر، در اخبار بر حسب ظاهر در بیان عهد چیزهای دیگری از قبیل عهد وصیت و غیر آن ذکر شده است.

﴿ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ﴾ این جمله عطف بر

۱. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۲۹۵ و الکافی ج ۱ ص ۴۳۱ ضمن ح ۹۰.

۲. تفسیر الصافی ج ۳ ص ۲۹۶ و تفسیر القمی ج ۲ ص ۵۷.

« کفر بآیاتنا » است و لفظ « ولدأ » به صورت جمع خوانده شده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: ^(۱) این آیه در مورد قریش است که گفتند: خدای تعالی از ملایکه دخترانی را به فرزندی گرفته است، لذا خدا به عنوان نکوهش فرمود: می‌گویند خدا برای خود فرزند برگزیده است!

آیات ۸۹ الی ۹۸

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَ كَلَّمَهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵) إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (۹۶) فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (۹۷) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ

۱. مخزن العرفان فی تفسیر القرآن.

مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا (۹۸)

ترجمه

به راستی که ادّعی شگرفی پیش آوردید. نزدیک است که آسمانها از [ناروایی] آن پاره پاره شوند و زمین بشکافد و کوهها خرد شده فرو ریزند. از این که برای خداوند رحمان فرزندی قایل شدند. و سزاوار نیست که خداوند رحمان فرزندی برگزیند. جز این نیست که هر موجودی که در آسمانها و زمین است، بندهوار سربه درگاه خدای رحمان فرود می آورد. به راستی همه را شماره کرده و حساب همگیشان را دارد. و همگیشان روز قیامت یگّه و تنها به نزد او آیند. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، زودا که خداوند رحمان در حقّ آنان مهربانی کند. همانا آن [قرآن] را به زبان تو بیان کردیم تا پرهیزگاران را به آن بشارت دهی و مردم ستیزه جو را به آن بیم دهی. و چه بسیار پیش از آنان نسلهایی را بر انداختیم، آیا هیچ یک از آنان را می یابی یا کمترین صدایی از آنان می شنوی؟

تفسیر

﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا﴾ ای کافران همانا شما سخنی بسیار زشت و منکری را بر زبان آوردید این جمله جواب سؤال یا حال است به تقدیر قول، «إِدًّا» و «إِدَّةً» با کسره هر دو، «ادّه» با فتح همزه شگفتی و امر رسوا و بد و منکر است.

یعنی: قطعاً ادّعی شگفت و رسوا کننده ای را پیش

کشیده‌اند!

﴿تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ﴾ نزدیک است که آسمانها از این اتهام ناروا از هم گسسته شود.

این جمله صفت بعد از صفت برای «شیئاً»^(۱) یا حال از آنست،^(۲) یا جمله مستأنفه^(۳) است.

﴿وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا﴾ «الخر» به معنای سقوط به صورت مطلق یا سقوط از بلندی است، «هد» منهدم شدن شدید و شکستن است، یعنی، زمین بشکافد و کوهها فرو ریزد.

﴿أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا﴾ بدل از ضمیر «منه» است، یعنی آن گونه‌ای که برای خدا فرزند قایل شدند.

﴿وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا﴾ شایسته‌ی خدا نیست که فرزند بگیرد.

که او واحد احد است، که رویارو، همراه، همانند، دوّمی ندارد، اگر فرزند داشت برای او دوّم می‌شد، اگر دوّم داشت وحدتش منهدم می‌شد، با انهدام وحدت وجوبش منهدم می‌گشت، پس منزّه است کسی که ذاتش اقتضا می‌کند دوّم نداشته

۱. اگر صفت بعد از صفت باشد در آن صورت معنای آن این است که چیز پیش خود ساخته‌ی شکافنده آسمانها آورده‌اند.

۲. اگر حال باشد یعنی چیز پیش خود ساخته‌ای است که شکافنده آسمانهاست.

۳. جمله مستأنفه همان نفی فوق است که آورده‌ایم.

باشد.

﴿إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ جواب سؤال در موضع تعلیل است، یعنی، هر کسی که در آسمانها و زمین است روز قیامت بنده‌ی رحمان می‌آید، یا در حال وجودشان بنده‌ی رحمان می‌آیند در حالی که از انانیتش بیرون می‌رود، نه این که در مقابل خدا قرار گیرد و دوم برای او بشود، تا این که او فرزند نامیده شود چه دختر و چه پسر. چون مقصود از بندگی، بندگی تکوینی است، همه‌ی افراد انسان بندگان اسمای لطیف و مظاهر آن نیستند، بلکه بعضی از بندگان، بندگان اسمای قهری و مظاهر آن در دنیا و آخرت می‌باشند، لذا از بین اسما اسم رحمان را اختیار کرد که آن محل اجتماع اسمای لطیفی و قهری است.

﴿لَقَدْ أَحْصَاهُمْ﴾ جواب سؤال مقدر است.

گویا که گفته شده: آیا خداوند آنها را می‌داند در حالی که آنها زیاد هستند؟ فرمود: خداوند آنها را شمرده و احصا کرده است.

از حیث ذات و اجزای ذات، آنچه که به نفع آنان و نیز آنچه که بر ضررشان است.

﴿وَعَدَّهُمْ﴾ و آنها را از حیث تعداد رؤس و افعال و اقوال و

احوال و اخلاقشان شمارشی کرده، جمیع حرکات و اشاره‌های آنان را شمرده است.

﴿عَدَّا﴾ یک نوع شمارشی که از مانند شمارش شما که موقوف بر زمان و تفحص و تجسس است خارج می‌باشد.

﴿وَكَلَّمَهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾ و همه آنها روز قیامت تنها نزد خدا می‌آیند یعنی تنها و جدا از کسانی که خیال می‌کرد برای او هستند، از کسانی که در دین و دنیا به آنها اعتماد می‌کرد، نیز جدا از جمیع اموال و قوا و اعضا، از جمیع نسبت‌ها و اضافات و از دوستان و یاران نزد خدا می‌آید.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: آیا همه‌ی آنان (چه مؤمن و چه کافر) تنها می‌آیند؟

پس فرمود: مؤمنین با کردار شایسته، دارندگان صفت حبّ و دوستی یا با دوستانشان می‌آیند، از دوستانشان نسبت آنها منقطع نمی‌شود، که هر نسبت و دوستی قطع می‌شود جز آن نسبت و دوستی که در راه خدا باشد.

و در اخبار متعدّد وارد شده که رسول ﷺ به علی عليه السلام فرمود: یا علی بگو: الهی برای من در قلوب مؤمنین دوستی و محبت قرار

بده، پس علی علیه السلام این دعا را کرد و این آیه نازل شد.^(۱)

و در بعضی از اخبار آمده است که ولایت امیرالمؤمنین همان دوستی و محبت است که خدای تعالی فرموده، «وَدَّ» با حرکت سه گانه و او مصدر «وَدَّ» از باب «عَلِمَ» و «مَنَعَ» یا وصف از همین باب است، معنای وصفی این جا مناسب است.

چه مقصود این است که برای آنان محب و دوستداری قرار می دهیم وقتی که به سوی ما بازگشت نمایند، چون نور آن ها نور (امام آن ها) از جلو و راستشان و راست می تابد و می شتابد،^(۲) اگر مقصود از «وَدَّ» معنای مصدری آن باشد پس باید همین معنای مراد باشد.

زیرا که حبّ حقیقی عبارت از ملکوت امام است که بر سینه ی سالک ظاهر می شود.

این اشاره به فکر و حضور و سکینه ایی دارد که صوفیان گفته اند، این همان ظاهر شدن امام با ملکوتش بر سالک می باشد؛ و این که سالک باید همه ی اهتمام و همتش این باشد که شیخ بر او ظاهر شود، اوست که مطلوب نهایی و مقصود بزرگ

۱. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: که پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر نماز خود با صدای بلند به طوریکه مردم می شنیدند در حقّ امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین دعا می کرد. خداوند محبت علی علیه السلام را در دل های مؤمنان بیفکن و هم چنین هیبت و عظمت او را در دل های منافقان، در این هنگام آیه فوق و آیه بعد از آن نازل شد. نورالتقلین ج ۳ ص ۳۶۳.

۲. اشاره به آیه ۸ سوره تحریم... والذین آمنوا نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم...

است.

﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ﴾ لفظ «فاء» عاطفه‌است و دلالت بر شرافت حکم آینده می‌کند و ضمیر «ه» به قرآن، یا به قرآن و ولایت علی علیه السلام یا به قرار دادن محبت و دوستی که ملکوت علی علیه السلام است بر می‌گردد، یعنی قرآن یا ولایت یا محبت را برای آسان نهادیم.

﴿بَلِّسَانِكَ﴾ تا با لغت و زبان تو باشد، چه زبان در لغت بسیار استعمال می‌شود، یا مقصود بر زبان، یا در زبان تو می‌باشد.

﴿لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ﴾ تا بدان وسیله به متقین بشارت دهی، به کسانی که به سبب ولایت از راههای منحرف نفسانی پرهیز کردند.

﴿وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا﴾ لفظ «لُد» جمع «الُد» است، آن به معنای خصم لجبازی است که به حق نمی‌گردد، یعنی ستیزه‌جویان را بیم دهی، ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ﴾ که چه بسیار از این‌گونه ستیزه‌جویان (با این‌گونه نسلها) را برانگیختیم.

که این تهدید بیان جهتی از جهات انذار است.

﴿هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ﴾ حال از مابعدش می‌باشد، در حالی که آیا از آنها هیچ حس و دریافتی داری؟! ﴿مِّنْ أَحَدٍ﴾ لفظ «من» زایده‌است.

﴿أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا﴾ آیا صدایی از آنها می‌شنوی؟

یعنی از آن‌ها هیچ اثری نمی‌بینی و هیچ صدایی نمی‌شنوی. (۱)

۱. اشاره به این که همه مردند و هلاک گردیدند و نه از آن‌ها اثری باقی مانده و نه صوت و صدایی از آنان شنیده می‌شود.

کو اثر از سروران تاج‌بخش	کو نشان از خسروان تاجدار
سوخت دیهیم شهان کامجوی	خاک شد تخت ملوک کامکار

سُورَةُ طه^(۱)

آیات ۱ الی ۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲)
إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ
وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ
أَسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا
بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ
يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَى (۸)

ترجمه

به نام خداوند بخشندهی مهربان

طه [طاها]. قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم که در رنج افتی. جز این
نیست که یاد آور کسی است که خشوع و خشیت داشته باشد. فرو فرستاده‌ای

۱. خلاصه‌ی مطالب این سوره عبارت است از نزول قرآن برای متنبه و آگاه نمودن خلائق به مبدأ
و معاد و بیان توحید، داستان بعثت موسی، فرعون و بنی‌اسرائیل، حکایت شیطان و فریب دادن آدم،
بیان حشر و نشر و اینکه انسان نباید از یاد خدا غفلت نماید.
مترجمان

است که از سوی کسی که زمین و آسمانها برافراشته را آفریده است. خداوند رحمان بر عرش استیلا یافت. او راست هر آنچه در آسمانها و هر آنچه در زمین و بین آنها و در زیر زمین است. و اگر سخت را آشکار کنی [یا پوشیده بداری] بدان که او هر راز و هر نهفته‌ای را می‌داند. و اگر سخت را آشکار کنی [یا پوشیده بداری] بدان که او هر راز و هر نهفته‌ای را می‌داند. خداوند است که خدایی جز او نیست، او را نامهای نیکوست.

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طه ﴿^(۱)﴾ (ای مشتاق و هادی حق) بیان تام و کاملی برای

امثال این حروف گذشت، در خصوص این لفظ «طه» وارد شده که:

آن از نامهای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ ^(۲) ما قرآن را بر تو

نازل نکردیم که خسته و ناراحت گردی، بلکه برای آن فرستادیم

که سعید و خوشبخت گردی، زیرا مفهوم‌ها در مقام خطابه معتبر و

حجت هستند. ^(۳)

۱. از امام صادق نقل شده که طه سوگند به طهارت اهل بیت است.

تفسیر منهج الصادقین ج ۵ ص ۴۶۵

۲. صاحب کشف الاسرار نقل می‌کند که پیامبر به قدری نماز می‌خواند که پاهای وی متورم شده بود و نیز گوید گاهی به یک پای می‌ایستاد و نماز می‌خواند.

۳. این که مفهوم مقابل رنج و شقاوت، که خوشبختی و سعادت است، از دین خطاب خدا به محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فهمیده می‌شود که دلیل به نوع خطاب و مخاطب است.

و «شقاء» به معنای خستگی و رنج است، به طرق متعدّد وارد شده که رسول خدا ﷺ بر روی اطراف انگشتان پاهایش می ایستاد تا جایی که دو پایش ورم کرد و صورتش زرد شد و همه ی شب را بیدار بود و عبادت می کرد تا جایی که (به واسطه این آیه) مورد عتاب و سرزنش قرار گرفته (بر مبنای آن) خدای تعالی فرمود:

«مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ أَنْ لَتَشْقَىٰ».

﴿إِلَّا تَذَكُّرَةً﴾ استثنای منقطع یا (استثنای) مفرّغ است، مفعول له «لتشقی» یا مفعول به «ما أنزلنا» است مشروط بر این که «لتشقی» حال از «القرآن»، یا از مجرور «علیک» باشد، یا استثنای مفرّغ و حال از فاعل «انزلنا» یا از مجرور «علیک» یا از «القرآن» یا از فاعل «تشقی» می باشد، یعنی جز یادآوری نیست. ﴿لَمَنْ يَخْشَىٰ﴾ برای آگاهان خاشع، زیرا خوف، به معنای خاصّ از صفات نفس است و آن تا جایی است که نفس عالم نگردد، که اگر در واقع و حقیقت عالم گشت خوف نفس تبدیل به خشیت می شود، چنانچه اگر به صورت مکاشفه و مشاهده در بیاید خشیت تبدیل به هیبت می شود.^(۱)

﴿تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ﴾

۱. چنانچه مصطفی در قنوت گفت: خدایا، شرّ و بدی را به تو چه راه و شریر را با تو چه روی.

تفسیر ادبی و عرفانی کشف الاسرار

أَلْعُلَى ﴿^{۱۱}﴾ فرو فرستاده‌ای است از سوی آن که زمین و آسمانها را
برافراشته است.

لفظ «تنزیلاً» مفعول مطلق فعل خودش است «انزلنا
تنزیلاً» که محذوف است.

یا منصوب است بنا بر این که باشد که به سبب نصبش یا
مفعول مطلق نوعی برای «ما انزلنا» یا مفعول به برای «یخشی» یا
مفعول له برای «تذکره» یا منصوب به نزع لام و تعلیل «لتشقی» یا
«لیخشی» است.

و وجه مفرد آمدن لفظ «الارض» و جمع آمدن لفظ
«السّموات» و بیان مصادیق هر یک در اول سوره‌ی انعام
گذشت.

و مقدّم داشتن زمین بر آسمانها با این که آسمان شریفتر و
قدیمتر از زمین است به جهت مراعات رؤس آیه‌هاست و نیز بدان
جهت است که آیه در مقام بیان بزرگداشت و شرافت تنزیل است
نسبت به کسی که او از نظر خلقت وسیع و از نظر قدرت قوی
است.

و این مقتضی ترقّی از پایین تر و ضعیف تر به قوی تر است،
از سوی دیگر زمین در عالم صغیر و در انظار حسّی مقدّم بر

۱. حافظ درباره آسمانهای بلند چنین می‌سراید:

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش زین معنّا هیچ دانا در جهان آگاه نیست

آسمانهاست.

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^(۱) خدای رحمان بر عرش عالم وجود استیلا یافت است.

لفظ «الرَّحْمَن» مبتدای مرفوع و «علی العرش» خبر آن خوانده شده، جمله حال است یا مستأنف، یا «علی العرش» متعلق به «استوی» و «استوی» خبر آن، بنا بر اوّل «استوی» مستأنف است، یا حال، یا خبر بعد از خبر است.

و «الرَّحْمَن» مرفوع خوانده شده که از وصف بودن مقطوع گشته و خبر مبتدای محذوف باشد، در این صورت «علی العرش» حال یا خبر بعد از خبر، یا به تقدیر مبتدای جمله‌ای است مستأنف.

هم چنین است حال در «استوی» و لفظ «الرَّحْمَن» که با جرّ خوانده شده تا صفت «من خلق الارض» و «علی العرش» در

۱. ابن بابویه ذیل آیه فوق از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود هر کس گمان کند که خداوند چیزی است و یا بر چیزی قرار نگرفته است آن شخص کافر شده است حضورش عرض کردم پس تفسیر این آیه را بیان فرمایید فرمودند منظور آنست که خداوند محتوی چیزی نیست و چیزی خداوند را نگاهداری نمی‌نماید و هیچ چیزی بر او پیش نگرفته.

تفسیر جامع جلد ۴ ص ۲۷۹.

سنایی در این باره چنین سروده است:

ای که در بند صورت نقشی	بسته‌ی استوی علی‌العرشی
صورت از محدثات خالی نیست	در خور عزّ لایزالی نیست
زانکه نقّاش بود و نقش نبود	استوی بود و عرش و فرش نبود
استوی از میان جان می‌خوان	ذات او بسته جهان میدان
کاستوی آیتی ز قرآنست	گفتن لامکان ز ایمان است
عرض چون حلقه از برون در است	از صفات خدای بی خبر است

این هنگام حال یا متعلق به «استوی» یا جمله‌ی مستأنفه به تقدیر مبتدای محذوف است، وجوه سابق در «استوی» جریان پیدا می‌کند، بیان تامّ و کامل استوای رحمن بر عرش و وجه آفرینش آسمانها و زمین درشش روز در سوره‌ی اعراف گذشت.

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى﴾^(۱) آنچه در آسمانها و زمین و مابین آنهاست و هر که در زیر زمین از معادن و کنوز می‌باشد همه ملک اوست یعنی پروردگار مالک و مدبّر هر چیزی است.

این جمله مستأنفه و در موضع تعلیل است، چه وقتی خداوند به طور جمال ذکر نمود که او خالق آسمانها و زمین است و نسبت او به بزرگ و کوچک و کم و زیاد و ناچیز مساوی است خواست به نحو تفصیل آن را تعلیل نماید.

پس فرمود: همه‌ی آسمانها و آنچه که در آنست از حیث آغاز، غایت و ملک از آن خداست، زیرا مکرّر این مطلب گذشته است که نسبت چیزی به مظروف مشتمل نسبت به ظرف نیز

۱. نظامی گنجوی در مخزن الاسرار مفهوم آیه فوق را در ارتباط با آیه قبل چنین بیان می‌کند.

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات	ما به تو قائم چو تو قائم به ذات
هستی تو صورت پیوندنی	تو به کس و کس به تو مانند
آنچه تغیر نپذیری تویی	و آن که نمرده است و نمیرد تویی
ما همه فانی و بقا پس تراست	ملک تعالی و تقدّس تراست
خاک به فرمان تو دارد سکون	قبّه‌ی خضرا تو کنی بیستون
هر که نه گویای تو، خاموش به	هر چه نه یاد تو، فراموش به

هست به خصوص اگر مظروف شریفتر از ظرف باشد. و آنچه که مابین آسمان‌ها و زمین است نیز از آن خداست، مانند عالم برزخ یا نفوسی که متعلق به آسمانها و زمین است، ولی در آن دو منطبق نشده، مقصود از آنچه که در آسمانها و زمین است چیزهایی است که در آن دو جایگزین گشته و در نهانخانه وجود آن دو است و مقصود از «تحت الثری» عالم جنیان، یاقوا و استعدادهای بعید و پنهانی است که جز خدا کسی آنها را نمی‌داند.^(۱)

﴿وَإِنْ تَجَهَّرْ﴾ ای محمد اگر بلند سخن گویی یا آهسته خدا آشکار و پنهان را می‌داند ممکن است مقصود هر کسی باشد که در مورد او خطاب ممکن است.

و آن عطف است بر قول خدا «لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ» و تعلیل دیگری برای شمول علم و گستردگی خداست و تصریح به احاطه‌ی علم او.

پس از آن که این مطلب را به‌طور اشاره ذکر نمود و ممکن است جمله حالیّه باشد.

و معنای آن این است که اگر بلند سخن بگویی ﴿بِالْقَوْلِ﴾

۱. اگر ارض را جهان مادی و ظاهری در برابر سما که جهان معنوی و باطنی است بگیریم، تحت الثری که به همان معنای زیرزمین است، به نفس مفعول یا ناخودآگاه اطلاق می‌شود که عالم جنّ یعنی پنهانیهای درون است و مبتنی بر آتش شهوت و خشم (کشش زندگی و دفع مرگ) است.

خداوند آن را می‌داند.

﴿فَإِنَّهُ يُعَلِّمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾^(۱) خداوند سرّ و خفیه را می‌داند پس چگونه جهر و آشکار را نداند؟!

و سرّ چیزی است که در نفست آن را پنهان کنی (خواستهای جهان زیرین ناخودآگاه) و «أَخْفَى» آنست که به ذهنیت خطور کند (خودآگاه و نیمه خودآگاه) و سپس آن را فراموش کنی.

چنانچه در خبر است، یا سرّ آنست که از غیر خودت مخفی باشد، «أَخْفَى» آنست که از خودت نیز پنهان باشد که نه تو و نه غیر تو بر آن اطلاع نداشته باشید^(۲).

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ الله تنها خدایی است که جز او خداوندی نیست، این عبارت استیناف و تعلیل و حصر الهیّت در اوست.^(۳)

بعد از آن که این مطلب را با اشاره و تلویح افاده نموده، اینجا با صراحت همه را به خدای واحد نسبت داده‌است.

۱. نفس چه داند که در کنج خانه‌ی دل چه تعبیه است؟ دل چه داند که در حرم روح چه لطیفه‌هاست؟ روح چه داند که در سر پرده‌ی سرّ چه ودیعه‌هاست؟ و سرّ چه داند که در اخفی چه حقیقت‌هاست؟

پس نفس جای امانت، دل خانه معرفت، روح نشانه مشاهدت، سرّ محلّ رحل عشق است و اخفی را حقّ داند که چیست؟ داننده‌ی آن کیست؟ و فهم و درک خلق از دانش آن تهی است. تفسیر ادبی و عرفانی کشف الاسرار، خواجه عبدالله انصاری.

۲. تفسیر جامع ج ۴ ص ۳۸۱

۳. استیناف است چون اوّل جمله آمده است. تعلیل است چون علّت موضوعات پیش از آفرینش آسمان و زمین بوده‌است، امر الهیّت است تا معلوم شود همه تنها به قدرت او وابسته‌است و غیری وجود ندارد.

﴿لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ مر او راست نامهای نیک این عبارت تعلیل دیگری برای عمومیت و ثبوت همه‌ی صفات خداست که اجمالاً استفاده شد.

زیرا اگر همه‌ی صفات کمال برای خدا ثابت نباشد یا بعضی از صفاتش محیط نباشد اسم آن صفت و اسم این کمال از خداوند سلب می‌شود، آن وقت دیگر همه‌ی اسمای حسنی نمی‌تواند در خداوند منحصر باشد.^(۱)

۱. در قرآن کریم علاوه بر این که پیش از یک صد نام نیک (صفت نیک) برای خدا یاد شده در چند سوره از جمله سوره اعراف آیه ۱۸۰ و اسراء آیه ۱۱۰ و حشر آیه ۲۴ و همین جا (طه آیه ۸) به اسماء الحسنى اشاره شده است.

که اشاره به جامعیت الله است در همه صفات و همین بیانگر آنست که اسماء الله که از نظر دستوری و معنایی صفات الله هستند، نمود و ظهور ذاتی‌اند، پس عین ذات‌اند. چنانکه علامه طباطبایی در المیزان می‌نویسد، صفات خدای تعالی عین ذات اوست و هم چنین هر یک از صفات عین صفت دیگر اوست.

و هیچ تمایزی میان آنها نیست، مگر به حسب مفهوم... پاره‌ای از صفات خدا آن صفاتی است که عین ذات اوست نه زاید بر ذات مانند حیات، علم و قدرت، پاره‌ای دیگر صفاتی است که تحقیقشان محتاج به این است که ذات قبل از تحقق آن صفات محقق فرض شود مثل خالق و رازق که صفت فعلی است که این گونه صفات زاید بر ذات و منتزع از مقام فعلند.

(ترجمه المیزان ج ۸ ص ۴۵۹).

اما تعداد این اسماء در احادیث اهل سنت و شیعه ۹۹ نام ذکر کرده‌اند. در احکام القرآن بر طبق تحقیق ابن‌العربی ۱۴۶ نام در قرآن آمده در طبق شمارش المیزان ۱۲۷ و طبق فرهنگ موضوعی قرآن ۱۵۳. در جوشن کبیر ۱۰۰۱ نام الهی آمده است که یکی نام ذات الله است صفات (ولی همه صفات ذاتی و اولیّه نیستند بلکه صفات فعلی می‌باشند).

نگارندگان معتقدند ظهور اسماء الحسنى طبق آنچه از معصوم وارد شده و در سوره حمد آمده است انسان کامل است که جامع تجلیات الهی است و هم صفات ذاتی و فعلی حق در او مکنون است که هر که آنها را ببیند خدا را دیده است.

آیات ۱۹ الی ۲۴

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (٩) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ
 لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ
 أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى (١٠) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ
 يَمُوسَى (١١) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ
 الْمُقَدَّسِ طُوًى (١٢) وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا
 يُوحَى (١٣) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ
 الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (١٤) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا
 لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ (١٥) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا
 مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ (١٦) وَمَا تَلَكَ
 بِيَمِينِكَ يَمُوسَىٰ (١٧) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا
 وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَنَآرِبُ أُخْرَىٰ (١٨)
 قَالَ أَلْقِهَا يَمُوسَىٰ (١٩) فَالْقَهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ
 تَسْعَىٰ (٢٠) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا
 الْأُولَىٰ (٢١) وَأَضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ
 مِّنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَىٰ (٢٢) لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا
 الْكُبْرَىٰ (٢٣) أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (٢٤)

ترجمه

و آیا داستان موسی به تو رسیده است؟ چنین بود که [از دور] آتشی دید و به خانواده‌اش گفت بایستید که من آتشی دیده‌ام، باشد که اخگری از آن برای شما بیاورم، یا در پرتو آن آتش راه را باز یابیم. و چون به نزدیک آن رسید، ندا در داده شد که ای موسی. همانا من پروردگار تو هستم کفشهایت را [به احترام] از پا بیرون کن و [بدان که] تو در وادی مقدّس طوی هستی. و من تو را برگزیدم و من تو را برگزیده‌ام، پس به آنچه وحی می‌شود، گوش دل بسپار. همانا من خداوندم که جز من خدایی نیست، پس مرا بپرست و نماز را به یاد من برپادار. قیامت فرا رسنده است، می‌خواهم [چندی هم] پنهانش بدارم تا مبادا بر وفق کوششش جزا یابد. مبادا کس که به آن ایمان ندارد و از هوی و هوس خویش پیروی می‌کند، تو را باز دارد آن گاه به هلاکت افتی. و ای موسی آن در دستت چیست؟ گفت: این عصای من است که بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندانم برگ فرو می‌تکانم و حاجتهای دیگر نیز به آن دارم. فرمود ای موسی آن را [بر زمین] بیانداز. آن را انداخت و ناگهان به هیأت ماری که جنب و جوش داشت درآمد. فرمود آن را بگیر و مترس، آن را به هیأت نخستینش در می‌آوریم. و دستت را در بغلت کن، تا سپید و درخشان بدون هیچ بیماری [پسی] بیرون آید که این نیز معجزه‌ی دیگری است. تا بعضی از آیات سترگ خود را به تو بنمایانیم. به سوی فرعون برو که او سر به طغیان برداشته است.

تفسیر

﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى﴾ و ای رسول ما داستان

موسی را می خواهی بدانی؟

این جمله عطف بر «ما انزلنا» است، چه استفهام برای تقریر است که «هل اتيك» به منزله «قد اتيك» است، یا جمله مستأنفه است.

و مقصود یادآوری رسول خدا ﷺ به حکایت موسی عليه السلام است تا دلداری او از آزار و اذیت قومش باشد، او را وادار به صبر بر خستگی ها و رنج هایشان نماید و به او جرأت دعوت آنها را بدهد.

بدون این که در قبول و رد آنها اندیشه نماید و بدون این که از سرزنش و آزار آنها بترسد و توکل و اعتماد او را بر پروردگارش تقویت نموده و او را به توسل خدا و انقطاع از هر کسی جز خدا ترغیب کند؛ یعنی به یاد آور حکایت موسی عليه السلام را.

﴿إِذْ رَأَى نَارًا﴾ در آن گاه که آتشی را دید؛ این جمله بدل از «حدیث موسی» یا ظرف آنست و در سوره ی قصص حکایت حال موسی: تولد، نشو و نما، فرارش به مدین، تزویج دختر شعیب و بازگشتش به مصر خواهد آمد.

﴿فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا﴾ موسی پس از بازگشت از

«مدین» در شبی تاریک راه گم کرد، باد و سرمای سختی به آنان اصابت کرد، گوسفندانش متفرق گشته و همسرش درد زاییدن گرفت، پس موسی آتشی را دید و به اهلش گفت: مکث و درنگ نمایید.

﴿إِنِّي ءَأَنْسْتُ نَارًا﴾^(۱) من آتشی دیدم به نحوی که قلبم مطمئن شد و وحشتم ساکن و آرام گشت؛ ﴿لَعَلِّي ءَأْتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ﴾ شاید من از آن آتش قطعه‌ای بیاورم.
 ﴿أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى﴾^(۲) یا بر آتش راهنمایی بیابم از قبیل راه، یا خانه‌های آباد، یا انسانی که راه را نشان دهد، موسی مرد غیرت مندی بود که با قافله نمی‌رفت که مبادا اجنبی همسرش را ببیند.

پس وقتی تاریکی شب او را فرا گرفت، گوسفندان و چهارپایانش پراکنده گشته و با سرمای شدیدی مواجه شدند و همسرش به درد زاییدن مبتلا گشت، موسی خواست که با چخماق آتش افروزد روشن نشد، اضطراب شدیدی او را فرا گرفت، در این هنگام آتشی دید به آن گرایش یافت، آنگاه جهت دلداری

۱. آتش نشان جود است و دلیل سخا بادیه‌نشین آتش افروزد تا بدان مهمان گیرد، هیچ کس به آتش، مهمانی چون موسی نیافت و هیچ کس از آتش، میزبانی چون خدای تعالی ندید. کشف‌الاسرار خواجه عبدالله انصاری.

۲. مولوی می‌گوید:

پرده بر انداخت حور، جمله جهان همچو طور

زیرو زبر بست نور، موسی عمران رسید

خانواده‌اش به آنان گفت: من آتشی را دیدم، حیوانات و اهلش را ترک کرد و خود به سوی آتش رهسپار شد.

(یعنی از این بیابان و سرما در پی این آتش رفته و به منزلگاهی رهبری شوم).

﴿فَلَمَّا أَتَاهَا﴾ وقتی پیش آن آتش آمد و در حالی که دلش پیش اهل و گوسفندانش بود (چون آن‌ها را در حالی ترک کرد که عقل ترک در آن حال را جایز نمی‌داند).

﴿نُودِيَ يَمْوَسَىٰ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ﴾ (در میان درختی آتش روشنی دیده از آنجا) ندا در داده شد، ای موسی، همانا من پروردگار تو هستم.

لفظ «اِنِّي» با فتحه‌ی همزه و کسره‌ی آن خوانده شده.

﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ دلت را از صحبت دو جهان فارغ ساز و به صفت انفراد، خود را تنها برای حق آماده ساز کفش خویش را بیرون آور که تو در وادی مقدس «طُوًى» هستی، «طُوًى» صحرای بازی است بین کوهها، تپه‌ها و دره‌ها واقع شده و این لفظ به صورت منصرف و غیر منصرف خوانده شده به اعتبار این که اسم خاص وادی بقعه است، دلیل این که مقدس نامیده شده است.

هم چنان که برخی گفته‌اند: از آن روست که آنجا با گستره‌ی

روزی، سبزی و خرّمی مبارک شده‌است.
 یا چون آنجا از نافرمانی و عصیان بنی آدم پاک مانده‌است،
 یا در آنجا ارواح مقدّس شده و ملائکه برگزیده شده‌اند.
 و خداوند با موسی سخن گفته‌است چنانچه در خبر است.
 و «طوی» نامیده شده چون علوم در آن مطوی و پیچیده
 شده‌است، یا ملائکه و بشر، یا خیر و برکت یا عالم طبع و کثرت‌ها
 یا خلق و حقّ در آنجا گنجانیده شده‌است.
 علّت این که خدای تعالی او را به کندن کفشهایش فرمان
 داد، از آن روست که پای برهنه به تواضع نزدیکتر است و نیز بدان
 جهت است که پاهایش به آن صحرا بچسبند تا آن وادی متبرّک
 گردد، از طرفی نعلین کنایه از اهل یا از اهل و مال بوده‌است،
 چنانچه نعلین در خواب به زن نکاح شده تعبیر می‌شود.
 یا برای این بیرون کردن نعلین امر شده که نعلین کنایه از
 ترس گم شدن مال و اهلش یا ترس گم شدن اهلش و ترس از
 فرعون بوده‌است.
 پس خدای تعالی به موسی امر نمود تا دوستی غیر یا ترس
 از غیر را از قلبش بیرون نماید یا از آن‌ها دل بکند و آنچه که از
 طرق عامّه نقل شده‌است این که نعلین از پوست مرده بود، از
 خداوند بیرون کردن آن امر کرد تکذیب آن از طریق پیشوایان ما

به طور صریح وارد شده است.

بدان که انسان از ابتدای کودکی و طفولیتش به خواسته های حیوانی و مقتضیات نفسانی مبتلاست، پس او بعد از بلوغ یا در همانجا می ایستد، از دین و شریعت جز آن مقدار که از پدران و دوستان گرفته چیزی نمی داند، یا در وجودش یک زاجر الهی پدید می آید که او را از توقّف بر حیوانیت نهی می کند و یا اگر در همین حالت توقّف کرده در کارش متحیّر و سرگردان می نماید تا مرگش فرارسد.

و این حالت، حالت بیشتر مردمان است، یا با هیجان و انزجارش به یک زاجر الهی ظاهری مانند نبی یا جانشین نبی می رسد و خودش را تسلیم او می کند و احکام قالبی ظاهر را از او می گیرد در هر دین و شریعتی باشد.

در همین حال انسان یا از طلبش باز می ایستد و با اتّصال به زاجر و مانع الهی بر ظواهر احکام قالبی اکتفا می کند که این حال اغلب کسانی است که ظاهر شریعت را اخذ کرده اند یا تهییج و تحریک می شود که باطن های احکام قالبی را طلب کند که باز در این حالت یا توقّف کرده و متحیّر می شود تا مرگش فرارسد، یا به کسی می رسد که او را بر طریق معرفت باطن احکام راهنمایی می کند.

و در این حالت یا به همان اتّصال بشری و بیعت ولوی اکتفا می‌کند، یا با این اتّصال شوق او به معرفت و شناخت باطن‌ها و شهود غیب فزونی می‌یابد، که باز یا در همین حالت توقّف می‌کند تا مرگش برسد، یا این که عنایت الهی را درک کرده و به واسطه آن به مقامی از نفس می‌رسد که در آن مظاهر خدا را می‌بیند و صدای خدا را از مظاهرش می‌شنود.

و این حالت اول مقام اطلاع بر غیب و لذّت بردن از باطن‌های شرع است، این اوّل مقامی است که عبد صلاحیت پیدا می‌کند که خدا او را برای دعوت و تکمیل به سوی خلق برگرداند، چه دعوت او در این حالت روی آگاهی و بصیرت انجام می‌گیرد و این بنده در واقع از پیروان محمد ﷺ می‌شود که خداوند به آن‌ها اشاره کرده و فرموده: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»^(۱) خواه از امت محمد باشد یا از امت‌های پیشین. چون انسان فطرتاً وابسته به کثرت‌هاست و به این مقام نمی‌رسد مگر کسی که کثرت‌ها را دور بریزد و انانیت را با همه‌ی اقسامش از خود زایل کند.

لذا خدای تعالی هر گاه بخواهد بنده‌ای را به این مقام برساند او را به بلاهای روانی و بدنی و حقی و خلقی مبتلا

۱. سوره یوسف آیه ۱۰۸ برای معنای و شرح و تفسیر آن به جلد هفتم ترجمه تفسیر مراجعه شود.

می‌سازد تا در نهایت زجر و امتناع منزجر شود و در نهایت وحشت مستوحش گردد و از کثرت به وحدت متمایل شود، از این رو قبل از ظهور صاحب‌الامر، دجال و سفیانی ظاهر می‌شوند و قبل از خراب شدن دنیا یا جوج و مأجوج پدیدار می‌شوند.

و چون خدای تعالی می‌خواست این مقام را به موسی ابلاغ نماید و از کثرت‌ها او را بر حذر دارد، در حالی که موسی علیه السلام به کثرت‌ها و حقوق کثرت‌ها زیاد اهتمام می‌ورزید، لذا او را مبتلا نمود بر تحمّل سرما، تاریکی شب، پراکندگی گوسفندان، درد زاییدن همسر، روشن نشدن آتش چخماق و گم کردن راه، تا جایی که نهایت دهشت و وحشت او را فراگرفت، سپس بانسان دادن نور خودش به صورت آتش او را به آن وادی کشانید.

و آن وادی بین دو کوه انانیت خدا و انانیت بنده واقع شده‌است و آن محلّ خیرات و برکات و مجتمع ملائکه و بشر، خلق و حقّ است و نمونه‌های همه‌ی علوم و همه‌ی آیات و نشانه‌ها در آنجا منظوی و گنج‌انیده شده‌است.

و در آنجا طورِ نفس و بلندی و ارتفاع آن و فنای نفس و سرای توحید است، چه طور اسم کوه و اسم فنا و سراسر است، چنانچه «طور» اسم خاص کوهی است نزدیک «ایلة» که اضافه به سینا و سینین می‌شود و نیز اسم خاص کوهی است در شام.

برخی گفته‌اند: طور اضافه به سینا و سینین می‌شود و آن نام کوهی است در قدس جانب راست مسجد و کوه دیگری از جانب جلو مسجد که قبر هارون در آنجاست و نام کوهی است در رأس العین، نام کوهی است مشرف بر طبریّه، نام کوره‌ای است در مصر و نام شهری است در نواحی نصیبین.^(۱)

﴿وَأَنَا أَخْتَرْتُكَ﴾ من تو را به رسالت و وحی انتخاب کردم، «انا اخترنا ک» با فتح همزه و تشدید نون «انا» و «اخترنا» به صورت صیغه‌ی متکلم مع‌الغیر خوانده شده‌است.

﴿فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾^(۲) پس وحی یا آنچه راکه بر تو وحی می‌شود بشنو.

﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾ که همانا من خداوندم و این سخن بیان آنچیزی است که وحی می‌شود (و بدانکه) منم خدای یکتا.

۱. طور سینا: درباره‌ی طور سینا (طور سینین) یعنی کوه سینا ابوالفتح رازی می‌نویسد: ابن زید گفت: آن کوه است میان مصر و ایله، مقاتل گفت: این کوه را تخصیص کرد به زیتون که اول کوهی که زیتون رویاند کوه طور بود. در اعراب القرآن الکریم (جلد ۶ ص ۵۰۲) به قول محی‌الدین درویش می‌نویسد: سینا شبه جزیره‌ای است محدود از شمال به دریای مدیترانه، از غرب به کانال سوئز و خلیج سوئز، از مشرق به فلسطین و خلیج عقبه، از جنوب منتهی است به رأس محمّد در دریای سرخ و «سینا» کوهی است واقع در جنوب شبه جزیره سینا و مراد از شجره در آیه، درخت زیتون است و مراد از تخصیص آن به طور سینا این است که اصل این درخت از آنجاست، سپس به جاهای دیگر منتقل شده‌است. در دائرةالمعارف فارسی ذیل طور سینا نوشته شده طور سینا یا کوه سینا، کوه معروفی است در قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی سینا که امروزه جبل موسی خوانده می‌شود. و وادی طور نزدیک طور سیناست.

۲. سنایی در حدیقه خود درباره این آیه چنین می‌سراید:

از درون کن سماع موسی‌وار	نز برون سو چو زیر موسیقار
حرف قرآن ز معنی قرآن	همچنانست کز لباس تو جان
حرف را بر زبان توان راندن	جان قرآن، به جان توان خواندن

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾ که جز من خدایی نیست، چون اساس رسالت و اصل اصول و فروغ در دین عبارت از توحید است خدای تعالی توحید را وحی نمود و عبادت اولین چیزی است که وحی می شود.

﴿فَاعْبُدْنِي﴾ پس مرا (به یگانگی پرست)، با خروج از بردگی خویشتن و شیطان و خروج از شرکت دادن (هوای) نفست و شیطان در بندگی ات برای خدا، بندهی من باش، یا برای من عمل کن مانند عمل بندگان.

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^(۱) نماز را بپادار برای ذکر من، تا تو را یاد کنم و هیچ شرافتی شریفتر از آن نیست.

یعنی نماز ذکر توست که با نماز مرا ذکر می کنی (به یاد می آوری) و ذکر مستلزم این است که من هم تو را یاد کنم. یا مقصود این است که نماز را بپادار بدان غرض و نیت که مرا یاد کنی، یا نماز را جهت محض ذکر من بپادار بدون این که غرض دیگری با آن آمیخته گردد.

یا معنای آیه این است که نماز را بپادار برای این که ذکر من حاصل شود، به این معنا که هر گاه مرا به یاد آورده و توجه تمام به

۱. ذکر معانی مختلفی دارد از جمله: یاد که خلاف فراموشی و نسیان است تلفظ به زبان، احضار امری در ذهن به نحوی که بماند و غایب نشود و... و ذکر که صاحب ولایت تلقین کند، ثمره ولایت اوست. مرصاد / ۱۳۱ مفردات راغب.

سوی من بکنی تا آنجا که نماز بپاداری و مانند کسی نباشی که با ذکر ناقص مرا ذکر می‌کند که در آن توجه و التفات ندارد.

یا معنای آیه این است که هرگاه نماز فراموش شده را به یاد آوردی به این گونه که مرا (امر مرا) به یاد آوردی و متذکر فراموش کردن نماز فراموش شده گشتی، پس آن را بپادار و انجام بده.

یا به معنای این است که من تو را با ذکر عامّ دائماً یاد می‌کنم و این معنا اقتضا می‌کند که تو با توجه تمام متوجه من باشی و در اوّل سوره‌ی بقره معانی صلوٰة و تحقیق بپاداشتن (اقامه‌ی) آن گذشت.

و گفتیم که اقامه‌ی نماز عبارت از رساندن نماز قلبی به نماز ذکری قلبی و رساندن نماز ذکری قلبی به نماز فکری صدری، رساندن نماز فکری به نماز قلبی حقیقی و رساندن نماز قلبی به نماز روحی.

بدان که ذکر چنانچه بیان آن در سوره‌ی بقره در قول خدا «فاذکرونی اذکرکم» گذشت دارای مراتب و درجاتی است.

و ذکر حقیقی و حقیقت ذکر عبارت از خلیفه‌ی خدا در زمین است، که خلیفه‌ی خدا اگرچه بر حسب ملک ذکر خدا بودنش پنهان و مخفی است، لکن او بر حسب ملکوتش ذکر جلیّ خداست به

نحوی که بر کسی که بصیرت تامّ و کاملی ندارد امر مشتبه شده و خیال می‌کند همان خداست.

زیرا خداوند که به وسیله خلیفه‌اش حکایت می‌شود آنچنان در او ظهور پیدا می‌کند که بینونت و جدایی پنهان شده و حکم ظاهر بر مظهر غالب می‌شود.

و مقصود از اذکار و اعمال که صاحب این امر بر سالک تقریر می‌کند عبارت از حصول همین ذکرست که آن غایت، غایات و نهایت، نهایت‌هاست.

بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: نماز را بیادار و هر یک از مراتبش را به دیگری وصل کن تا ذکر حقیقی روحی تحصیل گردد یا به جهت حصول این ذکر نماز را بیادار، یعنی اگر این ذکر برای تو حاصل نیست نماز را بیادار تا حاصل شود، چرا که آن مطلوب بزرگ و مقصود نهایی است و اگر این ذکر برای تو حاصل است نماز را بیادار تا شکر این نعمت را به جا آورده و آن (برکت) را تکمیل نموده باشی.

﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ﴾ (و بعد از توحید بدانکه) محققاً ساعت قیامت خواهد رسید، این جمله تعلیل قول خدا «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» می‌باشد، چون ساعت در اخبار به ساعت ظهور قائم عجله و به ساعت مرگ و قیامت تفسیر شده است و این سه تا در

عالم صغیر متحّدند.

زیرا ظهور امام با ملکوتش نمی‌شود مگر هنگام مرگ اختیاری، چنانچه مرگ اختیاری محقق نمی‌شود مگر وقت ظهور امام، هنگام مرگ قیامت صغری به پا می‌شود و ظهور امام همانطور که در هنگام مرگ اختیاری انجام می‌گیرد در مرگ اضطراری نیز محقق می‌شود، چنانچه در اخبار آمده‌است.

بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: نماز را به پادار در حالی که منتظر ظهور امام با ملکوتش باشی، چون قطعاً ساعت ظهور او خواهد آمد، پس منتظر آن ساعت باش.^(۱)

﴿أَكَادُ أَخْفِيهَا﴾ که می‌خواهم چندی پنهانش بدارم.

(تا مردم آزمایش شوند) لفظ «أَخْفِيهَا» با ضمّه‌ی همزه از «إخفا» به معنای قرار دادن چیزی به صورت مخفی و پنهان می‌باشد، یا به معنای سلب خفای از شیء است، با فتحه‌ی همزه از «خفاه» به معنای «أظهره» خوانده شده، لکن در اخبار اشاره به معنای ستر و پوشش شده‌است.

و چون ظهور ساعت از امور خفی و پنهانی است که نفوس

۱. ای موسی بدان محققاً روز قیامت می‌آید و ما موعد آن را پنهان نگاه داشته‌ایم تا هر کس پاداش آنچه که کرده‌است ببیند و کسانیکه به روز قیامت ایمان ندارند تو را غافل نکنند تا پیرو هوی و هوی نفس شده و هلاک شوی یعنی هر کس کار خود را بر طبق هوای نفس کند نه بر دستورات حقّ هلاک و نابود گردد.

ضعیف بلکه نفوس کامل هم بر آن اطلاع پیدا نمی‌کند، مگر صاحب ولایت مطلق که بر دقایق امور و رازهای نهانی آنها مطلع می‌باشد.

و لذا علی علیه السلام فرمود: من مخصوص شدم به علم منایا و بلایا.

که مراد از منایا یا انواع مرگ‌های انسان در سلوک و در برزخ‌ها است و انواع ظهورات ساعت و قائم عجل الله فرجه. و مقصود از بلایا انواع امتحانات برای خلاصی و رهایی از حجابهای ظهور ساعت و امتحان برای ظهور ساعت تا فرع علم به کیفیت ظهور ساعت و وقت آمدن آنست و در اخبار ما آمده است: من آن ساعت را از نفس خودم مخفی می‌کنم.

و بعضی گفته‌اند: در اصل آیه این چنین نازل شده است: «أَكَادُ أَخْفِيهَا مِنْ نَفْسِي» و این قرائت در قرائت اَبی است، این کلمه یعنی اخفا و پنهان کردن از نفس وقتی گفته می‌شود که در پنهان کردن چیزی مبالغه شود بدون این که اخفای از نفس اعتبار شود.

یا مقصود از قول خدا «مِنْ نَفْسِي» «مِنْ خَلِيفَتِي» است، چه خلیفه‌ی خدا در زمین به منزله‌ی خداست.

﴿لَتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ﴾ و هر کسی را به پاداش

(نیک و بدی اعمالش در آنروز برسانیم) تعلیل انّ قول خداست که می فرماید: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» زیرا که ظهور قائم عجله موجب این است که حقّ هر صاحب حقّی داده شود، یا تعلیل قول خدا: «أَكَادُ أَخْفِيهَا» است، زیرا در اخفا و عدم اظهار است که ابتلاها، گرفتاریها، امتحان و آزمایشها، خالص شدن برای سالکین در دنیا و برای گناهکاران در برزخهای بعد از مرگ حاصل می شود.

بنابراین که مقصود از ساعت قیامت کبری و قیام نزد امام باشد، پس از آن که از شایبه بدیها و ابتلائات رهایی یابد تا پاداش و جزای کارهایی باشد که بنده به اقتضای نفس و خواسته های نفسش انجام داده است.

ممکن است جمله ی فوق تعلیل هر دو باشد یعنی تعلیل «انّ السّاعة آتیة» و «أکاد أخفیها» بر سیل تنازع و جزای هر نفسی یا به عین آن عملی است که انجام داده است بنا بر تجسّم اعمال یا جزای آن عمل.

آیه طبق تفسیر اخیر دلالت بر چیزی دارد که صوفیان گفته اند مبنی بر این که سالک باید منتظر ظهور صاحب الامر عجله باشد و از همه ی عمل هایش منظوری جز ظهور صاحب الامر عجله نداشته باشد.

و در قول خدای تعالی «أقم الصّلاة لذكری» اشاره به این

است که مقصود از اعمال منحصر در ذکر است بنابراین که مفهوم^(۱) قید معتبر باشد.

﴿فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهَا﴾ پس زناهار مردمی که به قیامت ایمان ندارند یعنی از بپا داشتن نماز برای ذکر من، یا از خود نماز برای ذکر من، یا از ساعت یعنی از ساعت ظهور امام عجل الله فرجه کسانی که ایمان ندارند جلوگیری نکنند. زیرا مرجع ضمیر «بها» همان است که ضمیر «عنها» به آن برمی گردد.

﴿وَأَتَّبِعْ هَوَاهُ﴾ و پیرو هوای (نفس) شد از قبیل عطف علّت با معلول است، یعنی به علّت این که از هوس پیروی کند، ﴿فَتَرَدَى﴾ تو را از آن روز هولناک باز ندارند و غافل نکنند و گرنه هلاک خواهی شد (تو را به هلاکت افکند).

زیرا نفس در صورت جلوگیری از بپا داشتن نماز هلاک و نابود می شود و جلوگیری نفس از بپا داشتن نماز انصراف از نماز است و انصراف از نماز توجه به دار سفلی و حرکت در آنست.

چون نفس متحرک است و به تدریج از قوه به فعل خارج می شود، هنگامی که از دار علیا منصرف شد حتماً به دار سفلی توجه می کند و در درکات آن حرکت می کند که آن جایگاه هلاکت

۱. یعنی مقید بودن نماز خواندن به پدید آمدن ذکر

نفس است.

﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَمْوَسَىٰ﴾^(۱) ای موسی در دستت چیست؟ این پرسش برای آنست که چون موسی از ترس گم شدن مال و عیالش و دیدن عجایب و غرایبی که قبل از آن مانند آنها را ندیده بود، مانند شعله‌ور شدن آتش سفید از درخت سبز از ریشه تا شاخه‌هایش به نحوی که آتش به سبزی و خرّمی درخت ضرری نمی‌زد و مایل شدن آتش به او هر وقت که می‌خواست از آن آتش بگیرد و سخن گفتن سخنگوی از آتش از همه‌ی اینها موسی را نهایت وحشت و دهشت و اضطراب فراگرفته بود.

لذا خدای تعالی از محبوبترین چیزهایش پرسید تا به آن مشغول شود تا از وحشتش کاسته و با اشتغالش بر آن اضطرابش آرام گردد.

زیرا مشغول شدن اضطراب را ساکن می‌کند.

به خصوص اگر سؤال از محبوب باشد و سؤال کنند کسی

۱. محمد بن حسن صفّار در بصائر الدرجات از ابن‌بصیر روایت کرده گفت حضرت باقر (ع) می‌فرمود شب بسیار تاریکی امیرالمؤمنین (ع) در آنوقتی که در رحبه تشریف داشتند بر اصحاب خود وارد شده و به آنان می‌فرمودند امام شما با قمیص آدم و انگشتر سلیمان و عصای موسی خارج شده و مقصودش از این فرمایشات آن بود که مردم بدانند حضرتش وصی و وارث تمام پیغمبران است و خصایص ایشان نزد آن بزرگوار می‌باشد.

مولوی می‌گوید:

گفت ای موسی به کف چه داری	گفتا که عصاست راه ما را
موسی چو بدید ناگهانی	از سوی درخت آن ضیا را
گفتا که ز جست و جوی رستم	چون یافتم اینچنین عطا را
گفت ای موسی سفر رها کن	وز دست بیافکن این عصا را

باشد که اضطراب ناشی از اوست.

و لذا موسی جواب را گسترش داد و کلام را مفصل نمود.

﴿قَالَ هِيَ عَصَايَ﴾ گفت: این عصای من است.

همین جواب در مقابل سؤال خداوند کافی بود، اما موسی اضافه کرد: ﴿أَتَوَكُّوْا عَلَیْهَا﴾ در راه رفتن به این عصا تکیه می‌کنم، یا هر وقت بخواهم بر امور گوسفندانم قیام کنم این عصا رابه کار می‌برم.

﴿وَأَهْشُ بِهَا عَلَیْ غَنَمِی﴾^(۱) و با این عصا برگها را از

درختان برای گوسفندانم می‌ریزم.

﴿وَلِیْ فِیْهَا مَّأْرِبٌ أُخْرٰی﴾^(۲) و کارهای دیگری نیز با

این عصا انجام می‌دهم، مانند راندن گوسفندان و حرکت دادن آنها با این عصا و دفع گرگ وقتی که گرگ متعرض گوسفندان شود و سایه بان ساختن با این عصا به این ترتیب که عصا را در آفتاب به زمین فرو می‌کرد و دو تا چخماق را روی آن می‌گذاشت و عبایش را روی آن می‌انداختم و هم چنین بلند کردن ریسمان دلو با این عصا اگر طناب دلو کوچک می‌آید و غیر اینها.

۱. باز مولوی می‌گوید:

خواه ما را مار کن خواهی عصا

گر عصا سازی بیفشانیم برگ

۲. عطار در الهی‌نامه می‌گوید:

عصای او چو در معنای چنان شد

معجز موسی و برهان توایم

وقت خشم و جنگ ثعبان توایم

که موسی ش خصم دشمنان شد

و مقاصدی که با این عصا داشت و کارهایی که با آن انجام می‌داد به صورت اجمال در یک کلمه «مئارب» خلاصه کرد، در حالی که مفصل بودن جواب اقتضا می‌کرد مئارب و مقاصد هم مفصل بیان شود.

این اجمال یا به جهت شرم و آزر او بود، یا از شدت اضطراب قلب او که بیشتر از این یاری نمی‌کرد و نیز خداوند خواست عصایش را نشانه‌ی نبوت موسی و نشانه‌ی این مطلب قرار دهد که کلام رحمانی است نه شیطانی.

توضیح مطلب این است که برخی گفته‌اند: موسی شک کرد که آن کلام شیطانی یا رحمانی است، حتی بعضی گفته‌اند: وقتی از درخت شنید که می‌گوید من خدا هستم گفت دلیل بر این ادّعا چیست؟

پس چون موسی در شک بود خداوند خداست از عصای او سؤال کند تا موسی متنبّه این مطلب بشود که عصا جماد و مرده است و این مطلب را به خاطر بیاورد، تا وقتی عصا به صورت یک مار زنده درآمد دیگر شک نکند که آن الهی است نه شیطانی.

﴿قَالَ﴾ خدای تعالی فرمود:

﴿الْقَهَّاءِ يَمْوَسِي فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى﴾

ای موسی آن را (که این همه تعلق خاطر با او داری) بیانداز، پس

نگاه چون موسی عصا را انداخت ناگهان دید آن ماری است که با سرعت حرکت می‌کند.

بعضی گفته‌اند: وقتی عصا را انداخت به کلفتی عصا ماری زنده شد و سپس به صورت اژدهایی بزرگ درآمد و روی همین جهت بود که خدای تعالی آن را گاهی جانّ و گاهی اژدها نامید، یا از همان اوّل به بزرگی اژدها شد ولی مانند جانّ سریع حرکت می‌کرد.

و چون موسی دید که عصایش مار بزرگی شد و راه می‌رود، از آن ترسید و پشت به آن کرد و از ترسش شروع به فرار کرد.

﴿قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى﴾
خدا فرمود: عصا را بگیر و نترس که ما شکل اوّلی آن را برمی‌گردانیم.

﴿وَأَضْمُمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ﴾ لفظ «جناح» به معنای دست و بازو، بغل و پهلو می‌باشد، یعنی، دستت را به گریبان‌ت فروبر.

﴿تَخْرُجُ بَيْضَاءَ^(۱) مِنْ غَيْرِ سُوءٍ﴾ تا دستی بدون هیچ عیب و مرضی و پیسی (چون خورشید) درخشان بیرون آید و

۱. وحشی بافقی گوید:

شمع هدایت کجا در دل هر کس نهند همچو کلیمما بگو دیده‌ی بیضا طلب

موسی شدیداً گندم‌گون بود، دستش را از آستینش که بیرون آورد دنیا برای او روشن شد.

﴿آیةٔ اٰخِرٰی﴾ این نشانه‌ی دیگر بر صدق کلام من و رحمانی بودن آن می‌شود و نیز نشانه‌ای بر صدق رسالت تو نزد کسی می‌شود که من تو را به سوی او می‌فرستم.

﴿لِنُرِيكَ﴾ بر تو بنمایانیم، متعلق به «تخرج» یا به «اضمم» است، یا ظرف مستقر و خبر مبتدای محذوف است، لام برای تبیین، یا متعلق به «اذهب» می‌باشد و معنای آن این است: تا ما آیات و نشانه‌های بزرگمان را بر تو بنمایانیم.

﴿مِنْ اٰیٰتِنَا الْكُبْرٰی اَذْهَبْ اِلٰی فِرْعَوْنَ﴾ مقصود اهمّ از فرستادن تو به سوی فرعون تکمیل تو در ذات خودت می‌باشد تا آماده شوی نشانه‌های بزرگ ما را ببینی و آن مشاهده‌ی نور ولایت علیاست.

و لفظ «کبری» یا صفت «آیات» است و مفعول محذوف است و «من آیاتنا» جانشین مفعول می‌باشد، یا لفظ «من» خودش به تنهایی مفعول دوم «لنریک» است.

چون «من» اسم است، یا از باب این که جانشین مفعول شده است مفعول دوم «لنریک» است چون معنای بعضی بودن در «من» قوی است؛ یا لفظ «کبری» مفعول دوم «لنریک» است.

﴿إِنَّهُ طَغَى﴾ فرعون از حدّ تجاوز کرد تا بر خلفای خدا
استکبار ورزید.

آیات ۲۵ الی ۳۵

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَيَسِّرْ لِي
أَمْرِي (۲۶) وَأَخْلُ عَقْدَةً مِّن لِّسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي)
(۲۸) وَأَجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰)
أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ
نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا (۳۳) وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا (۳۴) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا
بَصِيرًا (۳۵)

ترجمه

گفت پروردگارا دل مرا برایم گشاده دار. و کارم را بر من آسان کن. و
گره از زبانم بگشا. تا سخنم را در یابند. و از خانواده ام برایم دستیاری بگمار.
هارون برادرم را. و با او پشتوانه ام را نیرومند گردان. و او را در کارم شریک
گردان. و او را بسیار شریک گردان. تا تو را بسیار یاد کنیم. که تو خود بر
احوال ما بینایی.

تفسیر

﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ موسی به خدا عرضه داشت پروردگارا (اکنون که به این کار بزرگم مأمور فرمودی) پس شرح صدرم عطا فرما (که از جفای مردم تنگدل نشوم) بدان که داستان موسی و قومش و داستان او با فرعون با اختلاف ناچیزی در الفاظ تکرار شده، چه تکرار این است که حکایت موسی از اوّل انعقاد نطفه اش تا آخر زندگی اش همه عبرت، پند و اندرز، وعد و وعید، انذار و تبشیر بوده و دلداری رسول خدا ﷺ و مؤمنین، تقویت توکل و صبر آنها بر چیزی است که از روزگار و از دشمنان دیده اند.

در داستان موسی آیات زیادی است که دلالت بر علم و قدرت، لطف و رحمت و نکال و عقوبت خدای تعالی دارد؛ و هم چنین دلالت بر قوّت قلب موسی ﷺ و سعهی صدر او و زیادی تحمّل او در مورد سختی هایی که از قومش به او رسید دارد، که قوم او از امت های جمیع انبیا احمق تر بودند و نیز دلالت بر شدّت صبر موسی بر مدارا با دشمنان دارد تا برای رسول خدا ﷺ و مؤمنین در جمیع این موارد اسوه و اقتدا باشد.

در قوّت قلب و سعهی صدر موسی ﷺ در مقام مناجات - که مناجات کننده کمتر اتفاق می افتد از حالت بیهوشی و بیرون شدن از کثرت ها و از آگاهی و شعور به مناجات بتواند جدا شود - همین

بس که التفات و توجّه موسی به کثرت‌ها باقی بود به نحوی که از حقوق کثرت‌ها چیزی فروگذار نمی‌کرد، چون بعد از امر خدای تعالی و تشریف او به رسالت، موسی احساس کرد که رسول باید زبان فصیح داشته‌باشد تا بتواند از عهده‌ی دعوت به توحید و مجادله که لازمه دعوت است بر آید و خصم و شبهات او را دفع نماید، ولی موسی لکنت زبان داشت و برای او مجادله و دفع شبهات خصم ممکن نبود.

از سوی دیگر رسول باید سینه‌ی گشاده داشته‌باشد، تا بتواند سختی‌ها و رنج‌های رسالت را تحمّل نماید، از هر ناخوشایند و مکروهی ناراحت نشود، که لازمه‌ی رسالت مکروهات و ناخوشایندهای زیادی که بیشتر مردم از آن راحت و سالم هستند، در حالی که موسی سینه‌ای تنگ و غضب شدید داشت و از هر ناخوشایندی زود ناراحت می‌شد.

و نیز رسول باید محبوب مردم باشد، نه مبعوض آنان در حالی که موسی چون یکی از مردم را کشته بود کینه‌اش را بر دل داشتند.

چون موسی همه‌ی این مطالب را می‌دانست و آنها را احساس می‌کرد، لذا عذر آورد و از رسالت استعفا کرد، چنانچه در سوره‌ی شعرا آمده‌است چنین گفت: خدایا من می‌ترسم آنها مرا

تکذیب کنند و سینه‌ام تنگ می‌شود، زبانم فصیح نیست و آزاد نمی‌چرخد پس هارون را نیز بفرست و بر من از این قوم گناهی است که می‌ترسم مرا بکشند.

شاید کلام و امر و نهی از جانب خدا و عذر آوردن و استعفا و درخواست از جانب موسی مکرر بوده، استعفای موسی چنانچه در سوره‌ی شعراست اولین جوابی است که موسی داده، پس وقتی خداوند از استعفای او منع کرد از خدا درخواست شرح صدر کرد و گفت: اگر از فرستادن و رسالت من چاره‌ای نیست پس شرح صدی به من عنایت کن.

﴿وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ و کار مرا آسان گردان (و سختی‌هاییکه در انجام این وظیفه بر من پیش می‌آید آسان کن) تا مراد نکند و نسبت به من بغض و کینه نگیرند که اگر کینه‌ی مرا به دل بگیرند دعوت من آنها را سخت می‌شود، چون من نفسی را از آنان کشته‌ام، پس امر را بر من آسان کن که سخن مرا بپذیرند.

﴿وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِّن لِّسَانِي﴾^(۱) گره را از زبان ظاهر و زبان باطن من بگشا.

﴿يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾^(۲) تا مردم سخنم را خوش فهم کرده و

۱. صائب تبریزی:

هر محنتی مقدمه‌ی راحتی بود شد هم‌زبان حقّ چو زبان کلیم سوخت
 ۲. حافظ ابونعیم که یکی از مخالفین و علمای اهل سنت است ذیل آیه فوق از ابن عباس روایت کرده که روزی پیغمبر اکرم ﷺ دست من و علی را گرفت و به جانب کعبه برد وارد خانه کعبه شدیم

(بپذیرند) زبان موسی لکنت داشت و سبب آن آتشی بود که داخل دهان کرده بود و آن هنگامی بود که فرعون رشد و تمیز او را امتحان می کرد.

﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي﴾ و از خانواده ام دستیاری برایم بگمار، هارون برادرم را، نیرو و قوت مرا به وسیله برادرم هارون محکم کن.
 ﴿وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾^(۱) او را در امر رسالت با من شریک ساز لفظ «أشدد» در جمله ی قبلی با ضمّه همزه، لفظ «أشركه» در این جمله با فتحه ی همزه به صورت صیغهی امر خوانده شده، اولی با فتحه ی همزه ی و دوّمی با ضمّه ی همزه به صورت صیغهی مضارع متکلم خوانده شده، پس اگر هر دو امر باشند تأکید قول خدا «اجعل لی وزیراً» می شود.

و لذا ادات وصل نیاورد، اگر مضارع باشند مجزوم

چهار رکعت نماز به جا آورد و پس از اتمام دستهای مبارک را بالا برد دعا کرد و فرمود: پروردگارا موسی بن عمران پیغمبرت دعا نمود و گفت خدایا شرح صدری به من عطا فرما و کارم را آسان گردان و گره از زبانم بگشای تا گفتارم را مردم بفهمند و یکی از اهل مرا کمک من قرار ده و برادرم هارون را وزیرم کن و پشت مرا به او محکم کن پروردگارا محمد ﷺ پیغمبر تو است از حضرت مسئلت می نمایم علی رضی الله عنه که از اهل بیت من است برادر و وزیرم قرار ده پشتم را به او محکم کن و در تبلیغ و رسانیدن احکام او را شریک من بنما ابن عباس می گوید دعای پیغمبر هنوز به اتمام نرسیده بود که شنیدیم منادی صدا زد ای محمد ﷺ آنچه در خواست نمودی به تو عطا کردیم و برادرت علی را خلیفه و وزیرت قرار دادیم.

تفسیر جامع جلد ۴ ص ۲۸۷.

۱. حافظ:

دو دوست با هم اگر یکدلند در همه حال هزار طعنهی دشمن به نیم جو نخزند

می‌شوند در جواب امر، قول خدا «أَشْرِكَةَ فِي أَمْرِي» دلالت می‌کند بر این که مقصود موسی از وزیر بودن هارون مجرد کمک کردن در کار نیست، بلکه مقصود او این است که در رسالت نیز شریک او باشد، تا اهتمام او به امر مانند اهتمام موسی عليه السلام باشد.

﴿كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا^(۱) وَ نَذْكُرُكَ كَثِيرًا﴾ تا تو را بسیار نیایش کنیم و ذکر تو بسیار گوئیم.

چون ستون و پایه‌ی امر رسالت و عبادت، عبارت از تسبیح و تحمید، بلکه اساس همه‌ی کارها مبتنی بر طرح و اخذ، خلع و لبس است که صورت آن دو زکات و نماز و تسبیح و تحمید و تبرّی و توّلّی است.

در غایت درخواست و سؤال خود، بین آن دو جمع کرد، غایت درخواست محکم کردن قوّت و نیرو را همین امر قرار داد تا اشعار به این داشته باشد که منظور و مقصود او از سؤال و درخواست تنها آن چیزی است که ملاک همه‌ی کارها قرار می‌گیرد و در آن اشعار به این است که اگر اجتماع بر سبیل موافقت و اتّحاد باشد بر جهت عبادت کمک می‌کند.

﴿إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا﴾ که همانا تویی بصیر (و مهربان) به احوال ما (و ما به جز تو کسی نداریم) اعتذار از سؤال وزارت

۱. عَطَار:

همه تسبیح گویند اگر ماه است اگر ماهی ولیکن عقل استاد است او مشروح می‌گوید

هارون است به این که تو به احوال ما بینا و بصیر هستی و میدانی که من به تنهایی نمی توانم این کار را انجام دهم ، هارون برای وزارت من از غیرش برای من سزاوارتر است، و من از این درخواست جز تکثیر تسبیح و ذکر چیزی نمی خواهم.

ممکن است این جمله جهت استدراک نقصان درخواست و سؤالش باشد ، معنای آن این است که خدایا تو به حال ما آگاه هستی، اگر می دانی که این درخواست برای من صلاحیت ندارد، یا اگر هارون صلاحیت وزارت ندارد یا بر شرح صدر من و آسان کردن کارم فایده ای مترتب نیست درخواست مرا اجابت نکن.

آیات ۳۶ الی ۴۸

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ (۳۶) وَ لَقَدْ مَنَّآ
عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ)
(۳۸) أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ
بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ
مَحْبَتَةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ
فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ
كَئِ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِّنَ

الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ
 جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرٍ يَمْوَسِي (۴۰) وَأَصْطَنَعْتَكَ لِنَفْسِي)
 (۴۱) أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي)
 (۴۲) أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِيَنَّا
 لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴) قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ
 يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى (۴۵) قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي
 مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى (۴۶) فَأَتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا
 رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ
 بَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى (۴۷) إِنَّا
 قَدْ أَوْحَى إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنِ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۴۸)

ترجمه

فرمود ای موسی خواسته‌ات برآورده شد. و بار دیگر هم در حق تو
 نیکی کرده‌ایم. آن گاه که به مادرت آنچه باید وحی کردیم. که او را در
 صندوق بگذار و آن را در دریا بیفکن، تا او را به ساحل افکند تا [سرانجام]
 دشمن من و دشمن او، او را بیابد و برگردد؛ در حقیقت مهربانی کردم تا زیر نظر
 من بار آیی. چنین بود که خواهرت [سرگشته] می‌رفت و می‌گفت آیا کسی را
 به شما نشان دهم که سرپرستی او را عهده دار شود؟ [گفتند آری] و
 [سرانجام] تو را به آغوش مادرت بازگردانیم که دل و دیده‌اش روشنی
 یابد و غم نخورد؛ [سپس که بزرگ شدی] کسی را [به غیر عمد] کشتی؛ و

تورا از غم و غصه رهانیدیم و چنانچه باید و شاید آزمودیم؛ سپس چندی در میان اهل مدین به سربردی، سپس ای موسی به هنگام [برای رسالت] آمدی. و تورا برای خود پروردیم. تو و برادرت نشانه‌های معجزه وار مرا ببرید و در یاد کردن من سستی مورزید. به سوی فرعون بروید که او را سر به طغیان برداشته است. و با او سخنی نرم بگویید، باشد که پند گیرد یا خشوع و خشیت یابد. گفتند پروردگارا ما می‌ترسیم که بر ما پیشدستی یا گردنکشی کند. فرمود مهراسید من خود با شما هستم [و] می‌شنوم و می‌بینم. پس به نزد او بروید و بگویید ما فرستادگان پروردگارت هستیم، بنی‌اسرائیل را همراه ما بفرست، آزارشان مکن؛ ما برای تو از سوی پروردگارت پدیده‌ای معجزه‌آسا آورده‌ایم؛ و سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند. به راستی به ما وحی شده‌است که عذاب بر کسی نازل می‌شود که تکذیب پیشه کند و روی بگرداند.

تفسیر

﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾^(۱) خداوند فرمود

ای موسی درخواست تو به تو داده شد.

بعضی گفته‌اند: این جمله دلالت می‌کند بر این که مقصود از

قول موسی: «گره از زبانم بگشا» گره باطنی بوده است، چه لکن

۱. حافظ:

سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی

خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است

به این راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی

ظاهری زبان و گره ظاهری باقی بوده است، چه خدای تعالی در حکایت از فرعون می‌فرماید: موسیٰ بیان واضحی ندارد.

﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ﴾ همانطور که بر تو این دفعه منت گذاشتیم و تو را با رسالت شرافت بخشیدیم و درخواست تو را اجابت کردیم یک بار دیگر بر تو منت گذاشتیم.

﴿إِذْ أَوْحَيْنَا﴾ ظرف «مَنَّا» یا بدل از «مَرَّةً أُخْرَىٰ» اگر در لفظ «مَرَّةً» ظرفیت اعتبار شود، چه این لفظ به معنای «فعلت» یعنی یک مرتبه از فعلی است که قبل از آن آمده‌است، ولی گاهی در آن معنای ظرفیت اعتبار می‌شود به این گونه که قبل از آن زمان در تقدیر گرفته می‌شود.

﴿إِلَىٰ أُمِّكَ﴾ آن وقت که تو به دنیا می‌آمدی و مادر تو می‌ترسید که تو را بکشند.

﴿مَا يُوحَىٰ﴾^(۱) آنچه که باید به مادرت وحی می‌شد وحی کردیم، این وحی نباید ترک می‌شد چون مصلحت‌های متعددی بر آن مترتب بود از قبیل نجات دادن بنی‌اسرائیل از قبطی و هلاک کردن دشمنان خدا، و احیای عالم به سبب انتشار آوازه‌ی رسالت. در مورد وحی به مادر موسی سخن بسیار است که الهام

۱. مثنوی:

روی در امید دار و مو مکن
من تو را با او رسانم رو سفید

باز وحی آمد که در آبش فکن
در فکن در نیلش و کن اعتمید

بود، یا وحی بر لسان نبی وقتش بود، یا به طریق سخن گفتن
ملایکه در خواب یا در بیداری، کدام؟

﴿أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ﴾ لفظ «أَنْ» تفسیری و تفسیر
آن چیزی است که به مادر موسی وحی شده است، یا مصدری و
بدل از «ما یوحی» یعنی به او وحی کردیم که صندوق بسازد که
آب در آن نفوذ نکند و تو را در آن صندوق بگذارد.^(۱)

﴿فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ﴾ پس آن تابوت یا موسی را در دریا
بینداز.

﴿فَلْيُلْئِقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ
لَهُ﴾^(۲) تا دریا او را به ساحل افکند، تا سرانجام دشمن من و دشمن
او (تو) آن را بگیرد.

تکرار «عدو» برای این است که در مقام ذمّ تکرار ذمائم
مطلوب است و برای این که جهت عداوت و دشمنی هر یک غیر از
جهت دشمنی دیگری است.

﴿وَالْقَيْتُ﴾ عطف بر «أَوْ حِينَا» است و تفاوت در مسندالیه
که در اینجا متکلم وحده است، در آنجا متکلم مع الغیر یا برای این

۱. منظور از تابوت در اینجا، صندوق یا جعبه‌ای پاپیروسی بود که مادر موسی فرزند را در آن
نهاد و در رود نیل روانه کرد. تابوت دیگر صندوق عهد است که در سوره بقره آیه ۲۴۸ شرح آن ذکر
شد.

۲. مثنوی:

صد هزاران طفل می‌کشت از برون موسی اندر صدر خانه در درون

است که وحی جز با یک واسطه یا واسطه‌های متعدّد محقق نمی‌شود، ولی القای محبت بدون واسطه است، یا جهت اشاره به احترام و بزرگداشت موسی علیه السلام است به این گونه که خدای تعالی محبت را خودش به موسی القا کرده، ولی وحی به مادر موسی چنین نبوده، ممکن است که تفاوت مسندالیه از باب محض تفنّن و تجدید نشاط باشد.

﴿عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مَّحَبَّتٌ بزرگ یا کوچک.

﴿مِّنِّي﴾ صفت محبت است یعنی محبت خودم را بر تو القا کردم، پس تو محبوب من شدی، هر کس که محبوب من شود محبوب همه می‌گردد، که محبت همه‌ی موجودات رقیق شده‌ی محبت من است.

پس هر گاه محبت من به چیزی متعلق شود محبت جمیع موجودات به همان چیز متعلق می‌شود، چون همه‌ی محبت‌ها میل به اصلشان دارند، که آن محبت من است.

یا معنای آن این است که محبت مردم را از جانب خودم بر تو القا کردم نه از جانب اسباب و وسایل مانند جمال و کمال، یا محبت تو نسبت به خودم را بر تو القا کردم تا تو محبت و دوستدار من شدی، من هم محبت و دوستدار تو شدم، زیرا که هر محبوبی محب و دوستدار خودش را دوست دارد، یا محبت تو نسبت به

مردم را بر تو القا کردم، پس تو محبّ و دوستدار مردم شدی، پس مردم نیز محبّ و دوستدار تو شدند.

لفظ «مَنِي» ظرف لغو متعلّق به «القيت» به این دو معنای است. و موسی طوری بود که هر کس او را می دید دوستدار و محبّ او می شد، لذا وقتی آسیه همسر فرعون به فرعون گفت که این کودک روشنی چشم من و تو می شود فرعون در پاسخ گفت: او را نکشید.

﴿وَلِتُصْنَعَ﴾ تا ساخته شوی، عطف بر محذوف است که تقدیر چنین بوده: «لتصير محبوباً و لتصنع» یا متعلّق به محذوف است که معطوف بر «القيت» است که تقدیر چنین بوده: «فعلت ذلك لتصنع».

﴿عَلَىٰ عَيْنِي﴾ وقتی گفته می شود «فلان علی عینی» یعنی پیش من محترم است، یا مقصود این است که او محترم است نزد نگهبان من که موکل بر تو است، به جهت بزرگداشت موسی نسبت به کشتی نوح اینجا فرمود: «علی عین» و در آنجا فرمود: «اصنع الفلك بأعيننا».

﴿إِذْ تَمْشِيٰ أُخْتُكَ﴾ ظرف متعلّق به «القيت» یا به «تصنع» است، یعنی تا تو تربیت شوی و تکمیل گردی پیش چشمان و نظر من در وقتی که به دست فرعون افتادی و محبت تو

بر دل فرعون افتاد، دایه شیردهنده‌ای برای تو طلب کردند، تو از هیچ پستان به دهن نگرفتی، آن‌ها منتظر و متوقع شیر خوردن تو بودند، احتیاج شدید به دایه داشتند که ناگاه خواهرت در جستجوی تو نزد فرعونیان می‌رود.

﴿فَتَقُولُ﴾ پس به آن‌ها می‌گوید:
 ﴿هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ﴾ آیا شما را راهنمایی بر کسی بکنم که کفایت این کودک را بر عهده بگیرد، آنان از خواهرت خواستند که دایه‌ای برای تو پیدا کند، فرعون مادر تو را احضار کرد و تو را به او تسلیم نمود تا با اجرت و مزد تو را شیر دهد.

﴿فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ﴾
 پس تو را به مادرت باز می‌گردانیدیم تا چشم مادرت را روشن کنی که اندوهناک نگردد، یا تو اندوهناک نباشی.
 ﴿وَقَتَلْتَ نَفْسًا﴾ عطف بر «أوحینا» است، مقصود از قتل نفس قتل قبطی است که با سبطی نزاع می‌کرد که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به او حمله کرد. چنانچه خواهد آمد.

﴿فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ﴾ پس تو را از غم نجات دادیم، به این گونه که به تو الهام کردیم و تو را جهت خروج از شهر راهنمایی کردیم.

﴿وَفَتَّنَكَ مُؤْتِنًا﴾^(۱) تو را از اوّل انعقاد نطفهات با انواع بلاها آزمایش کردیم تا عبرت برای ناظرین و شنوندگان و حجّت بر کسانی باشی که قدرت خدا را انکار می‌کنند، با خدا مکر و حيله به کار می‌برند، به این گونه که انعقاد نطفه‌ی تو را بر در قصر فرعون دادیم، در شبی که فرعون بین زنها و مردهای بنی‌اسرائیل جدایی انداخته بود.

و مادر تو در سالی به تو حامله شد که فرعون به هر زنی از بنی‌اسرائیل یک زن قبطی را موکل کرده بود که زنها را تفتیش می‌کرد تا زنهاى حامله را کشف کند.

اما در مورد تو حیای زنانه آنان را گرفت، حمل تو آشکار نگشت، تو در سالی به دنیا آمدی که فرعون هر مولود مذکر اسرایلی را می‌کشت، پس محبت تو را بر دل زنی که موکل مادرت بود انداختم تا به مادرت گفت: اندوهناک مباش و هرکاری که دلت می‌خواهد با این کودک بکن و تو را به فرعونیان خبر نداد، مادرت تو را به دریا انداخت.

پس تو را از غرق شدن و سایر آفت‌های دریایی سالم نگهداشته و تو را تسلیم فرعون نمودیم، محبت تو را در دلش انداختم، در دامن دشمنت تو را تربیت نمودم و بزرگ کردم تا آنجا

۱. ای موسی تو را در کوره‌ی بلا بردیم و به اخلاص نهادیم، تا در دلت جز مهر ما و بر زیانت جز ذکر ما نماند. کشف‌الاسرار خواجه عبدالله انصاری.

که از مادرت تقاضا نمود با مزد و اجرت به تو شیر بدهد، تو را آزمایش کردم به این گونه که فرعون چند بار کمر همت به قتل تو بست و من تو را سالم نگهداشتم، یک تن از آنها را کشتی و از ترسشان به شهر مدین فرار کردی در حالی که رفیق و زاد و راحله نداشتی.

و تو را به مدین پیش شعیب پیامبرم سالم رساندم که او دخترش را به تو تزویج نمود، نیز تو را امتحان کردم که خودت را ده سال اجاره دادی تا گوسفندان شعیب را بچرانی.

یعنی با آن اجاره ده سال محبوس شدی و کمال تو در همان حبس بود، پس از آن که از مدین خارج شدی تو را به سرما، تاریکی شدید، گم کردن راه، پراکنده شدن گوسفندان، درد زاییدن گرفتن همسرت و روشن نشدن چخماق مبتلا کردم تا تو را به این وسیله برای مناجات و کلام خودم خالص گردانیدم.

﴿فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ﴾^(۱)

پس سالها (ده سال) در مدین ماند طبق آنچه روایت شده موسی دورترین و بیشترین مدت را که لازمه پیمان با شعیب بود به اتمام رسانید.

﴿ثُمَّ جِئْتَ﴾ سپس از مدین به سوی من، یا به اینجا، یا به

۱. حافظ:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند

مصر آمدی ﴿عَلَىٰ قَدَرٍ﴾ در حالی که به حد کمال رسیدی، یا به حدی رسیدی که اکنون می توانی سنگینی رسالت را بر عهده بگیری، یا بر قوت بدن و نفست رسیدی.

یا مقصود فضل و برتری رسالت است که برای تو مقدر شده است.

﴿يَا مُوسَىٰ﴾ در تکرار ندا لطف از جانب خدا و لذت بردن منادی است.

﴿وَأَصْطَنَعْتُكَ﴾ این صیغه جهت مبالغه در صنع و آفرینش است، یعنی من تو را آفریدم و تربیت کردم و کامل نمودم، کمالی که شایسته ی بزرگان و کاملین از مردها و مخصوص آنانست.

﴿لِنَفْسِي﴾ این نهایت بزرگداشت، احترام و تکریم موسی عليه السلام است و چون مقصود خدای تعالی این است که موسی را به سوی کسی بفرستد که موسی از او ترسناک است، قبل از آن چیزهایی را ذکر می کند که دفعات متعدّد بر او منت گذاشته، تا آنها را یادآوری کرده او را از ترسی که دارد دلداری دهد تا هنگامی که به سوی فرعون می رود قوت قلب داشته باشد.

خدای تعالی فرمود: ﴿أَذْهَبُ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا﴾ سست نباشید ﴿فِي ذِكْرِي﴾ در ذکر من که آن را از

شیخ‌تان گرفتید تا بر آن ذکر مستمّر و دایم باشید.
یا در یادآوری من و توجّه به من با دل‌هایتان در هر وضعی
که بودید، یا در هنگام دعوت به سوی من، یا در رسالت من یا در
ذکر من با زبان‌هایتان نزد فرعون سستی نکنید.
﴿أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ شما دو تن به سوی
فرعون بروید که سرکشی نموده است.

«اذهبا» تأکید «اذهب» اولی است و لذا ادات وصل نیاورد.
﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّئِنَّا﴾^(۱) و با او به ملایمت سخن گویند
لفظ «قول» به معنای مصدری یا به معنای مقول مفعول مطلق یا مفعول به
است.

﴿لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾ شاید که او پندگیرد تا از خدا
بترسد (و ترک ظلم کند).

از امام کاظم علیه السلام آمده است: این که خدای می فرماید: «لَعَلَّهُ
یتذکر أو یخشی» برای آنست که موسی بر رفتن به سوی فرعون
حریص تر باشد، در حالی که خداوند می دانست که فرعون نه
متذکر می شود و نه می ترسد، مگر وقتی که عذاب ببیند، تذکر
کنایه از امید و رجا و خشیت عبارت از خوف است.

۱. مثنوی:

موسیا در پیش فرعون زَمَنُ	نرم باید گفت قولاً لِّئِنَّا
آب اگر در روغن جوشان کنی	دیگدان و دیگ را ویران کنی

﴿قَالَ﴾ موسی بر زبان قال و هارون به زبان حال گفتند، یا فقط موسی گفت، ضمیر تئینه از باب تغلیب است، یا هر دو پس از بازگشت موسی به مصر و اعلام هارون عَلَيْهِ السَّلَامُ به رسالت گفتند:

﴿رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا﴾ پروردگارا ما می ترسیم که فرعون با اتکا به قدرت و قوتش بر ما و آیات ما پیشدستی کند، یا بر ما زیاده ستم روا دارد.

لفظ «یفرط» به صورت مجهول و معلوم خوانده شده، از «أفرط» به معنای حمله کردن با سرعت و شتاب، یا از «أفرط» به معنای اسراف کردن است.

﴿أَوْ أَنْ يَطْغَى﴾ یا به علّت قساوت و پادشاهی که دارد، می ترسیم که پیش از ابلاغ پیام گردنکشی ورزد. یا نسبت به تو چیزی اظهار کند که ما به آن راضی نیستیم و تحمل آن را نداریم.

﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا﴾ خداوند فرمود: نترسید که من همواره همراه شما هستم یعنی همراهی خاصی که غیر از همراهی مطلق است که خدا با هر چیزی دارد.

پس معیت و همراهی من با شما از حمله و ستم بر شما و طغیان بر من بازش می دارد.

﴿أَسْمَعُ﴾ من از او چیزی می شنوم که شما نمی شنوید.

﴿وَأَرَىٰ﴾^(۱) و از او چیزی می بینم که شما آن را نمی بینید، پس شتر او را از شما در هر حال بر می گردانم و شما را یاری می کنم به نحوی که نه شما می بینید و نه فرعون می بیند.

﴿فَأْتِيَاهُ﴾ حالا که من با شما هستم و می بینم و می شنوم پس بدون ترس نزد فرعون بروید و به یاری من متکی باشید.
﴿فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ﴾ و بگویید که ما فرستادگان پروردگارت هستیم.

تثنيه آوردن لفظ «رسول» در اینجا، مفرد آوردن آن در سوره ی شعرا برای اشاره به وحدت رسالت و تعدد رسول ها می باشد.

﴿فَأَرْسَلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا نُعَذِّبُهُمْ﴾
بنی اسرائیل را از بندگی رهاکن و با ما به هر شهری که بخواهیم بفرست.

یا بنی اسرائیل را با ما از عذاب رهاکن چه ما در مصر باشیم یا در غیر مصر از شهرهای دیگر.

﴿قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ﴾ جواب سؤال مقدر، یا سؤال است که در حین تکلم مذکور است و در هنگام حکایت

۱. حافظ:

هزار دشمنم اگر می کنند قصد هلاک

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

حذف می شود، گویا که گفته است:

آیا شما چیزی دارید که دلالت بر صدق و راستی شما بکند؟

پس موسی و هارون گفتند: ما نشانه‌ای آوردیم که دلالت بر صدق و راستی در رسالت ما از جانب پروردگار تو می‌کند. و تکرار «رَبُّكَ» برای اشاره به این است که فرعون مربوط است، ربّ نیست برخلاف ادّعایی که می‌کرد، این کلام جزیی از بیان سخنی است که موسی و هارون به آن امر شده بودند، یا این کلام از موسی و هارون است، تقدیر آن چنین است: پس هارون آمدند و آنچه را که خداوند فرموده بود به فرعون گفتند؛ پس فرعون گفت: دلیل و نشانه‌ی شما چیست؟ گفتند: ما نشانه‌ای از جانب پروردگارت برای تو آورده‌ایم... تا آخر آیه.

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ﴾ شما دعوتتان را نزد فرعون اظهار کنید، اظهار کنید که بر دعوت خود نشانه و دلیل دارید، سپس به او بدورد بگویید به گونه‌ی ترک و متارکه، به نحوی که کنایه از گمراهی او و دعوت او به پیروی از هدایت باشد، یا به او بگویید: سلامتی مال کسی است که پیرو هدایت باشد.

بنابر آنچه که گفته شد، آیه بعد که می‌فرماید: ﴿إِنَّا قَدْ

أَوْحَىٰ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿۴۹﴾ در موضع تعلیل می باشد، یعنی چون به ما وحی شده که عذاب خدا بر تکذیب کننده و روی گردان وارد می شود ما از تو می خواهیم که بنی اسرائیل را با ما بفرستی، بنابر معنای اول در جمله ی این جمله جواب از حال آنها در رسالتشان می باشد.

این در صورتی است که قول خدا: «قد جئناک» نقل بیان خدا باشد (که می فرماید: به فرعون بگویند که برای تو نشانه ها و معجزات دادیم).

ولی اگر این کلام از خود موسی و هارون هنگام ورود بر فرعون باشد قول خدای تعالی: «والسلام علی من اتبع الهدی... تا آخر آیه» از قول موسی و هارون می شود که ارتباط آن با جمله ی سابقش نیز ظاهر بوده است.

آیات ۴۹ الی ۵۶

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ (۵۰) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ (۵۱) قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَىٰ (۵۲) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ (۵۳) كَلُوا وَآرَعُوا
 أَنْعَمَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ (۵۴) مِنْهَا
 خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ (۵۵)
 وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ (۵۶)

ترجمه

گفت ای موسی پس پروردگار شما کیست؟ گفت پروردگار ما همان کسی است که به هر چیز آفرینش سزاوار آن را بخشیده سپس هدایتش کرده است. گفت پس سرنوشت اقوام پیشین چه می شود؟ گفت علم آن با پروردگار من [و] در کتابی مکتوب است؛ که پروردگار من نه فرو می گذارد و نه فراموش می کند. همان کسی است که زمین را زیرانداز شما کرد و در آن برای شما راهها کشید و از آسمان آبی فرو فرستاد؛ و با آن بازتان می گردانیم؛ و بار دیگر از آن بیرونتان می آوریم. و همه ی پدیده های شگرف خویش را به او نمایانندیم ولی دروغ انگاشت و سرباز زد.

تفسیر

﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ﴾ فرعون (پس از شنیدن نصایح آنان) گفت: پروردگار شما کیست ای موسی؟ موسی عليه السلام را ندا کرد یا از باب این که موسی اصل بود و هارون فرع، یا خواست موسی سخن بگوید تا بر حاضرین روشن شود که موسی از تکلم عاجزست و ادعایش سست.

و بر این معنا دلالت می‌کند قول خدای تعالی در حکایت از فرعون که گفت: «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يَبِينُ»^(۱).
 ﴿قَالَ﴾ وقتی فرعون موسی را مورد خطاب قرار داد موسی در مقام جواب از او گفت:

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ پروردگار ما کسی است که به هر چیزی آفرینش مخصوص خودش را عطا نمود.

لفظ «خَلَقَهُ» به سکون لام خوانده شده تا مفعول دوّم «أَعْطَى» یا مفعول اوّل آن باشد، یعنی خداوند به هر چیزی خلق و ایجادش را اعطا کرد، یا خلق و صورت متناسبش را عطا نمود، یا به هر چیزی نظیرش را عطا نمود.

زیرا که هر چیزی از حیوان دارای نظیر و ماندی از مذکر و مؤنث است، هم‌چنین است نبات و معدن، حتی عناصر، که مثلاً نظیر و همانند زمین که موافق و سازگار با آنست عبارت از آب است.

ضمناً «خَلَقَهُ» به صورت فعل ماضی نیز خوانده شده تا صفت «شیئی» باشد.

و معنای آن این است: به هر چیزی از اعیان ثابت و تعینات

۱. زخرف، ۵۲ یعنی: بلکه من بهترم از این کسی که بی‌مقدار است و نزدیک نیست که سخن واضح بگوید.

که در مقام علم خدا ظاهر است آنچه را که عطا کرد به آن احتیاج دارد، از قبیل وجود و لوازم وجود از کمالات اوّلی که مناسب حال هر موجودی است، و کمالات ثانوی.

و قول خداوند: «ثُمَّ هَدَىٰ» بیان و تفضیل قول خدا: «أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ» می باشد، معنای «خَلَقَهُ» بخشیدن و کمالات اوّلی است، «هدی» نشان دادن راه، رساندن به طریق، یا به مطلوب است برای وصول به کمالات ثانوی اختیاری در مختارها، یا کمالات اضطراری در موجودات مضطرّ و غیر مختار می باشد، تعبیر از اعطای کمالات ثانوی به هدایت برای بیان این نکته است که وصول به کمالات ثانوی حتمی نیست؛ بلکه گاهی هست و گاهی نیست.

و موسی علیه السلام جواب را طوری داد که تلبیس و به اشتباه انداختن و فریب حاضرین برای فرعون ممکن نباشد، موسی در جواب عموم ربوبیّت را پیش کشید تا انکار آن برای فرعون ممکن نگردد و نیز نتواند، این گونه عموم ربوبیّت را با فریب و نیرنگ به خودش نسبت دهد آن چنانکه نمرود گفته بود: «من زنده می کنم و می میرانم» لذا فرعون مبهوت ماند و نتوانست سخن موسی را بشکند و پاسخش دهد.

لذا پرسش دیگر پیش کشید و گفت:

﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ﴾ پس حال گذشتگان بر حسب بقا و فنا خیر و شرّ، نعمت و نعمت، منازل و امکانه چگونه است؟

از سؤال اوّل اعراض کرد، این بار از چیزی سؤال کرد که موسی در جواب عاجز بماند.

چه اگر موسی احوال گذشتگان را بیان می‌کرد از اقامه‌ی دلیلی که شنوندگان مجلس فرعون بفهمند عاجز می‌شد، لذا طوری جواب داد که فرعون از آن سخن دلیل نخواهد و گفت:

﴿قَالَ عَلِمْتُهَا عِنْدَ رَبِّي﴾ موسی پاسخ داد حال گذشتگان از امور غیبی است که خداوند احدی را بر آن آگاه نمی‌سازد مگر کسی که خدا از او راضی باشد، و اگر من هم با فهماندن خدا چیزی از آن می‌دانستم ممکن نبود که به تو و امثال تو بفهمانم.

﴿فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى﴾ و آن در کتابی نزد خدا مکتوب است که نه چیزی را از آن فرو گذارد و نه فراموش کند.

«لا يضلُّ» صفت «کتاب» است، ضمیری که به آن بر می‌گردد در تقدیر است، یعنی «يضلُّ عنه» پروردگارم از آن کتاب و راه آن علم گمراه نمی‌شود، و پس از علم هم فراموش نمی‌کند.

و ممکن است این جمله مستأنفه باشد و جواب سؤال مقدر.

و چون فرعون از جواب سؤال اوّلش اعراض کرد و متعزّض ردّ و قبول آن نشد موسی جواب سؤال دوّم او را به نحوی داد که منجر به جواب سؤال اوّل شد، تا این که فرعون ناچار به قبول شود، یا مات و مبهوت بماند.

چنانچه دفعه‌ی اوّل چنین شده بود، عجز او بر حاضرین آشکار شود، پس موسی در مقام جواب چنین گفت:

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا﴾ آن خدایی که زمین را آسایشگاه شما قرار داد، راههایی قرار داد تا بدان وسیله شما به شهرهای دیگر غیر از شهرهای خودتان بروید تا منافع و مایحتاج خود را تحصیل نمایید، راههایی قرار داد تا معایش و وسایل زندگی تان را تحصیل کنید، از قبیل زراعت‌ها و تجارت‌ها و صنعت‌ها، راههایی نیز جهت تحصیل منافع اخروی شما قرار داد، از قبیل انبیا و شرایع و جانشینان آنان.

﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ شَيْءًا﴾ و از جهت بالا آب را نازل نمود و از آن بیرون آوردیم....

بعضی گفته‌اند: این جمله از قبیل التفات از غیبت به تکلم است، این مطلب صحیح است در صورتی که متکلم همان متکلم باشد، در حالی که اینجا چنین نیست.

بعضی گفته‌اند: آن کلامی است از جانب خدا که مربوط به کلام موسی است به این نحو که این جمله از کلام حاکی است که به کلام محکمی عنه مربوط است، مانند آن در مخاطب آن در مخاطبات و محاورات فراوان است.

لکن ما می‌گوییم: رسول ﷺ در هنگام رسالت و تبلیغش گاهی از انانیتش منسلخ می‌شود به نحوی که در وجودش جز انانیت فرستنده باقی نمی‌ماند، در این هنگام است که شأن مرسل (فرستنده) ظاهر می‌شود، به کلامی که مخصوص مرسل است تکلم می‌کند؛ در حالیکه پیش از آن از جهت رسالتش به کلام خودش تکلم می‌نمود.

و هر دو کلام متصل می‌شوند به گونه‌ای که گمان می‌رود هر دو کلام از یک نفر صادر شده است، به این اعتبار می‌شود کلام از قبیل التفات از غیبت به تکلم باشد، گویا که رسول خود مرسل و فرستنده شده و لذا فرمود: «فَأَخْرَجْنَا بِه» یعنی ما از آن بیرون می‌آوریم.

﴿أَزْوَاجًا﴾ اضاف و انواع، زیرا هر صنف و نوع از نبات مانند حیوان دارای دو قسم است مانند مذکر و مؤنث از حیوان. یا اطلاق ازواج به این اعتبارست که هر صنفی از اصناف نبات دارای نظیر یا نظایری از نوع خودش می‌باشد.

یا به اعتبار این است که هر صنفی باملاحظه‌ی ترکیب آن از عناصر زوج است، یا با ملاحظه‌ی تعیش و وجود زوج است. ﴿مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّىٰ﴾ نبات‌های متفرق و مختلف در شکل و رنگ و گل و دانه و میوه و مزاج و خاصیت، وقت رویدن و وقت دانه و میوه و غیر اینها.

در حالی که می‌گویند: ﴿كُلُوا وَارْزُقُوا أَنْعَمَكُمْ إِنِّي فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ﴾ تا ای بندگان شما از آن نعمتها تناول کنید و چهار پایانتان را هم بچرانید در اینها آیات و نشانه‌های متعدّدست که دلالت بر علم و قدرت و حکمت رسای خدای تعالی دارد. و نیز دلالت می‌کند بر این که خدای تعالی به شأن موالید زمینی و مخصوصاً به اشرف آنها که انسان است اهمیت می‌دهد، انسان را بر حسب بقای او در آخرت مهمل نمی‌گذارد، که مقصود از آفریدن او در دنیا بقای او در آخرت است.

و لذا خداوند انسان را بدون تهیّه‌ی اسباب بقا و بدون این که کسی او را بر بقایش راهنمایی کند؛ تعلق و بستگی بقایش به رضای خدا، او را به حال خود رها نکرده و آیات و نشانه‌هایی را که برای همه‌ی موجودات نیست به او می‌نمایاند.

زیرا که بعضی از موجودات مانند ملایکه از اظهار آیات بی‌نیازند، بعضی دیگر آیات و نشانه بودن بعضی از آیات را

درک نمی‌کنند، بلکه این آیات مخصوص انسان است، و آن هم نه برای همه‌ی گروه‌ها و اصناف بشری.

بلکه «لَا وُلِيَّ السَّيِّئِ إِلَّا الْوَلِيُّ النَّهْيُ» که همانا ربوبیت برای خردمندان پدیدارست برای کسانی است که با قبول ولایت و پیروزی از شروط آن عهد، به آن خردی رسیدند تا مرجع و نهایت همه‌ی اعضا و جوارح بر حسب افعالشان بوده و مرجع همه‌ی قوا و مدارک بر حسب آثارشان باشد، همه‌ی آنها را از آن که که شایسته نیست نهی کند و همه‌ی علوم سابقین به آن منتهی گردد. و در خبر به هر یک از اینها اشاره شده، از همین جا وجه نامگذاری این عقل به «نهی» که در آیه آمده نیز معلوم شد، و این عقل جز با ولایت حاصل نمی‌شود.

زیرا کسی که پذیرای ولایت به ولیّ امرش نباشد شیطان بر گردن او جای‌گزیند، کسی را که شیطان بر گردنش جای‌گیرد، وی را به حال خود نمی‌گذارد آن‌گاه دیگر جهت وحدتی ندارد که همه‌ی اعشا و جوارحش بر آن برگردد.

در نتیجه عقل او مانند مردی می‌شود که مردانی دربارهی او به مشاجره و نزاع می‌پردازند.

و اصل در اتّصاف به «نهی» (خرد و عقل) ائمه علیهم‌السلام هستند، لذا «اولی النهی» را به طریق حصر به خودشان تفسیر کرده‌اند، شیعه‌ی آنها

فرع هستند و غیر شیعه از این عقل قدسی بهره‌ای ندارند.

از نبی ﷺ وارد شده که بهترین شما خردمندانند، گفته شد: یا رسول الله صاحبان خرد چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان دارای اخلاق نیکو و شکیبایی همراه با وقار و صله‌ی ارحام و خوبی به مادران و پدران و متعهد نسبت به فقرا و همسایگان و یتیم‌ها هستند، آنان کسانی هستند که اطعام می‌کنند و سلام را در عالم نشر می‌دهند و نماز می‌خوانند در حالی که مردم غافلند.

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ﴾ از آن (خاک) شما را آفریدیم.

بدان که مورد خطاب از هر مخاطب عبارت از فعلیت اخیر است که آن صورت است و آن مخاطب به سبب همان صورت مخاطب است، در مورد خطاب فعلیت سابق نیست که فانی و مستهلک تحت فعلیت اخیر باشد و لیکن فعلیت آخر به حکم احاطه و معیت و همراه بودنش با همه‌ی فعلیت‌های سابق آن‌ها متحد است و حکم همه‌ی آن فعلیت‌ها بر فعلیت اخیر جریان دارد. و لذا صحیح است که انسان مورد خطاب قرار بگیرد، بر او حکم ماده‌اش که از زمین آفریده شده است جاری شود و محکوم به حکم ماده گردد، به اعتبار این که جزو زمینی انسان در آفرینش او غلبه دارد و گرنه انسان از عناصر چهارگانه خلق شده است، آفرینش انسان از زمین و بازگشت او به زمین واضح و

آشکارست، خروج ماده انسان از زمین پس از بازگشت به آن به اعتبار این که زمین ماده این انسان است ظاهر و آشکار نیست. بلی، ماده‌ی انسان از زمین خارج می‌شود و ماده‌ی موالید دیگر یا مردمان دیگر قرار می‌گیرد و این کار بارها، بلکه دفعات غیر متناهی تکرار می‌شود.

و لکن ما می‌گوییم: انسان دارای مراتب پایین طبیعی و مصادیق عالی روحانی است، و منظور از انسان همانند قرآن مصادیق روحانی است، و مصادیق طبیعی بالتبع مورد نظر قرار می‌گیرد.

و همانطور که مرتبه‌ی طبیعی انسان از زمین طبیعی آفریده شده است هم چنین مرتبه‌ی برزخی و مثالی انسان از خاک علیین برزخی مثالی یا از خاک سجّین برزخی آفریده شده است.

بنابراین صحیح است که خداوند بفرماید: از زمین برزخی یا مثالی شما را آفریدیم.

﴿وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ﴾ بعد از مرگ طبیعی شما را به زمین باز می‌گردانیم.

﴿وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ بعد از انتهای اعراف از برزخ، بار دیگر شما را از زمین بیرون می‌آوریم.

و در خبر آمده است که از ابو ابراهیم رضی الله عنه درباره‌ی میّت سؤال

شد که چرا میّت را غسل جنابت می دهند؟

پس فرمود: خدای تعالی بالاتر و برتر و خالص تر از آنست که اشیا را با دست خودش بیافریند، خداوند تبارک و تعالی هرگاه بخواهد چیزی را بیافریند به دو فرشته آفریننده فرمان می دهد که بیافرینند.

پس آنان از خاکی که خداوند در کتابش فرموده: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» برمی گیرند پس آن خاک را با نطفه ای که در رحم قرار گرفته مخلوط می کنند، وقتی که نطفه با خاک مخلوط شد آن دو ملایکه می گویند: پروردگارا چه خلق کنیم؟ ابوابراهیم علیه السلام فرمود: پس خداوند به آنها آن که راکه می خواهد وحی می کند، از قبیل مذکر و مؤنث بودن، مؤمن و کافر بودن و سیاه و سفید و شقی و سعید بودن.

پس وقتی که مرد رجل همان نطفه از او بیرون می آید، نه چیز دیگر، از همین جهت است که میّت را غسل جنابت می دهند.^(۱) این خبر مشعر به خاک برزخی است که ما ان را ذکر کردیم، زیرا که تربت و خاکی که با نطفه در رحم مخلوط می شود، یا بعد از چهل روز از نزول نطفه در رحم مخلوط می شود همان خاک

۱. الکافی ج ۳ ص ۱۶۱ ح ۱۶.

برزخی است، که دارای کیفیت استعدادی برای حصول جسد
برزخی و مثالی در آن نطفه است.

و با همین استعداد انسان که امر روحانی است در آن نطفه
خلق می‌شود، اگر این استعداد نبود نطفه قابلیت صورت انسانی و
روحانیت آن را پیدا نمی‌کرد.

و مرگ صفتی است که عارض بر بدن انسان می‌شود و گرنه
جهات روحانی انسان زنده‌است و مردن عارض بر آن نمی‌شود و
آن که در حین مرگ از بدن انسان خارج می‌شود، جز روح و
استعداد نطفه برای پذیرش روح و خاک مثالی چیزی نیست.

پس قول امام علیه السلام در خبر که فرمود: «هرگاه انسان بمیرد»
مقصود مرگ مرتبه‌ی طبیعی انسان است و قول امام علیه السلام «منی و
نطفه از او خارج می‌شود» یعنی از آن مرتبه‌ی طبیعی آن نطفه
بیرون می‌آید، یعنی همان که با خاک برزخی مخلوط و عجین
شده‌است، که حیثیت عجین بودن و استعداد آن نطفه مقصودست،
نه حیثیت زمینی طبیعی بودن آن.

و به مضمون این خبر از ائمه علیهم السلام اخبار دیگری وارد
شده‌است.^(۱)

۱. تصوّر می‌شود که منظور از نطفه آغازین و نطفه‌ی خروجی در حال مرگ ژن وجودی یا
کوانتوم بشری باشد که خود تمام صفات بشر را بالقوه در خودش دارد و لذا هم در این جهان مولود
بشری است و هم در جهان دیگر تا خصوصیت انسان را ظاهر می‌کند.

﴿وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا﴾ به واسطه‌ی موسی آیات خود را

به فرعون نشان دادیم.

مقصود از آیات قرار دادن عصا به صورت مار زنده و ید

بیضا می‌باشد.

و نیز آیاتی که قبل از رسالت موسی از حین ولایت تا

خروجش از مصر واقع گردید که همه‌ی آنها دلالت بر علم و

قدرت ما دارد، نیز دلالت دارد بر این که هیچ چیزی مانع از امضای

مقدرات ما نیست و هر کس با ما مکر کند به خودش مکر

کرده‌است، پس از جهت مکرش مغلوب واقع می‌شود، یا به فرعون

آیات و نشانه‌های خود را اعلام کردیم که دلالت بر قدرت، علم و

غلبه‌ی ما در خواب و بیداری دارد و نیز سایر معجزات را به

فرعون نشان دادیم.

﴿كُلِّهَا﴾ عموم آیه‌ها، نشانه‌ها و تأکید عموم با لفظ «كُلِّ»

اضافی و نسبی است، نه حقیقی و مقصود آیاتی است که ارایه‌ی آن

به فرعون ممکن باشد.

﴿فَكَذَّبَ﴾ فرعون موسی (آیات و نشانه‌ها) را تکذیب نمود.

﴿وَأَبَى﴾ و از ایمان آوردن به ما (رسول ما) خودداری

ورزید و پنداشت که موسی مانند دیگر مردم طالب ملک فانی

است.

آیات ۵۷ الی ۷۶

قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ
 يَمُوسَىٰ (۵۷) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ ۚ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا
 وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى)
 (۵۸) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ
 ضَحَىٰ (۵۹) فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ (۶۰)
 قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيَلِكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا
 فَيَسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَىٰ (۶۱) فَتَنَزَّعُوا
 أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَىٰ (۶۲) قَالُوا إِنْ هَذَا
 لَسِحْرَانٌ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا
 وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَىٰ (۶۳) فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ
 أَتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ أَسْتَعَلَىٰ (۶۴) قَالُوا
 يَمُوسَىٰ إِنَّمَا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِنَّمَا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ (۶۵)
 قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ
 سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً
 مُوسَىٰ (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ (۶۸)

وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ
 سِحْرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹) فَأُلْقِيَ
 السَّحْرَةَ سُجَّدًا قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (۷۰)
 قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُمْ الَّذِي
 عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ
 خَلْفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ آيَاتُنَا
 أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى (۷۱) قَالُوا لَنْ نُؤْتِيَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا
 مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا
 تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنَّا ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ
 لَنَا خَطِيئَاتِنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ
 وَأَبْقَى (۷۳) إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ
 لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ (۷۴) وَمَن يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ
 عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ ()
 (۷۵) جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
 فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَن تَزَكَّى (۷۶)

ترجمه

گفت ای موسی آیا آمده‌ای که ما را با جادوی خود از سرزمینمان

آواره کنی؟ پس [بدان که] ما نیز جادویی همانند آن برایت به میان می‌آوریم؛ پس بین ما و خودت موعدی بگذار در مکانی مقبول [هر دو طرف] که ما و تو در آن خلاف نکنیم. گفت موعدتان روز جشن باشد که مردمان نیز در روز گرد آورده شوند. فرعون برگشت و همه‌ی مکر و تدبیر خود را به کاربرد آن گاه به میان آمد. موسی به ایشان گفت وای بر شما، بر خداوند افترا مزید که شما را با عذابی ریشه کن می‌سازد و هر کس افترا پیشه کند نومید گردد. پس [آنان] در میان خود درباره‌ی کار و بارشان اختلاف پیدا کردند و رازگویی شان را پنهان داشتند. [و] ادعا کردند این دو جادوگرانی هستند که می‌خواهند با جادویشان شما را از سرزمینتان آواره کنند و آیین پسندیده‌ی شما را از بین ببرند. پس همفکری کنید و هماهنگ عمل کنید و امروز هر که چیره شود، رستگارست. گفتند: ای موسی یا تو [اول] می‌اندازی یا ما اولین کسی باشیم که می‌اندازیم؟ گفت شما بیاندازید، [انداختند] ناگهان از جادوی آنان چنین به نظرش آمد که ریسمانها و چوبدستهایشان [مار شده و] و جنب و جوش دارد. پس موسی در دل خود بیمی احساس کرد. گفتیم مترس که تو برتری. و آنچه در دست داری بینداز تا ساخته‌هایشان را ببلعد؛ که آنچه ساخته‌اند، نیرنگ جادوگران است و جادوگر هر جا رود رستگار نمی‌شود. آن گاه جادوگران به سجده درافتادند [و] گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم. [فرعون] گفت آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم به او ایمان آورده‌اید؛ بیشک او بزرگتر [و آموزگار] شماست که به شما جادوگری آموخته‌است، بدانید که دستها و پاهایتان را برخلاف جهت یکدیگر می‌بُرم و شما را بر تنه‌های درخت خرما به دار

می‌کشم، خواهید دانست که کدامان عذابی شدیدتر دارد و پاینده‌ترست؟ [جادوگران] گفتند: هرگز تو را بر روشنگریهایی که برای ما آمده است، بر کسی که ما را آفریده است، بر نمی‌گزینیم، هر چه خواهی بکن، جز این نیست که تو فقط در زندگی دنیوی کاری توانی کرد. ما به پروردگاران ایمان آورده‌ایم تا گناهانمان را و همین جادویی را که تو به آن وادارمان کرده‌ای ببخشد و خداوند است که بهتر و پاینده‌تر است. آری هر کس گناهکار به نزد پروردگارش بیاید، جهنم نصیب اوست که در آن نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند. [همان] بهشتهای عدن که جویباران از فرودست آن جاری است، [و] جاودانه در آنند، در این پاداش کسی است که پاکی پیشه کند.

تفسیر

﴿قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى﴾ فرعون در پاسخ گفت ای موسی تو آمده‌ای به طمع آنکه ما را از کشورمان به سحر و شعبده‌ی خود بیرون کنی؟ فرعون آیات و نشانه‌ها را بر سحر حمل کرد، مانند کارهای خارق‌العاده‌ای که جادوگران انجام می‌دادند و گفت: ای موسی آمده‌ای که ما را با جادوی خویش از سرزمینهایمان آواره کنی؟ ﴿فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ ۚ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا﴾ و بدان که ما نیز جادویی همانند آن برایت به میان می‌آوریم.

پس بین ما و خودت موعدی بگذارد که مقصود زمان و عده، یا مکان و عده، یا خود و عده است به طور مطلق (در هر زمان و مکان که بخواهی).

﴿لَا نَخْلِفُكُمْ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا﴾^(۱) که هیچکدام از آن در آن مکان و عده خوداری و خلاف نکنیم.

«مکاناً» حال از «موعداً» یا وصف آن، یا بدل از آن به صورت بدل کلّ یا بدل اشمال است، یا مفعول اوّل یا مفعول دوّم «أجعل» یا مفعول محذوف است.

﴿سُوِّيَ﴾ لفظ «سوی» با ضمّه‌ی سین و کسره‌ی آن خوانده شده که هر دو وصف است و به معنای «مستوی» می‌باشد، یعنی جایی که مسافت آن نسبت به ما و به تو مساوی باشد، یا مقصود این است که زمین هموار و مسطح باشد به نحوی که هیچ تپّه و درّه و سرازیری و سربلندی در آن نباشد، تا همه تماشاگران بدون مانع آن صحنه را تماشا کنند.

﴿قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ﴾ گفت: زمان و عده روز زینت باشد، (یعنی روز عید قبطیان) زیرا آن روز، روز عید آنان بود که جشن گرفته و خودشان را آرایش و تزیین می‌کردند و روی همین جهت است که آن را روز زینت می‌نامیدند.

۱. چون در آیه‌ی بعید «یوم الزّینه» یعنی روز جشن آمده پس زمان و عده است و چون «مکاناً» آمده مکان و عده است و در مکانی جشن در آن روز برقرار می‌شود.

«يَوْمُ الزَّيْنَةِ» با نصب خوانده شده، وعده گذاشتن برای آن روز مخصوص برای این است که حَقَانِيَّتِ حَقِّ و باطل بودن باطل ثابت شود، این مطلب در ملاء عام و در انظار همه انجام بگیرد و به نحوی که بر حاضر و غایب مخفی نباشد.

و لذا فرمود: «وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحَىٰ» و مردم هنگام ظهر به محل قرار (برای مشاهده) همه بیرون آیند عطف بر «زینة» یا بر «الیوم» به تقدیر مضاف است.

و لفظ «یحشر» به صورت مجهول و معلوم و به صیغه‌ی خطاب یا غیبت خوانده شده است.

﴿فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ﴾ پس فرعون از موسی روی گردانید و به جمع کردن جادوگران و اسباب جادو روی آورد.

﴿فَجَمَعَ كَيْدَهُ﴾ پس آنچه که می توانست از جادوگران و اسباب فریب جادویشان گرد آورد.

﴿ثُمَّ أَتَىٰ﴾ فرعون به وعده گاه آمد.

﴿قَالَ لَهُمُ مُوسَىٰ﴾ موسی به فرعون و قومش یا به جادوگران گفت: ﴿وَيَلِكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ وای بر شما، بر خداوند (که عصایم را اژدها می کند) افترا نزنید.

لفظ «كذباً» مفعول به است. بنا بر این که افترا معنای کذب و دروغ از آن دریافت نشود.

یا مفعول مطلق است بدون این که فعلی از لفظ خودش داشته باشد، شاید هم آن‌ها ادعا کردند.

همانطور که موسی می‌گوید: آیات و نشانه‌های من از جانب خداست، سحرهای ما نیز از جانب خداست، موسی می‌گوید: به خدا افترا ننزید، سحر از خدا نیست.

یا موسی نفی آنان را که می‌گفتند معجزات موسی از جانب خدا نیست افترا بر خدا نامیده‌است، به این گونه که قضیه‌ی سالبه‌ای که آنان ادعا کرده‌اند موجب‌ی معدوله قرار داده‌شود.

گویا که آنان می‌گفته‌اند خداوند این آیات و نشانه‌ها را نفرستاده‌است.

﴿فَيْسُحِّتَكُمُ﴾ لفظ «یسحتکم» از باب «منع» و از باب افعال خوانده شده، یعنی شما را مستأصل و درمانده کند (که بنیاد شما را بر باد هلاک دهد).

﴿بِعَذَابٍ﴾ عذابی بزرگ، بنا بر این که تنوین برای بزرگ کردن و ترساندن باشد.

﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ أَفْتَرَى﴾ کسی که افترا بست از هدف و خواسته‌اش ناامید گشت.

چنانچه فرعون از خواسته‌ی خودشت در افترایش ناامید شد، چه او هدفش از این افترا بقای ملکش بود، یا از آنچه که

فطرت انسان امید دارد که با مقرّبین باشد ناامید شد.

﴿فَتَنَّا عُرْوًا﴾ جادوگران، یا قوم فرعون، همگی، یا فرعون با قومش، یا فرعون و قومش و جادوگران، یا همه‌ی آنان، یا بعضی از آنها با موسی و هارون نزاع کردند، و نزاع آنها بر سر این بود که کار موسی و هارون جادو است یا امر الهی است، یا جادوگران با موسی و هارون نزاع کردند در این که که گروه و چه کسی سحر و جادو را شروع کند.

﴿أَمْرَهُمْ﴾ مرجع این ضمیر با مقایسه با ضمیر «فتناز عوا» معلوم می‌شود که آن قوم در مورد آن امر نزاع می‌کردند.

﴿بَيْنَهُمْ وَأَسْرُ وَالنَّجْوَى﴾ جادوگران بین خودشان نجوی کردند و با هم در گوشی صحبت کردند، یا قوم فرعون بین خودشان، یا جادوگران با همدیگر یا قوم فرعون با فرعون نجوا کردند، این نجوی را از موسی و هارون یا از دیگران پنهان می‌کردند.

﴿قَالُوا﴾ بیان «أَسْرُ وَالنَّجْوَى» است و لذا ادات وصل نیاورد یعنی در گوشی حرف زدند این بود که می‌گفتند: ﴿إِنَّ هَذَانِ لَسَّاحِرَانِ﴾ فرعونیان گفتند: این دو تا جادوگرند، لفظ «ان» با تشدید و «هذان» با الف خوانده شده است.

و بنابراین قرائت گفته شده: «ان» به معنای «نعم» است

بدون تقدیر و بعضی گفته‌اند: به معنای «نعم» است به تقدیر مبتدای بعد از لام تا این که لام بر مبتدا داخل شده باشد. و برخی گفته‌اند: «ان» از عمل ملغاست و بعضی گفته‌اند: تقدیر آن «انه لهدان» به تقدیر ضمیر شأن است. و بعضی گفته‌اند: این الف الف تثنیه نیست، بلکه به الف «هذا» نون تثنیه ملحق شده‌است و همه‌ی این احتمالات و اقوال از یک وجه یا چند وجه ضعیف است.

و بعضی گفته‌اند: تثنیه با الف بسته شده طبق لغت کسی که مطلق تثنیه را با الف می‌بندد، که قرآن به لغت‌های مختلف و متفرّق نازل شده‌است.

و «ان هذان»^(۱) با تخفیف نون «ان» خوانده شده که نافییه باشد، که در این صورت لام به معنای «ال» است (یعنی اینها نیستند جادوگر) یا «ان» مخفف از ان است^(۲) که لام لام فارقه است.

و «ان هذین» خوانده شده که از نظر ظاهر درست همین است، لذا آن هم بی اشکال است (زیرا اسم ان باید منصوب باشد و هذین منصوب به «ی» است) و با تشدید نون «هذان» خوانده شده‌است که تشدید نون عوض از الف محذوف از «هذا» باشد، و «ما هذان لساحران» نیز خوانده شده، و از بعضی از قرآ روایت

۱. این مسعود از قرآ این گونه قرائت کرده‌است.

۲. اعراب القرآن، کشف ابوالفتوح.

شده: «إِنْ ذَانِ الْأَسْجَادِ»^(۱)

﴿يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا﴾
گفتند: موسی و هارون می خواهند با جادو شما را از زمین تان بیرون کنند، به این گونه که شما را یا تبعید می کنند، یا بر زمین شما مسلط می شوند و مالک آن می گردند و شما را از آن محروم می کنند.

﴿وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى﴾ و موسی و هارون می خواهند طریقه ی نیکوی شما را از بین ببرند.

به این گونه که می خواهند این دین شما را محو کرده و مذهبی غیر مانوس و غیر نیکو نشر نمایند تا به این وسیله بر مردم سروری جویند.

﴿فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ﴾ لفظ «أجمعوا» از باب افعال با قطع همزه و با وصل آن خوانده شده است.

یعنی مکر و حیلہ های پراکنده و متفرق خودتان را در باب مقابله با موسی عَلَيْهِ السَّلَام یک جا گرد آورید و هماهنگ عمل کنید.
﴿ثُمَّ آتَوْا صَفَا﴾ سپس با هم به صورت یک صف منظم بیایید، که اتفاق و صف آراییی در مناظره رعب آورتر و هیبت و عظمت آن در انظار شدیدتر است.

۱. اَبی از قَرَأ این گونه قرائت کرده است.

بعضی گفته‌اند: آنان هفتاد هزار نفر بودند که هر یک دارای عصا و ریسمان بودند.

﴿وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَىٰ﴾ آنان گفتند: امروز کسی رستگار است که غلبه کند، بعضی گفته‌اند: این گفته از طرف فرعون به جادوگران است، بعضی گفته‌اند: این قول بعضی به بعضی دیگر است، یا گفته و قوم فرعون با جادوگران است.

﴿قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَتَقَىٰ﴾ جادوگران موسی علیه السلام را مخیر کردند (ادب کرده) و گفتند: ای موسی تو شروع می‌کنی یا ما شروع کنیم تا مراعات ادب نموده و به او احترام کرده باشند، چون فهمیدند که موسی الهی است و کار او جادو نیست، و لذا او را در تخیر بر خودشان مقدم داشتند.

برخی گفته‌اند: به جهت همین ادب و احترام بود که خداوند آن‌ها را هدایت کرد و به خودشان واگذار نمود.

﴿قَالَ مُوسَىٰ بَلِ الْقَوْمِ﴾ موسی علیه السلام از کار آن‌ها ناراحت و نگران نشد، و گفت: شما شروع کنید، تا آنان نهایت کوشش خود را در این راه انجام دهند تا غلبه‌ی موسی علیه السلام بر همه‌ی آن‌ها ظاهر شود، چه موسی علیه السلام بر پروردگارش اتکا داشت.

﴿فَالْقَوْمِ﴾ پس آنچه را که ساخته بودند آوردند و به آنجا

انداختند، بعضی گفته‌اند: میدان را پر کردند، و چوب دستی و ریسمان در وسیع‌ترین حد ممکن بود.

﴿فَإِذَا جَبَّالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾ چوبدستی‌ها و رسن‌های جادوگران در اثر جادو چنین به نظر مردم (یا موسی) آمد که در حرکت و جنبش‌اند، و لفظ «یخیل» با یای غیبت به صورت مجهول، و با تاء تأنیث به صورت معلوم خوانده شده است.

﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾ پس موسی در نفسش احساس ترس کرد.

و در اخبار وارد شده است که موسی از خودش نمی‌ترسید، بلکه از آن می‌ترسید که مغلوب شود، و باطل غلبه کند، و لفظ «ایجاس» به معنای احساس کردن یک امر پنهان.

گویا با این لفظ اشاره به این دارد که ترس موسی آن قدر مخفی بود که بر غیر خودش ظاهر نمی‌شود.

و چون انسان کامل کسی است که در جمیع مراتب کمال کامل شود، کمال مرتبه‌ی بشری این است که بخورد و بیاشامد و نکاح کند و صحیح و مریض باشد، امید و خوف داشته باشد لذا ترسیدن موسی دلالت بر نقصی نمی‌کند که با مقام رسالت کامل او منافات داشته باشد.

﴿قُلْنَا﴾ به طریق وحی به موسی گفتیم:
 ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴾ نترس که تو برتر و
 بالاتری، (که هرگز سحر با معجزه برابری نتواند کرد و باطل بر حق
 غالب نخواهد شد) این جمله با تأکیدهای متعدد مؤکد گشته است،
 چون ترسیدن موسی عليه السلام به منزله‌ی شک بود.

﴿وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ﴾ آنچه دوستداری بیانداز، یعنی
 عصا را بیانداز.

﴿تَلَقَّفُ﴾ لفظ «تلقف» با جزم و رفع و از ثلاثی مجرد و از
 باب تفعیل خوانده شده، از باب تفعّل نیز آمده است، به این گونه که
 تایی مضارع در تا مطاوعه ادغام شده است.

و «لقف» از باب «علم» و «لقف» از باب تفعیل، «تلقف»
 از باب تفعّل به معنای بلعیدن است.
 و «لقف» از باب تفعیل در ابلاع و بلع کردن استعمال
 شده است.

و ممکن است «تلقف» خطاب به موسی عليه السلام باشد که ضمیر
 مؤنث به عصا برگردد، یعنی نترس که عصای تو آن‌ها را می‌بلعد.
 ﴿مَا صَنَعُوا﴾ عصای تو آنچه را که آن‌ها ساخته‌اند
 می‌بلعد؛ حیل‌های طبیعی ناشی از تصرفات طبیعی، یا با حیل‌های
 شیطانی ناشی از امتزاج قوای روحانی با قوای طبیعی و ترتیب

آثار خارق العاده بر آن، در سوره‌ی بقره در ضمن قول خدای تعالی: «يَعْلَمُونَ النَّاسَ» تحقیق و تفصیل کامل سحر و جادو و معانی آن گذشت.

﴿إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَحَرٍ﴾ که آنان با مکر و حيله سحر عمل کرده‌اند و لفظ «ساحر» بدون الف خوانده شده‌است.
 ﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾^(۱) ساحر و جادوگر هر اندازه هم که به مقامات عالی برسد رستگار نمی‌شود.

﴿فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا﴾ وقتی موسی عصایش را افکند، و عسای موسی تمام ساخته‌های آن‌ها را بلعید، دور قصر فرعون را گرفت و با دو فکّش قصر فرعون را احاطه نمود، فرعون و هامان از ترس زرد کردند، چنانچه ذکر خواهیم کرد، جادوگران دیدند و فهمیدند که این مطلب جز امر الهی چیزی نیست...

لذا مضطرب شده و پناهنده گشتند و نتوانستند مالک خویشان باشند و تعادل خود را حفظ نمایند، گویا که آن‌ها را کسی به سجده انداخت که همگی جهت تعظیم خدا و عظمت و بزرگی شمردن آنچه را که دیدند سجده کردند.

﴿قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى﴾^(۲) گفتند: ما به

۱. حافظ:

سحر با معجزه پهلو نزنند دل خوش دار سامری کیست که دست از ید و بیضا ببرد

۲. عطار در مصیبت‌نامه:

ساحران دیده عصایی را امین گفته آمنا بر رب العالمین

پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم (و از فرعون و فرعونیان بیزاری جستیم) گویا که از فرط تعجب و تحیر دیگر مراعات ادب و رتبه برای آنان امکان پذیر نبود، پس هارون را بر موسی (علیه السلام) به همین جهت مقدم داشتند، البته در این تقدیم مراعات رؤس آیه‌ها نیز شده‌است، در ایمان آوردن به خدا دیگر به فرعون اجازه و مجال نداند.

و قبل از این که به فرعون بگویند که موسی حق است و انکار او جایز نیست ایمان آوردند، از این جهت بود که **﴿قَالَ﴾** فرعون گفت:

﴿قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ﴾ لفظ «ءامنتم» با یک همزه به صورت اخبار، و با دو همزه به صورت استفهام انکاری خوانده شده، یعنی آیا به او ایمان آوردید!

﴿قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ﴾ قبل از آن که به شما اجازه داده شود ایمان آوردید موسی رئیس و معلم شما در این فن است، و شما قبلاً بر این مسأله اطلاع داشته‌اید و با هم قرار گذاشته و توطئه کرده‌اید.

نقل شده‌است که جادوگران قبل از این یقین کرده بودند که موسی الهی است، ولی با این کارشان خواستند این مطلب در بین

مردم ظاهر و آشکار شود.

﴿فَلَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِّنْ خَلْفٍ﴾ و من

حتماً دست راست و پای چپ (یا برعکس) شما را خواهیم برید.

﴿وَلَا صَلَبْتَكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ﴾ و شما را به تنه‌ی

درخت خرما به دار می‌کشم.

لفظ «جذوع» ریشه‌ی خود درخت یا ریشه‌ی شاخه هایش

می‌باشد که مقصود ساقه‌ی درخت است.

﴿وَلَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى﴾ تا بدانید کدام

یک از ما و موسی، یا کدام یک از من و از پروردگار موسی ﷺ

عذابی شدیدتر و دیرپاتر داریم.

﴿قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ﴾

ساحران گفتند: با وجود روشنگریهایی که برای ما آمده است،

هرگز تو را بر نمی‌گزینیم، مقصود از بیّنات معجزه‌های واضح و

دلیل‌های ظاهر شده می‌باشد.

﴿وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ﴾ پس هر چیزی را که از حکم

می‌خواهیم اجرا کنی، بکن از قتل و قطع و دار کشیدن و حبس، یا

هر حکمی از احکام که می‌خواهی حکم کن، چون ما دیگر بعد از آن

که خداوند دلایل روشن خویش و جایگاه ما را به ما نشان داد

دیگر از هیچ چیز نمی‌ترسیم.

بعضی گفته‌اند: هنگامی که آنان سجده کردند خداوند منازل آنها را در بهشت به آنها نشان داد.

﴿مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾
 هر کاری که انجام می‌دهی یا هر حکمی که می‌کنی در همین دنیا است، و هیچ کار و حکمی در آخرت نداری و آنچه که مطلوب و باقی ماندنی است حیات اخروی است، نه دنیا.

یا «هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» مفعول به است، و معنای آن این است که تو تنها می‌توانی در این حیات دنیوی فرمان رانی و پیش بروی در حالی که آخرت بهتر و باقی‌تر است و ما آخرت را اختیار کردیم که تو بر آن تسلط نداری.
 «وَالَّذِي فَطَرَنَا» عطف است یا قسم.

/با این توضیح که در صورت عطف بودن بر علی بینات معنای آیه چنین می‌شود که گفتند: هرگز ما متأثر نخواهیم شد (با این تهدیدها تغییر موضع نخواهیم داد) از کسی که ما را آفریده است.

و در صورت قسم بودن معنای آیه این که، سوگند بر آن که ما را آفریده است هرگز غیر خدا (فرعون) را بر نمی‌گزینیم./

﴿إِنَّا ءَامِنًا بِرَبِّنَا﴾ جمله‌ی استیناف در مقام علت آوردن برای «لن نُؤْتِرَكَ» است، یعنی به دلیل آن که خدا را برگزیده‌ایم و او پرورگار ماست

به او ایمان آورده‌ایم.

﴿لِيَغْفِرَ لَنَا خَطِيئَاتِنَا﴾ تا (او) خطاهای گذشته‌ی ما را ببامرزد.
﴿وَ﴾ و خطای فعلی حال حاضر ما را نیز ببخشد، و آن خطا

عبارت است از:

﴿مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ﴾ همین جادوگری و
سحری که تو ما را بر آن واداشتی که با آن به معارضه‌ی آیت الهی
برخواستیم.

روایت شده‌است که جادوگران به فرعون گفتند: تو موسی
را به ما در حال خواب نشان بده، پس دیدند که عصا موسی را در
آن حالت که خوابیده‌است نگهبانی و حفظ می‌کند.

گفتند: این کار موسی جادو نیست، چون جادوگر وقتی
بخواهد جادویش باطل می‌شود، اما فرعون جز به معارضه‌ی با
موسی حاضر نشد و ساحران را به آن کار واداشت.

﴿وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ خداوند از تو حیات دنیوی بهتر و
ماندگارتر است.

یا مقصود این است که خداوند از جهت ثواب بهتر از تو و از
جهت عقاب ماندگارتر است، بر این معنا دلالت می‌کند گفته‌ی آنان
در مقام تعلیل «إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا» یعنی به این دلیل به پروردگاران
ایمان آوردیم که تا ﴿إِنَّهُ وَمَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ﴾

جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿۵۷﴾ کسی که به پیشگاه الهی مجرم بیاید جهنم برای اوست که در آن نه می میرد و نه زنده می ماند.

این عبارت در بین عرب و عجم ضرب المثل شده است برای کسی که به بلای بزرگی گرفتار شده و از آن هیچگونه راه رهایی ندارد، و مقصود از این امثال این است از حیات انسانی نمی میرد تا عذاب برای او شیرین باشد، و با حیات انسانی زنده نمی شود، آن نوع از حیات و زنده بودن که از شایبه های ظلمات شیطانی خالص باشد و در نتیجه از جهنم خارج گردد.

﴿وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ﴾ هر کس به خدای خود مؤمن و به اعمال صالح وارد شود اجر آنها هم عالی ترین درجات بهشتی است آوردن اسم اشاره بعید «أولئك» برای تفخیم و تعظیم است.

﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ بهشتهای عدنی که دایم زیر درختانش نهرها جاری است آنجا نعمت و حیات ابدی است بارها این مطلب گذشته است که مقصود از جریان نهرها زیر جنتها جریان آن نهرها زیر عمارتهای بهشت، یا زیر درختان یا زیر قطعه های آنست.

و این مطلب را نیز در گذشته گفته‌ایم که تحقیق این است که وجود و صفات آن به منزله‌ی نه‌هایی است که از غیب به عوالم امکان جاری می‌شود، هر مرتبه‌ی بالا از عالم هر یک اعتبار جنت و بهشت است و به اعتبار دیگر محلّ بهشت است و افاضات حقّ که به منزله‌ی نه‌هاست اولاً به عالم اعلی می‌رسد و از زیر آن عالم به عالم پایین‌تر افاضه می‌گردد.

﴿خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى﴾ در این بهشت جاودانه و ابدی خواهند ماند، این پاداش و جزا برای کسی است که از کفر و گناهان و هر چیزی که انسانیتش را آلوده کند از قبیل حیوانیت، درنده‌خویی و شیطانیت پاکیزه شده باشد. چون نفوس آنان بر آخرت و نعمتهایش روی آورده بود و جانب رجا تقویت گشته بود.

لذا در جانب وعده‌ی کلام را بسط و تفصیل دادند، و ممکن است آیه‌ها جمله‌های مستأنف باشد، یعنی جمله‌ی آغازینی که گویای بیان خدا درباره‌ی پاداش و جزا باشد نه بیان ساحران.

آیات ۷۷ الی ۸۴

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَفُ دَرَكًا

وَلَا تَخْشَىٰ (۷۷) فَاتَّبِعْهُمْ فِرْعَوْنَ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ
 مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ (۷۸) وَأَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا
 هَدَىٰ (۷۹) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُم مِّنْ
 عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا
 عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ (۸۰) كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا
 رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ
 يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ (۸۱) وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ
 تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ (۸۲) وَمَا
 أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَمُوسَىٰ (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَيَّ
 أَثْرَىٰ وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ (۸۴)

ترجمه

و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه روانه کن، و برای آنان راهی خشک در دریا بشکافت، به طوری که نه از فرا رسیدن [دشمن] بیمناک باشی و نه [از غرق] بترسی. آن گاه فرعون با سپاهیان‌ش آنان را دنبال کرد، و آب دریا آنان را فراگرفت و فرو پوشاند. و [بدینسان] فرعون قومش را به گمراهی کشاند و به جایی نرساند. ای بنی اسرائیل به راستی شما را از دشمنان رهانیدیم و با شما در جانب طور ایمن وعده گذاردیم و بر شما من و سلوی فرو فرستادیم. [و گفتیم] از پاکیزه‌ها آنچه که روزیتان کرده‌ایم،

بخورید و در آن از حدّ تجاوز نکنید، که خشم من بر شما فرود آید، هر کس که خشم من بر او فرود آید، به راستی نابود شود. و من در حقّ کسی که توبه کرده، ایمان آورد و کاری شایسته پیش گرفته و به راه آید آمرزگارم. و [گفتیم] ای موسی چه چیز باعث شد که بر قوم پیشی بگیری؟ گفت آنان به دنبال من روانند و من پروردگارا به سوی تو شتافتیم تا از من خشنود باشی.

تفسیر

﴿وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ﴾ پس از آن که موسی حدود چهل سال یا بیشتر در بین آنها ماند و آنان را به سوی خدا فراخوانده و آیات الهی را روشن و ظاهر نمود، طغیان و سرکشی‌شان فزونی یافت به موسی وحی کردیم:

﴿أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي﴾ بنی اسرائیل را از مصر به سوی دریا ببر.

﴿فَاضْرِبْ لَهُمُ﴾ برای آنها راهی در دریا طلب کن، که «فاضرب» از «ضرب المجد» است، یعنی بزرگی و بزرگواری را کسب کرد و طلب نمود، یا معنای آن این است که عصایت را به دریا بزن تا برای آنها راهی آشکار شود.

﴿طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا﴾ مقصود از طریق یک راه نیست، بلکه مقصود جنس طریق است، زیرا راههایی که ظاهر شد دوازده راه یا یک راه بود که از آن دوازده راه منشعب می‌شد.

و این تقدیر که گفته شده (دوازده راه) با قول خدای تعالی در سوره‌ی شعراء: «فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ» موافق تر و سازگارتر است.

﴿لَا تَخَفْ دَرَكًا﴾ حال یا مستأنف یا صفت دوم برای «طریقاً» است یعنی راهی که در آن نترسی که دشمن فرا رسد، یا در دریا غرق شوی.

﴿وَلَا تَخْشَى﴾ تأکید «لاتخاف» است، یا مقصود این است که از دشمن یا غرق شدن نترس، که در اینجا چیزی مغایر با «لاتخاف» اراده شده تا از حیث تأسیس باشد نه تأکید.

یا معنای آن این است: از چیزی که به شما صدمه برساند نترس که معنای «لاتخاف» است و بر یارانت نیز نترس که معنای «لاتخشی» است، چون خشیت متعلق به کسی است که به او مهر ورزیده و به امرش همت گمارند.

چنانچه خوف از کسی می‌شود که از او فرار کنند، «لاتخف» با جزم، «لاتخشی» با الف خوانده شد که در این صورت «لاتخف» مجزوم جواب امر است، یا حال از فاعل «أوحینا» یا از فاعل «اضرب» به تقدیر قول می‌باشد و «لاتخشی» نیز مجزوم و معطوف بر «لاتخاف»، که در این صورت

الف «لا تخشی» برای اطلاق است.

مانند قول خدای تعالی: «و تظنون بالله الظنوناً»، یا جمله‌ی مستأنف یا حال است به تقدیر مبتدا.
 ﴿فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ﴾ فرعون با لشگریانش آنان را دیده و دنبال کرد.

اگر لفظ «با» برای تعدیه باشد، یا همزه برای تعدیه معنای آن این است که: فرعون خودش با لشگریانش آنها را دنبال کرد، چه «أتبع» به صورت لازم و متعدی استعمال شده است.
 و «ابتعهم» از باب افتعال نیز خوانده شده که در این صورت «باء» در «بجنوده» به معنای «مع» است یا برای تعدیه است (یعنی فرعون لشگریانش را) و در این کلام اختصار و ایجاز به روشنی و آشکار معلومست.

چون معنای آیه چنین است: موسی بنی اسرائیل را حرکت داد و به دریا رسید، و عصایش را به دریا زد و برای آنان راه خشکی ظاهر نمود، پس او و قومش داخل آن راه شدند، که فرعون با لشگریانش به آنان ملحق شد، پس فرعونیان نیز داخل دریا شدند، پس آن گاه که آخرین فرد از بنی اسرائیل از دریا خارج شد و آخرین فرد از فرعونیان داخل دریا گشت دو طرف آب به هم رسید و راه بسته شد.

﴿فَغَشِيَهُمْ مِّنَ اللَّيْمِ مَا غَشِيَهُمْ﴾ روی آنان را آب پوشانید که عظمت و بزرگی آب آنقدر زیاد بود که ممکن نبود اندازه‌ی آن معرّفی شود.

و نیز «فَغَشَّاهُمْ مَا غَشَّاهُمْ» از باب تفعیل خوانده شده است، یعنی خداوند آنان را با آب پوشانید، یا فرعون موجب شد که لشکریانش را آب فرا گیرد.

﴿وَأَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى﴾ و فرعون پیروان (نادان) خود را علاوه بر این که هدایت نکرد سخت به ضلالت و بدبختی افکند. عطف «ماهدی» بر «أضلّ» برای تأکید و اشعال بر این است که گمراه کردن برای فرعون مستمرّ بوده و تغییری پیدا نکرده است.

و مقصود این است که فرعون آنان را از حقّ گمراه کرد، یا در دریا گمراه کرد.

و این جمله ردّ قول فرعون است که می گفت: من شما را جز به راه راست و رشد راهنمایی نمی کنم.

روایت شده که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: وقتی فرعون به قومش گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» که به دریا رسید و دید که دریا خشک شده و در آن راه باز شده است.

پس به قومش گفت: می بینید که دریا از جایی که من باز

کرده‌ام خشک شده، پس قومش او را تصدیق کردند، چون دیدند که راه باز شده، این است معنای قول خدای تعالی: «فَأَضَلُّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَاهِدِي».

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ این جمله مربوط به ماقبلش می‌باشد و جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است، و حکایت از چیزی که خدای تعالی بعد از نجات دادن بنی اسرائیل به آنها گفته است، گویا که گفته شده: بعد از غرق شدن فرعون و قومش چه کاری در مورد بنی اسرائیل انجام گرفت؟ و خداوند به آنان چه گفت؟

پس فرمود: خداوند به آنها گفت: ای بنی اسرائیل ممکن است این جمله از ماقبلش منقطع و استیناف و خطاب از جانب خدای تعالی به کسانی از بنی اسرائیل باشد که در زمان رسول خدا ﷺ حاضر باشند.

﴿قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ﴾ به سبب غرق کردن فرعون شما را از دشمنان نجات دادم.
﴿وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ﴾ و به شما جهت مناجات موسی و نزول تورات در وادی ایمن در کوه طور وعده دادیم. چه خدای تعالی به موسی وعده‌ی تورات و نزول احکام و شرایع داد. و موسی نیز به قومش وعده داد که به آنها ابلاغ کند.

پس خدای تعالی وعده دادن به موسی را وعده دادن به آنها حساب کرده است.

یا مقصود این است که در جانب کوه طور که آن سینه‌ی گشوده شده‌ی به اسلام است، جانب ایمن آن را که به دنبال قلب می‌آید وعده دادیم به شرط این که شما به شروط عهد و پیمان بیعت خود وفادار باشید.

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوٰی﴾ در صحرا که سرگردان و حیران بودید برای شما من به و سلوی نازل کردیم، تفصیل این مطلب در اول سوره‌ی بقره گذشت و هر سه فعل «أُنجینا کم»، «وواعدنا کم» و «نزلنا» به صورت متکلم وحده خوانده شده است.

در حالی که به شما گفتیم: ﴿كُلُوا مِن طَیِّبٰتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِیْهِ﴾ طغی یطغی از باب «علم» و «طغی یطغو» از باب «نصر» و «طغی یطغی» از باب «منع» یعنی از اندازه تجاوز کرد، در کفر بلند مرتبه گشت و علو پیدا کرد و در معاصی و ظلم اسراف کرد.

و همه‌ی معانی به خروج از تسلیم در برابر عقل خارجی یا داخلی مربوط می‌شود.

و معنای «لَا تَطْغَوْا فِیْهِ» این است که در آنچه بر شما روزی

کردیم از حدّی که خدا تعیین کرده است تجاوز نکنید، یعنی مقدار خوردن، جهت تحصیل مأکول و آداب خوردن و غایات آن و نام خدا بردن و شکر کردن به این که در نعمت ملاحظه منعم بشود. یا مقصود این است که با زیادی مأکولات و رنگارنگ بودن سفره، یا با زیاد خوردن، یا اطعام به کسی که اهل نیست یا به سبب غیر ذکر خدا اسراف نکنید.

یا در خوردن تجاوز نکنید که ضمیر به اکل برگردد، که در ضمن «کلوا» است و از آن فهمیده می شود، یا به علّت خوردن، تجاوز از حدّ نکنید، یا به سبب آنچه که ما به شما روزی کردیم تجاوز از حدّ نکنید، یا در حالی که شما در بین آنچه که ما روزی کردیم ثابت هستید یا در خوردن از حدّ تجاوز نکنید.

﴿فَيَحِلُّ﴾ با ضمّه ی حاء و کسر آن خوانده شده، چنانچه «یحلل» با ضمّه ی لام اول و با کسره ی آن خوانده شده است. ﴿عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوِيَ﴾ بر هر کس که غضب من حلول کند او نابود و هلاک شده است، یا از آسمان انسانیت به زمین هفتم سقوط کرده که آن خانه ی اجنه و اشقیاست.

بدان که خدای تعالی از حالی به حالی منتقل نمی شود، در وصف یا حالی تغییر پیدا نمی کند بلکه خدای تعالی صرف رحمت،

همه‌ی موجودات را با رحمت خودش ایجاد و ابقا نمود و هیچ چیزی در عالم نیست مگر این که به رحمت رحمانی او متحقق و متقوم باشد، با این رحمت در بیشتر موجودات ظاهر گشته به نحوی که موافق فطرت نوع موجودات است، مگر انسان و جن، که انسان مجمع عوالم است، در آن طبق نص «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» نمونه‌ی جمیع موجودات است.

لذا گاهی آن رحمت در وجودش مخالف انسانیت و صورت نوع می‌شود، زیرا قوای جمیع موجودات در انسان به ودیعت گذاشته شده به نحوی که یک قوه هرگاه از بالقوه بودن خارج شود و به فعلیت برسد، تحت تسخیر انسانیت انسان قرار می‌گیرد. و آن گاه که یک فعلیت از آن فعلیت‌ها مقابل انسانیت باشد، یا انسانیت انسان را تسخیر کند مخالف انسانیت و مخالف آفرینش و خلقت انسانیت از او ظاهر می‌شود، اگر تحت تسخیر انسانیت گشت موافق انسانیت و موافق خلقت آن می‌شود. و این مخالف بودن و موافق بودن هر دو ظهور رحمت رحمانی و صورت آن هستند.

پس غضب و رضا که از آن به رحمت رحیمی تعبیر می‌شود از عوارض و ظهور فعل اوست، نه از صفات ذاتش و عروض آن دو بر فعلش که از جهت قابل (قابلیت) است نه از جهت فاعل

فاعلیت بدون دخالت قابلیت^(۱).

﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ﴾ عطف بر «كلوا» است، به این گونه که آن را در جمله‌ای قرار می‌دهیم که مقول قول مقدر باشد، یا عطف بر «قد أنجيناكم» یا عطف بر یکی از جمله‌های سابق و اجزای آن یعنی «قلنا قد أنجيناكم» و «قلنا إني لغفار»

﴿لَمَنْ تَابَ﴾ من بخشاینده‌ام به کسی که به دست جانشینان ما توبه نموده و از نفس و خواسته‌های آن انزجار داشته باشد.

﴿وَأَمَنَ﴾ و با بیعت عام نبوی که همان اسلام است ایمان بیاورد،

﴿وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ و عمل صالح انجام دهد یعنی عملی که موافق امر مولایی است که با دست او بیعت عام انجام داده است. ﴿ثُمَّ أَهْتَدَى﴾ و سپس به سوی ولایت ولی امرش هدایت یابد و به بیعت خاص ولوی نایل گردد.

پس معنای آیه این است که من بخشنده هستم نسبت به کسی که با توبه‌ی خاص ولوی به دست ولی امرش توبه کند، به این گونه که از توقف تنها بر ظاهر احکام قالبی منزجر بوده، باطن و نمونه‌ی معانی را جوید، با بیعت خاص ولوی ایمان آورد و عمل

۱. به قول حافظ:

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

صالح موافق شروط بیعتش انجام دهد.

سپس تا ظهور امام عجل الله فرجه و بروز ملکوت او بر سینه‌اش و دخول او در خانه‌ی قلبش هدایت یابد، که تا قائم عجل الله فرجه ظاهر نشود مغفرت تام و کامل به ظهور نمی‌رسد. و در اخبار زیاد با الفاظ مختلف و متوافق وارد شده که مقصود از اهتدا هدایت یافتن به ولایت است و هیچ عملی بدون ولایت نافع نیست، و اگر بنده‌ای خودش را در راه عبادت پروردگارش بین رکن و مقام خسته کند تا مانند مشگ دریده و کهنه لاغر گردد خداوند عبادت او را قبول نمی‌کند، یا خداوند او را با رو به آتش می‌اندازد.

و در اخبار زیادی آمده است: اسلام بر پنج چیز بنا شده است که بالاترین و شریفترین آن‌ها ولایت است. و خداوند پنج چیز را بر بندگانش فرض و واجب نموده است که در چهار چیز ترخیص نموده است که اشاره به نماز و زکات و حج و صوم است و در یکی از آن‌ها ترخیص نکرده است که اشاره به ولایت است.

و در خبر دیگری انتظار قائم عجل الله فرجه را یکی از ارکان دین شمرده است.

اخبار بسیاری است که دلالت می‌کند بر این که اسلام غیر از

ایمان است، اثر اسلام از دنیا فراتر نمی رود، فایده‌ی اسلام حفظ خون و ناموس، جواز تناکح و توارث است؛ اجر و پاداش مترتب بر ایمان است.

این اخبار دلالت می‌کند بر این که ملاک امر آخرت فقط ولایت است، نه چیز دیگر.

و قول خدای تعالی: «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^(۱) دلالت می‌کند بر این که ایمان همان ولایت است که عبارت از بیعت خاصّ ولوی و قبول دعوت باطنی است، که با پذیرش دعوت باطنی و بیعت خاصّ ولوی، یک حالت و کیفیت از کسی که با او بیعت شده است در قلب بیعت کننده داخل می‌شود که به وسیله‌ی آن بیعت کننده فرزند کسی می‌شود که با او بیعت کرده است، استحقاق کرامت و شرافت نزد خدا پیدا می‌کند و با همین وسیله است که گناه به او ضرر نمی‌رساند اگرچه مرتکب گناهان ثقلین شود.

و خداوند حیا می‌کند که او را عذاب کند اگر چه فاجر^(۲) باشد و از عذاب کردن بدون ولایت حیا نمی‌کند اگر چه در اعمالش (به حسب ظاهر) نیکوکاری باشد.

و با ولایت است که وارث منازل اهل آتش می‌شود،

۱. سوره‌ی الحجرات آیه ۱۴

۲. المواعظ العددیه.

سرشت و طینت سجّینی او با عمل‌های بدش که از لوازم سرشت سجّینی است گرفته‌شده و به دشمنش داده می‌شود، طینت و سرشت علیین و اعمال خوب دشمنش که از لوازم طینت علیین است گرفته‌شده و به خود او داده می‌شود.

و با همین ولایت است که علوی، فاطمی، هاشمی، عالم، متعلّم، عارف، مؤمن، عابد و متّقی بر او صدق می‌کند.

و با ولایت است که انسان ولیّ خدا نامیده می‌شود. و در خبر دیگری است: سه طایفه گمراه شدند و به سرگردانی و حیرت بزرگی دچار گشتند، که اشاره به توبه‌ی عامّ و بیعت عامّ اسلامی و اعمال قالبی می‌کند.

اخباری که دلالت می‌کند بر این که هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیّت مرده‌است،^(۱) دلالت بر این دارد که بیعت عام بدون راه یافتن و اهدای به ولایت در آخرت نفعی به حال او ندارد.

و در خبر دیگری است: هر کس از این امت صبح بکند و از جانب خدا امام ظاهر عادلّی نداشته‌باشد گمراه و سرگردان است و اگر بر همین حالت بمیرد مردنش به حالت کفر و نفاق است.^(۲)

و نیز دلالت می‌کند بر این که اسلام و احکام آن بدون

۱. المواعظ العددیة.

۲. المواعظ العددیة.

هدایت یافتن و راه پیدا کردن به سوی امام ظاهر عادل و بیعت خاص با او در نجات انسان از عذاب کافی نیست.

اخباری که دلالت می‌کند بر این که حجّت بر مردم قائم نمی‌شود مگر با امام زنده‌ای که شناخته شود دلالت بر لزوم راه یافتن به امام دارد.^(۱)

آیاتی که دلالت بر این دارد که لازم است انسان همراه با صادقین باشد.

و لازم است وسیله‌ای به سوی خدا طلب کند، و لازم است اقتدای به صادقین بنماید، و رسالت جز انذار و هدایت و راهنمایی به ولایت چیز دیگری نیست.

و نیز اخباری که دلالت می‌کند بر این که معرفت و عبادت و علم جز با ائمّه علیهم‌السلام محقق نمی‌شود، ولایت دلیل معرفت است، رسالت و احکام آن حجاب خداست... همه‌ی اینها دلالت بر لزوم اهتدا و راه یافتن به واسطه‌ی امام می‌کند.^(۲)

و هم چنین اخباری که دلالت می‌کند بر این که کوچ کردن جهت طلب امام جانشین بعد از وفات امام علیه‌السلام واجب است و کوچ کنندگان مادام که در طلب هستند معذورند و به انتظار نشستگان، مادام که منتظرند، معذورند، مدّعی ما را ثابت می‌کند.^(۳)

و اخباری که دلالت می‌کند به منع تفسیر به رأی، و منع عمل به رأی و منع رأی و قیاس بر آنچه ما گفتیم ارشاد می‌کند.^(۱)

﴿وَمَا أَعْجَلَكَ﴾ عطف بر قول خدای: «یا بنی اسرائیل» است، زیرا بنا بر این که جمله‌ی «یا بنی اسرائیل» حکایت قول خدای تعالی در گذشته باشد لفظ «قول» در تقدیر قرار می‌گیرد، و تقدیر چنین می‌شود: «قلنا یا بنی اسرائیل» و «قلنا ما أَعْجَلَكَ» یا عطف بر «كلوا» است، اعم از آن که ندای اول برای گذشتگان یا برای حاضرین باشد، گویا که گفته است: «أُنَجِّنَا كَم مِّنْ عَدُوِّكُمْ قَائِلِينَ كَلُوا وَقَائِلِينَ مَا أَعْجَلَكَ» ﴿عَنْ قَوْمِكَ يَمُوسَى﴾ ای موسی چه چیز باعث شد که بر قومت پیشی‌گیری.

برخی گفته‌اند: قرار بر این بوده که موسی و قومش به وعده گاه بروند، و بعضی گفته‌اند: بنا بوده موسی با بعضی از بزرگان و وجوه قومش به میعاد برود، که موسی عجله کرد و بر قومش پیشی گرفت و آنان نیز به دنبال موسی به سوی میقات می‌آمدند.

این معنای ظاهر آیه بعدی موافق است که می‌فرماید:

﴿قَالَ لَهُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَثْرِي﴾ موسی گفت: آنان به دنبال من روانند، گویا قرار بر این بود که موسی و قومش با هم به میقات

بروند که موسی پیشی گرفت و هارون را به عنوان جانشین خود بر آنان برگماشت.

پس قوم موسی از همان اوّل از ملحق شدن به موسی تخلف کردند، یا معنای آیه این است: چه چیز باعث شد که تو در رفتن به سوی میقات عجله کردی و از قوم خودت جدا شدی و از آنها پیشی گرفتی، در حالی که ماندن تو در بین آنان و توجّهت ایشان را از شرّ شیطان حفظ می‌کند و آنان را بر دین باقی می‌گذارند، در حالی که دست برداشتن از آنها اخلال در ایمانشان پیش می‌آورد و آنان را فاسد می‌سازد.

و بنابراین معنای قول خدا «هم اولاء علی اثری» این است که آنان بر سنت من باقی هستند، گویا بدون این که از جانب خدا وقتی برای معیاد تعیین شود موسی خارج شده، و منتظر تعیین خدا نماند، پس خدای تعالی او را سرزنش کرد و شتاب او را در رها کردن قوم در غیر وقتش مورد ایراد قرار داد.

پس موسی در باره‌ی علّت دست برداشتن از قومش جواب داد: که آنها بر سنت من باقی هستند یا به دنبال من در حال آمدن هستند، یعنی از این که دستم بر سرشان نیست، باکی بر آنان نمی‌باشد به مخصوص که هارون را جانشین و خلیفه قرار داده‌ایم. و جواب خروج از بین قوم را مقدّم انداخت، زیرا که شأن

نبیّ اهتمام به امر قوم و مراقبت احوال آنانست، دست برداشتن از آنان و خروج از بینشان خلاف شأن نبوت نبیّ است، سرزنش بر این خروج شدیدتر از هر چیز دیگرست.

و از شتاب و عجله‌اش جواب داد که سرعت و تعجیل به جهت شوق به رضایت پروردگارش بوده نه از غم و قوف در بین قومش و هوای نفس، که عجله را مورد رضایت پروردگارش می‌دید، اشتیاق به رضایت پروردگار مرضیّ پروردگار و مقبول اوست.

در حالی که دو مطلب اخیر یعنی غم و قوف در بین قوم پیروی از هوای نفس مبعوض خداست و مقبول درگاه الهی نمی‌باشد.

﴿وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى﴾ موسی عليه السلام گفت: پروردگارا من عجله کردم تا تو راضی شوی.

آیات ۸۵ الی ۹۸

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ
السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا
قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدَّآ حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمْ
الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ

فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا
وَلَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَارًا مِّنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا
فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا
جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى
فَنَسِيَ (۸۸) أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ
لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹) وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ
يَقَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي
وَاطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى
يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى (۹۱) قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ
رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳)
قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ
تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴)
قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَسْمَرِيُّ (۹۵)

ترجمه

فرمود ما قومت را در غیاب تو امتحان کردیم و سامری آنان را گمراه ساخت. آن گاه موسی خشمگین و اندوهگین [و شتابان] به سوی قومش بازگشت و گفت ای قوم من آیا پروردگارتان با شما وعده‌ای نیکو نگذاشت؟ آیا به نظرتان این عهد طولانی شد، یا خواستید که خشم پروردگارتان بر شما

فروود آید، که در وعده‌تان با من خلاف کردید؟ گفتند: در وعده‌ی تو به اختیار خود خلاف نکردیم، بلکه از زر و زیور مردم انبوهی به ما داده شد و آن‌ها را [در آتش] انداختیم، و سامری چنین راهنمایی کرد. و [چنین بود که سامری] برای آنان پیکر گوساله‌ای ساخت و پرداخت که بانگی [همچون بانگ گاو] داشت، آن‌گاه گفتند این خدای شما و خدای موسی است که فراموشش کرده بود. آیا اینان نیندیشیدند که [این گوساله] پاسخ سخنی به آنان نمی‌دهد و زیان و سودی برای آنان ندارد؟! و هارون پیش از آن به آنان گفته بود، ای قوم من شما با آن امتحان پس می‌دهید، و پروردگار [حقیقی] شما خداوند رحمان است، از من پیروی کنید و از دستورات من اطاعت کنید. گفتند: همچنان در خدمت او [گوساله] می‌ایستیم تا موسی به نزد ما بازگردد. [موسی آمد و برآشفت و] گفت: ای هارون چون دیدی که گمراه شده‌اند. چه چیزی تو را از متابعت من بازداشت؟ آیا از دستور من سرپیچی کردی؟ [هارون] گفت ای پسر ماردم مرا و سرم را مگیر [و با من درشتی مکن] من ترسیدم که بگویی بین بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سخن مرا پاس نداشتی. [سپس رو به سامری کرد و] گفت ای سامری کار و بار تو چیست؟ [سامری] گفت من چیزی را دیدم که دیگران آن را ندیده بودند، و مشتکی از خاکپای جبرئیل برگرفتم، آن را [در خمیر مایه‌ی گوساله] انداختم و بدینسان بود که نفسم بدی را به من آراسته جلوه داد. گفت: پس برو و برای تو موعدی است که در آن با تو خلاف نشود و به «خدایت» که در خدمتش معتکف بودی بنگر که می‌سوزانیمش، سپس آن را بر دریا می‌افشانیم. همانا خدای شما خداوند است که خدایی جز او نیست، که بر همه چیز احاطه‌ی علمی دارد.

تفسیر

﴿قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ أَعْدِكَ﴾ خدای تعالی

فرمود: ما قوم تو را بعد از خروج تو (به فتنه سامری) آزمایش کردیم، یعنی عجله و شتاب تو سبب آزمایش قوم تو شد، به این گونه که آن‌ها مستحق آن بودند که گمراهی را اختیار کردند چون تو در بین آن‌ها نبودی و نگرهبانی تو نسبت به آن‌ها باقی نماند و در سوره‌ی بقره و سوره‌ی اعراف حکایت آن‌ها و حکایت سامری و گوساله‌اش گذشت.

﴿وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ﴾ ما آن‌ها را آزمودیم به واسطه‌ی سامری گمراهشان کرد.

لکن خدای تعالی نسبت گمراه کردن را به سامری داد تا مشعر به این باشد که نسبت اضلال به گمراهی به سبب صحیح است همانطور که نسبت آن به فاعل صحیح است.

و از سوی دیگر چون خدا فتنه و آزمایش را به خودش نسبت داد می‌باید اضلال و گمراه کردن نیز به خودش منسوب باشد، (لذا خدا سامری را به عنوان سبب آزمایش مطرح نموده‌است).

﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا﴾ موسی

(که از فتنه سامری آگاه شد) متأسف و غضبناک به سوی قوم بازگشت، غضبناک شدن موسی در راه خدا بود، چه آنان از خدا روی گردانیده بودند، و موسی از این بابت تأسف می خورد، چون کالای ایمان را باطل کرده بودند.

زیرا هر نبی پدر مهربانی برای امت خودش می باشد، امت فرزندان عزیزی برای او هستند، ایمانشان به منزله‌ی صحت کامل آنان، و نقصان ایمانشان و بطلان آن به منزله‌ی مرض و هلاکت است، حال نبی در صحت و مرض و هلاکت امت خود، حال پدر مهربان نسبت به اولادش می باشد بلکه مهربانی و شفقت در نبی نسبت به امت به مراتب شدیدتر و زیادتر است.

﴿قَالَ يٰقَوْمِ﴾ لذا موسی از باب دلسوزی بر آنان گفت:
 ﴿الْمُ يَعِدُكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا﴾ آیا پروردگارتان به شما وعده‌ی نیکویی نداد؟ که من وعده را به شما خبر دادم! و او به من وعده داده است که تورات را بدهد، که در آن جمیع آنچه را که به آن احتیاج دارید، وجود دارد.
 ﴿أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ﴾ مقصود از عهد وعده‌ای است که ذکر شد.

یعنی آیا مدت وعده طولانی شد؟ (که عهد من شکستید) یا مقصود از عهد عهد ملاقات است، یعنی آیا فراق عهد بر شما

طولانی شد؟

که لفظ «فراق» به جهت وجود قرینه حذف شده است.

﴿أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾

مطلب چنین نیست که عهد بر شما طولانی شده باشد، بلکه شما خواستید غضب پروردگار بر شما (حلال شود) وارد آید.

استعمال اراده در چیزی که اصلاً اراده نشده است، برای اشعار به این است که اعمال شما آثار اراده‌ی چیزی است که هیچ عاقلی آن را اراده نمی‌کند و کنایه از عدم عقل و شعور است.

﴿فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي﴾ اخلاف و خلاف کردن در مستقبل مانند دروغ در ماضی است، معنای آن این است که شما از آمدن به کوه طور که موعد من و شما بود تخلف کردید و آن بنا بر آنست که به همه‌ی قوم یا بزرگانشان وعده‌ی ملحق شدن به موسی در طور را داده باشند، چنانچه در معنای «هم اولاء علی اثری» گذشت.

یا معنای آیه این است که شما از وعده‌ی ملحق شدن به من تخلف کردید، یا از وعده‌ی ثبات بر دین و پیروی از هارون، یا از وعده‌ی خلافت و جانشینی نیکو تا بازگشت من تخلف ورزیدید.

﴿قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا﴾ لفظ «ملکنا» با فتحه و ضمّه و کسره‌ی میم خوانده شده و در هر سه قرائت مصدر «ملك» است، یعنی اگر ما را به حال اختیار و مالکیت خود

می گذاشتند ما تخلف نمی کردیم و لکن سامری با فریب و تزویر تملک و اختیار را از ما گرفت.

﴿وَلَكِنَّا حُمِلْنَا أَوْزَارًا مِّنْ زِينَةِ الْقَوْمِ﴾ لفظ «حُمِلْنَا» با ضمه ی «حا» و تشدید میم و فتحه ی «حا» و تخفیف میم خوانده شده است یعنی ما متحمل و حامل بارهای سنگینی شدیم که آن بارها عبارتند از قسمتی از زیورآلات قبطنی ها که برای عروسی یا برای عید آن ها عاریه گرفته بودیم.

سپس خارج شدیم بدون این که آن ها را به صاحبانشان رد کنیم، یا آن زیورآلات را پس از غرق شدن آنان و پس از آن که دریا آنان را به ساحل انداخت از آنان گرفتیم.

یا ما حامل زیورآلاتی که از قوم به عاریه گرفته بودیم حاصل بار سنگین گناهان شدیم، و در عدم رد آن ها به صاحبانشان خیانت کردیم، پس ما به سبب خیانتی که در وامهایمان ورزیدیم فریب خوردیم و سامری از ما خواست که آن ها را داخل آتش بیفکنیم تا برای ما خدا درست کند.

﴿فَقَدْ فُتِنَاهَا﴾ و یا انداختن زیورآلات در آتش آن را نابود کردیم.

﴿فَكَذَّبْتَكَ الْقَى السَّامِرِيُّ﴾ هم چنین سامری آنچه را که با خود داشت در آتش افکند تا ما گمان کنیم که او از ما است، یا

معنای آن چنین است: هم چنین سامری قبل از ما انداخت تا ما از او پیروی کنیم، پس ما از او پیروی کردیم و آن که راکه در دست ما بود افکندیم.

بعضی گفته‌اند: این جمله کلامی از خدای تعالی است که معطوف بر کلام آن‌ها می‌باشد و مؤید این گفته‌ی خدای تعالی است که می‌فرماید:

﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا﴾ و از آن زینتها برایشان پیکر گوساله‌ای بیرون آورد، یعنی ساخت.

اگر این جمله از کلام آن‌ها بود باید می‌گفتند: «فَأَخْرَجَ لَنَا» (یعنی برای ما ساخت) و ممکن است جمله‌ی قبلی از کلام آن‌ها باشد، و این آیه: «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا» از کلام خدای تعالی، و در بدل آوردن لفظ «جسدًا» از «عجلاً» اشعار به این است که گوساله در حقیقت گوساله نبود، بلکه جسدی بود مانند جسد گوساله بدون آن که روح داشته باشد.

﴿لَهُ خُورٌ﴾ آن جسد دارای صدای گاو بود؛ ﴿فَقَالُوا﴾ سامری و کسانی که شریک او بودند گفتند:

﴿هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى﴾ این گوساله خدای شما و موسی است ﴿فَنَسِيَ﴾ که موسی فراموشش کرده بود.
لفظ «فَنَسِيَ» عطف بر «هَذَا إِلَهُكُمْ» و از کلام سامری و

شرکای اوست، یعنی موسی فراموش کرد که این گوساله (خدای او و خدای شماست)، رفت که خدا را طلب کند، یا آن دو را در اینجا فراموش کرد و رفت تا در جای دیگر طلب کند، یا خدا را فراموش کرد، وعده داده بود که در طور از درخت بر موسی ظاهر شود و در اینجا از گوساله ظاهر شد، یا این جمله از قول خدای تعالی است که بر «قالوا» یا «اخرج لهم عجلاً» عطف شده است.

و معنای آن این است که سامری ایمان خودش به موسی را فراموش کرد، یا دلائل نبوت موسی عليه السلام و الهیت إله را فراموش نمود، یا فراموش کرد بفهمد که حادث بودن گوساله دلالت می کند بر این که آن ساخته شده و مصنوع دست مخلوق است و نمی تواند معبود باشد.

﴿أَفَلَا يَرَوْنَ﴾ آیا این گوساله پرستان نمی نگرند.

استفهام توبیخی است و جهت توبیخ بت پرستان است، یعنی

آیا اندیشه نمی کنند؟! پس نمی بینند؟!

﴿أَلَا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا﴾ که بتها با پاسخ و جوابی به

سوی آنها باز نمی گردند و جواب عبادت کنندگانشان را نمی دهند؟!

﴿وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾ بتها مالک ضرر و

نفعی برای عبادت کنندگانشان نیستند.

بعضی گفته‌اند: پس از آن که بیست روز از رفتن موسی گذشت سامری گفت: این چهل روزی است که موسی به شما وعده داده، که بیست روز با شب و روزش چهل روز می‌شود، موسی اشتباه کرده و به سوی شما بر نمی‌گردد.

به این ترتیب سامری آن‌ها را فریب داد، بعضی گفته‌اند: وقتی از سی روز گذشت سامری آن‌ها را فریب داد، چون موعده موسی سی روز بود.

و برخی گفته‌اند: پس از گذشت سی و پنج روز آن‌ها را فریب داد و گوساله را در روز سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم ساخت و آن‌ها را در روز سی و نهم به عبادتش فراخواند و موسی بعد از کامل شدن چهل روز آمد.

و بعضی گفته‌اند: سامری از اهل کرمان بود و در بین بنی اسرائیل مطاع بود و بعضی گفته‌اند: او از قریه‌ای بود که گوساله پرست بودند و دوستی گوساله در دلش بود.

بعضی گفته‌اند: از بنی اسرائیل بود و هنگامی که از دریا گذشتند منافق شد، وقتی بنی اسرائیل گفتند: برای ما خدایی بساز همانطور که آن‌ها خدا دارند فرصت را غنیمت شمرد و گوساله را درآورد و آن‌ها را به عبادت گوساله فراخواند.^(۱)

۱. طبری سامری را فردی برجسته از بنی اسرائیل از قبیله‌ی سامره می‌داند، زمخشری می‌گوید (و از قبیله‌ی سامره ولی دینش با سایرین تفاوت داشته سامری را نماینده ابی‌طالب سامره‌ای در

﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ﴾ و هارون قبلاً به آن‌ها گفته بود: ای قوم شما با این کار آزمایش شدید، این سخن را هارون قبل از بازگشت موسی به سوی آن‌ها گفته بود، یا قبل از فراخواندن سامری به عبادت گوساله در حین ظهور گوساله، یا پس از دعوت سامری و پیش از پرستش گوساله گفته بود.

﴿يَقَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ﴾ لفظ «الفتن» به معانی متعددی آمده است: به معنای سوزاندن، آزمایش و امتحان، پسند کردن چیزی، گمراهی، گناه، کفر، رسوایی، عذاب، آب کردن طلا، گمراه کردن، دیوانگی، شغل، کار و اختلاف انداختن و فتنه درست کردن که همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است جز این که در بعضی از معانی باید ماضی را به معنای مستقبل گرفت.

﴿وَإِنَّ رَبَّكُمْ الرَّحْمَنُ﴾ البته خدای شما که مستحق پرستش و عبادت است، از خداوند رحمان است که قوام و وجود و بقای هر چیزی به او بستگی دارد و هم چنین وجود هر چیزی که به آن احتیاج است به وسیله خدای بخشاینده است.

﴿فَاتَّبِعُونِي﴾ از آن رو و از آن جهت که موسی مرا جانشین خودش قرار داده است، (سامری و گوساله‌اش را ترک گوئید و) از من پیروی کنید.

﴿وَاطِيعُوا أَمْرِي﴾ و از دستور من فرمان برید، که من از جانب این خدای بخشنده شما را فرا می‌خوانم و به شما دستور می‌دهم.

مقصود از این سخن بیان مفهوم در لغت است که ناشی از تعلق فعل «اطیعوا» بر مفعول خاص می‌باشد که از قرینه‌ی مقام معلوم می‌شود، گویا که گفته است: پیرو من باشید نه سامری و از امر من اطاعت کنید نه سامری.

﴿قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ﴾ گفتند: ما بر عبادت گوساله ثابت هستیم.

﴿حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ﴾^(۱) تا وقتی که موسی برگشت تا آن گاه نظر کنیم و ببینیم که این گوساله همان خدای موسی است، همانطور که سامری گفته است، یا این گوساله خدای او نیست و سامری به ما دروغ گفته است.

و هارون پس از آن که آنها را پند و اندرز داد و از او نپذیرفتند با دوازده هزار نفر بنی اسرائیل جدا شد، وقتی موسی باز گشت، صدای بنی اسرائیل را شنید که دور گوساله می‌رقصند و دایره و مزمار می‌زنند و هارون به استقبال موسی آمد، و موسی از

۱. سعدی:

وگر هیچ کس را نیاید پسند
که آوخ چرا حقّ نکردم به گوشبگوی آنچه دانی سخن سودمند
که فردا پشیمان بر آرد خروش

شدت غضب و خشم الواح را انداخت و هارون را سرزنش نمود و سروریش او را گرفت و کشید.

﴿قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ﴾ گفت: ای هارون وقتی دیدی آنان گمراه شدند چه چیزی تو را از متابعت من بازداشته است؟

لفظ «لا» زاید است، نظیر «ما منعك أن لا تسجد» یعنی چه چیز تو را از پیروی من بازداشت و مانع از آن شد که در راه خدا خصمناک شوی و با گوساله پرستان، بعد از آن که نصیحت تو را نشنیدند، جنگ و کارزاریی، یا چه چیزی مانع تو شد از این که به من ملحق شوی، و از آن‌ها جدا گردی.

﴿أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي﴾ آیا دستور مرا مبنی بر جانشینی خود و اصلاح امور مردم و پیروی نکردن راه مفسدین گوش نکردی و نافرمانی نمودی؟

این که موسی، هارون را توبیخ کرد از آن رو بود که چون موسی به خاطر خدا خصمناک شد کسی جز هارون را قابل سرزنش و مسئول امت نمی‌دید.

لذا به سوی هارون شد، او را بر کار بنی اسرائیل سرزنش کرد، و در حقیقت سرزنش و عتاب هارون سرزنش آن‌ها بود، زیرا که سرزنش هارون بر جدا نشدن از قوم در حقیقت سرزنش و عیب

گرفتن بر قوم است که چرا حالشان به آن حد رسیده که باید هارون از میان آنها جدا شود و برود.

﴿قَالَ﴾ هارون عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت:

﴿يَبْنَؤُمَّ﴾ ای فرزند مادر ای برادر مهربان (بر من قهر و عتاب مکن و) هارون برادر ابوینی موسی بود، ولی از نظر عاطفی و استرحام او را به مادر نسبت داد.

﴿لَا تَأْخُذْ بِلِحِيَّتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنْ نِي خَشِيْتُ أَنْ تَقُولَ﴾ ریش و سر من نگیر من اگر به تو ملحق می شدم یا با بنی اسرائیل جنگ می کردم می ترسیدم تو بگویی:

﴿فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ بین بنی اسرائیل تفرقه انداختی، یعنی اگر من از آنها جدا می شدم یا با آنها جنگ می کردم متفرق و پراکنده می شدند، یعنی عده‌ای به من ملحق می شدند و عده‌ای بر عبادت گوساله باقی می ماندند.

﴿وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي﴾ و تو می گفتی و به گفته‌ی من در مورد خلافت و اصلاح گوش ندادی و وقتی ننهادی، وقتی خشم موسی فرو خوابید و تیزی آن شکست بر اثر مهربانی که از هارون دید و پوزش هارون در مقابل آنچه را که موسی آن را خلاف می دید شنید، بر سامری خشم گرفت و به او روی آورد و گفت:

﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَسْمِرِي﴾ آن گاه موسی به

سامری (با خشم گفت) ای سامری چه چیز ساختی و چگونه آن را ساختی؟

که چون سؤال از چگونگی ساخت گوساله بود، لذا سامری درباره چگونگی ساخت آن جواب داد.

﴿قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ﴾ من چیزی از اجزای ملکوت یا ملک محکوم به ملکوت دیدم که آن‌ها ندیدند.

﴿فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ﴾ من جبرئیل و عالم او را دیدم، و مشتی از عالم او که عالم ملکوت است از خاک قدم جبرئیل یا از خاک اسب جبرئیل از عالم ملکوت یا از عالم ملک برداشتم، که بعد از تأثیرپذیری از قدم جبرئیل یا از قدم اسب او محکوم به حکم ملکوت گشت، اثر آن خاک این بود که زنده کند و حرکت دهد هر چیزی را که این خاک بر آن ریخته شود.

﴿فَنَبَذْتُهَا﴾ پس من آن خاک را در پوست گوساله ریختم که بحرکت در آمده و صدا کرد.

﴿وَكَذَلِكَ﴾ مانند این کار را که گرفتن از خاک قدم جبرئیل است نفس من در نظرم جلوه داد، در حالی که شایسته نبود من چنین کاری انجام دهم.

﴿سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي﴾ در ساخت گوساله و خاک ریختن بر آن نفسم مرا فریب داد و آن را در نظرم خوب جلوه داد.

﴿قَالَ﴾ موسی گفت: حالا که نفست تو را فریب داده
﴿فَاذْهَبْ﴾ پس از نزد من یا از دین من یا از شهر یا از بین مردم
بیرون برو.

﴿فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ﴾ که در دار دنیا به مرضی مبتلا
خواهی شد ﴿أَنْ تَقُولَ﴾ که هر گاه یکی از مردم را ببینی به او
بگویی ﴿لَا مَسَاسَ﴾ به من نزدیک نشو، تا این عقوبتی بر فعل تو
باشد، چه هر کس با تو تماس بگیرد و به تو نزدیک شود او هم به
آن مرض تب گرفتار خواهد شد چنانچه بعضی گفته اند.

و برخی معتقدند که این مرض در نسل و اولاد او باقی
مانده است که هر گاه یکی از آنان با یکی از مردم تماس بگیرد هر
دو را تب می گیرد.

و برخی گفته اند: موسی عليه السلام به سبب امر خدا به مردم امر کرد
که با او رفت و آمد نکنند و انس نگیرند^(۱) و با او چیزی نخورند تا
عرصه را بر او تنگ کنند، پس سامری در صحرا با وحوش و
درندگان زندگی می کرد.

﴿وَإِنَّ لَكَ﴾ برای عذاب تو ﴿مَوْعِدًا لَّنْ تُخْلَفُهُ﴾
موعدی است که خداوند از آن وعده تخلف نخواهد کرد، این

۱. طبری می گوید: موسی برای مجازات سامری بنی اسرائیل را از هر گونه تماس اجتماعی و
تجاری نهی کرد. زمحشری هم همین نظر دارد و اضافه می کند که قوم او هنوز این منع را مراعات
می کنند و با مردم تماس نمی گیرند.

معنای قرائت «لَنْ تَخْلَفَهُ» به صورت مجهول است، اما بنابر این که فعل به صورت معلوم از باب افعال خوانده شود معنای آن چنین است: تو از آن موعد تخلف نکرده، بلکه آن را اجرا می‌کنی.

و فعل «لَنْ تَخْلَفَهُ» با نون به صورت متکلم مع‌الغیر خوانده شده بنابر این که حکایت قول خدای تعالی باشد، یا بنابر آن که خودش را به منزله‌ی خدای تعالی قرار دهد، چون رسول از جانب اوست، و قول و فعلش، قول و فعل خدا می‌باشد.

﴿وَأَنْظُرُهُ إِلَىٰ إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا﴾ به خدایت که عبادت او را بپا می‌داری نگاه کن.

﴿لَنْحَرِّقَنَّهُ﴾ لفظ «لَنْحَرِّقَنَّهُ» از باب تفعیل خوانده شده به معنای سوزاندن آن با آتش می‌باشد و «لَنْحَرِّقَنَّهُ» از حرق یحرق از باب نصر خوانده شده که به معنای سائیدن و سوهان زدن می‌باشد، بنابر اوّل احراق دلالت می‌کند بر این که آن گوساله حیوان شد.

چنانچه روایت شده پس از آن که خاک بر آن ریخته شد حرکت کرد و موی و پشم در آورد و صدا کرد.

و بنابر احتمال دوّم که سائیدن و سوهان زدن باشد دلیل آنست که آن پیکره بر فلز طلا بودنش باقی بوده‌است.

﴿ثُمَّ لَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا﴾ سپس آن را در دریا پخش

می‌کنیم، یعنی پس از سوزاندن خاکستر آن را به دریا می‌دهیم.
 ﴿انَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ﴾ این جمله مستأنفه و جواب سؤال از
 علّت حکم است.

و معنای آن این است که ما گوساله را از آن جهت
 می‌سوزانیم که خدا نیست و خدای شما فقط آن خدایی است که الله
 نامیده می‌شود و بر زبانهای همگی شما جریان دارد.
 ﴿الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ آن خدایی که جز ذات او هیچ
 معبودی نیست و این جمله صفت بیانی و تصریح به حصر الوهیت
 در خدا و نفی الهیت از غیر اوست.

﴿وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ این جمله کنایه از احاطه‌ی علم
 خدا به اشیا است، چون علم خدا دارای مراتبی است، مرتبه‌اش از
 آن عین ذاتش است، که آن مرتبه‌ی غیب است که خبری و اثری از
 آن نیست، پس در این مرتبه ما را بحثی در آن نیست.
 مرتبه‌ی دیگر آن مرتبه‌ی فعل حقّ است که از آن تعبیر به
 مشیت و حقّ مطلق می‌شود و این مرتبه جامع همه‌ی موجودات با
 وجودهایشان می‌باشد، نه با حدود و تعیناتشان، که حدود و
 تعینات نسبت به ذات نیست می‌باشند و راهی به آن عالم ندارند.
 و مرتبه‌ی دیگر از علم خدای تعالی مرتبه‌ی اقلام عالی
 است، که حکم آن حکم مشیت است، مرتبه‌ی دیگر آن نفوس کلی،

مرتبه‌ی ای نفوس جزیی، مرتبه‌ای از آن وجودات طبیعی است و هر مرتبه‌ای از مراتب عالی علم خدای تعالی است بر مراتب پایین‌تر، زیرا که جمیع مراتب پایین با همه وجودهایشان با حدودشان در مرتبه‌ی عالی مجتمع نیست.

و همانطور که آن مرتبه‌ی عالی، به همه‌ی مراتب پایین‌تر عالم است، به خود نیز عالم است.

علم مرتبه‌ی پایین‌تر داشتن دانش است برخاسته از سبقت بر عالم از نظر مرتبه عالی، علم به خود آن مرتبه‌ی علمی است که همراه معلوم است، و عالم طبع با همه‌ی وجودش علم خدای تعالی است از نوع علمی که همراه معلوم است.

پس هر چیزی برای خدا معلوم است به سبب علم سابق حق تعالی بر معلوم و با وجود خاصش معلوم خدای تعالی است که همان علم خدای تعالی به همان است.

آیات ۹۹ الی ۱۱۴

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَ قَدْ
 ءَاتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹) مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ
 يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (۱۰۰) خَلِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ
 لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (۱۰۱) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ

وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (١٠٢) يَتَخَفَتُونَ
 بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (١٠٣) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ
 يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (١٠٤) وَيَسْأَلُونَكَ
 عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (١٠٥) فَيَذَرُهَا قَاعًا
 صَفْصَفًا (١٠٦) لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا (١٠٧)
 يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ
 الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (١٠٨) يَوْمَئِذٍ
 لَا تَنفَعُ الشَّفِيعَةُ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ
 قَوْلًا (١٠٩) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ
 وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ، عِلْمًا (١١٠) وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ
 الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (١١١) وَمَنْ يَعْمَلْ
 مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا
 هَضْمًا (١١٢) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ
 مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا (١١٣)
 فَتَعَلَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ
 أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ، وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (١١٤)

ترجمه

بدینسان بر تو از اخبار آنچه گذشته‌است می‌خوانیم و به راستی از سوی خویش به تو پند آموزی بخشیده‌ایم. هرکس از آن روی برتابد، روز قیامت بار گناهی بر دوش کشد. جاودانه در آن [عذاب] می‌مانند و در روز قیامت سربار بدی برای آنانست. همان روزی که در صور دمیده شود؛ و ما گناهان را در آن روز سبز چشم محشور گردانیم. آهسته در میان خود سخن گویند که جز ده روز [در دنیا] به سر نبرده‌اید. ما به آنچه می‌گویند آگاه‌تریم آن‌گاه که رهیافته‌ترین آن‌ها به ایشان گوید: جز [به اندازه‌ی] یک روز به سر نبرده‌اید. و از تو درباره‌ی کوهها می‌پرسند. بگو پروردگارم آن‌ها را پخش و پریشان می‌کند. و آن را همچون دشتی هموار رها می‌کند. که در آن نه نشیبی می‌بینی و نه فرازی. در آن روز همه از منادی [اسرافیل] پیروی می‌کنند، که در کارش هیچ‌گونه کژی نیست؛ و صداها همه در برابر خدای رحمان به خاموشی گراید، آن‌گاه جز نوایی نرم نشنوی. در آن روز شفاعت سودی ندارد مگر برای کسی که خداوند رحمان به او اجازه دهد و از سخن او خشنود باشد. گذشته و آینده‌شان را می‌داند و آنان به احاطه‌ی علمی ندارند. و سرها در برابر [پروردگار] زنده‌ی پاینده فرود آید؛ و هرکسی بار ستمی برداشته باشد، نومید گردد. و هرکس که از کارهای شایسته کرده‌باشد و مؤمن باشد و از ستم و کاستی [در پاداشش] نترسد. و بدینسان آن را به صورت قرآنی عربی نازل کردیم و در آن گونه‌گونه هشدار آوردیم، باشد که پروا پیشه کنند، یا پندی برای آنان پدید آورد. بزرگا خداوند فرمانروای بر حق است، و در [باز خوانی] قرآن پیش از به پایان رسیدن وحی آن شتاب مکن؛

و بگو پروردگارا مرا دانش افزای.

تفسیر

﴿كَذَلِكَ﴾ این چنین داستانهایی برای تو بازگو کردیم.
﴿نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ﴾ پس از این هم
اخبار وقایعی که گذشته است از قبیل وقایع انبیاء و غیر آنها بر تو
می خوانیم.

﴿وَقَدْ آتَيْنَكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا﴾ و ما از سوی خود به تو
مقام ذکر و پندآموزی که سبب یادآوری امور گذشته است دادیم،
و آن ولایت است، که به واسطه‌ی آن جمیع مراتب وجود و جمیع
آنچه که در هر مرتبه است یادآوری می شود، یعنی ما بر تو بازگو
می کنیم درحالی که ما به تو ولایت را دادیم که از داستانها تو را
بی نیاز می کند.

یا مقصود از ذکر قرآن یا آوازه و شهرت و ذکر جمیل است،
یا مقصود از ذکر داستانهای اخبار گذشته است و مقصود این است
که ما این ذکر را از پیش خود به تو دادیم نه از ناحیه‌ی واسطه‌ها.
﴿مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ﴾ لفظ «من» موصوله، یا شرطیه و
جمله صفت «ذکراً» یا حال یا مستأنفه و جواب سؤال مقدر است،
ضمیر مجرور به ذکر با جمیع معانی اش بر می گردد، یا به
«قصص» یا به «الله» تعالی بر می گردد؛ زیرا هر کس از هر یک از

اینها که گفته شد اعراض کند و روی برگرداند، ﴿فَإِنَّهُ وَيَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا﴾ او در روز قیامت حامل بار سنگین گناه است چه، لفظ «وزر» با کسره به معنای گناه، سنگینی و بار سنگین است.

﴿خَالِدِينَ فِيهِ﴾ جمع آوردن ضمیر در اینجا و مفرد آوردن آن در ماقبل این جمله به اعتبار لفظ «من» و معنای آنست. و مقصود این است که: آنها یعنی اعراض کنندگان در عذاب آن وزر و آتشی که لازمه‌ی آنست مخلد و همیشگی اند. ﴿وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا﴾ و آن بار گناه در روز رستاخیز چه بار بدی است! توضیح اینکه، انسان بین سرای رحمان و شیطان واقع شده است و هر کس به ولایت الهی توجه کند از قوه به فعلیت‌های ولوی رحمانی می‌رسد، که موجب دخول در بهشت است.

و هر کس از ولایت اعراض کند از قوه به فعلیت‌های شیطانی رسد، چون بالاخره باید از قوه به تدریج به فعلیت‌ها خارج شود، بین فعلیت‌های ولوی و فعلیت‌های شیطانی فاصله و واسطه‌ای نیست، و فعلیت‌های شیطانی به مثابه بار سنگین بر انسان است که او را به سوی آتش سوق می‌دهد، پس آن فعلیت در روز قیامت چه بد حملی است.

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ﴾ روزیکه نفخ صور دمیده نشود این جمله بدل از «یوم القیامة» است، مقصود از نفخ دمیدن حیات و زنده کردن است.

و «يُنْفَخُ» با یاء به صورت مجهول و معلوم خوانده شده، «ننْفَخُ» با نون نیز خوانده شده تا نسبت فعل به امر باشد از جهت تفخیم و بزرگداشت فعل یا فاعل و «صور» در لغت به معنای شاخی است که به تعداد هر نفسی سوراخی دارد.^(۱)

﴿وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ﴾ آنروز بدکاران ازرق چشم محشور خواهند شد (و چشم کبودشان نشانه جرم خودهد بود) لفظ «نحشر» با یاء به صورت مجهول، و «المجرمون» با رفع خوانده شده است.

و این جمله عطف بر «یحمل» است و به جای ضمیری که به اعراض کنندگان برگردد و اسم ظاهر «المجرمین» را آورد. و مقصود از مجرمین کسانی هستند که از ذکر اعراض کرده اند و این بدان جهت است که نکوهش آنان را به صراحت بیان دارد.

و نیز اشعار به علّت حکم باشد و ممکن است جمله عطف بر

۱. نفخ صدر استعاره تخلیه است و کنایه است از دمش حیات هر فرد بر اثر توانش جوهری ذره وجودش از قوه به فعل و از بودن نا متعین تا موجود شدن به ماهیت انسانی است. با قدرت ملکوتی (اسرافیلی) حقّ در تجلّی صفت حیّ قیوم.

«ساء لهم حملاً» یا بر «ینفخ فی الصّور» باشد.
و بنابراین قول خدای تعالی «یَوْمَ مَسِّدٍ» تأکید است، زیرا
تقدیر آیه چنین می‌باشد: «یوم نحشر المجرمین یومئذٍ»
«زُرْقًا» کبودی چشم که کبودی بدترین رنگ چشم است و ممکن
است مقصود کوری باشد.

زیرا کبودی به معنای کوری نیز استعمال می‌شود، بعضی
گفته‌اند: «زرقاً» به معنای تشنگی است، چون چشم آدم تشنه مایل
به کبودی می‌شود.

«یَتَخَفْتُونَ» با هم نجوی می‌کنند و به طور سرّی حرف
می‌زنند، و جمله حال مترادف، یا متداخل است، یا صفت «زرقاً» و
یا مستأنفه است.

«بَیْنَهُمْ» از شدت ترس و عدم توانایی آنان بر بلند کردن
صدا یا از ترس اطلاع نگهبانان بر مکالمه با هم آهسته حرف
می‌زنند، زیرا که آنها خبر با اذن و اجازه خدا سخن نتوانند گفت.
یا از شدت خوف و وحشت گمان می‌کنند که بلند حرف زدن
سبب عذاب دیگری می‌شود.

«إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا» بین خودشان می‌گویند در دنیا جز
ده روز درنگ نکردید، یا در قبرها، یا بین دو نفخ، که مدّت
ماندشان را فراموش می‌کنند، یا آن را در چیزهایی که ذکر شد

طولانی بودن مدّت عذابشان کوتاه می‌کنند و تعبیر به ده روز جهت تقلیل است، چه یقین به ده روز ندارند، و لذا بزرگ و برتر آن‌ها می‌گویند: فقط یک روز در دنیا ماندید.

﴿نَحْنُ أَعْلَمُ﴾ ما از خودشان و از نگهبانان داناتریم ﴿بِمَا يَقُولُونَ﴾ به آنچه می‌گویند خواه آهسته بگویند، خواه بلند، یا ما داناتریم به آنچه که در مورد تعیین مدّت ماندنشان می‌گویند.

﴿إِذْ يَقُولُ امثالهم طریقه﴾ (آن گاه آن که از حیث سیره افضل دیرتر از آنهاست زیرا سیره و روش نیک جز از عقل کامل ناشی نمی‌شود) می‌گوید:

﴿إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا﴾ جز یک روز نماندید، زیرا که روزهای دنیا گرچه با توجه به عرض زمان متعدد و متکثر است (و هم چنین ایام قبر و برزخ و ایام بین دو نفخ) ولیکن آن ایام نسبت به مافوق خودش در طول جز یک روز نیست.

لذا این گفته را به امثل و افضل نسبت داده، چه نسبت به مافوق آن ایام حدود و کثرت‌ها برداشته و مستهلک می‌شود.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ﴾ عطف بر قول خدا: ﴿كذلك نقص﴾ است تا مشعر به سؤال رسول خدا ﷺ یا سؤال مردم از اخبار باشد، پس گویا که گفته شده است: تو از اخبار گذشته می‌پرسی و مردم از کوه‌ها می‌پرسند.

﴿فَقُلْ﴾ لفظ «فقل» جواب شرط مقدر، یا به تقدیر فعل بعد از فاست، تا عطف انشا بر خبر لازم نیاید.
و تقدیر آیه چنین است: آن گاه که از تو سؤال می‌کنند پس بگو، یا از تو می‌پرسند پس من به تو می‌گویم که در جواب آن‌ها بگو:

﴿يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا﴾^(۱) پروردگارم آن کوهها را قطع می‌کند، یا آن‌ها را ویران و با خاک یکسان می‌کند و آن‌ها را مانند شن قرار می‌دهد که باد از بین ببرد.

آن چنان ویرانی بزرگی که هیچ اثری از کوه باقی نماند. بعضی گفته‌اند: مردی از طایفه‌ی ثقیف پرسید: کوه در روز قیامت چگونه می‌شود؟ که به نظر او شایسته بود که درباره کوه سؤال شود به خصوص پس از آن که بین آن‌ها مشهور شد که زمین در روز قیامت صاف و هموار است و در آن درّه و تپه و کوه نیست. ﴿فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا﴾ پس کوه را چنان رها می‌کند که چون زمینی صاف شود، ضمیر «ها» به کوهها بر می‌گردد به اعتبار محلّ کوه، از قبیل استخدام، یا به زمین بر می‌گردد که به دلالت التزامی آورده شده است و «قاع» زمین صافی است که کوه و تپه ندارد و صفصف زمین صاف است.

۱. ابن جریر گوید قریش به پیامبر گفتند یا محمد خداوند در روز قیامت با این کوهها چه کاری خواهد کرد این آیه نازل گردید. تفسیر ابن‌المنذر.

﴿لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا﴾ در آن به دلیل عدم وجود کوه و تپه کجی و سرازیری نمی بینی.

﴿وَلَا أَمْتًا﴾ و بلندی در آن نمی بینی، «عوج» زمین گرد و سرازیر است و «امت» تپه و بلندی است.

﴿يَوْمَ مَسِدٍ يَّتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ﴾ در آن روز از کسی پیروی می کنند که آن ها را به بهشت و جهنم فرا می خواند به خلاف روز دنیا که اکثر مردم در دنیا از دعوت کننده پیروی نمی کنند و کسی هم که از داعی پیروی می کند، پیرویش با وجود او یا داعی در نظرش کج و معوج است لذا می فرماید:

﴿لَا عِوَجَ لَهُ﴾ در او هیچ کژی نیست، این عبارت جمله حالیه یا مستأنفه است.

و بنابر این که حالیه باشد حال از «الدَّاعِيَ» یا از فاعل «يَتَّبِعُونَ» است و ضمیر مجرور یا به اتِّباع یا به داعی بر می گردد و در صورتی که جمله حال از «الدَّاعِيَ» یا از فاعل «يَتَّبِعُونَ» باشد. و ضمیر مجرور به اتِّباع بر گردد تقدیر ضمیر عاید لازم می شود، چه در آن روز در داعی هیچ کجی و اعوجاجی وجود ندارد، چه در واقع و چه در نظر آنان و پیروی شان نیز بدون کجی است و آنان که دعوت می شوند و فرا خوانده می شوند نیز اعوجاجی ندارند، که آن ها نیز مانند زمین هایی هستند که صاف و

هموار گشته‌اند، به این گونه که کوه انانیت در ایشان از بین رفته است و نفاق از وجودشان برداشته شده است.

زیرا در آن روز همانطور که کوههای زمین به طور طبیعی از بین می‌رود کوه انانیت‌ها و تقییدها از عالم صغیر نیز برداشته می‌شود.

﴿وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ﴾ و صداها در برابر خدای بخشنده به خاموشی گراید (از جهت محبت و هیبت) تحقیق معنای خشوع و فرق بین آن و بین خضوع و تواضع گذشت و همه‌ی آنها از نظر مفهوم متقارب و نزدیک به همدیگراند و گذشت که خشوع حالتی است که از امتزاج محبت و ادراک هیبت نسبت به شخص مورد خشوع حاصل می‌شود.

ولکن محبت و لذت در خشوع غلبه دارد ولی در خضوع غلبه ندارد و در تواضع عظمت و هیبت غالب است.

و گاهی خشوع نسبت به صدا داده می‌شود، چه خشوع به وسیله‌ی صدا نیز ظاهر می‌شود و گاهی به همین جهت به بدن نسبت داده می‌شود.

و جمله عطف بر قول خدا «لَا عِوَجَ لَهُ» یا بر «يَسْتَبْعُونَ الدَّاعِيَ» است و تفاوت دو جمله در اسمیه و فعلیه بودن یا در مستقبل و ماضی بودن برای اشعار به این است که اصوات در دنیا

برای رحمان خاشع بوده‌اند همانطور که در آن روز خاشع می‌شوند، ولی خشوع اصوات در دنیا ظاهر نبود و در آن روز خشوع اصوات ظاهر می‌شود.

و ممکن است جمله به تقدیر «قد» حال باشد.

﴿فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾ لفظ «همس» صدای خفی و پنهان، یا چیز خفی است یا آهسته و مخفی‌ترین صدای قدم است. ﴿يَوْمَ مِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ﴾ جمله مستأنفه و جواب سؤال مقدر یا حال است (یعنی آن روز شفاعت سود ندهد یا در حالی که شفاعت سود ندهد).

﴿إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ هیچ شفاعتی در آن روز فایده ندارد، مگر شفاعت کسی که خدا به او اذن داده باشد، یا شفاعت هیچ کس را فایده نمی‌رساند مگر کسی که در شفاعتش مأذون باشد، یا شفاعت از کسی نافع نیست مگر از کسی که مأذون باشد، یا شفاعت برای احدی نافع نیست مگر کسی که رحمان به او اجازه داده باشد.

در سوره‌ی بقره و غیر آن درباره‌ی ضرورت شفاعت به اذن از جانب خدا، یا جانشینانش، که مأذون از جانب خدا، بدون واسطه، یا با واسطه باشند، گفته شد.

و گفتیم که امر به معروف و نهی از منکر و فتوی دادن برای

مردم و قضاوت‌ها و محاکمات و امامت جماعت و جمعه و غیر اینها از کارهایی که به علماء مربوط می‌شود، همه شفاعت هستند و جز از کسی که از طرف رحمان مأذون باشد صحیح نیست.

و متصدی این امور بدون اجازه و اذن از جانب خدا مبعوض‌ترین خلق به سوی خداست، که خداوند ما را از شرور نفوسمان در امان دارد.

﴿وَرَضِيَ لَهُ وَقَوْلًا﴾ جارّ و مجرور «له» یا لغو است و صله‌ی «رضی» می‌باشد، یعنی خداوند برای او به خاطر او به گفتاری از میانجی (شافع) خشنود شده است، یا در حقّ او به گفتاری از شافع گردیده است، یا به خاطر او به گفتاری از او در شفاعت خشنود شده باشد، یا ظرف مستقرّ است و حال از «قولاً» یعنی خداوند به قول او راضی باشد اعمّ از این که او شفاعت‌کننده باشد، یا شفاعت در حقّ او انجام گرفته شده باشد.

و نکره آوردن لفظ «قولاً» جهت تغلیب جانب رجا است.

یعنی انسان طوری باشد که خداوند یا گفتار ناچیز کوچکی که میانجی در حقّ او گوید راضی بشود یا شفاعت او در حقّ غیر نافع باشد.

﴿يَعْلَمُ﴾ خداوند می‌داند ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ آنچه را که پیش رویشان می‌باشد.

یعنی پیش روی کسانی که از دعوت کننده پیروی می کنند، یا پیش روی کسانی که رحمان به آنها اجازه داده است. **﴿وَمَا خَلْفَهُمْ﴾** و آنچه که پس سر آنانست یعنی از احوال آینده و گذشته شان، و از دنیا و آخرت یا از آخرت و دنیا بنا بر اختلافی که در تفسیر دو جمله ی «مابین ایدیه م» و «ما خلفهم» وجود دارد، آگاه است.

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ و آنان به آنچه که پیش رویشان و پشت سرشان وجود دارد احاطه علمی ندارند. **﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ﴾** صورت ها خاضع می گردد یا اسیر می شود، به این معنای که روی نمایانگران سرکش ذلیل و خاضع می گردند و ادا کردن با لفظ «وجوه» بدان جهت است که تسلیم شدن و اطاعت کردن به وسیله ی صورت ها معلوم می شود (که روی نمایند یا رو گردانند).

﴿لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ﴾ فعل را معلق بر وصف حیات و قیومیّت مطلق نمود، تا اشعار به این باشد که حیات مطلق و قیومیّت مطلق مخصوص به اوست، و نیز جهت اشاره به علّت حکم است، چه حیّ مطلق و حیات مطلق مقتضی احاطه داشتن به جمیع اصناف حیات جزئی است و قیومیّت اقتضا می کند، که به آنچه تحت قیومیّت اوست احاطه و اشراف داشته باشد.

﴿وَقَدْ خَابَ﴾ منکر ولایت الهی از آنچه که بندگان خدا به آن امید دارند از ثواب و قرب نومید است.

﴿مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾ و آن نومیدی بر هر ستمگری که بار ستم می‌برد حکمفرماست، البته بار ستم انکار ولایت یا شرک آوردن به آنست و آن به قرینه تقابل یا آیه بعد معلوم می‌شود که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا﴾ کسی که عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن باشد به ایمان خاص و بیعت خاص ولوی و قبول دعوت باطنی از ستم و کاهش پاداشش نرسد.

اختصاص به ایمان خاص از آن روست که اثر ایمان عام و قبول دعوت ظاهری از دنیا فراتر نمی‌رود.

ثواب فقط مترتب بر ایمان خاص و قبول ولایت است و شکی نیست که مقصود از ناامیدی فقط از ثواب آخرت است. بنابراین «ظلم» اشاره به ظلم و سقوط در آخرت دارد، «هضم» به معنای هجوم، هبوط، سقوط، ظلم، غصب و شکستن است.

و فعل «فلا يخاف» به صورت مجزوم «فلا يخف» نیز خوانده شده است.

﴿وَكَذَلِكَ﴾ همانطور که اخبار قیامت و وعید آن را با قرآن

عربی نازل کردیم هم چنین ﴿أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا﴾ همه‌ی قرآن یا قرآن یا این سوره را به لغت عرب نازل کردیم، یا مقصود این است که قرآن مشتمل بر آداب و علوم است، نه عجمی است (که عرب درک نکنند) و نه اعرابی که در آن آداب و علوم نباشد و این جمله عطف بر جمله‌ی «عنت الوجوه» است.

﴿عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ﴾ و در این قرآن وعید را تکرار کردیم آن هم با الفاظ مختلف و متوافق و مثل‌های بسیار و متخالف.

﴿لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ تا شاید که مجرمین یا عرب یا مردم پرهیزکار شوند یا از وعده‌هایی که به آن‌ها داده می‌شود بترسند یا از معاصی پرهیز کنند.

﴿أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا﴾ یا قرآن عربی موجب تذکّر امور آخرت و اشتیاق به آن‌ها گردد.

بدان که خروج انسان، بلکه همه‌ی حیوان از قوه‌ها به فعلیت‌ها، بلکه باقی ماندن در این حیات و زندگی نیست مگر با خوف و رجا، توبه و انابه، زکات و نماز، برائت و ولایت، خلع و لبس، از بین رفتن و تشکّل پیدا کردن، پشت کردن و روی آوردن، تخلیه و تحلیه، بغض و حبّ، دفع و جذب، تقوی و طاعت و غیر اینها از اسمایی که دلالت بر این دو معنای می‌کند.

پس قول خدای تعالی: «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» اشاره به برائت است، قول خدای تعالی: «أَوْ يَحْدِثْ لَهُمْ ذِكْرًا» اشاره به ولایت است.

﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ﴾ این جمله عطف بر قول خدا: «عنت الوجوه» و فرع بر آنست.

و مقصود این است که خدای تعالی با قیومتش، بر هر چیزی استعلا و برتری دارد، او مالک علی الاطلاق و حق است که هیچ شایبه‌ی بطلان در آن نیست، که قیومیّت این معنای را اقتضا می‌کند، پس چیزی از او درخواست و سؤال نکن، که او با قیومیّت و علوّش همه چیز می‌داند و هر چه را که شایسته درخواست باشد، چه درخواست بشود و چه نشود عطا می‌کند.

﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ﴾^(۱) و در بازخوانی قرآن تعجیل نکن.

﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾ قبل از آن که ما قرآن را وحی کنیم یا قبل از آن که جبرئیل آن را بخواند از آن سؤال نکن، که ما به مصالح نزول قرآن و وقت آن داننا ترسیم، یا عجله به خواندن و قرائت قرآن با ملایکه‌ای که وحی را آورده نکن و قبل از

۱. بعضی از مفسرین گویند علّت نزول آیه چنین بوده که وقتی که جبرئیل آیات را بر پیامبر نازل می‌نمود رسول خدا از شدّت علاقه‌ی به آیات، قبل از اتمام و پایان یافتن آن با جبرئیل قرائت می‌کرد و بعضی گفته‌اند مراد این آیه آنست که تا تمام آیات قرآن را نشنوی و ندانی برای اصحاب خود مگو. تفسیر روض الجنان یا روح الجنان.

تمام کردن ملایکه تو نخوان، یا در خواندن بر یارانت قبل از آمدن وقت حکم آن یا قبل از بیان مجمل آن شتاب نکن.

﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ بلکه بگو: پروردگارا به علم من بیافزا یعنی بر علم به وقت حکم قرآن و بیان آن، یا بر علم به تفصیل و اجمال آن، یا کلاً بر علم من بیافزا.

آیات ۱۱۵ الی ۱۲۹

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۱۱۵) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَىٰ (۱۱۸) وَ أَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَىٰ (۱۱۹) فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ (۱۲۰) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْءٌ تُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ (۱۲۱) ثُمَّ أَجْتَبَهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ (۱۲۲) قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَأِمَّا

يَا تَيْبَتِكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ أَتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ
وَلَا يَشْقَىٰ (۱۲۳) وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ
مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ (۱۲۴) قَالَ
رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا (۱۲۵) قَالَ
كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ (۱۲۶)
وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ
رَبِّهِ ۖ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰ (۱۲۷) أَفَلَمْ يَهْدِ
لَهُمْ كَمَ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي
مَسَاكِينِهِمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْأُولَىٰ النَّهَىٰ (۱۲۸)
وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ
مُّسَمًّى (۱۲۹)

ترجمه

و از پیش به آدم سفارش کردیم، ولی فراموش کرد، و در او عزمی
استوار نیافتیم. و چنین بود که به فرشتگان گفتیم به آدم سجده برید، همه سجده
بردند مگر ابلیس که سرباز زد. آن گاه گفتیم ای آدم این [ابلیس] دشمن تو و
[دشمن] همسرت است، پس مبادا شما را از بهشت آواره کند و در رنج افتی.
برای تو مقرر است که در آنجا [بهشت] گرسنه و برهنه نمایی. و هم چنین
آنجا تشنه و آفتاب زده نشوی. سپس شیطان آنان را وسوسه کرد، گفت ای

آدم آیا می‌خواهی درخت جاودانگی و فرمانروایی بی انقراض را نشانت
دهم؟ آن‌گاه از آن [میوه‌ی ممنوعه] خوردند و عورت‌هایشان بر آنان آشکار
شد و بر آن‌ها از برگ [درختان] بهشتی می‌چسبانیدند [تا پوشیده شود] و
[بدینسان] آدم از امر پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد. سپس
پروردگارش [باز] او را برگزید و از او درگذشت و هدایتش کرد. [و]
فرمود همگی از آن [بهشت] پایین روید - برخی از شما دشمن برخی دیگر
- و چون از سوی من رهنمودی برایتان آمد، هر کس که رهنمود مرا پیروی
کند، نه گمراه شود و نه به رنج افتد. و هر کس از یاد من دل بگرداند، زندگانی
او تنگ خواهد بود، و او را روز قیامت نابینا برانگیزیم. گوید پروردگارا چرا
مرا نابینا برانگیختی حال آن‌که من بینا بودم. فرماید بدینسان بود که آیات ما
برای تو آمد و آن‌ها را فراموش کردی و به همان‌گونه امروز فراموش شده
باشی. و بدینسان هر کس را که از حدّ درگذرد و به آیات پروردگارش ایمان
نیاورده باشد، جزا می‌دهیم، عذاب آخرت سنگین‌تر و پاینده‌تر است. آیا برای
آنان روشن نشده‌است که پیش از آنان چه بسیار نسل‌هایی را نابود کردیم که
[آنان اکنون] در خانه و کاشانه‌هایشان آمد و رفت می‌کنند؟ بیگمان در این
[امر] برای خردمندان مایه‌های عبرت است. و اگر وعده‌ی پیشین
پروردگارت و اجل معینی در کار نبود، آن عذاب [هم اکنون] لازم می‌شد.

تفسیر

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا﴾ این جمله عطف بر قول خدا «كذلك انزلناه» است، مقصود این است که ما قرآن را عربی نازل کردیم، و در آن وعیدها را تکرار کردیم که شاید تقوی ورزند، ولیکن آنها را فراموش می‌کنند، چه ما به آدم پدر آنها عهد بستیم، (که فریب شیطان نخورد).

پس این جمله عطف است که در آن معنای تعلیل است، یا عطف بر «لا تعجل» به اعتبار قسم مقدر می‌باشد.

زیرا که این لام در «لقد» لامی است که مشعر به قسم است و معنای آن این است که در مورد قرآن عجله نکن و عهد و وصیتی که به تو به آرامی و آهسته وحی کردیم فراموش نکن، چون ماقبل از این با آدم نیز عهد بستیم.

﴿إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ قبل از این زمان، یا قبل از خلقت بنی آدم، یا قبل از نزولش به دنیا با آدم عهد بستیم، ولی در او ثبات قدم و استواری نیافتیم و او عهد را فراموش کرد و در نتیجه به بلای بزرگی گرفتار شد، پس تو فراموش نکن، که مانند او گرفتار شوی و مقصود از عزم ثبات قدم و توانایی و تمکن در امر است.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾ به یاد آور هنگامی را که به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنید تا بزرگداشت و تکریم ما را نسبت به آدم و گرفتار نمودن و آزمایش مادر مورد او

را بر اثر فراموش کردن بدانی، تا از فراموش کردن و عدم ثبات قدم بر حذر باشی.

﴿فَسَجِدُوا لِلَّهِ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى﴾ همه‌ی ملائکه سجده کردند

جز ابلیس که از سجود یا از پذیرفتن خودداری ورزید.

﴿فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْقِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ﴾ به آدم گفتیم این شیطان دشمن تو و همسر تو است، (هشیار باش) پس طوری نباشید که وسوسه‌اش در شما اثر کند و از بهشت آواره‌تان سازد مقصود از نهی، آدم و همسرش هر دو بود، نه تنها نهی خود آدم.

﴿فَتَشَقَّى﴾ که در رنج افتی، اینجا ضمیر را مفرد آورد تا مشعر به این باشد که بدبختی و خوشبختی زن تابع بدبختی و خوشبختی مرد است و از سوی دیگر سبوح و قافیه‌ی رؤس آیه‌ها نیز محافظت شده‌است.

یا برای این است که مقصود از شقا و بدبختی خستگی در طلب معاش است، که وسوسه‌ی شیطان سبب هبوط آدم و حوا به زمین و احتیاج آن‌ها به مأکول و ملبوس و مشروب و مسکن شد و خستگی همه‌ی اینها بر مردان نه بر زنان که این معنای را آیه بعد نیز تأیید می‌کند که خدای تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ﴾ زیرا برای تو چنین خواستیم تا

گرسنه و برهنه نمایی، و تشنه و آفتاب زده نشوی.

«أَنَّكَ» با فتحه ی همزه خوانده شده تا عطف بر «أَنَّ لَا تَجُوعَ» باشد، با کسره ی همزه خوانده شده تا عطف بر «أَنَّ لَكَ أَنْ لَا تَجُوعَ» باشد و قول خدا: «إِنَّ لَكَ أَنْ لَا تَجُوعَ» استیناف بیانی در مقام تعلیل است.

﴿فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ﴾ باز (با این همه سفارش) شیطان و سوسه‌ای را به آدم القا کرد.

﴿قَالَ﴾ گفت:

﴿يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ﴾ آیا (میل داری) تو را به درخت جاودانگی رهنمون شوم؟ درختی که اگر از آن بخوری سبب جاودانگی ات می‌شود، اضافه‌ی لفظ «شجرة» به «خلد» به سبب کوچکترین رابطه‌ای است که بین آن دو وجود دارد (به عنوان اضافه‌استعاری که جنبه مجازی دارد نه حقیقی).

﴿وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى﴾ و نیز بر سلطنت بی انقراض رهنمون شوم؟

این عبارت عطف بر «شجرة الخلد» یا بر «الخلد» است.

پس آدم و حواء گفته‌ی شیطان را پذیرفتند و فریب او را

خوردند.

﴿فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْءُ تَهُمَا﴾ در نتیجه از آن

درخت خوردند و عورت‌هایشان برایشان آشکارا شد در سوره‌ی

بقره در تفسیر قول خدای تعالی: «و لا تقربا هذه الشجرة» تحقیق درختی که از خوردن آن نهی شده و چگونگی فریب خوردن آدم و حوا با گفته‌ی ابلیس گذشت.

﴿و طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ﴾ برگ درختان بهشت بر بدنهایشان می چسبانند.

﴿و عَصَى آدَمُ رَبَّهُ﴾ و آدم امر تکوینی پروردگارش را مخالفت کرد یا امر تکلیفی خدا را مخالفت کرد که برای آدم تکر اولی بود.

﴿فَعَوَى﴾ راهی که طبق فطرت بر آن راه بود گم شد.

بدان که نسبت عصیان و نافرمانی بر آدم علیه السلام با این که او نبی معصوم از خطا بود بدان جهت بود که در مورد او انحراف از فطرت توحیدی لحاظ شده است.

زیرا که فطرت و سرشت همه‌ی اشیا بر توحید استوار بوده است، البته این معصیت منافی با عصمت نیست، زیرا که آن به امر خدای تعالی و رضای او بوده است، یا به لحاظ این بوده که آدم دار توحید را ترک کرده و به کثرتها توجه نموده در حالی که خداوند او را امر بر بقا بر توحید و عدم التفات بر کثرتها نموده است.

زیرا که بقا در دار توحید برای آدم بهتر و اولی تر از التفات به کثرتها بوده است اگر چه نسبت به نظام عالم و ایجاد بنی آدم توجه به کثرتها اولی می باشد.

و عصیان و نافرمانی نامیدن ترک اولی به جهت مخالفت آدم با امر اولوی است که نسبت به حال او اولی بوده است و این معنای نیز منافی عصمت آدم نبوده و نیست.

و در خبر آمده است: نهی آدم در بهشت بود، نه در دنیا، و قبل از آن بود که نهی به عنوان حجّت باشد نه بعد از آن و آنچه که منافی عصمت است عبارت از عصیان و گناه در دنیا و بعد از حجّت بودن نهی است.

و در خبر دیگری است: ^(۱) منافی عصمت گناه کبیره یا صغیره بعد از حجّت بودن است، نه صغیره قبل از حجّت بودن. و در خبر دیگری است: خداوند از نزدیک شدن به درخت معیّتی نهی کرد، شیطان درخت دیگری که از جنس همان درخت بود نشان داد و وسوسه نمود، عصیان و نافرمانی آدم به این بود که از قول شیطان فریب خورد.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا ﴿۱۱۵﴾ سپس پروردگارش باز او را برگزید و از او درگذشت و هدایتش کرد.

خدا گفت: همگی از بهشت بروید.

آنان قبل از انتخاب و برگزیده شدن به رسالت به زمین هبوط کردند، چه توبه‌ی آدم در دنیا بود، هبوط به زمین و دنیا قبل از توبه صورت گرفته بود، و این آیه در سوره‌ی بقره چنین آمده

است: «قلنا اهبطوا منها جميعاً» که شیطان و مار، یا ذریه را با آدم و حوا بیرون کرده است و چون اصل در خطاب آدم و حوا بودند.

لذا آن دو را مخصوص به خطاب قرار داد، و به شیطان و مار یا ذریه با این جمله اشاره کرد و فرمود:

﴿بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ و همه را مورد خطاب قرار داده گفت، برخی بر برخی دیگر دشمن خواهید بود.

﴿فَأَمَّا يَا تَيْتَنُكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ و چون از سوی من رهنمودی برای شما آمد، هر که

از رهنمود پیروی کند، گمراه نشود و به رنج بیافتد.

گمراهی در دنیا و شقاوت در آخرت حاصل می شود یا هردو در هر دو است، شقاوت به منزله ی نتیجه ی گمراهی است و مراد از شقاوت ضد سعادت و خوشبختی است، یا مقصود رنج و خستگی است.

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ و هر که از ذکر من دل بگرداند، زندگانی او تنگ خواهد بود.

چون هدایت در اخبار متعدد به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و به خود علی علیه السلام تفسیر شده، ذکر نیز اینچنین تفسیر شده است.

و مقصود از تنگی زندگی تنگی و ضیق در احتیاجات

دنیاست از قبیل مأکول و ملبوس و غیر آن دو، به همین اعتبار در اخبار زیادی به تنگی و ضیق در رجعت تفسیر شده، و این که آن‌ها پس مانده و مدفوع می‌خورند و در بعضی از اخبار به عذاب قبر و تنگی آن تفسیر شده است.

تحقیق مطلب این است که خداوند راحتی را در آخرت وضع کرده و قرار داده است که قلب انسان نمونه‌ای از آنست، و وسعت زندگی و راحتی برای انسان جز از طریق قلب میسر نیست که آن طریق ولایت و طریق آخرت است.

و تنگی عیش و رنج آن جز از دنیا نیست که آن نمونه‌ی جهنم است و خستگی و تنگی در آنجاست و هر کس توجه به دنیا بکند باب راحتی را بر خودش می‌بندد و باب تنگی و خستگی را باز می‌کند و در تنگی می‌افتد، خواه این تنگی را احساس بکند و آگاه باشد، یا نباشد.

و هر کس که ولایت علی علیه السلام را داشته باشد و راه قلب را باز کند، طریق راحتی را بر خودش هموار کرده است.

پس اگر به در قلب و آخرت داخل شود، در وسعت و راحتی داخل شده است، اگر در باب قلب و آخرت داخل نشود در رنج و تنگی می‌ماند، چون هنوز در دنیا مانده است و لیکن او در طریق وصول به راحتی بوده است.

و تنگی زندگی در دنیا و تنگی سینه و تنگی قبر، تنگی

عیش در رجعت، همه‌ی این تنگناها در اثر بسته شدن طریق قلب است.

﴿ وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ﴾ لفظ «نحشره» با رفع خوانده شده، گاهی هم به جزم خوانده شده است، یعنی روز قیامت او را نابینا برانگیزیم.

یعنی او را در روز قیامت از ولایت و امام و آیات و نشانه‌ها و نعمت‌های آخرت محروم و از نگرش به آن کور و نابینا می‌کنیم.

﴿ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴾ می‌گوید: خدایا چرا با وجودی که من بینا بودم نابینا محسور کرده‌ای.

بعضی گفته‌اند: وقتی از قبرش برمی‌خیزد و زنده می‌شود بیناست و آن‌گاه که به محشر می‌آید نابینا می‌شود.

﴿ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا ﴾ خداوند می‌فرماید: نشانه‌ها و آیات بزرگ ما اینچنین بر تو آمد و تو آن‌ها را فراموش کردی، مقصود از آیات بزرگ، انبیا و اولیاست و منظور از آیات کوچک، آیات آفاق و انفس است.

﴿ وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ﴾ همانطور که تو آیات ما را ترک کردی و پیروی از آن ننمودی همینطور امروز تو ترک می‌شوی و کسی به تو اعتنا نمی‌کند.

﴿وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ﴾ و این چنین کسی را که در توجه به دنیا بیشتر از مقدار واجب و مستحب اسراف نماید، جزا می‌دهیم.

﴿وَلَمْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِ رَبِّهِ﴾ و ایمان به نشانه‌های پروردگارش نیاورد که آن‌ها انبیا و اولیا هستند.
 ﴿وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى﴾ بعذاب آخرت از فراموشی، و کور محشور شدن، و تنگی معیشت شدیدتر و ماندگارتر است، تا جایی که اینها در مقابل عذاب آخرت نعمت محسوب می‌شوند.

قصه‌ی آدم عليه السلام در سوره‌ی بقره و در سوره‌ی اعراف با اختلاف جزئی در لفظ و مطلب با آنچه که در اینجا ذکر شده گذشت.

﴿أَيَا خدَا أَن هَا رَا نَهِي نَكَرْد؟!﴾ قَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ ﴿تقدیر آیه چنین است: آیا خداوند آن‌ها را تنبیه و آگاه نکرد؟! پس آیا آن‌ها را راهنمایی ننمود؟

بنابر اختلافی که در همزه و حرف عطف است این که آیا قبل از همزه معطوف علیه در تقدیر است و همزه باید بعد از جرّ عطف فرض شود، یا معطوف علیه بعد از همزه است و همزه در جای خودش می‌باشد؟

و فاعل «لم يهد» ضمیر «الله» یا «الرسول» است، بنابراین جمله‌ی

«کم اهلکننا» در محل مفعول که فعل نسبت به آن معلق است، بنابر آن که تعلیق در غیر افعال قلوب جاری می باشد، یا «لم یهد» به معنای «لم یعلم» است، ممکن است فاعل «لم یهد» ضمیر مجمل باشد، که مضمون جمله‌ی ﴿كَمْ أَهْلَكْنَا﴾ آن را تفسیر کند.

یا فاعل خود جمله با مضمونش بوده باشد و لفظ «نهد» با نون خوانده شده، یعنی آیا ما راهنمایی نکردیم؟!

که چقدر از امت‌های پیشین را هلاک کردیم؟! ﴿قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ﴾ هلاک کردن امت‌های پیشین باید برای آنان عبرت باشد و آنان را به این یقین هدایت کند که خودشان نیز هلاک خواهند شد و برای بعد از نابودی و هلاکتشان زاد و توشه برگیرند.

﴿يَمْشُونَ فِي مَسْكِنِهِمْ﴾ جمله حالیه یا مستأنف است، جواب سؤال از حال آنها یا سؤالی از علت هدایت است.

یعنی در حالی که هم اکنون در خانه‌هایشان رفت و آمد می کنند. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ﴾ در این هلاک کردن به انواع هلاکت‌ها ﴿لَايَةً لِّأُولِي النُّهَى﴾ نشانه‌هایی برای صاحبان عقل است، عقل‌هایی که نهی کننده هستند، یا منتهی الیه هر موجودی در عالم صغیر یا در عالم کبیر هستند و هر جا که لفظ «اولو النّهی» در قرآن آمده است به ائمه علیهم السلام تفسیر شده است.

﴿وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ﴾ اگر «کلمه» یعنی

و عده تأخیر عذاب برای امت مرحوم، یا وعده‌ی عدم عذاب در حالی که محمد ﷺ در میان آنهاست از پیش نبود.

﴿لَكَانَ لِزَامًا﴾ هلاک کردن به انواع هلاکتها لازم و واجب می‌شد، «لزام» با کسر لام اسم مصدر، یا مصدر «لازم» است، که این وصف جهت مبالغه آورده شده است.

﴿وَاجَلٌ مُّسَمًّى﴾ و اجل معینی برای عمر کردن آنها و مدت بقایشان در دنیا هست یا برای عذاب آنها اجل و مدت معینی است، که آن اجل و مدت یا مربوط به روز قیامت، یا روز بدر، یا احد، یا فتح مکه است.

و این جمله عطف بر «کلمه» است و فاصله‌ی بین معطوف و معطوف

علیه جهت اشعار به استقلال هر یک از آن دو در نفی لزوم عذاب است.

آیات ۱۳۰ الی ۱۳۵

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَايِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ (۱۳۰) وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (۱۳۱) وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ

وَالْعَقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ (۱۳۲) وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ ۗ أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ (۱۳۳) وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ ۗ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نُنزِلَ وَنَخْزَىٰ (۱۳۴) قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبِّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ (۱۳۵)

ترجمه

پس بر آنچه می‌گویند شکیبایی کن و سپاسگذارانه پروردگارت را پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن تسبیح بگوی، و در پاسهایی از شب و در سوی روز [به نماز برخیز و] تسبیح بگوی؛ باشد که خشنود شوی. به چیزی که اصنافی از آنان را به آن بهره‌مند گردانیده‌ایم چشم مدوز که تجمل زندگی دنیوی است تا سرانجام آنان را بدان بیازماییم، و روزی پروردگارت بهتر و پاینده‌تر است. و خانواده‌ات را به نماز فرمان ده و در آن صبورانه بکوش، ما از تو روزی نخواستیم بلکه ما خود تو را روزی می‌دهیم؛ و سرانجام نیک، با پروا و پرهیز است. و گویند چرا پدیده‌ی روشنگری از سوی پروردگارش برای ما نمی‌آورد؛ [بگو] آیا پدیده‌ی روشنگری که در کتابهای آسمانی پیشین است برای آنان نیامده است؟ و اگر آنان را پیش از آن [آیات بینات] به عذابی نبود می‌ساختیم بی شک می‌گفتند که پروردگارا چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی، تا پیش از آن که

خوار و زار شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟ بگو همه منتظرند، پس شما هم منتظر باشید، زودا که خواهید دانست رهروان راه راست و رهیافتگان چه کسانی هستند.

تفسیر

﴿فَاصْبِرْ﴾ اگر عذاب آن‌ها به سبب وعده‌ی مهلت و تأخیر و سررسیدن مدّت و اجل باید به تأخیر بیفتد پس صبر کن.
 ﴿عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ بر آن که درباره‌ی دین تو می‌گویند، یا درباره‌ی فریب و خدعه‌ی با تو یا درباره‌ی وصیّ تو و غصب حقّ او و جلوگیری از رسیدن به حقّ خود به زبان می‌آورند.

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾ این مطلب گذشت که مقصود از تسبیح اعمّ از این که متعلّق بر «الله» یا «ربّ» یا «اسم ربّ» باشد، اعمّ از این که بالا متعدّی شود یا خودش بدون واسطه متعدّی باشد یا به صورت مطلق آورده شود و خواه لام بعد از آن برای تعلیل یا تقویت باشد...

منزّه کردن لطیفه‌ی انسانی از تشبّث تعینات و وابسته بودن به کثرت‌ها است.

و آن لطیفه عبارت است از ربّ در عالم صغیر، که اسم ربّ است و با تنزیه آن خداوند از هر چیزی که نباید در حقّ او معتقد شد منزّه می‌گردد.

و چون تنزیه خدای تعالی به سلب نقایص برمی‌گردد که همان حدود و جودست.

و آن نیز به سلب ناشایست حقّ برمی‌گردد تنزیه او عبارت از سلب ناشایست، سلب ناشایست جز گستردگی وجود چیز دیگری نیست و گستردگی وجود به گستردگی صفات خدای تعالی برمی‌گردد به نحوی که هیچ وجود و هیچ صفت وجود از وجود و صفات خدای تعالی را فروگذار نمی‌کند.

دستور تسبیح پیش از طلوع و غروب

لذا تسبیح او عین تحمید او می‌شود، از همین رو است که کم اتفاق می‌افتد تسبیح ذکر شود مگر این که لفظ حمد یا معنای آن همراه تسبیح باشد و امر به رسول خدا به تسبیح به سبب حمد یا به سبب اشتغال بر حمد او یا در حال تلبّس بر حمد او نیز از این جهت است، یعنی او را از حدود کثرت‌ها تنزیه کن در عین حال کمالات کثرت را برای خدای تعالی ملاحظه نمای و گرنه تسبیح تو تسبیح خدا نمی‌شود، بلکه نقص آوری می‌شود.

﴿قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ﴾ اگر مقصود از تسبیح تسبیحی باشد که در ضمن نمازها محقق می‌شود مقصود از تسبیح پیش از طلوع خورشید نماز صبح می‌شود.

﴿وَقَبْلَ غُرُوبِهَا﴾ و پیش از غروب خورشید یعنی نماز

عصر.

﴿وَمِنْ ءَانَايِ الْيَلِّ﴾ لفظ «الآناء» جمع «انی» با کسره‌ی همزه و

فتمه‌ی آن و سکون نون، جمع «الانوا» با کسره‌ی همزه و سکون نون به معنای

ساعت‌ها است، یعنی نماز مغرب و عشاء و نافله‌های شب.

﴿فَسَبِّحْ وَ اطَّرَافَ النَّهَارِ﴾ و خدای را در دو سوی روز تسبیح گوی، که منظور نماز ظهر و نافله‌های آنست و وقت نماز ظهر را اطراف نامیدن برای این است که این وقت دو طرف نصف النهار است، یا مقصود مطلق نماز مستحبی در روز است.

اگر مقصود از تسبیح مطلق تسبیح باشد، مراد از اوقات نیز مطلق اوقات و استغراق آن می‌شود و ذکر قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن جهت اهمیت دادن به این دو وقت است.

﴿لَعَلَّكَ تَرْضَى﴾ لفظ «ترضی» به صورت معلوم و مجهول خوانده شده‌است یعنی باشد که خشنود شوی یا باشد که مورد خشنودی قرارگیری.

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ﴾^(۱) هرگز چشم آرزو و طمع باز نکن به آنچه که به کفار داده‌ایم، از اصناف و انواع نعمت‌های صوری و لذت‌های قوای حیوانی، این جمله خطاب به محمداست به طریق کنایه «به تو می‌گویم همسایه بشنود» و ممکن است خطاب عام باشد اگر چه بعید است.

﴿أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ﴾ «ازواجاً» مفعول به «متعنا» و معنای آن

۱. گویند: رسول خدا از یک نفر یهودی طعامی به قرض خواست یهودی مزبور از دادن طعام بدون گرویی امتناع ورزید پیامبر از این جریان محزون گشت خداوند این آیه را به عنوان دلجویی و تسلیت برای وی نازل نمود و نیز ابورافع هم از مولای خود آن را روایت کرده‌است. مجمع البیان.

این است که: چشم‌های را باز نکن به لذت‌هایی که به آن‌ها دادیم، در حالی که آن صنف‌هایی از نعمت‌های و مستلذات باشد.

بنابراین لفظ «منهم» مفعول به است و اعم از این که «من» تبعیضی اسم قرار داده شود یا جانشین موصوف محذوف باشد، زیرا که معنای بعضیت در لفظ «من» قوی است.

﴿زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ به آنه جلوه زندگی دنیوی را می‌دهیم لفظ «زهرة» منصوب بر ذم، یا بدل از محل «مامتعا» است.

و وجه آوردن این کلمه که به معنای جلوه‌ی حیات دنیاست تصریح به فانی شدن لذت‌های دنیایی است که خداوند به آن‌ها داده و ذم لذت‌های فانی و ذم کفارست.

همچنین مشعر بر این است که آنچه که نهی شده چیزهایی است که وسیله‌ی لذت و تمتع دنیاست و اما نعمت‌های اخروی و نزدیک شدن به مولی که باید مورد نظر و توجه باشد.

﴿لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾ لذت‌های فانی دنیا را بدیشان می‌دهیم تا آن‌ها را عذاب یا آزمایش و امتحان کنیم.

زیرا کثرت اموال موجب عذاب و شکنجه‌ی صاحبان آنست، زیرا آنان به جمع کردن و حفظ اموال اهتمام می‌روزند تا جایی که بر خودشان لذت‌های بدنی را حرام می‌کنند تا بتوانند

اموالشان را حفظ و جمع کنند و یا بر سودور شدن آن افزایند. و نیز آنان پس از بین رفتن و سرقت اموال خود عذاب و شکنجه می‌بینند، تا آنجا که لذت خواب را بر خود حرام می‌کنند و نیز کثرت مال موجب کثرت حقوق است که باید متعبد به ادای آن شد، چه حقوق واجب و چه مستحبّ. و تقیید به امتحان و آزمایش ذمّ دیگری برای کفّار و دلداری دیگری برای مؤمنین است.

﴿وَرِزْقُ رَبِّكَ﴾ و رزقی که پروردگارت داده‌است یا منتظر آن هستی بهتر است.

﴿خَيْرٌ﴾ لفظ «خیر» یا مجرد از تفضیل و برتری است یا مقصود برتر بودن روزی پروردگار است در گمان و نظر. کسی که چشم خویش را به متاع دنیا دوخته و آن را خیر دانسته و بهتر و برتر می‌پندارد؛ یا مقصود این است که متاع دنیا بهتر است به شرط این که همراه با ایمان باشد.

﴿وَأَبْقَى﴾ و آن روزی پروردگار پاینده‌تر است. ذکر پاینده‌تر از آن دوست که آنان می‌پندارند متاع دنیا پاینده است، لذا خدای تعالی فرماید: روزی پروردگار در آخرت از آن پاینده‌تر است و گرنه متاع دنیا را پایندگی نیست.

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ﴾ روزی پروردگارت را مورد

توجه و نظرت قرار بده، اکتفا به نصیب و سهم عنایت و توجه خودت نکن، بلکه خانواده و اهل خودت را نیز متوجه روزی پروردگارت و طالب آن بکن، آنان را به نماز فرمان ده که نماز نمونه‌ی آن رزق است، تا آن را طلب کنند و توجه به سوی آن داشته باشند.

و اهل نبی ﷺ عبارت از هر کسی است که منتسب به او باشد به سبب بیعت عام یا خاص، و کسی که با هر دو بیعت و با نسبت جسمانی به رسول خدا ﷺ نسبت رساند به اهل پیغمبر بودن سزاوارتر از کسی است که چنین نسبت جسمانی را ندارد.

و کسی که با هر دو بیعت به پیامبر منسوب باشد سزاوارتر است از کسی که فقط با بیعت عام منسوب به اوست، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام سزاوارتر از دیگران هستند.

و روی همین جهت بود که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه تا نه ماه در وقت هر نماز به در خانه‌ی علی علیه السلام می آمد و می گفت: «الصَّلوةَ رَحِمَكُمُ اللهُ».

یا مقصود از اهل پیامبر اصحاب کسا هستند و لذا رسول خدا فقط به در خانه‌ی علی علیه السلام می آمد نه کس دیگر.

ابوجعفر علیه السلام فرمود: ^(۱) خدای تعالی بر رسولش امر فرمود که به خانواده‌اش امر را مخصوص گرداند، نه مردم را تا مردم بدانند که اهل پیامبر صلی الله علیه و آله نزد خدا منزلتی دارند، که آن مقام و منزلت برای دیگران نیست، پس آنان را با عموم مردم امر کرد، سپس بار دوم خصوص آنان را مورد امر قرار داد و فرمود:

(وَ أَصْطَبِرْ عَلَيْهَا) و بر آن صبورانه بکوش چون ادامه‌ی نماز کار دشواری است که جز برای آن که در مقامات آخرت متمکن باشد ممکن نگردد، لذا خدای تعالی خصوص پیامبر را امر به صبر نمود، نه اهلش را، و امر به صبر را با صیغه و لفظی ادا کرد که دلالت بر مبالغه و تکلف کند.

﴿لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا﴾ جواب سؤال مقدر است، گویا که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است: چگونه من بر نماز صبر کنم و ادامه دهم در حالی که من مکلف به رفع حاجت خودم و خانواده‌ام در خوراک و پوشاک و آشامیدنی هستم؟

پس فرمود: ما از تو روزی درخواست نکرده‌ایم نه برای خودت و نه برای غیر خودت.

﴿نَحْنُ﴾ ما، نه غیر ما ﴿نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾ روزی می‌دهیم تو را و سرانجام و عاقبت نیکو از آن کسی است که

۱. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۲۷، مجمع‌البیان ج ۴ ص ۳۷ و عوالی اللّٰلی ج ۲ ص ۲۲.

از اشتغال به غیر نماز پرهیزد، چون استعمال عاقبت در عاقبت پسندیده خوب زیاد شده؛ لذا هر جا که لفظ عاقبت به صورت مطلق آورده شود عاقبت نیکو به ذهن متبادر می‌شود.

﴿وَقَالُوا﴾ عطف بر «نفتنهم» است و تفاوت معطوف و معطوف علیه در ماضی و مضارع برای اشاره به این است که این قول از آن‌ها واقع و محقق شده است؛ یا عطف به اعتبار معناست، گویا که خداوند فرموده است: «فتناهم به» یعنی ما آن‌ها را به این وسیله آزمایش کردیم.

و آنان گفتند: ﴿لَوْلَا يَأْتِينَا﴾ چرا محمد ﷺ در ادعای نبوتش ﴿بِأَيَّةٍ مِّن رَّبِّهِ﴾ نشانه‌ای از پروردگارش برای ما نمی‌آورد که بر صدق نبوتش دلالت کند، گویا بر آنچه که از او دیدند اعتنا نکرده‌اند یا آن را حمل بر سحر و جادو کردند که این گونه اعتراض نمودند.

﴿أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى﴾ آیا من آنان را بدون پدیده روشنگر و می‌گذارم؟

در حالی که به رسول خدا قرآن دادم که بیان‌کننده‌ی جمیع چیزهایی است که در کتابهای پیشینیان است از عقاید، اخلاق، عبادات و سیاسات.

و حال آن که محمد بی‌سواد است و نوشتن بلد نیست، با عالمی هم رفت و آمد نداشته که کتابهای گذشته را از او آموخته

باشد، یعنی آنان با این درخواست و گفتارشان دلالت بر صدق پیامبر ﷺ و قبول نبوت او را نمی‌خواهند، بلکه مقصودشان این است که او را به امری الزام‌کنند که از آوردن آن عاجز باشد، یا مقصودشان استهزا و مسخره کردن است.

﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ﴾ و اگر ما آنها را قبل از محمد ﷺ یا قرآن، یا قبل از احتجاج به وسیله‌ی محمد و کتابش با عذابی هلاک می‌کردیم ﴿لَقَالُوا﴾ دلیل و برهان بر ما می‌آوردند و می‌گفتند: ﴿رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا﴾ پروردگارا چرا برای ما رسول نفرستادی تا ما را به سوی تو بخواند، و ما را از غفلت خویش بیدار سازد و از جهل و نادانی خارج نماید.

﴿فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ﴾ و ما در آن هنگام رسولان و جانشیان تو را پیروی می‌کردیم و تابع کتابها و احکام تو می‌شدیم. ﴿مِن قَبْلِ أَنْ نُنزِّلَ﴾ پیش از آن که با عذاب دنیوی ذلیل گردیم.

﴿وَنُحْزِي﴾ و قبل از آن که در آخرت خوار شویم، یا قبل از آن که در انظار و پیش خودمان خوار بگردیم، یا قبل از آن که ذلیل شویم و در نزد تو از اعمال خویش خجلت بریم. ﴿قُلْ كُلٌّ﴾ بگو: هر یک از ما و از شما ﴿مُتَرَبِّصٌ﴾ منتظر

سرانجام خویشیم و چشم به راه آنیم که چه چیزی در عاقبت ظاهر می شود.

﴿فَتَرَبَّصُّوا فَمَا تَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ﴾ پس منتظر بمانید، به زودی خواهید دانست که چه کسی صاحب راه راست است، یعنی بر شما ظاهر خواهد شد که چه کسی از اصحاب صراط و ثابت در آنست؟ یعنی چه کسی به ولایت و صاحب قلب متحقق است؟ ﴿وَمَنْ أَهْتَدَى﴾ و به زودی معلوم خواهد شد که چه کسی به صراط هدایت یافته است، مقام او مقام القای سمع گشته است و لایق شنودن پیام ماست.

با این بیان دیگر از ذکر قضیه ی مخالف (مفهومی) آن استغنا جسته و ضروری ندانست بگوید که چه کسی اصحاب صراط نیست و چه کسی به صراط راه نیافته است؟

سُورَةُ الْأَنْبِيَاءِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همه‌ی این سوره کلی است و آن یکصد و دوازده آیه است

آیات ۱۱ الی ۱۰

أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ
 مُّعْرِضُونَ (۱) مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا
 اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (۲) لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا
 النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ
 أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصِرُونَ (۳) قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ
 الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۴)
 بَلْ قَالُوا أَضْغَثُ أَحْلَمَ بَلْ أَفْتَرَنَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا
 بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ (۵) مَا ءَامَنَتْ قَبْلَهُمْ مِّن قَرْيَةٍ
 أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ (۶) وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا
 نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷)
 وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا

خَلِيدِينَ (۸) ثُمَّ صَدَقْنَاهُمْ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ
 نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (۹) لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ
 ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده مهربان

مردمان را [هنگام] حسابشان نزدیک شده‌است و ایشان همچنان در غفلت رویگردانند. هیچ پندی تازه از سوی پروردگارت برای آنان نیامد مگر آن را به بازیچه شنیدند. دلبسته‌ی لهند، و ستم پیشگان [مشترک] رازگویی شان را پوشیده داشتند [و گفتند] آیا این [پیامبر] جز بشری همانند شماست، آیا دیده و دانسته به سوی جادو می‌روید؟ گفت: پروردگار من هر سخن را در آسمان و زمین می‌داند، و اوست شنوای دانا. یا اینکه گویند: [قرآن] خوابهای پریشان است. یا [گویند] آن را بر ساخته‌است. یا [گویند] او شاعری است. پس باید مانند آنچه به پیشینیان داده شد معجزه‌ای برای ما بیاورد. پیش از آنان هم اهل هیچ شهری که [بعدها] نابودش کردیم، ایمان نیاورده بودند، آیا آن وقت اینان ایمان می‌آورند؟ و ما پیش از تو جز مردانی که به آنان وحی می‌فرستادیم، نفرستادیم، اگر نمی‌خواستیم از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسند. و آنان را به صورت پیکری نساخته بودیم که خوراک نخورند و [آنان هم] جاودانه نبودند. سپس وعده‌ی خویش را درباره‌ی آنان تحقیق بخشیدیم و آنان و کسانی را که می‌خواستیم نجات دادیم و اسرافکاران را نابود کردیم. به راستی که به سوی شما کتابی فرو

فرستاده‌ایم که در آن یاد [و سخن] شما هست، آیا تعقل نمی‌کنید؟

تفسیر

﴿أُقْتَرَبَ﴾ «قرب منه» مانند «کرم» و «قربه» مانند «سمع» با «اقترب» یک معنا دارد، ولیکن در «اقترب» معنای مبالغه است. ﴿لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ﴾ نسبت قرب و بعد به افعال جز به اعتبار اوقات آن افعال نیست و وقت حساب عبارت از وقت قیامت است.

چون قیامت در طول زمان واقع است نه در عرض آن، قیامت مقوم زمان است نه قسمتی (اجزای) از آن؛ لذا قرب و بعد آن دیگر نمی‌تواند بر حسب زمان باشد.

بلکه قیامت نزدیک به زمان است، اگر چه نسبت زمانیات نسبت به قیامت متفاوت باشد، بعضی از آنها نزدیک و بعضی دور است، به جهت همین تفاوت است که رسول خدا ﷺ فرمود: «بعثت أنا و السّاعة كهاتين» یعنی مبعوث شدم من و قیامت مانند این دو، برخلاف سایر انبیا که در این وضعیت نبودند. ﴿وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾^(۱) آنان از حساب و از آمادگی برای حساب در غفلت هستند (از یاد قیامت و مهیای

۱. غافلان دو گروهند: یکی در کار دنیا و هوای نفس مستغرق گروه دوم آنان که در مشاهده جلال و جمال حق مستهلک. کشف الاسرار خواجه عبدالله انصاری.

حساب شدن) اعراض می‌کنند (یعنی هر چه از عمر می‌گذرد مردم به مرگ نزدیک‌تر شوند ولی علاقه آنان به دنیا و غفلتشان از آخرت بیشتر می‌شود).

﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ﴾ هیچ پند و ذکری برای حساب از پروردگارشان نیامد مگر اینکه آن را شنیده و بازیچه پنداشتند.
 ﴿مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ﴾ پندی که از جانب پروردگارشان می‌آید یا در باطن آنانست به سبب زجر ملایکه‌ی زاجر، نهی عقل ناهی، واردات نفسانی از قبیل هموم و غموم و خوابهای ترساننده و بشارت دهنده، یا (پندی که) در خارج (از وجودشان) است به سبب واردات خارجی از قبیل ابتلائات، امتحانات و حرکت‌هایی که از گردش روزگار می‌آید.

و کمتر می‌شود که انسان از آنها خالی باشد و مانند یادآوری‌های انبیا و اولیا و علما (ره) از اندازها و تبشیرها.
 ﴿إِلَّا أَسْتَمَعُوهُ﴾ آن پندها را با گوشهای ظاهری یا باطنی شنیدند.

﴿وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾ آنان (آن پندها را) به بازیچه گرفته با آن بازی کردند، بدین گونه که آن را مانند افسانه پنداشتند که حقیقتی ندارد، یا مشغول به چیزهایی دیگر غیر از آن پندها شدند چون اعتنا به پندها نکردند.

﴿لَا هِيَّةَ﴾ دل‌های آنان ﴿قُلُوبُهُمْ﴾ مشغول به غیر آن پندها است، یا مشغول به لهُو هستند.

و فرق بین لهُو و لعب این است که لعب کاری است که هیچ غایت و هدف عقلانی ندارد، ولی دارای غایت خیالی است، ولی لهُو نه غایت عقلانی دارد و نه غایت خیالی اگر چه در واقع و نفس الامر خالی از غایت نمی‌باشد ولی آن غایت مورد احساس و درک نیست.

﴿وَأَسْرُوا﴾ به معنای سرّ و جمع «نجوی» می‌باشد. و معنای آیه این است که آنان نجوی می‌کردند (سرّی حرف می‌زدند).

و تعلیق فعل «اسرّوا» به «نجوی» برای مبالغه در اخفا و پنهان کردن سخنان است، یا آنان مناجاتشان را پنهان می‌داشتند همانطور که هر چه را که در مورد آن نجوی داشتند پنهان می‌کردند علّت اینکه آنان سخن گفتن درباره رسالت پیامبر ﷺ را مخفی می‌کردند این بوده که آنان از امر پیامبر در شكّ بودند و شخصی که شكّ می‌کند ممکن نیست تسلیم شود تا آن حدّ که دیگر سخنی نگوید.

و از سوی دیگر نمی‌تواند آشکار و علنی ردّ یا قبول نماید،

چه بر هیچ یک از آن دو روی نمی آورد.

و ممکن است جهت اخفا این بود که می ترسیدند مؤمنین اطلاع پیدا کنند و رسوا شوند.

﴿الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ بدل از ضمیر یا فاعل است و واو علامت جمع است، یا منصوب بر ذمّ یا اختصاص است.

وجه آوردن این جمله تصریح به وصف ذمّ برای آنان مستجّل و ثابت نمودن ظلم و ستم شان می باشد.

﴿هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ آنان در نجوای خودشان می گفتند:

آیا این رسول جز بشری مانند شماست، پس نمی تواند رسول باشد، بنابر این هر چه از او صادر می شود و غیر طبیعی است، جز سحر و جادو چیزی نیست.

﴿أَفَتَأْتُونَ السَّحْرَ﴾ آیا سحر را پذیرفته و به آن روی می آرید؟!

﴿وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴾ در حالی که شما می بینید که محمد بشر است و با وجود رسالت و جایز نیست که ساحر باشد، یا شما بینایان و حکیم هستید و نباید به صرف ادّعایی که برهان بطلان آن با خودش می باشد فریب بخورید.

﴿قَالَ﴾ پیامبر ﷺ به آنان گفت سرّی و پنهان سخن بگوئید

یا سخن آشکار سازید بر خداوند چیزی مخفی نیست؛ زیرا که:
 ﴿رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ پروردگار
 من هر گفته و سخن را که در آسمان و زمین است می‌داند.
 لفظ «فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» ظرف «القول» یا
 «لِيعْلَمُ» یا حال از «القول» یا از فاعل «يعلم» است.
 ﴿وَهُوَ السَّمِيعُ﴾ و او شنوای هر مسموع است که شنوایی
 جز او نیست.

﴿الْعَلِيمُ﴾ او عالم به هر معلوم است که دانایی جز او نیست.
 «پس اقوال آنان را می‌شنود، خواه پنهان باشد یا آشکار،
 احوال و ضمائر آنان را می‌داند، پنهان بکنند یا نکنند.
 ﴿بَلْ قَالُوا﴾ عطف بر «أَسْرُوا... تا آخر» است؛ زیرا که این
 جمله در معنا به این بر می‌گردد که آنان چنین گفتند: محمد ﷺ جز
 بشری همانند شما نیست و کلامی هم که آورده سحر و جادوست.
 و جمله‌ی «بَلْ قَالُوا» نمایانگر و بیانگر آن گفته‌است که
 از حقیقت قرآن بسی دورترست و آن این بود که می‌گفتند:
 ﴿أَضْغَتْ أُحْلَمُ﴾ قرآن صور خیالاتی است که دیوانه آنها را
 می‌بیند، یا مانند خیالاتی است که شخص خوابیده به صورت رؤیا
 مشاهده می‌کند بدون اینکه حقیقتی داشته باشد (که با این قرآن
 دعوی نبوت می‌کند).

﴿بَلْ أَفْتَرْنَاهُ﴾ بلکه قرآن را از پیش خود ساخته و آن را به خدای تعالی نسبت داده است.

و این جمله عطف بر «قالوا أضغاث أحلام» است به تقدیر «قالوا»، که دریافت و استدراك در حکایت است از قول دورتر به دورتر از آن، یا عطف بر «اضغاث أحلام» و دریافت و بیان آن حکایت است، یعنی این گفتار از قول و گفته‌ی آنان بوده که خداوند آن را برای ما حکایت کرده است. و به هر تقدیر این جمله انتقال از دورتر به دورتر از قرآنست.

زیرا که خیالات شخص دیوانه هم مطابق واقع نمی‌شود و هم مقرون به قصد گوینده نیست بر خلاف اختلاق و ساختن و جعل کردن که خیالاتی است که با قصد قایل همراه است. ﴿بَلْ هُوَ شَاعِرٌ﴾ گفتند که محمد درك می‌کند و آگاه است که چه می‌گوید: بلکه او تدلیس‌کننده و فریب‌دهنده است و چیزی را که حقیقت ندارد به صورت حق ظاهر می‌کند، بدین گونه که آن را مشتبه می‌سازد و این دورتر و بعیدتر است.

زیرا که آگاهی و احساس اضافه بر معنای اختلاق و جعل همراه با تصرف در اظهار شیء است.

و این جمله نیز عطف بر «قالوا» به تقدیر «قالوا» یا

عطف بر حکایت کننده‌ی قول است.

﴿فَلْيَأْتِنَا بَيِّنَةً﴾ محمد شاعر بزرگی است که این کلمات را خود فرا یافته است (و از دروغ به خدا نسبت میدهد اگر محمد صادق و راستگوست نشانه و آیه‌ای برای ما بیاورد.

﴿كَمَا أَرْسَلْنَا الْأَنْبِيَاءَ مِنْ قَبْلِهِ﴾ چنانچه پیامبران پیشین آیت و نشانه‌ی آشکار داشته‌اند، مانند عصا و ید بیضای موسی، ناقه‌ی صالح، زنده کردن مردگان، خوب کردن برص و پیسی به دست

عیسی عليه السلام.

﴿مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا﴾ پیش از مردم مکه هم ما اهل شهری را که ایمان (به خدا و قیامت) نیاوردند همه راهلاک کردیم، یعنی هلاک کردن آنان بدان جهت بود که پیشنهاد آوردن آیات و نشانه‌ها می‌دادند، اینکه هلاکت آنان بدین جهت باشد به دلیل آنست که خدای تعالی هلاکت آن قوم را بعد از پیشنهاد کفار مبنی بر آوردن آیه و نشانه از طرف محمد صلى الله عليه وآله ذکر کرده است.

﴿أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ﴾ اگر محمد به پیشنهاد آنان عمل کرد و آنچه را خواستند آورد آیا آنان ایمان می‌آورند؟! (تا مگر از هلاک و عذاب خدا بپرهیزند؟)

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا﴾ ردّ انکار آنانست مبنی

بر اینکه چگونه می شود بشر رسول باشد؟ چنانچه فقره‌ی اوّل آیه ردّ نظریّه و پیشنهاد آنان است.

﴿نوحیٰ اِلَیْهِمْ﴾ به پیامبران پیشین وحی می فرستادیم همانگونه که بر تو وحی می فرستیم البتّه «یوحی» با یا نیز خوانده شده به معنای وحی می شود.

﴿فَسأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ آنچه نمی دانید از اهل ذکر بپرسید.

در سوره‌ی نحل تفسیر و تفصیل این (ای رسول ما به امت بگو) که شما خود اگر نمی دانید بروید و از اهل ذکر سؤال کنید (برخی مفسّرین گفته اند: مراد از اهل ذکر علمای تورات و انجیل است و برخی گفته اند علمای ربّانی هر ملّت و در احادیث ما اهل ذکر به ائمه علیهم السلام تفسیر شده است).

﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا یَأْکُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا کَانُوا خَالِدِینَ﴾ هیچ یک از پیامبران را پیکره‌ای قرار ندادیم که طعام و غذا نخورند و در دنیا جاودانه و همیشگی نبودند، بلکه همه‌ی آنان در معرض مرگ بودند.

این بیان ردّ قول کفار است که می گفتند:

چگونه است این رسول که طعام می خورد و در بازارها راه می رود؟ و نیز ردّ شگفت زدگی آنانست که چگونه بیماری و مرگ

بر پیامبر عارض می‌شود، آنجا که گفتند: «هل هذا الا بشر مثلکم!»!

﴿ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ﴾ از آنکه جهال و اشرار امت گفتار رسولان حق را انکار کردند و در مقام آزارشان بر آمدند، به آنان (رسولان) وعده‌ی یاری دادیم در آنجا که گفتیم: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا» و وعده‌ی منت گذاشتن بر آنان به جهت امامت دادن و وارث نمودن بر زمین است که در آیه: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا... تا آخر» آمده‌است.

پس این وعده همان جانشینی در زمین و تمکین در دین و تبدیل خوف و ترس آنان به امنیت است که البته براین آیه تصریح شده‌است که: «وَعَدَاللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» تا آخر وعده خدا مخصوص مؤمنان شایسته کار است که متضمن همان وعده‌ها «نجات دادن از دشمنان و پیروزی بر آنانست».

﴿فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ﴾ و آنان را با هر که خواستیم از شر دشمنان نجات دادیم و مسرفان ظالم را هلاک گردانیدیم اسراف ضد قصد و میانه روی است، و میانه روی و قصد عبارت از استعمال اموال، اعضا، قوا و مدارک است در چیزی که شایسته است.

البتّه همان مقدار که شایسته است، نه زیادتراز آن و نه کمتر.

پس اسراف به این معنای اعمّ از خشک دستی و زیاده روی است.

گاهی اسراف در مقابل این دو حالت استعمال می شود، چه تبذیر و زیاده روی، صرف و استعمال کردن امور فوق است در چیزی که نباید در آن استعمال شود.

و خشک دستی کوتاهی در مصرف و استعمال در جایی است که شایسته می باشد، یا کوتاهی در مصرف کردن به مقدار شایسته است و اسراف مصرف کردن آن امور است در چیزی که شایسته است زیادتراز مقدار لازم و شایسته.

در اینجا معنای اوّل مقصود است، زیرا که مقصود از اسراف در اینجا تسلیم نشدن و سرباز زدن از انبیاست، امساک در این است که مدارك و قوارا در جهت انقیاد آنان مصرف کند.

و در این آیه ترغیب و تشویق به تسلیم و انقیاد به نبی ﷺ و تهدید مخالفت با اوست.

﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا﴾^(۱) همانا ما به سوی امت کتابی که مایه شرافت و عزّت شماست فرستادیم پس از آنکه ترغیب

۱. این آیت اهل قرآن را تشریفی است بزرگوار و تهنیتی مهربان، که خاک جهان غلام قدمهای اهل قرآن و قدحهای شراب کوثر مشتاق لبان اهل قرآن. کشف الاسرار

و تخویف را به اتمام رسانید قریش یا عرب را مخاطب قرار داد.
﴿فِيهِ ذِكْرُكُمْ﴾ در آن کتاب آوازه و شرف شماست یا آن
 کتاب سبب ذکر شما در بین مردم است یا سبب تذکر و یادآوری
 شما نسبت به آخرت.
﴿أ﴾ آیا اعراض می‌کنید؟! **﴿فَلَا تَعْقِلُونَ﴾** پس تعقل و
 اندیشه نمی‌کنید که ذکر شما در آن کتاب است، یا عاقل نمی‌شوید
 و ظالم و ستمگر می‌شوید؟!!

آیات ۱۱ الی ۲۴

وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا
 بَعْدَهَا قَوْمًا ؕ آخِرِينَ (۱۲) فَلَمَّا أَحْسُوا أَسَٰئَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا
 يَرْكُضُونَ (۱۲) لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ
 وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ (۱۳) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا
 ظَالِمِينَ (۱۵) فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ
 حَصِيدًا خَمِدِينَ (۱۵) وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ
 وَ مَا بَيْنَهُمَا لِعِبِينِ (۱۶) لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوَآ
 لَا تَخَذُنَّهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَعَلِينَ (۱۷) بَلْ نَقْذِفُ
 بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ

الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (۱۸) وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ
 وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ (۱۹) يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
 لَا يَفْتُرُونَ (۲۰) أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ
 يُنشِرُونَ (۲۱) لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا
 فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُسْأَلُ
 عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ (۲۳) أَمْ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ
 إِلَهًا قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِّن مَّعَىٰ وَذِكْرٌ مِّن
 قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُّعْرِضُونَ (۲۴)

ترجمه

و چه بسیار شهرهایی را که [اهالی آن] ستمگر بودند، درهم
 شکستیم، و بعد از آنان قومی دیگر پدید آوردیم. و چون عذاب ما را احساس
 کردند، آنگاه بود که از آن گریختند. نگریزید و به مهد ناز و نعمت و خانه و
 کاشانه تان باز گردید، شاید که از شما بازخواست شود. و همچنان سخنانشان
 این است تا اینکه آنان را همچون [گیاه] درو شده‌ی پژمرده گردانیم. و ما
 آسمان و زمین و مابین آنها را به بازیچه نیافریدیم. اگر می‌خواستیم که
 بازیچه بگیریم، به اختیار خویش می‌گرفتیم که ما کاردانیم. بلکه حق را بر
 باطل می‌کوبیم و آن را فرو می‌شکافد، آنگاه است که آن نابود می‌گردد، وای
 بر شما از توصیفی که می‌کنید. و هر کس در آسمانها و زمین است از آن

اوست و کسانی که نزد او هستند از پرستش او سرباز نمی‌زنند و خسته نمی‌شوند. شب و روز نیایش می‌کنند بی‌آنکه سستی ورزند. یا خدایانی زمینی به پرستش گرفته‌اند که برانگیزاننده‌ی [آنان در قیامت] اند؟ اگر در آن دو خدایانی [متعدد] جز خداوند [یگانه] بود، تباه می‌شدند؛ خداوند صاحب عرش از توصیف آنان منزّه است. [و] در آنچه می‌کند بازخواست نمی‌شود، ایشان [/ انسانها] بازخواست می‌شوند. یا به جای او خدایانی را به پرستش گرفته‌اند؟ بگو برهانتان را بیاورید؛ این یادکرد همراهان من و یادکرد پیشینیان من است؛ ولی بیشترین آنان حق را نمی‌شناسند و رویگردانند.

تفسیر

﴿وَكَمْ قَصَمْنَا﴾ این جمله حالیّه و «کم» خبریّه یا استفهامیّه است، و «قصم» به معنای کسر و شکستن است و آن کنایه از هلاک کردن است، اعم از اینکه مقصود از: ﴿مِنْ قَرْيَةٍ﴾ اهل قریه باشد، که لفظ «قریه» از باب مجاز در اهل قریه استعمال شده است. یا لفظ «أهل» در تقدیر باشد، یا مقصود خود قریه است و شکستن قریه کنایه از هلاک و نابودی اهل آنست.

﴿كَانَتْ ظَالِمَةً﴾^(۱) این جمله صفت «قریه» یا جواب سؤال از حال قریه یا از علت هلاک کردن قریه است.

۱. نتیجه ظالم، خرابی وطن است که مصطفی فرمود. اگر ظلم خانه‌ای در بهشت باشد خداوند خرابی را بر آن مسلط خواهد کرد. کشف الاسرار

و به هر تقدیر مفید تعلیل است! یعنی به علت ستمگر بودن

هلاکشان کردیم.

﴿وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾ عطف بر «کم

قصمنا» از قبیل عطف تفصیل بر اجمال است، یعنی و سپس بعد

از ایشان مردمانی دیگر پدید آوردیم.

﴿فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ﴾ و چون

عذاب ما را احساس کنند از عذاب ما فرار می کنند.

﴿لَا تَرْكُضُوا﴾ جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است، گویا

که گفته شده: پس چه چیزی شایسته است به آنان گفته شود؟

خدای تعالی از باب توبیخ و سرزنش و استهزا می فرماید:

از عذاب خدا فرار نکنید.

﴿وَأَرْجِعُوا إِلَيَّ مَا أَتْرَفْتُمْ فِيهِ﴾: «أترفته النعمة»

نعمت او را به طغیان انداخت و «وأتترف فلان» به صورت فعل

معلوم یعنی اصرار بر تجاوز کرد؛ و «أتترف فلان» به صورت

فعل مجهول به معنای این است که او به حال خود رها شد تا هر چه

می خواهد بکند و هر کاری می خواهد انجام دهد.

یا به این معناست که او آن چنان در نعمت است که چیزی

مانع آن نیست، یا تکبر می ورزد.

﴿وَمَسَكْنِكُمْ﴾ به منزلهایتان برگردید.

برخی گفته‌اند: بعد از نزول عذابهایی چون قتل و غیر آن، ملائکه از باب استهزا چنین گفتند: حالا به منزلهایتان برگردید! ﴿لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ﴾ باشد که سؤال کنندگان از دنیای شما همانطور که قبل از این سؤال می‌کردند سؤال کنند، یا شاید شما در مورد نعمت‌هایتان مؤاخذه بشوید که با آنان چکار کردید؟ یا مورد سؤال قرار می‌گیرید که چگونه است که نعمت‌های شما عذاب را از شما دفع نمی‌کند؟

یا مورد سؤال انبیاء علیهم‌السلام قرار می‌گیرید که: چرا به آنان ایمان نیاوردید همانطور که قبل از این از شما چنین سؤال می‌کردند و به هر تقدیر سؤال هر چه باشد برای استهزاست. ﴿قَالُوا يَوَيْلَنَا﴾ بعد از احساس عذاب به حسرت و ندامت گفتند: ای وای بر ما!

و کلمه‌ی «ویل» به معنای رسوایی است یا کلمه‌ی تفجع است که هنگام فاجعه و سختی گفته می‌شود، یا به معنای وقوع در هلاکت و نابودی ورود شر است، و این کلمه منادی واقع می‌شود، بدین گونه که آن مانند ذوی العقول قرار داده می‌شود، یا منادی محذوف است و تقدیر آن چنین است: «یا قوم انظروا ویلنا» ﴿إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ استیناف در مقام تعلیل است، یعنی پس از دیدن عذاب اعتراف کردند به خودهاشان ستم کردند یا به

پیامبرانشان، یا به مردم که آنان را از انقیاد و فرمانبری انبیا منع کردند، یا غیر از اینها از ظلم و ستم‌های دیگر و پس از دیدن عذاب، اعتراف به گناه به حال آنان سودی ندارد.

﴿فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا﴾

این دعوی آنان استمرار دارد تا آنجا که آنان را مانند گیاه چیده شده قرار دهیم، و چون مقصود یک گیاه درو شده و چیده شده است لفظ «حصید» را به صورت جمع نیاورد، یا آنان را به یک زرع تشبیه کرد که مشتمل بر ساقه‌های متعدد باشد و لذا «حصید» را مفرد آورد.

﴿خَامِدِينَ﴾ این کلمه وصف «حصید» یا مفعول بعد از

مفعول است، زیرا که مفعول فعل «جعل» در اصل خبر است و آن کنایه از استیصال و درماندگی است.

بعضی گفته‌اند: آیه درباره‌ی اهل قریه‌ای از یمن است که خداوند برای آنان پیامبر فرستاد اما اهل آن قریه او را کشتند، از این رو خداوند بخت النصر را بر آنان مسلط نمود، آنان از وطن و دیارشان گریختند، ولی ملایکه آنان را برگردانیدند، و کوچک و بزرگشان کشته شدند تا آنجا که هیچ اسم و رسمی از ایشان باقی نماند.

در بعضی اخبار ذکر شده که این آیه در ظهور قائم عجل الله فرجه نازل

شده، چه وقتی که او به بنی امیّه و شام خروج می‌کند، بنی امیّه به روم فرار می‌کنند اهل روم به آنان می‌گویند: ما شما را راه نمی‌دهیم تا نصرانی شوید، پس بنی امیّه به گردنهایشان صلیب می‌اندازند و داخل روم می‌شوند، وقتی اصحاب قائم علیه السلام نزد آنان حاضر می‌شوند رومیان خواستار صلح و امان می‌شوند.

پس اصحاب قائم علیه السلام هم به آنان می‌گویند: ما امان نمی‌دهیم مگر اینکه کسانی از ماکه پیش شما هستند به ما واگذارید رومیان هم بنی امیّه را تسلیم می‌کنند.

این است بیان آینده از قول خدای تعالی: «وارجعوا الّی ما اترقتم و مساکنکم لعلکم تسألون» از چه رو شما درباره‌ی گنجینه‌ها و خانه‌هایتان بازخواست می‌شوید؟!

در حالی که خداوند به آن داناترست. پس آنان می‌گویند: ای وای بر ما ظالم و ستمگر بودیم، و این دعوی آنان به طور استمرار هست تا وقتی که ما آنان را همانند گیاه درو شده نو مستأصل و درمانده قرار دهیم.

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَٰعِبِينَ﴾ آسمان و زمینی را عبث و بازیچه خلق نکردیم که در آن توجّه به غایت عقلانی و حکمت‌ها و نکات و دقایق متقن نشود. چون لعب به معنای بازی؛ عبارت از کاری است که دارای

غایت و هدف است و لکن غایت آن فقط خیالی است مانند بازی کردن اطفال.

چنانچه لهو کاری است که حتی غایت خیالی ظاهر نیز نداشته باشد.

و مقصود این است که در خلقت آسمان و زمین و ما بین آن دو آنقدر حکمت‌ها و دقایق و مصلحت‌هایی که بر آن مترتب است زیاد است که شمردن غایت‌های متقن و محکم آن ممکن نیست.

بنابراین خلقت آن بازی نیست بلکه به جهت تکمیل نفوس

و اتمام فعلیت‌های آنانست تا مستحق ثواب و عقاب شوند.

﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا﴾ این

جمله یک جمله شرطی فرضی است یعنی اگر می‌خواستیم کار لهو انجام دهیم و لهو اتخاذ کنیم راهی بهتر از این اتخاذ می‌کردیم، به نحوی که غیر از ما کسی بر آن مطلع نمی‌شد و آسمان و زمین را که برای همه مشهود است لهو و بازیچه نمی‌گرفتیم.

ضمناً لهو به زوج و همسر نیز تفسیر شده است، تا ردّ کسی

باشد که بین خود و بهشت نسبت و دامادی معتقد است (یعنی خود را بهشتی و داماد بهشتیان می‌داند).

تفسیر به فرزند هم شده است تا ردّ بر کسی باشد که برای

خدا فرزند ثابت می‌کند و مؤید این تفسیر است آنچه که خواهد

آمد همانطور که در آینده معلوم می‌شود.

﴿إِنْ كُنَّا فَعَلِينَ﴾ تأکید شرطیه اوّل و جزای شرط محذوف است، برخی گفته‌اند لفظ «ان» نافیه است.

﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ﴾ گمان می‌رود آنچه که مناسب‌تر به توافق دو جمله معطوف و معطوف علیه است این است که چنین گفته شود: «بَلْ قَذَفْنَا بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ» ولیکن ما می‌گوییم: مقصود از حقّ حقی است که به وسیله او خلق شده‌است و آن مشیّت است که ولایت مطلقه نام دارد.

آسمان اعمّ از آسمان عالم طبع و آسمان عالم ارواح، خود عالم کبیر و صغیر است، همچنین زمین و آنچه که بین آسمان و زمین است اعمّ است از آنچه که در عالم کبیر و صغیر است.

و همانطور که مشیّت که اضافه‌ی اشراقی خداست حقّ است و شایبه‌ی باطل در آن نیست، همچنین جمیع تعینات و ماهیّات باطل‌اند و شایبه‌ی حقّ بودن در آنان نیست و خدای تعالی بر طبق آیه: «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»، هر طور که بخواهد بر سبیل استمرار و دوام انفاق می‌کند یعنی با اضافه‌ی اشراقیه‌ی خویش تعینات و ماهیّات را که امری اعتباری هستند باطل می‌کند، قوا، نقایص، استعداد و آمادگی‌ها را طرد می‌کند تا تنها وجه او که حقّ است بماند.

همانطور که خدای تعالی با آفریدن آسمان‌های ارواح و زمین‌های اشباح با تجلی حقی ماهیت اعتباری ظلمانی را در ابتدا باطل نمود.

همچنین از حیثیت دوام و استمرار نیز باطل را از آنها دور می‌کند، چه آن ماهیت‌ها خودشان فانی هستند و بقا ندارند. و بقای آنها از طرف موجد و بوجود آورنده آنهاست که به سبب تجدد و استمرار اضافه و اشراق وجود بر آنها حاصل می‌شود، همانطور که خداوند با خلقت آسمان و زمین باطل (نمود اعتباری) را ابتدائاً و استمراراً از ماهیت‌ها طرد نمود؛ همچنین با خلقت آنها بطلان را از ماهیت‌ها و استعدادها که در عالم اکوان هستند از جهت استمرار نیز طرد می‌کند.

و برای اشاره به اینکه خدای تعالی بطلان را از ماهیت‌ها و استعدادها به طور استمرار طرد می‌کند معطوف و معطوف علیه را با دو فعل مخالف آورد.

و لفظ «قذف» اشاره به این است که به جهت قوت قدرت خدای تعالی هیچ مانعی نمی‌تواند او را از ایصال حق منع کند.

﴿فَيَدْمَغُهُ﴾ «دمغه» مانند «منع» و «نصر» یعنی او را شکست تا شکستگی به دماغ رسید و هلاک و نابود شد.
﴿فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ باطل مضمحل و از بین رفتنی است.

﴿وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾ وای بر شما از چیزهایی که خدا را با آنها وصف می‌کنید، یا خدا را توصیف می‌کنید که در افعالش بازی می‌کند بدون اینکه غایت‌های محکمی بر افعالش مترتب شود، و خدا را به زن و فرزند داشتن توصیف می‌کنید.

﴿وَلَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^(۱) خدای تعالی خالق و مالک و غایت کسی است که در آسمان و زمین است. پس چگونه آنان می‌توانند شریکان یا دوستان یا فرزندان خدا باشند؟

این جمله حال است در موضع تعلیل و مؤید این است که مقصود از نفی لهُ نفی فرزند و همسر است.

﴿وَمَنْ عِنْدَهُ﴾ و آنان که نزد خدایند، یعنی ملایکه‌ی مقرّبین که از مقام نزد خدا بودن بهر مندند و آن عطف بر «من فی السماوات» از قبیل عطف مفرد است، یا مبتداست که خبر آن.

﴿لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ﴾ می‌باشد، بنابر احتمال اوّل «لاستکبرون» حال از «من فی السماوات» و معطوف آن می‌باشد، یا فقط حال از «من عنده» می‌باشد.

و مقصود از کسانی که نزد خدا هستند مقرّبین می‌باشند که

۱. غَوَاصِ بِلِنْدِ هَمَّتْ كَهْ بِا دَرِيَايِ مَوَاجِ بَهْ جَانِ دَادُوسْتَد كَنْدِ تَا گُوهرِ شَبِ افروزِ بَهْ دَسْتِ آردِ، كِي بَهْ شِيحِ سِيَاهِ رَنگِ تَنِ دَرِ دَهْدِ؟ چَهْ نِيكوِ سَخْنِيِ كَفْتِ اَنَكِهْ كَفْتِ هِرَكْسِ خُدَا رَا بِشِنَاسَدِ تَنِ بَهْ خُوَارِيِ نَزْدِ خَلْقِ نَدَهْدِ!
كشَفِ الْاَسْرَارِ

از آسمانها و زمین طبیعی مجرد هستند و ادا کردن از آنچه که در آسمانها و زمین است با لفظی که مخصوص ذوی العقول است از باب تغلیب می باشد یا برای این است که از آن این معنا استفاده می شود که غیر ذوی العقول به طریق اولی مال خدا می باشند.

و معنای آیه این است که آنان از عبادت خدا استکبار و تکبر نمی کنند؛ پس چگونه می شود که آنان معبود باشند چنانچه بعضی معتقدند که آنان دختران یا پسران خدا می باشند؟!

﴿وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ و خسته و ناتوان هم نمی شوند، «حسر» مانند «ضرب» و «فرح» یعنی خسته و درمانده شد، مانند «استحسر» و بر وزن «نصر» و «ضرب» به معنای کشف و انکشاف است.

﴿يُسَبِّحُونَ﴾ با زبان (حال و قال) و با فطرت و جودشان خدا را تسبیح گفته و از نقایص تنزیه می نمایند.

علت اینکه تنها تسبیح را برای آنان ذکر کرد و حمد را برای آنان نیاورد، عدم جامعیت این فرشتگان می باشد.

﴿الَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ در شب و روز، یعنی به طور دائم، که غذای آنان تسبیح است و عالم ملائکه مقرّبین دارای شب و روز مناسب خودش می باشد اگر چه از شب و روز محسوس مجرد باشد.

زیرا که ملایکه‌ی مقربین با جهات و جوبی و جهات امکانی که دارند و با وجودات و تعیناتشان شب و روز و با جمیع جهات و جمیع مراتبشان خدا را تسبیح می‌گویند.

﴿لَا يَفْتُرُونَ﴾ و آنان از تسبیح کردن سست و ضعیف نمی‌شوند، زیرا که تسبیح برای آنان چنانچه گفته شده همانند نفس‌های ما قرار داده شده است.

﴿أَمْ اتَّخَذُوا آلَهِةَ مِّنَ الْأَرْضِ﴾ آنچه گفته شد حال کسانی است که در آسمان هستند و ادّعی‌ی خدایی نمی‌کنند و نباید چنین ادّعی‌ی بکنند.

زیرا آنان بندگان ذلیلی هستند و تحت قدرت خدا می‌باشند، این مشرکین هستند که از زمین خدایانی بر گرفته‌اند تا لاف پروردگاری زنند و مدّعی‌ی الهیّت گردند (چنین ادّعی‌ی نیز دارند).

﴿هُمْ يُنْشِرُونَ﴾ آنان کار خدایان را انجام می‌دهند و آوردن ضمیر قبل از فعل برای اشاره به حصر اضافی نسبت به کسی است که در آسمان است.

«نشر» به معنای حیات و زنده کردن است، «انشار» به معنای احیاست و لفظ «ینشرون» با فتحه‌ی یا و ضمّه‌ی آن خوانده شده است.

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَٰهَةٌ﴾^(۱) اگر در آسمان خدایی باشد، چنانچه قایلین به الوهیت ملائکه و ستارگان می‌گویند خدا در آسمان است، در زمین، چنانچه بت پرستان و گوساله پرستان بعضی از مردم پرستان و شیطان پرستان معتقدند و یاد و خدا چنانچه ثنویّه قایل به آن می‌باشند.

﴿إِلَّا اللّٰهُ﴾ لفظ «الّٰ» در اینجا استثنایی نیست، زیرا استثنا نه از جهت لفظ صحیح است و نه از جهت معنا. چون لفظ «الّهة» جمع نکره در جمله‌ی موجه است لذا شامل مستثنی نمی‌شود.

و نیز اگر استثنا صحیح باشد لازم می‌آید بر حسب مفهوم مخالف استثنا، تعدّد خدایان بالله صحیح (یعنی الله نیز یکی از الهه‌ها) باشد.

﴿لَفَسَدَتَا﴾ اگر خدایان متعدّدی بود در آسمان و زمین فساد لازم می‌آمد، چون هر يك از خدایان باید قدرت تامّ و کامل داشته باشند و گرنه جدا نمی‌باشند.

و قدرت تمام داشتن هر کدام مقتضی این است که هر يك از آنان بتواند از تحقّق مراد دیگری جلوگیری کند و با هم تدافع و تمانع داشته باشند.

۱- این آیت بر ذوق جوانمردان طریقت اشارت است به قطع علاقه و ترک اسباب، که هر که را دیده بر اسرار این آیت افتاد و توفیق رفیق خد یافت، دیده از نظر به اغیار بردوزد.

چنانچه گفته شود: هرگاه مراد هر دو مقرون به حکمت باشد مراد هر يك مراد دیگری هم می‌شود آنوقت تدافع و تمانع از بین می‌رود.

جواب گفته می‌شود که استدلال به صحّت تدافع و تناقض است نه به وقوع تدافع و صحّت تدافع مستلزم صحّت فساد در آسمان و زمین، این استدلال متکلمین و بیان آنان در مورد آیه است، پس بیان آنان همانطور است که می‌بینی.

اما حقیقت امر در بیان آیه این است که گفته شود: آیه اشاره به برهان تامّ و کاملی دارد که نام آن، برهان صدیقین و طریق آنانست، و آن برهان «فرجه» است که امام صادق علیه السلام به آن اشاره کرده‌اند و آن این است که از وجود خدایان متعدّد فرجه لازم می‌آید و فرض دو خدا مستلزم سه خداست و سه خدا مستلزم پنج خداست... و همچنین.

زیرا اگر دو خدا فرض شود یا هر دو قدیم و قوی هستند، یا هر دو حادث و ضعیف، یا یکی از آن دو قدیم و قوی است و دیگری حادث و ضعیف و احتمال اخیر (هر دو حادث یا یکی قدیم، دیگری حادث) خلاف فرض و اثبات توحید است (چه حادث به هر حال خلاقیّت) و اگر هر دو قدیم باشند و واجب، چون وجوب از صفات وجود است و وجود چنانچه در اوّل کتاب گذشت مبنا و

اصل تحقق است.

زیرا تحقق هر متحققی به سبب تحقق وجود می باشد: و این مطلب نیز گذشت که وجود حقیقت واحد است و هیچ نوع کثرتی از جوه کثرت‌ها در آن نیست، تکثر وجود جز با ضمیمه محقق نمی شود، وقتی فرض کردیم هر دو خدا قدیم باشند و واجب بالذات در حقیقت وجود مشترك می شوند، تعدد و افتراق آن دو فقط با ضمیمه امکان پذیر است و لااقل باید به یکی از آن دو ضمیمه‌ای منضم شود تا افتراق صحیح باشد بدین گونه از هم جدا شوند که یکی مطلق باشد و دیگری مقید و منضم به ضمیمه.

و از سوی دیگر ضمیمه نمی تواند از سنخ ماهیت وجودی باشد (پس زاید فرضی است) و گرنه لازم می آید که کلاً خدا ممکن و حادث باشد و این خلاف فرض است.

بیان ملازمه این است که هر چیز مرکب تابع پایین ترین و ضعیف ترین اجزای خودش باشد، چون ماهیت از حیث ذاتش نمی تواند جز ممکن باشد و ممکن جز حادث نمی تواند باشد.

پس هر مرکب که ماهیت جزئی از آن شده است جز ممکن و حادث نمی تواند باشد، واضح است که آن ماهیت نمی تواند از سنخ عدم باشد پس حتماً از سنخ وجود است.

پس آنچه که دو خدا فرض شده سه خدا می شود، و چون هر

سه در حقیقت وجود مشترک هستند تعدّد جز با ضمیمه‌های متعدّد ممکن نیست و اقلّ آن ضمیمه‌ها دو ضمیمه است که در آن صورت و جوهی به آن اضافه شده سه را پنج می‌کند و چون سخن را به پنج تا منتقل کنیم باز و جوهی پدید می‌آید که نه می‌شود... و همچنین تا بی‌نهایت می‌رود.

و این برهان بعد از اتقان مقدمات از محکم‌ترین برهانها و تمامترین آنهاست، زیرا که این برهان از این نظر به خود حقیقت وجود گرفته بدون اینکه چیز دیگری با آن اعتبار شود.

و همانطور که معرفت تامّ خدا حاصل نمی‌شود جز با رفع حجابها و مظاهر و نفی اسما و صفات و کشف سیاحت جلال؛ بدون اینکه برای عارف اشاره و ذاتی لحاظ شود.

چنانچه از ائمّه علیهم‌السلام وارد شده: خدا را به سبب خدا بشناسید، یعنی نه به سبب مظاهر، اسما و صفاتش.

و علم تامّ به خدا حاصل نمی‌شود مگر با رفع نظر از معلولها و توجّه به خدا و تحقیق حقیقت خدا و اخذ برهان بر او از خود حقیقت او تا حدّی که گفته شود: خدا را با خدا شناختم.

حاصل مطلب اینکه اگر واجب متعدّد باشد لازم می‌آید که واجب به ممکن منقلب شود، در این صورت بطلان عالم و فساد آسمانها و زمین لازم می‌آید.

زیرا که آسمانها و زمین ممکن است، ممکن مادامی که مستند به واجب نباشد وجود پیدا نمی‌کند، یا لازم می‌آید متعدّد واحد شود که آن مطلوب ماست، یا لازم می‌آید عدد واجب به يك حدی محدود و منتهی نشود و بی‌نهایت بالا برود که آن خلاف مدّعی است.

﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ﴾ اگر تعدّد موجب ابطال آسمانها و زمین است پس خداوند منزّه است؛ ﴿رَبِّ الْعَرْشِ﴾ پروردگار عرش است و عرش عبارت از همه‌ی مخلوقات است. ﴿عَمَّا يَصِفُونَ﴾ خداوند منزّه است از آنچه که مشرکین او را توصیف می‌کنند که مقصود شریک گرفتن برای خداست، یا توصیف خدا به شریک است.

﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ﴾ این جمله حال، یا جواب سؤال مقدر، یا معترضه است، و مقصود این است که بر او حکم نمی‌شود به سبب سؤال کردن از او در افعالش و این عدم سؤال دلیل بر الهیّت او می‌باشد و او بر هر چه می‌کنید (حاکم مطلق است و) بازخواست نشود.

﴿وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾^(۱) در حالی که معبودهای دیگر مورد سؤال قرار می‌گیرند و بر آنان حکم به سؤال می‌شود، (همیشه در

۱- یکی اهل توییح است از وی پرسد تا حجّت بر او درست شود و او ردّ توییح کند، یکی اهل بخشش و آمرزش است از وی پرسد تا سزای وی به تمامی به او رساند. کشف الاسرار

ذهن این سؤال طرح است که چگونه حادث قدیم و واجب است و چرا و چرا؟! و این دلیل آنست که آنها خدا نیستند.

و ضمیر در این جمله به معبودها، یا به معبودها و عبادت کنندگان بر می‌گردد، یا فقط به عبادت کنندگان جهت تهدید بر می‌گردد، یا معنای آیه این است که شایسته نیست که از فعل خدا سؤال شود، چه خداوند کاری را انجام نمی‌دهد مگر به جهت وجود حکمت‌ها و مصلحت‌های متعدد متقن و محکم که شمارش آنها ممکن نیست، در حالی که آن معبودها به سبب جهل به غایات و راه نیافتن به مصالح، شایسته است که مورد سؤال قرار گیرند.

﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً﴾ لفظ «دون» به معنای تحت و فوق و به معنای جلو عقب است، این لفظ از اضداد است و به معنای غیر و مکان نزدیک هم می‌آید.

و آنچه که در اینجا مناسب است این است که به معنای جلو یا «عند» یعنی مکان نزدیک باشد تا کلام از باب تأسیس بوده باشد.

زیرا آیه که می‌فرماید: «لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ» این احتمال را که چیزی در عالم اله باشد باطل می‌کند، خواه آن اله معبود قرار بگیرد یا نگیرد.

و قول خدای تعالی: «أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِنَ الْأَرْضِ»

این احتمال را که چیزی با قرار داد بین خودشان اله باشد باطل می‌کند، چه اتّخاذ خدایان از زمینی اعم از اینکه «من الأرض» صفت «آلهة» باشد، یا متعلّق به «اتّخذوا» مشعر این است که اتّخاذ خدایان از پیش خودشان است، نه از جانب خدا. و قول خدای تعالی: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» مشعر به این است که اتّخاذ خدایان با قرار داد الهی و با اذن و اجازه‌ی اوست، همانطور که وقتی گفته می‌شود: «جعلوا أميراً لهم من ملّكهم» و «جعلوا أميراً لهم من عند الملك» جمله‌ی اوّل دلالت می‌کند بر اینکه قرار دادن امیر برای آنان از پیش خودشان بوده و جمله‌ی دوّم دلالت دارد بر اینکه این قرار داد با اذن و اجازه‌ی ملك بوده است.

و تقدیم لفظ «من دونه» در اینجا بر لفظ «آلهة» به جهت شرافت آنست که از اضافه‌اش به خدای تعالی ناشی می‌شود و آن حال از «آلهة» یا متعلّق به «اتّخذوا» است. ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾ بگو: بر اثبات ادّعیای خویش دلیل بیاورید چون گزینش خدایان به سبب قرار داد از پیش خودشان بوده است، لازمه‌اش این است که در واقع و نفس الامر صحّت خدایان را اثبات کنند.

لذا اولاً بر سبیل انکار، خدا بودن خدایان را با جمله‌ی «هم»

ینشرون» باطل نمود.

ثانیاً مطلق آنچه را که خدایان تصوّر می‌شود باطل نمود و فرمود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا... تا آخر» و قبل از این به طور مطلق خدایان را ابطال کرده بود آنجا که فرمود: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ... تا آخر».

و چون خداگزینی آنان با قرار داد الهی لازم‌اش این است در واقع و نفس الامر وجود خدایان صحیح باشد بلکه در صحیح بودن آنچه که اله و خدا با اذن و اجازه‌ی خدا اخذ شده کافی باشد که آن چیز مظهر الوهیت خدا باشد، به اینکه از حدود نفسش خارج شود و ربّ آن در آن ظهور پیدا کند...

لذا فرمود: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» به آنان بگو دلیل بر اذن خدا و اجازه‌ی او در الوهیت آنچه را که خدا اخذ کرده‌اید بیاورید.

و چون امر برای تعجیز و عاجز کردن است و مقصود نفی برهان بر مدّعی است فرمود:

﴿هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ﴾ این جمله در مقام تعلیل عدم برهان است، یعنی این قرآن ذکر کسانی است که با من اند و احکام متعلق به آنانست.

﴿وَذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي﴾ و ذکر قبل از من نیز می‌باشد و در

احکام کسانی که با من است و همه انبیا دانشمندان پیش از کسانی که قبل از من است، چیزی که دلالت بر اذن خدا در اتخاذ آنچه را که به عنوان خدایان اخذ کردید وجود ندارد.

﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ﴾ بیشتر آنان حقّ اوّل تعالی و صفاتش را نمی دانند، تا اذن خدا و ترخیص او را در خدا بودن چیزی بدانند، یا حقّ ثابت را نمی دانند.

پس آنچه را که تخیل می کنند مانند دیوانه به آن توجه می نمایند بدون اینکه علم به حقّ بودن آن داشته باشند.

و تقیید به «اکثر» برای این است که اندکی از آنان بطلان خدایان را می دانند ولی به سبب غرض های نفسانی قایل به الوهیت آنها شده اند.

و لفظ «الحقّ» با رفع خوانده شده که خبر مبتدای محذوف یا مبتدای خبر محذوف باشد.

﴿فَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ پس آنان از حقّ روی گردانند، به همان جهت که گفته شد.

آیات ۲۵ الی ۳۱

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ

أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ
 وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (۲۶) لَا يَسْبِقُونَهُ
 بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
 وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ تَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ
 خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸) وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِّنْ
 دُونِهِ فَذَلِكْ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ)
 (۲۹) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَأَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
 كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ
 أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ
 بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱)

ترجمه

و ما بیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی
 می‌فرستادیم که خدایی جز من نیست، پس مرا پرستید. و گفتند که خداوند
 رحمان فرزندی برگزیده است؛ منزّه است او، بلکه آنان [فرشتگان] بندگانی
 گرامی‌اند. در سخن بر او پیشدستی نکنند و آنان به فرمان او کار کنند. او
 گذشته و آینده‌شان را می‌داند؛ و [فرشتگان] شفاعت نمی‌کنند مگر برای
 کسی که [خداوند] از او خشنود باشد و ایشان از خوف و خشیت او بیمناکند.
 و هر کس از آنان که گوید من خدایی به جای او هستم، جهنّم را جزای او

می گردانیم؛ [و] بدینسان ستمگران [مشرک] را جزا می دهیم. آیا کافران نیندیشیده اند که آسمانها و زمین فرو بسته بودند، آنگاه آنها را برگشادیم، هر موجود زنده ای را از آب آفریده ایم، آیا ایمان نمی آورند؟ و در زمین کوههای استوار افکنده ایم تا ایشان را نجنباند و در آن راههایی گشاده پدید آوریم باشد که آنان راه یابند.

تفسیر

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ و ما هیچ رسولی را به رسالت نفرستادیم جز آنکه وحی کردیم که به جز من خدایی نیست تنها مرا به یکتایی پرستش کنید و بس.

چون وحی مخصوص به رسول است، عبادت برای او و امتش عام است ضمیر «إِلَيْهِ» را مفرد آورد و در امر به عبادت جمیع را مخاطب قرار داد.

و ممکن است «وَمَا أَرْسَلْنَا» عطف به اعتبار معنا باشد و در آن معنای برانگیختن و ترقی باشد گویا فرموده باشد:

آنان برهانی بر این کارشان یعنی اتخاذ خدایان ندارند، چه برهان این مطلب جز از طریق وحی نیست و در وحی اذن و ترخیص در اتخاذ خدایی جز الله نیست، بلکه ما قبل از تو رسولی نفرستادیم جز اینکه به او وحی به توحید و سلب همانند و شریک نمودیم، نه اینکه به شرک آوردن و همانند آوری حکمی

کرده باشیم».

﴿وَقَالُوا﴾ عطف به اعتبار معناست که گویا گفته باشند، ما خدایانی

برگزیده‌ایم، یا خداوند برای ما خدایانی قرار داده‌است و نیز گفتند:

﴿اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا﴾ خداوند رحمان فرزندی

برگزیده‌است، یعنی ملایکه دختران خدا هستند، یا عزیز و مسیح

فرزند خدایند!

﴿سُبْحٰنَهُ﴾ خداوند منزّه از همسر و فرزند است.

﴿بَلْ﴾ بلکه (کسانی را که مشرکان فرزند پنداشتند از

فرشتگان ملایکه، مسیح و عزیز ﴿عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾ بندگان خدا

هستند که گرامی و ارجمندند.

بدان همانطور که مکرّر گفته شده‌است حقایق و ذوات اشیا

عبارت از فعلیّت‌های اخیر آنهاست، اسما و احکام آن اشیا بر همان

فعلیّت‌ها جاری می‌شود و انسان وقتی با بیعت خاصّ و لوی بیعت

نمود فعلیّتی برای او حاصل می‌شود که همان فعلیّت اخیر اوست.

و این فعلیّت با ولایت منعقد و بسته می‌شود همانطور که

شیر با مایه‌ی پنیر بسته می‌شود و با همین انعقاد است که برای او

نسبتی به صاحب ولایت و بیعت حاصل می‌شود که از آن نسبت

تعبیر به بُنُوّت و اُبُوّت یعنی پسری و پدری می‌شود.

و به حکم منطوق صریح قول خدای تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِيْنَ

يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» برآن نسبت صدق می‌کند که آن نسبتی بین عبد و خدای تعالی است و به همین اعتبار یهود گفتند: ما فرزندان خدا هستیم.

و به همین اعتبار و به اعتبار اینکه نسبت جسمانی و نسبتی که از آن به ابوت و بنوت تعبیر می‌شود از مسیح منتفی بود، به اعتبار اینکه بدن مسیح محکوم به وحش شد.

نصاری گفتند: مسیح فرزند خداست و در غیر مسیح این حرف را نزدند؛ و همچنین است مطلب درباره‌ی عزیز.

و چون پیروان و تابعین این گفته را بدون تحقیق و تحصیل گفتند و از ولادت جز ولادت جسمانی را که مستلزم مفاسد زاید در حقّ خدای تعالی می‌باشد درک نکردند؛ خدای تعالی سخن آنان را ردّ کرد و بنده بودن را برای آنان اثبات نمود، ولادت و سنخیت را. ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ﴾ لفظ «با» به معنای «فی» یا برای سببیت است.

تا در سخن به او پیشدستی نکنند (یعنی بالاتر از سخن خدا نگویند و لاف و گزاف نزنند).

﴿وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ آنچه که با معطوف علیه موافق ترست این بود که بگوید: «و يعلمون بامرهم» و لکن خداوند اراده‌ی حصر در مسندالیه نمود و عمل آنان را حصر در

این کرد که آن عمل با امر خدا باشد... لذا روش را تغییر داد.
 ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ مقصود از آنچه که بین
 دستهایشان است چنانچه در گذشته بارها گفتیم یا دنیا و یا آخرت
 است.

﴿وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ معنای آن با مقایسه با ما قبلش معلوم
 می‌شود و این جمله جواب سؤال مقدر است.

گویا که گفته شده: آیا خداوند جهت دنیا و آخرت آنان را
 می‌داند تا جایز باشد که در آنچه که مردم به آن احتیاج دارند در
 دنیا و آخرتشان امر نماید؟ پس فرمود: خداوند آن را می‌داند.
 ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى﴾ شفاعت نمی‌کنند
 مگر برای کسی که طینت و سرشت او مورد رضایت خدا باشد، چه
 شفاعت منحصر در کسی که ایمان آورده باشد نیست.

یا معنای آیه این است که شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی
 که خداوند راضی است که رسول خدا برای او شفاعت کند، پس
 این آیه در معنای «من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه»
 می‌باشد.

﴿وَهُمْ مِّنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ﴾ در حالی که آنان از
 ترس خدا، از غیر ترس خدا مشفق هستند.

خشیت چنانچه گذشت ترس و خوف با ترحم است، چه

خشیت حالتی است که از لذت وصال و احساس به فراق و جدایی یا فوات (از بین رفتن) ممزوج می‌شود، شفقت نیز به همین معناست جز اینکه در خشیت گاهی هیبت و در شفقت اعتنا و عنایت لحاظ می‌شود.

و معنای آیه این است که آن بندگان دارای هیچ جهت خوف و ترسی نیستند جز جهت خشیت از خدا و بنابراین لفظ «من» برای تعلیل و تقدیم برای حصر است.

یا معنای آیه این است که آن بندگان به علت ترس از خدا بر اهلشان یا بر خلق خدا مشفق هستند، یا معنای آن این است که آنان در عین خشیت و ترس مشفق هستند.

یعنی به واسطه‌ی ادراك لذت وصال فی الجملة در خشیت دوستدار خشیت هستند و می‌ترسند که خشیت فوت شود.

بنا بر این لفظ «من» صله‌ی اشفاق است، زیرا اشفاق گاهی متعدی به واسطه‌ی «علی» اگر در آن جهت ترحم لحاظ شود و گاهی با «من» متعدی می‌شود اگر در آن معنای خوف لحاظ شود.

﴿وَمَنْ يَّقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهُ مِّنْ دُونِهِ﴾ لفظ «من دونه» ظرف لغو متعلق به «یقل» است، یعنی هر کس از خلق یا بندگان گرامی بدون اجازه‌ی خدا بگوید: من خدا به معنای مربی

در طاعت هستم.

و لذا «إِنِّي إِلَهٌ» تفسیر شده که من امام هستم، یا ظرف مستقر و صفت «إله» است و لفظ «من» برای تبعیض است. یعنی کسی از آنان که (مقرّبان درگاهند) بگوید که من خدای ثابت هستم در حالی که در برخی از خصوصیات غیر او هستم.

﴿فَذَلِكِ﴾ لفظ «ذَلِكِ» اسم اشاره‌ی بعید و جهت سست شمردن و دور کردن آن از ساحت حضور است. ﴿نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾ پاداش آنان جهنّم است و ظالمین را این چنین پاداش می‌دهیم، یعنی ظالمین به آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سبب غصب حقّ آنان، یا مقصود ظالمین به سبب منع حقّ از مستحقّ و دادن آن به غیر مستحقّ است که این ظلم ناشی نمی‌شود مگر از انانیت، که آن نوعی الوهیت در مقابل خدای تعالی و مغایر با اوست.

﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ و تقدیراً این چنین است:

آیا کسانی که کافر شدند نظر نکردند و ندیدند که:

﴿أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا

فَفَتَقْنَاهُمَا﴾^(۱) آسمانها و زمین طبیعی منضمّ و مجتمع بودند در

۱- بزرگان دین گفته: آنچه در عقل محال است خداوند بر آن قادر بر کمال است و در قدرت بی‌احتیال و در قیامت برگشتن حال و در صفات جاوید متعال است. کشف‌الاسرار

وجود واحد جمعی در مقام مشیّت، سپس در مقام عقول، سپس در مقام نفوس، پس در مقام طبع آن دو را جدا کردیم؟ یا آسمانهای ارواح و زمینهای اشباح در مقام مشیّت، عقول و نفوس یکی بود ما آن دو را جدا کردیم، یا آسمانها و زمین که در عالم صغیر واقع شده‌اند در نطفه و جنینی یکی بودند که ما آنها را جدا کردیم، یا آسمانها و زمینها یکی بودند، نه باران می‌دادند و نه گیاه می‌رویاندند، پس آن دو را با باران و گیاه جدا کردیم.

بنا بر بعضی از تفسیرها استعمال رؤیت در آیه یا به این است که رؤیت به معنای علم قرار داده شود، یا به ادّعای این است که فروستن و گشادن از حدسیّات یا مانند حسیّات است و ندیدن آن از جهت عدم التفات و توجّه است.

﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾ این جمله عطف بر «فتقنا» است و تقدیر آیه چنین است: از آب آسمانها و زمین هر چیزی را زنده قرار دادیم، آن یا به سبب حیات حیوانی است یا به سبب حیات نباتی و حیوانی، چه، حیوان از آب خلق شده که همان نطفه است، نطفه ماده‌ی انسان است و نبات و گیاه از آب آفریده شده، که آب سبب آفرینش و رویش گیاه است.

یا تقدیر این است: پس از برگشودن آنها از آب هر چیزی را زنده قرار دادیم.

﴿أَيَّا زَانِئِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذَّبَتْ بِآيَاتِنَا قُلُوبُهُمْ﴾ آیا از آن آیات و نشانه‌ها که آیات علم، حکمت، قدرت و تصرف خدای تعالی در بزرگ، کوچک، جلیل و حقیرست اعراض می‌کنند؟!

﴿فَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ پس آیا باز هم ایمان نمی‌آورند و به او اذعان نداشته و یقین نمی‌یابند.

﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ﴾ بعد از برگشایی آسمان در زمین، در زمینی کوههایی ثابت و استوار قرار دادیم (شاید امامان و مردمان ثابت ایمان مراد باشد).

﴿أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ﴾ تا ایشان را نجانبند، این آیه با تنزیل و تأویلش گذشت.

﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا﴾ و در آن راههای گشاده پدید آوردیم.

لفظ «فجاج» جمع «فجج» است و آن راه گشاد و وسیع است که بین دو کوه قرار می‌گیرد، یا مطلق راه است، مانند «فجاج» با ضمّه و از تنزیل و تأویل آیه‌ی سابق بیان این آیه نیز استفاده می‌شود.

﴿سُبُلًا﴾ بدل از «فجاج» است؛ ﴿لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾ شاید که هدایت یابند و به معایش، مصالح، منافع خود و دفع ضرر

از خودشان، به شهرهای صوری و وطن‌های حقیقی‌شان رهنمون شوند.

آیات ۳۲ الی ۳۵

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا
مُعْرَضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳) وَمَا
جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمْ
الْخَالِدُونَ (۳۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم
بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِنَّا تُرْجِعُونَ (۳۵)

ترجمه

و آسمانها را همچون سقفی محفوظی آفریده‌ایم؛ حال آنکه ایشان از پدیده‌های شگرف آن رویگردانند. و اوست که شب و روز و خورشید و ماه را آفریده، که هر یک در سپهری شناورند. و ما پیش از تو هم برای هیچ انسانی جاودانگی مقرر نداشته‌ایم، آیا اگر تو بمیری آنان جاویدانند؟ هر جاندار چشندهی [طعم] مرگ است را به بد و نیک، به آزمایشی می‌آزماییم، و به سوی ما بازگردانیده می‌شوید.

تفسیر

﴿وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا﴾ آسمان را سقفی قرار دادیم که از کهنه شدن و از بین رفتن تا وقت معلوم، یا از وقوع بر زمین، یا از استراق سمع محفوظ است.

﴿وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ﴾ آیاتی که دلالت بر وجود صانع و علم و حکمت و قدرت و عنایت او به خلقش می‌باشد بسیار است، ولی آن کفار از آن آیات اعراض می‌کرده‌اند، آنها مانند دیگر اهل زمان‌ها از آیات عبرت نمی‌گرفتند، بلکه از آنها اعراض می‌کردند.

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾^(۱) او خدایی است که شب و روز را آفرید، که آن دو از آیات الهی است که اکثر آثار جهان به آنها بستگی دارد.

و این جمله عطف بر قول خدا: «وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ» می‌باشد، یا حال از فاعل مستتر در «مُعْرِضُونَ» یا از «عَنْ آيَاتِهَا» است؛ چنانچه قول خدا: «وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ» حال از ما قبلش می‌باشد.

معنای آیه این است: قرار دادیم آسمان را سقف محفوظ با آیات و نشانه‌های بسیار، در حالی که کفار از آیات آسمان اعراض می‌کنند و توجه به آنها ندارند در حالی که ما شب و روز را

۱- بر ذوق اهل معرفت این شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است. گفته‌اند: بنده‌ی حق تا رنج بلا در هر مکان نکشد، لذت ایمان نچشد. کشف الاسرار

آفریدیم که برای آنان مشهودست و دیده می‌شود و شب و روز نیز از آیات آسمان است و بر شب و روز حکمت‌ها و مصالح بسیار مترتب است، شایسته نیست از شب و روز غفلت و اعراض شود. ﴿وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾^(۱) و آفتاب و ماه را آفریدیم که آن دو از بزرگترین آیات آسمان است و هیچ چیزی تکوّن پیدا نمی‌کند؛ مگر به سبب تأثیر آن دو، هر کسی با تأمل و تدبّر که از شأن انسان است نظر به آفتاب و ماه بکند می‌فهمد که آن دو از نظر مقدار بزرگتر و از نظر اثر بیشتر است و ظهور و وضوح آن دو شدیدتر از آنست که غفلت شود، یا دلالت آن دو بر مبدء علیم و حکیم و قدیر درك نشود.

﴿كُلٌّ﴾ هر یک از خورشید و ماه، ﴿فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ در سپهری شناورند، ظاهراً باید چنین می‌گفت: «كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» اگر فرض شود هر يك از آن دو سیر می‌کند، یا باید بگوید: «یسبحان» یا «یسبح» اگر فرض شود هر دو سیر و حرکت می‌کنند و لکن خدای تعالی به جهت اشعار به کثرت افراد طولی هر یک از خورشید و ماه عبارت را چنین آورد.

چنانچه وارد شده است: پشت این خورشید شما سی و نه خورشید وجود دارد و پشت این ماه شما سی و نه ماه وجود دارد.

۱- آفتاب نشانه‌ی صاحب توحید است و ماه نشان صاحب علم. صاحب توحید، خداوند در دست و صاحب علم خداوند عمل و درمان. کشف‌الاسرار

و نیز افراد عرضی خورشید و ماه نیز فراوان است، چنانچه در زمان ما از حکمای فرنگ شایع شده که بعضی از ستارگان خورشیدهایی هستند که به ذات خود نور دهنده است، بعضی از ستارگان ماههایی هستند که نورشان را از غیر خودشان می‌گیرند. بنابراین معنای آیه این است: هر جماعتی از افراد خورشید و افراد ماه در نوعی از فلك روحانی و جسمانی در سیر و حرکت‌اند.

زیرا افلاك مانند ستارگان همانطور که طبیعی هستند روحانی نیز هستند؛ چنانچه گفته شده:

آسمانهاست در ولایت جان کار فرمای آسمان جهان
و آوردن ضمیر ذوی العقول برای اشاره به این است که آن
افلاك دارای شعور و علم هستند، چنانچه گفته شده.

خرمگس، خنفسا^(۱) حمارقبان^(۲) همه با جان و مهر و مه بی‌جان!
و استعمال سباحه به معنای سیر و حرکت به جهت تشبیه
فلك به دریا و نهر و تشبیه ستارگان به شناکننده است.

﴿وَمَا جَعَلْنَا﴾ التفات از غیبت به تکلم است، پیش از این
فعل در صیغه غایب و اکنون در صیغه متکلم آمده است، چنانچه ما
قبل آن التفات از تکلم به غیبت بود.

۱- خنفسا: جانوری است بدبوی و کوچک و سیاه
۲- حمارقبان: جانوری است کوچک که به آن خرک خدا گویند.

و این جمله عطف یا حال از سابقش می باشد (یعنی در حالی که جاودانگی نیست) و ضمناً انکار سخنی است که می گفتند مبنی بر اینکه ما منتظر مرگ پیامبر هستیم (یعنی ای کاش محمد بمیرد و از دستش راحت شویم).

گویا که در مقابل خدا فرموده است: ما شب و روز را آفریدیم که با تعاقب و پشت سر هم آمدن خود همانطور که برای تو و جمیع مشهود است همه ی نفوس و موالید را فانی کنند و از بین ببرند.

﴿لَبَشِّرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾ و برای بشری قبل از تو خلد و جاودانگی را قرار ندادیم که خارج از سنت فنا کردن و از بین بردن شب و روز باشد تا آنان تصوّر کنند تو جاودانه ای و خواهان مرگت باشند.

﴿أَيَا مَنظَرٍ مَرِّكَ تَوْهَسْتُمْ، نَهْ مَرِّكُمْ خُودْشَانْ؟!﴾
 ﴿فَإِنَّ مَتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ این جمله تعلیل انکار خلود است.

یعنی: اگر تو بمیری آیا آنان جاودانه خواهند بود! پس بدانید که هر جانداري چشمنده طعم مرگ است.

﴿وَنَبَلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ﴾ عطف بر «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» یا بر «وَمَا جَعَلْنَا» است.

و اختلاف در اسمیه و فعلیه بودن جمله یا در ماضی و استقبال بودن برای اشعار به این است که امتحان و اختیار از گذشته استمرار دارد تا مستقبل؛ یعنی، همواره شمارا به نیک و بد آزمایش می‌کنم.

«تحقیق در خیر و شرّ»

بدان که انسان دارای مراتبی است و برای هر مرتبه از آن مراتب، شرّ و خیر است که مخصوص به همان مرتبه است، چه خیر مرتبه‌ی حیوانیت ملایمات و سازگاریهای شهوت‌ها و غضب‌های اوست.

و خیر مرتبه‌ی بشریت همین ملایمات و سازگاریهاست ولی به شرط اینکه از انقیاد و فرمانبری عقل خارج نشود و ملایمان مرتبه‌ی قلبی علوم و اوصاف زیبا و نیکوست. و شرّ در هر يك از این مراتب منافرات و ناسازگاریهای آن مرتبه است... و هکذا.

گاهی خیر و خوبی يك مرتبه شرّ و بدی مرتبه‌ی دیگر قرار می‌گیرد، گاهی هم خیر آن مرتبه می‌شود و گاهی نه شرّ می‌شود و نه خیر.

و معنای ابتلا، اختیار، امتحان و رهایی از چیزی است که شایسته نیست انسان با آن باشد.

امتحان به وسیلهی شرّ و بدی مرتبه‌ها واضح است و امتحان در مورد خیر مرتبه‌ها به این است که توجّه شود که آیا او شکر می‌کند و در خیر متوجّه افاضه کننده‌ی خیر است، یا طغیان می‌کند و از مفیض خیر غافل می‌شود؟ زیرا که با شکر کردن لطیفه‌ی انسانی از آلودگی‌ها و نفس از رذایل رها می‌شوند، با طغیان و سرکشی لطیفه‌ی سجّینی از شایبه‌ی علیّین و نفس از شایبه‌ی خصایل رها می‌شود.

﴿فِتْنَةً﴾ این کلمه مصدر است از غیر لفظ فعل ﴿وَالْإِنِّیَّا تُرْجَعُونَ﴾ این جمله وعده و وعید است و آن عطف بر «كُلِّ نَفْسٍ ذَا بَقَّةٍ الْمَوْتِ» بوده همانند ماقبلش دلیلی است بر عدم جاوید زیستن.

روایت شده است امیرالمؤمنین علیه السلام مریض شد و برادرانش از او عیادت کردند، پس گفتند: حالت چگونه است یا امیرالمؤمنین؟

فرمود: حالم بدست.

گفتند: این سخن مثل تو نیست، فرمود: خدای تعالی می‌فرماید: ما شما را با شرّ و خیر آزمایش می‌کنیم، خیر صحت و بی‌نیازی و غناست و شرّ مرض و تنگدستی.

آیات ۳۶ الی ۴۴

وَإِذَا رَأَىٰكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا
 أَهَذَا الَّذِي يَذُكُرُ ۖ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ
 كَافِرُونَ (۳۶) خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ
 آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷) وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا
 الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ
 لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ
 يُنصَرُونَ (۳۹) بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ
 فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۴۰) وَلَقَدْ
 أَسْتَهْزَىٰ بُرْسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ
 مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۴۱) قُلْ مَنْ يَكْلَأُكُمْ بِاللَّيْلِ
 وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُّعْرِضُونَ (۴۲)
 أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِّن دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ
 أَنفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِّنَّا يُصْحَبُونَ (۴۳) بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ
 وَءَابَاءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي
 الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ (۴۴)

ترجمه

و چون کافران تو را ببینند، جز به ریشخندت نمی گیرند [و گویند] آیا

این همان است که از خدایان شما [به بدی] یاد می‌کند؟ و هم آنان یاد خدای رحمان را منکرند. انسان [گویی] از شتاب آفریده شده‌است؛ به زودی آیات خود را به شما نشان می‌دهم، از من به شتاب مخواهید. و گویند اگر راست می‌گویید پس کی این وعده فرا می‌رسد؟ اگر کافران بدانند هنگامی که نتوانند آتش را از چهره‌هایشان و از پشت‌هایشان باز دارند، و یاری نیابند [به صدق آن وعده پی نبرند]. آری آن [وعده و قیامت] ناگهانشان فرا می‌رسد، حیرانشان می‌سازد، نمی‌توانند بازش گردانند و به آنان مهلتی هم ندهند. و به راستی پیامبرانی هم که پیش از تو بودند، ریشخند شدند و کیفر استهزایشان بر سر ریشخند کنندگانشان فرود آمد. بگو چه کسی شما را در شب و روز از [عذاب] خدای رحمان باز می‌دارد؛ آری آنان از یاد پروردگارشان دل می‌گردانند. یا برای آنان خدایانی هست که آنان را در برابر ما حفظ می‌کند؛ [حال آنکه] نمی‌توانند به خودشان یاری برسانند، از ما هم یاری نبینند. حقّ این است که اینان و پدرانشان را [از ناز و نعمت] بهره‌مند ساخته‌ایم، تا آنکه عمری دراز یافتند، پس آیا نیندیشیده‌اند که ما دامنه‌های سرزمین [کفر] را می‌گاهیم [و بر گسترده‌ی اسلام می‌افزاییم]؛ آیا ایشان پیروز خواهند شد؟

تفسیر

﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ آنان که به تو یا به علی علیه السلام کافر شدند، وقتی تو را ببینند.

﴿إِنْ يَتَّخِذُونَكَ﴾ این جمله جواب «اذا» است، در جواب لفظ «فاء» نیامد، در حالی که فاء در جواب منفی به وسیله‌ی لفظ «إِنْ» لازم است، برای اینکه «فاء» در تقدیر گرفته شده، یا جواب محذوف است به قرینه‌ی این جمله، و تقدیر جمله چنین است: «يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ».

﴿إِلَّا هُزُؤًا﴾ «مهزؤاً به» مورد تمسخر و استهزا، لفظ «هزؤاً» مصدر به معنای اسم مفعول است.
 ﴿أَهَذَا الَّذِي يَذُكُرُكُمْ﴾ جمله حال است به تقدیر قول، یعنی در حالی که آنان می‌گویند:

آیا همین شخص که بین ما زندگی می‌کرد و در بین ما ضعیف بود خدایان شما را بد یاد می‌کند و از آنان عیب می‌گیرد؟
 در حالی که خود آن کفار به استهزا سزاوارترند، چه آنان از خدا و جانشینانش روی گردانیدند.

﴿وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (و ای رسول ما بدان که) در حقیقت آنان به ذکر خدا (و کتاب و آیات او) کافر هستند (و خدای مهربان را نشناخته‌اند).

تکرار مسندالیه با ضمیر جهت تأکید و حصر ادعاست، گویا کافری جز آنان نیست و تقدیم ظرف بر عاملش به جهت شرافت آن نسبت به رحمان و نیز برای حصر است.

یعنی اشیا دارای دو جهت می باشند، یکی جهت ذکر رحمانی و دیگری جهت ذکر شیطانی و هوای نفس. و تو که بر آنان از جهت خدایانشان عیب می گیری، از جهت شیطانی خدایانست، نه از جهت رحمانی آنها. پس تو به تصدیق سزاوارتری، آنان کافر به اشیا از جهت ذکر رحمانی هستند، توجه و نظرشان متوجه ذکر شیطانی آنهاست؛ پس آنان به استهزا و توهین سزاوارتر هستند». ممکن است مقصود از ذکر، قرآن، یا رسالت، یا ولایت باشد، که همه ی آنها ذکر خدای تعالی است، اما لفظ «باء» در قول خدا: «بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ» سببیه یا صله ی «کافرون» است. ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ﴾^(۱) آدمی در خلقت و طبیعت بسیار شتابکار است، این جمله از ما قبلش در لفظ و معنا منقطع است، یا از نظر معنای مرتبط به ما قبل، جواب سؤال مذکور یا مقدر است. گویا که رسول خدا یا امت او در حالی که به نظرشان مؤاخذه ی کفار دیر می شود و با تأخیر و کندی همراهان می شود گفته اند: خدایا تاکی آنان را مهلت می دهی؟ پس خدا در پاسخ می فرماید: انسان از عجله آفریده

۱- فرق است میان عجله و سرعت در کارها، عجله شتابی است ناپسندیده و نکوهیده و از آن نهی شده ولی سرعت شتابی است پسندیده و ستوده، و بدان امر آمده که مسارعت کنید. کشف الاسرار

شده‌است.

و این عبارتی است که در بین عرب و عجم معروف است، وقتی بخواهند در امری مبالغه کنند می‌گویند: او از این امر خلق شده‌است، گویا که آن امر ماده‌ی خلقت او قرار گرفته‌است.

در خبر است که وقتی روح در آدم دمیده شد خواست قبل از کامل شدن نفع روح، بایستد.

پس خدای تعالی فرمود: انسان از عجله آفریده شده‌است. ﴿سَأُورِيكُمْ آيَاتِي﴾ آیات خود را در مؤاخذه‌ی استهزا کنندگان به زودی به شما نشان خواهم داد. ﴿فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ﴾ پس در حلول عذاب به آنها عجله نکنید (که هر کاری را وقت معینی است).

و این آیه با این تفسیر دلالت می‌کند بر اینکه قول خدا: ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ﴾ از نظر معنا مرتبط به ما قبلش می‌باشد.

﴿وَيَقُولُونَ عطف بر قول خدا: «أَهَذَا الَّذِي يَذُكُرُ الْهَتِكُمْ» می‌باشد.

چه این جمله در تقدیر چنانی بوده: «يَقُولُونَ أَهَذَا الَّذِي يَذُكُرُ الْهَتِكُمْ» چنانچه به آن اشاره کردیم آنان از باب استهزا به نحو دیگری می‌گویند:

﴿مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدِ﴾ و کافران (منکر قیامت بر تو و اصحابت به اعتراض و انکار می گویند) این وعده‌ای که می دهید از قبیل وعده‌ی قیامت یا وعده‌ی عذاب چه وقتی است؟
 ﴿إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ اگر شما در وعده خود راستگو هستید.

﴿لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ اگر کافران بدانند، اینجا اسم ظاهر آورد تا تصریح به کفر آنها بکند و اشعار به علت حکم باشد.
 ﴿حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ﴾ وقتی که آتش دوزخ هر طرف از پیش روی و پشت سر به آنان احاطه می کند که نه خود دفع آن توانند، لفظ «حین» مفعول «یعلم» است، «لو» برای شرط و جزای محذوف است.

و معنای آیه این است که اگر کافرین وقت احاطه کردن آتش را در جهنم یا در برزخ بدانند و بدانند که قدرت بر دفع آتش ندارند آن وقت می فهمند از ما و شما کدام يك به استهزا سزاوارتریم.

یا اگر احاطه‌ی آتش را می دانستند استهزا نمی کردند یا جهت رسیدن وعده شتاب نمی کردند.

یا لفظ «لو» برای شرط، «حین» ظرف است و معنای آن این است: اگر آنان در وقت احاطه‌ی آتش دارای علم بودند، عذابی را

که بر آنان حلول می‌کرد می‌فهمیدند.

و ممکن است لفظ «لو» برای تمنّی باشد و لفظ «حین» بر همان دو وجه که گفته شد (ای کاش کافران احاطه‌ی آتش یا وقت آن را می‌دانستند).
 ﴿وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ آنان خودشان نمی‌توانند عذاب را دفع کنند و کمک‌کننده‌ی دیگری هم نیست که کمک کند (آن وقت از قیامت آگاه می‌شوند).

﴿بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً﴾ این جمله یا برانگیزشی از باب عدم علم آنانست که از «لویعلمون» استفاده می‌شود، یا از قدرت نداشتن بر دفع عذاب است و ضمیر به آتش، یا به وعده، یا به قیامت معهود بین آنان برمی‌گردد.

﴿فَتَبَهَّتْهُمْ﴾ از فرا رسیدن مرگ یا قیامت ناگهانی آنان مبهوت و حیران می‌شوند به نحوی که هیچ شعور و تدبیری برای دفع آن برای آنان باقی نمی‌ماند.

﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا﴾ آنان نمی‌توانند آن آتش را از خودشان دور کنند.

﴿وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾ و نه به آنان مهلت داده می‌شود تا تدبیر دفع آتش بکنند، یا توبه و معذرت خواهی نمایند یا آنچه را که از اعمال صالح فوت شده جبران نمایند.

﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ﴾ دل‌داری پیامبر ﷺ

است از استهزای قومش، یعنی رسولان قبل از تو هم مورد استهزا قرار گرفته‌اند.

﴿فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾ مقصود قول و عمل است که بدان وسیله استهزا می‌کردند، یا مقصود عذاب است که با آن استهزا می‌کردند.

﴿قُلْ﴾ جهت ردّ آنان در اتخاذ خدایان بگو: ﴿مَنْ يَكْفُرْ﴾

چه کسی شما را حفظ می‌کند؟!

﴿بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ﴾ از عقوبت رحمان، یا از جانب رحمان اگر برای شما بدی بخواهد چه کسی می‌تواند شما را حفظ کند؟! مقصود وادار کردن آنان بر اقرار به عجز خدایان است.

و این آیه مانند آیه‌های سابق کنایه از کسی است که غیر از

علی علیه السلام اولیا و دوست اتخاذ کرده‌باشد.

﴿بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ﴾ از یادآوری پروردگار مضاف روی گردانند، یا از چیزهایی که پروردگارشان را به یاد می‌آورد مانند آیات آفاق و انفس، آیات عظمی و بزرگ که بزرگترین آنان علی علیه السلام است اعراض می‌کنند.

یا از همان اول مقصود از ذکر پروردگارشان: قرآن،

محمد صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام است.

﴿مُعْرِضُونَ﴾ اعراض می‌کنند.

لذا متذکر نمی‌شوند که خدایانشان عاجزند و نگهدارنده از خشم خدا کسی جز خدا نیست.

﴿أَمْ لَهُمْ ءَالِهَةٌ﴾ این جمله عطف به اعتبار معناست، گویا که گفته‌است: آیا خدایانی دارند که آنان را از عقوبت رحمان یا عقوبتی که از جانب رحمان است حفظ کند؟!

یا خدایانی دارند که ﴿تَمْنَعُهُمْ﴾ از عذاب ما یا از حوادث زمان مانع باشد، در حالی که آن عذاب و عقوبت ﴿مِّنْ دُونِنَا﴾ از غیر ما یا از جانب ما باشد.

﴿لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ﴾ استیناف و جواب سؤال مقدّرست، گویا که گفته شده: پس خدایانشان چکاره هستند و چه می‌توانند بکنند؟

پس جواب فرمود: آنان نمی‌توانند به خودشان یاری برسانند تا چه رسد به غیر خودشان.

﴿وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ﴾ و آن خدایان از جانب ما نیز حفظ نمی‌شوند، لفظ «یصحبون» از «اصحب فلانا و اصطحبه» یعنی او را حفظ و نگهداری کرده‌است.

معنای آن این است که خدایانشان نمی‌توانند به خودشان یاری برسانند و خودشان از جانب ما محفوظ نیستند، یا از عذاب

ما محفوظ نیستند، نه خودشان و نه غیر آنان.
 ﴿بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَاَبَاءَهُمْ﴾ پس آنها سزاوار خدایی
 نیستند (که به آنان نعمت بخشند).

بلکه ما آنان و پدرانشان را از نعمت بهر مند ساختیم بدین
 گونه که به آنان اموال، اولاد، عمر، صحت و امنیت دادیم.
 ﴿حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ﴾ تا اینکه عمر آنان طولانی
 شد و به نعمت‌هایی که ما دادیم مغرور شدند و پیرو خواسته‌های
 خویش گشتند.

﴿أَفَلَا يَرَوْنَ﴾ آیا به نعمت و مال بخشی ما مغرور شدند و
 از بازگشت به سوی ما غفلت کردند و نیاندیشیده‌اند که:
 ﴿أَنَا نَاتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا﴾ ما زمین را
 توسط رسولان خود یعنی نفوسی که از عالم ارواح به زمین نازل
 می‌کنیم، سنگین کرده و از مقدار اصلی‌اش زیادتر ساخته از
 اطراف زمین کم می‌کنیم و چون نفوس سفلی شیطانی گویا که از
 زمین به وسیله‌ی مرگ منتقل نمی‌شوند^(۱) نقصان زمین در اخبار
 ما به مرگ علما تفسیر شده است^(۲).

۱. تصوّر می‌شود که تعبیر این مطلب بر لایه‌ی ازون نیز بی‌مناسبت نباشد که فعل و انفعالات در آن موجب تباهی‌هایی (مثل امراض جلدی و مرگ و میرهای ناشی از آن) در روی زمین می‌شود، یا تعبیر بر گرایش‌ها در زمین عالم صغیر مطرح باشد که با کفر آنان هر روز ویران‌تر و کاسته‌تر می‌شود.
 مترجمان

۲. مشعر بر این حدیث معروف که: اذا مات العالم ثلمت في الدين ثلثة لايسدها شيء

بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که ما از اطراف زمین کف با وجود غلبه‌ی مسلمانان بر کفار، می‌کاهیم بدین گونه که دیار مقاتلین و کفار و زمین‌هایشان کم می‌شود، دیار مسلمانان و زمین‌هایشان زیاد می‌شود، و لکن این معنا مناسب سیاق عبارت در مقام نیست.

﴿أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾ آیا آنان بر امر و حکم ما غالب می‌شوند، و این آیه در سوره‌ی رعد گذشت.

آیات ۴۵ الی ۵۰

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ (۴۵) وَلَسَنَ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لِيَقُولُنَّ يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۶) وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (۴۷) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذَكَرًا لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (۴۹) وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۰)

ترجمه

بگو همانا شما را از طریق وحی هشدار می‌دهم، البتّه کران - چون هشدار یابند - سخن نمی‌شنوند. و چون شمه‌ای از عذاب پروردگارت به آنان برسد خواهند گفت وای بر ما که ستمکار [/ مشرک] بودیم. و ترازوهای راست و درست را در روز قیامت در میان نهمیم، بر هیچ کسی هیچ ستمی نرود؛ اگر [عملی] همسنگ دانه‌ی خردلی باشد، آن را به حساب آوریم، ما خود حسابرسی را کفایت کنیم. و به راستی که به موسی و هارون فرقان و روشنی بخش و پندآموزی برای پرهیزگاران بخشیدیم. همان کسانی که از پروردگارشان در نهمان می‌ترسند، هم آنان که از قیامت بیمناکند. و این پندآموزی مبارک است که فرو فرستادیمش، آیا شما منکرش هستید؟

تفسیر

﴿قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ﴾ بگو: به واسطه وحی خدا بر من است که شما را انذار نموده و هشدار می‌دهم، این کار به دلیل هوی و هوس نیست، چنانچه ترساندن‌های شما ناشی از هوی و هوس است.

یا مقصود این است که من شما را انذار می‌کنم به آنچه که به من وحی شده است نه با تصوّر و خیال شخصی همانند شما و لیکن انذار من نفعی به حال شما ندارد.

﴿وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ﴾ زیرا شما کر هستید و

شخص کر درخواستی را نمی‌شنود.

﴿إِذَا مَا يُنذِرُونَ﴾ کر وقتی مورد انذار و ندا قرار بگیرد

نمی‌شنود و در نتیجه نفعی نمی‌برد.

﴿وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ﴾ آنان به

عذاب عجله می‌کنند و اگر يك دفعه (نسیمی) از عذاب

پروردگارت برسد خواهند گفت: ای وای بر ما.

و «نَفْحَةٌ» به معنای يك دفعه است از «نَفْحِ الطَّيِّبِ» و

«نَفْحِ الرِّيحِ» به معنای وزیدن باد می‌باشد، «نَفْحِ الْعَرَقِ» یعنی

خون از رگ بر جست، و نفعه‌ای از عذاب قطعه‌ای از آنست.

﴿لَيَقُولُنَّ يَٰوَيْلَنَا﴾ مانند کسانی که عاجز از دفع عذاب

باشند و بدون اینکه به خدایان متوسل شوند، طلب یاری کنند،

می‌گویند: ای وای بر ما.

﴿إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ ما در گزینش خدایان جز الله، یا اتّخاذ

اولیا بدون ولیّ امر ستمکار بوده‌ایم.

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾ و ما ترازوی عدل برای

روز قیامت خواهیم نهاد.

میزان چیزی است که به وسیله‌ی آن مقدار چیزی و حالت آن

وزن و مورد مقایسه قرار می‌گیرد، اعمّ از آنکه آن میزان ترازو

باشد که دو کفه دارد، یا قپان، یا متر یا مقیاس بنّایی و مساحت، یا

احکام شرایع و ملل، یا آداب طریق و سلوک و یا کتاب‌های آسمانی خدا.

یا وجود جانشینان خدا با اعمال، اقوال، احوال، اخلاق و مراتب وجودشان، چون میزان‌ها در آخرت بر حسب نشئه‌ها و مراتب اشخاص زیادست لفظ میزان را به صورت جمع آورد که دلالت بر کثرت می‌کند و در اوّل سوره‌ی اعراف تحقیق و تفصیل وزن و میزان گذشت.

و قسط به معنای عدل است و از (جمله‌ی) مصدرهایی است که صفت قرار می‌گیرد، در این لفظ واحد، جمع، مؤنث و مذکر مساوی است.

﴿لِیَوْمِ الْقِیَمَةِ﴾^(۱) در روز قیامت، یا برای مردم در روز قیامت، یا برای حساب روز قیامت.

﴿فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ﴾ ستمی به هیچ کسی نخواهد شد (به سبب کم کردن ثواب یا زیاد کردن عقاب، یا ثواب دادن به جای عقاب یا به عکس آن).

﴿شَيْئًا﴾ لفظ «شیئاً» مفعول دوّم «تظلم» یا جانشین مصدر است.

۱- پس ای جوانمرد، اگر مددی از غیب به نام تو فرستاده‌اند و نظری از نظرهای لطف به تو رسیده، به یقین می‌دان که آن مدد به هیچ علت فرود نیاید و آن نظر در هیچ سبب نیامیزد.
کشف‌الاسرار

﴿وَإِنْ كَانَ﴾ اگر چه عمل ﴿مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ﴾ به اندازه‌ی یک حبه و دانه از خردل باشد و «مثقال حبه» با رفع خوانده شده بنا بر اینکه لفظ «کان» تامّه باشد.

﴿أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ﴾ لفظ «اتینا» با مدّاز باب افعال یا مفاعله خوانده شده است.

یعنی همه آنها را به حساب می‌آوریم و ما خود حسابرسی را کفایت کنیم.

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ﴾ این جمله معطوف است بر قول خدا: «لئن مسّتهم» یا بر قول خدا: «و نضع الموازین» و احتمال اوّل بهتر است.

چون معطوف و معطوف علیه در انشا متوافق می‌شوند، چه لام «لقد آتینا» لام موطنه‌ی قسم است ولی احتمال دوّم بر حسب تناسب معنا موافق ترست.

زیرا که وضع موازین برای روز قیامت مناسب دادن فرقان به موسی است، زیرا آن نیز میزان است.

پس گویا که گفته است: موازین قسط را برای روز قیامت وضع می‌کنیم و به موسی در دنیا میزان قسط دادیم که همان تورات است که فارق بین حقّ و باطل می‌باشد.

﴿وَضِيَاءً وَذِكْرًا﴾ و فروغ الهی و ذکر حقّ نیز بخشیدیم،

این در کلمه از قبیل عطف او صاف متعدّد برای شیء واحد است بنا بر اینکه فرقان، ضیا و ذکر از او صاف تورات بوده باشند. یا از قبیل عطف او صاف متباین است، اگر مقصود از فرقان تورات، یا شکافتن دریا، یا سایر معجزات و مقصود از ضیا و ذکر غیر آنها باشد.

﴿لِّلْمُتَّقِينَ﴾ جار و مجرور متعلق به «ءاتینا» است، علت اینکه فرقان برای متّقین است این است که نزول فرقان جهت متّقین است و آنان از فرقان سود می‌برند^(۱).

یا صفت «ضیاءاً» و «ذکراً» یا صفت فقط «ذکراً» می‌باشد.

﴿الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ﴾ متّقیان همان‌هایی هستند که از خدای خود در نهان (و آشکار) می‌ترسند؛ این جمله صفتی است که خصوصیت و حالت متّقین را بیان می‌کند.

و لفظ «بالغیب» حال از «ربّهم» یا از فاعل «یخشون» است و «باء» برای ظرفیت، یا مصاحبت، یا سببیت است و ظرف لغو است متعلق به «یخشون» است؛ یعنی به سبب غیب اعمالشان از جهت صحّت و بطلان، یا بر اثر غیب جزای اعمالشان، یا به واسطه غایب بودن موارد و عد و وعید می‌ترسند.

۱- فرقان را تنها تقوا پیشگان درک می‌کنند، زیرا فرقان ثمره‌ی هدایت، تهذیب نفس و تزکیه باطل است، پس باید به آنان تعلق بگیرد.

﴿وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ﴾ در حالی که بیمناک
 قیامتند، درباره مشفق و شفقت، پیش از این بیان شد.
 ﴿وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ﴾ این ذکری است که دارای برکت و
 خیر زیادست و آن میزان اهل این زمان در دنیا است.
 ﴿أَنْزَلْنَاهُ﴾ پیش از این گفته شد که آوردن لفظ ایتا به
 معنای دادن در وصف کتاب موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و لفظ انزال و تنزیل در
 وصف کتاب محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جهت بزرگداشت قرآنست.
 ﴿أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾ پس از وضوح و روشنی شدن
 صدق و حجت او و پس از آنکه در بین گذشتگان نظیر داشته است
 باز هم او را انکار می کنید.

آیات ۵۱ الی ۷۳

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ
 عَالِمِينَ (۵۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ
 الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (۵۲) قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا
 عَابِدِينَ (۵۳) قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي
 ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۵۴) قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ
 اللَّعِينِينَ (۵۵) قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (٥٦)
 وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (٥٧)
 فَجَعَلَهُمْ جُذًا ۖ إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (٥٨)
 قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (٥٩)
 قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ ۖ إِبْرَاهِيمُ (٦٠) قَالُوا
 فَاتُوا بِهِ ۖ عَلَىٰ آعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (٦١) قَالُوا
 ۖ أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (٦٢) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ
 كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ (٦٣) فَارْجِعُوا
 إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (٦٤) ثُمَّ
 نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ (٦٥)
 قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا
 وَلَا يَضُرُّكُمْ (٦٦) أَفَ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ
 أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٦٧) قَالُوا احْرَقُوهُ وَانصُرُوا آلهتكم إِنْ
 كُنْتُمْ فاعِلِينَ (٦٨) قُلْنَا يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ
 إِبْرَاهِيمَ (٦٩) وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ
 الْأَخْسَرِينَ (٧٠) وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي
 بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (٧١) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ

وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲) وَجَعَلْنَاهُمْ
 أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ
 وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ (۷۳)

ترجمه

و به راستی پیشاپیش به ابراهیم رهیافتی که سزاوارش بود بخشیدیم،
 به آن آگاه بودیم. چنین بود که به پدرش و قومش گفت: این تندیسها چیست
 که شما را در خدمتشان معتکفاید؟ گفتند: پدرانمان را پرستنده‌ی آنها
 یافتیم! گفت: هم شما وهم پدرانتان در گمراهی آشکار بوده‌اید. گفتند: آیا
 برای ما حقّ را آوردی یا تو از بازیگرانی؟ گفت: حقّ این است که پروردگار
 آسمانها و زمین است. هموکه آنان را آفریده است، من بر این [سخن] گواهم.
 و [در دل گفت] به خدا پس از آنکه روی برتافتند فکری به حال بتهایتان
 خواهم کرد. آنگاه آنها را خرد و ریز کرد، مگر بزرگترشان را، باشد که به او
 روی آورند. گفتند: کسی که این کار را در حقّ خدایان ما انجام داده‌است،
 بیشک از ستمکاران است. گفتند: شنیدیم جوانی که به او ابراهیم گفته می‌شد،
 از آنان سخن می‌گفت. گفتند: پس او را در پیش چشمان مردم حاضر کنید تا
 آنان حاضر و ناظر باشند. [آوردنش و] گفتند: ای ابراهیم آیا تو این کار را با
 خدایان ما کردی؟ [به ریشخند] گفت: نه، بلکه همین بزرگترشان چنین کاری
 کرده‌است، اگر سخن می‌گویند از آنها بپرسید. پس به خود آمدند و گفتند: شما
 خود ستمگرید. سپس سرهایشان را تکان دادند [و گفتند] خوب می‌دانی که
 اینها سخن نمی‌گویند. گفت: آیا پس به جای خداوند چیزی را که نه سودی به

شما می‌رساند و نه زیانی می‌پرستید؟ اف بر شما و بر آنچه به جای خداوند می‌پرستید، آیا تعقل نمی‌کنید؟ گفتند: او را بسوزانید و اگر می‌خواهید کاری کنید خدایانتان را یاری دهید. گفتیم: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شو. و در حق او بدسگالی کردند، آنگاه آنان را زیانکارترین [مردم] گردانیدیم. و او لوط را رهان‌دیم و به سرزمینی رساندیم که برای همگان برکتش بخشیده بودیم. و به اسحاق و افزون بر آنان یعقوب را بخشیدیم، همه شان را از شایستگان قرار دادیم. و آنان را پیشوایانی که به فرمان ما ره می‌نمودند، گردانیدیم و به آنان نیکوکاری و بر پاداشتن نماز و پرداختن زکات را وحی کردیم، پرستندگان ما بودند.

تفسیر

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا اِبْرٰهٖمَ رُشْدَهٗ﴾^(۱) حجت‌ها و برهانهای به ابراهیم دادیم که موجب رشد او شد؛ یا مقصود رشدی است که مناسب حال ابراهیم باشد از قبیل راه یافتن به کمالاتش.

﴿مِنْ قَبْلُ﴾ قبل از قرآن یا قبل از موسی.

﴿وَكَانَ بِهٖ﴾ ما به رشد او، یا به ابراهیم ﴿عٰلَمِیْنَ اِذْ قَالَ﴾ آگاه بودیم آن وقت که گفت: لفظ «إِذْ قَالَ» ظرف است برای «ءاتینا» یا «عالمین».

۱- ای جوانمرد: کسیکه در حرم عنایت ازلی شده هرگز غوغای محنت ابدی گرد دولت سرمدی او نگردد. کشف الاسرار

﴿لَأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ﴾ به پدر و قومش که این تندیسها چیست؟ لفظ «تماثیل» جمع تمثال است، و آن عکس است و اغلب در باره چیزی گفته می‌شود که روح ندارد. ﴿الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾ که شما بدان روی آورده یا در کنار آن معتکف شده‌اید لفظ «لام» در «لها» به معنای «علی» یا برای تقویت است، زیرا ماده‌ی عکوف بدون واسطه متعدی می‌شود و به معنای حبس است.

و با «علی» متعدی می‌شود و به معنای روی آوردن است، ممکن است متضمن معنای عبادت باشد که در این صورت باز «لام» برای تقویت است.

﴿قَالُوا﴾ آنان در جواب مانند اهل هر زمان گفتند: ﴿وَجَدْنَا ءِآبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ﴾ ما پدرانمان را بت پرست یافتیم دلیل اینگونه بهانه‌ها این است که بسیاری از مردم به جهت غالب بودن مدارك حسّی، از محسوس فراتر نمی‌روند و در محسوس و در صحّت و بطلان آن تأمل و اندیشه نمی‌کنند، به خصوص در آنچه که از اول تمییز از پدران و مادران و بزرگان قوم دیده‌اند، آن را تلقی به قبول می‌کرده و بدون حجّت به آن تمسک می‌کنند.

و لذا در جواب اکتفا به ذکر تقلید پدران کردند، بدون اینکه حجّت و دلیلی ابراز کنند.

زیرا که سؤال اگر چه با لفظ «ما» است که دلالت بر طلب حقیقت می‌کند، ولی مقصود انکار عبادت تمثال‌هاست، و باید آنان جواب به چیزی می‌دادند که عبادت تندیسها را صحّه بگذارد.

علل پیدایش بت‌پرستی

بدان که همانطور که نقل شده بین اوصیای آدم، شیث و نوح علیهم‌السلام، مردان صالحی بودند که مردم با آنان انس می‌گرفتند و هنگامی که از دنیا رفتند به شدّت اندوهناک می‌شدند.

پس بعضی از صالحین برای انس گرفتن مردم، رفع اندوه و حزنشان تمثال‌های آن مردان صالح و خوب را ساختند، که زیارت کرده و با آن مأنوس شوند، با مردن پدران، تمثال‌ها را برای اولاد و اولاد اولاد ماند، آن وقت شیطان آمد و به آنان گفت: پدران شما این تمثال‌ها را عبادت و پرستش می‌کردند، پس فریب خوردند و آن تمثال را عبادت کردند.

بعضی گفته‌اند: آن تمثال‌ها تمثال‌های ستارگان بود، که آنها را زیارت می‌کردند و در حوایج خود به آنها متوسّل می‌شدند؛ چنانچه شریعت عجم که به مهاباد^(۱) و منسوب است بر همین منوال بود.^(۲)

۱- برای آگاهی به دبستان‌المذاهب ملامحسن کشمیری و بستان دبستان مراجعه شود.

۲- توجیه فوق یکی از وجوه بت‌پرستی است، دهها مورد دیگر درونی و برونی در ساختار

﴿قَالَ﴾ ابراهیم علیه السلام جهت ردّ عبادت و تقلید آنان گفت:
 ﴿لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ قَالُوا
 أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّعِينِينَ﴾ شما و پدرانتان در
 گمراهی آشکار بوده‌اید.

آنان نیز به ابراهیم گفتند: راست می‌گویی یا شوخی
 می‌کنی؟!

﴿قَالَ﴾ ابراهیم بعد از انکار ربوبیت آن تندیسها جهت
 حصر ربوبیت در خدا گفت:
 ﴿بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي
 فَطَرَهُنَّ﴾ بلکه پروردگار شما همان پروردگار آسمانها و زمین
 است که هم او آفریده‌است.

ابراهیم دعوا را طوری طرح کرد که اثبات آفرینش دلالت بر
 صحت ربوبیت که موضوع آن می‌کند، چه توصیف محمول به
 «الَّذِي فَطَرَهُنَّ» دلالت بر صحت حمل است.
 ﴿وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ و من خود بر این
 مطلب گواهم این گفتار من ناشی از شوخی و بازی نیست بلکه
 جدی و از صمیم قلب است (من با شهود قلبی ربوبیت خالق را
 مشاهده کرده‌ام).

بت پرستی و تندیس‌گرایی مؤثر یا علت به تاریخ ادیان جان‌ناس، تاریخ تمدن دیل دورانت و صدها
 کتاب مشابه مراجعه شود.

﴿وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ﴾ و به خدا که من به بت‌های شما مخفیانه کاری کنم که با تصوّر شما درباره این خدایان سازگار نباشد.
 ﴿بَعْدَ أَنْ تُولَّوْا مُدْبِرِينَ﴾ لفظ «مدبرین» حال مؤکّد یا مقیدست.

به اعتبار اینکه «تولیت» به معنای اقبال و ادبار یعنی روی آوردن و پشت کردن است و همچنین است معنای تولّاً.
 بعضی گفته‌اند: ابراهیم این سخنان را دور از چشم اصحاب نمرود، مخفیانه گفت، این سخنان را کسی جز يك نفر از آنان نشنید و آن يك نفر آن را افشا کرد.

و بعضی گفته‌اند: روز عید آنان بود، و دوست نداشتند که ابراهیم با آنان از شهر جهت مراسم عید خارج شود، او را موکل و نگهبان خانه‌ی بت‌ها قرار دادند، یا ابراهیم خود را به مریضی زد چنانچه در آیه است، و از آنان تخلف نمود.
 پس كوچك و بزرگ آنان برای مراسم عید خارج شدند، ابراهیم عليه السلام داخل خانه‌ی بت‌ها شد و تیشه را بر گرفت و بت‌ها را شکست.

﴿فَجَعَلَهُمْ جُذًا﴾ لفظ «جذاز» با حرکات سه گانه در جیم اسم از «جد» است به معنای قطع و ریشه کن کردن و در اینجا

«جذاز» با ضمّه و کسره خوانده شده است.

﴿الْأَكْبَرُ اللَّهُمَّ﴾ مگر، بت بزرگ (در هیکل و عظمت یا در تعظیم و احترام) که آن را نشکست و تیشه را به گردن او آویخت و از آنجا خارج شد.

﴿لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾ شاید آن مردمان کافر به سوی ابراهیم یا به سوی بت بزرگ باز گردند و حال بت‌ها و شکستن آنها را از ابراهیم بپرسند، آن وقت ابراهیم آنان را بر جهل و نادانی شان آگاه کند، یا از بت بزرگ بپرسند آنگاه خودشان متوجه می‌شوند که بت قابل سؤال نیست تا چه برسد به عبادت و پرستش.

﴿قَالُوا﴾ جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: آن کافران پس از آنکه به سوی بت‌ها برگشتند و آنها را شکسته یافتند چه گفتند؟

پس فرمود: گفتند: ﴿مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا﴾ چه کسی این کار را با خدایان ما انجام داده است؟

اگر لفظ «من» استفهامیه باشد که در همین جا باید وقف شود و اگر موصوله باشد قول خدا:

﴿إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ خبر آن می‌شود، اگر شرطیه باشد این جمله جزای شرط قرار می‌گیرد، و لکن باید لفظ «فا» در

تقدیر گرفت.

مقصود این است که هر کس این کار را با خدایان ما انجام داده بر خودش ستم روا داشته، چه نفس خودش را در معرض قتل و سیاست قرار داده، یا بر خدایان ما ظلم کرده است.

﴿قَالُوا سَمِعْنَا بِعُضَىٰ فِي جَوَابِهَا﴾ این گوینده، گفتند: که قبلاً ما شنیدیم ﴿فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ﴾ جوانی از آنها عیب می‌گیرد و نام آن بت‌ها را می‌برد.

﴿يُقَالُ لَهُ إِبرَاهِيمُ﴾ به او ابراهیم گفته می‌شود، مردم به جماعتی که می‌گفتند ما شنیدیم جوانی نام آنها را می‌برد گفتند: ﴿قَالُوا فَأْتُوا بِهِ، عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ﴾ او را جلو چشم مردم بیاورید، او را با صورت باز جلو چشم همه بیاورید تا شناسایی کنند و بشناسند.

﴿لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ﴾ تا مردم شاهد شنیده‌های شما باشند، یا مردم شهادت بر اقرار او دهند، بدین گونه که ابراهیم اقرار بر این کار بکند و مردم هم شاهد اقرار او باشند، یا شاید مردم حاضر شوند و عقوبت و عذاب او را ببینند.

پس مردم آمدند و از ابراهیم سؤال کردند.

قضیه در تقدیر چنین است: بلکه بزرگ بت‌ها این کار را انجام داده است اگر آنچه که می‌گویید که آنها خدایان هستند حق

باشد.

زیرا شکستن خدا ممکن نیست مگر اینکه از طرف خدا صورت پذیرد، نیز بت بزرگ باید غیر را از الوهیت نفی کرده و خدایان دیگر را بشکند، چه هر یک از خدایان سزاوارند در آنچه که کمالشان به آن بستگی دارد تنها و متفرد باشند.

بعضی گفته‌اند: این قضیه مفروض است و شرط آن «ان کانوا اینطقون» می‌باشد.

و بعضی گفته‌اند: مقصود از آن عاجز کردن و الزام است، خبر دادن نیست که دروغ باشد.

و بعضی گفته‌اند: در «فعله» جمله تمام می‌شود باید آنجا وقف کرد، «کبیرهم» ابتدای کلام است و این احتمال از نظر لفظ و معنا بعید است.

﴿قَالُوا﴾ در وادار کردن ابراهیم بر اقرار گفتند: ﴿عَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا اِبْرَاهِيمُ﴾ آیا تو این کار را با خدایان ما کردی؟

﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ﴾ ابراهیم گفت: من این کار را نکرده‌ام بلکه بزرگ بت‌ها این کار را کرده‌است.

چون سؤال از فاعل است و وقوع فعل مسلم پس آنچه که موافق با جواب است این است که بگوید:

«بل کبیر هم فعل» تا اثبات فعل مسلّم الوقوع برای کبیر و نفی فعل از غیر کبیر باشد، ولی فعل را مقدّم انداخت بدان جهت که خواست فعل را به صورت مفروض ابراز نماید. زیرا قضیّه از قضایای فرضی متداول در عرب و عجم است و آنچه که مناسب قضایای فرضی است این است که فعل نیز فرضی باشد.

چرا که تقدیر در این صورت چنین می‌شود: «فعله من فعله» و بالفعل جواب از سؤال از فاعل می‌شود، در نتیجه حذف فاعل یا به صورت ضمیر آوردن فاعل لازم می‌آید بدون قرینه و مرجع.

روایت شده است: که بت بزرگ این کار را انجام نداده و ابراهیم نیز دروغ نگفته است و وجه این مطلب دانسته‌اند. به خبر نسبت داده شده که ابراهیم سه دروغ گفت:

۱- گفت: «انی سقیم»

۲- گفت: «بل فعل کبیر هم»

۳- در مورد ساره بود که وقتی پادشاه جبّار می‌خواست او

را از ابراهیم بگیرد گفت:

او خواهر من است در حالی که همسرش بود.

تا بدین وسیله به خدا نبودن آن بت‌ها اقرار کنند و آوردن ضمیرهای

ذوی العقول به جهت موافقت با اعتقاد آنان، برای استهزا می‌باشد.

﴿هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾ آنگاه با خود فکر کرده یعنی صورت‌هایشان را از ابراهیم برگرداندند و به یکدیگر نگاه کردند.

یا از عادت‌هایشان به عقل‌هایشان بازگشتند، و با عقولشان صدق گفتار ابراهیم را درک کردند.

﴿فَقَالُوا﴾ یکی از آنان خطاب به مردم گفت:

﴿إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ﴾ شما در نسبت الوهیت به چیزی که قادر نیست ضرر را از خودش دفع کند، قادر بر سخن گفتن نیست ظالم و ستمگر هستید، یا در نسبت ظلم به کسی که بت‌ها را شکسته، یا در قصد بد نسبت به کسی که بت‌ها را شکسته، یا در سؤال از ابراهیم، نه از بت‌ها ظالم هستید و ابراهیم ظالم نیست همانطور که شما می‌گویید «من فعل هذا بالهتنا إنه لمن الظالمین».

﴿ثُمَّ﴾ سپس از عقل‌هایشان به نفس‌هایشان و عادت‌ها و

هواهای نفس منتقل شدند.

﴿نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ﴾ آنان را در انصراف و روی

گردانیدن از عقول به عادت‌های نفوس تشبیه به کسی کرده که وارونه شده و از استقامت برگشته و سرش را در پایین و پاهایش

را در بالا نگه داشته است و اعتراف کردند به آنچه که حجّت علیه آنها است، در حالی که می‌گفتند:

﴿لَقَدْ عَلِمْتُمْ﴾ ای ابراهیم دانستی که ﴿مَا هَآؤُلَآءِ يَنْطِقُونَ﴾ اینها سخنی نمی‌توانند بگویند؛ یعنی پس از آنکه اعتراف کردند که ظالم هستند با ابراهیم محاجّه کردند و احتجاج نمودند نه به چیزی که حجّت علیه خود آنان بود.

﴿قَالَ﴾ ابراهیم عليه السلام گفت: ﴿أَيَا نَمِي دَانِيْد يَا تَعْقَلُ نَمِي كْنِيْد؟﴾

﴿فَتَعَبُدُونَ مِن دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا﴾ پس می‌پرستید جز خدا چیزی را که هیچ نفعی به شما نمی‌رساند.

لفظ «شئاً» در محلّ مصدر یا منصوب به نزع^(۱) خافض است.

﴿وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ پس از آنکه دانسته شد که آن بت‌ها قادر بر دفع ضرر از خودشان نیستند دانسته شد که آنها قادر بر دفع ضرر و جلب نفع نسبت به غیر خودشان هم نیستند، چیزی که نه حرف می‌زند، نه نفع و ضرری می‌رساند مستحقّ عبادت نمی‌تواند باشد.

﴿أَفِ لَكُمْ﴾ پس از آنکه قبح کار بت پرستان معلوم شد به نحوی که دیگر برای آنان انکار قبح آن ممکن نبود ابراهیم عليه السلام

۱- شرح نزع خافض در مجلّات پیشین همین تفسیر ذکر شد.

اظهار انزجار از آنان و از معبودهایشان کرد.
و لفظ «أَفٌّ» را به کاربرد که کلمه‌ی از انزجار است، و
به وسیله‌ی آن ناراحتی و بی‌قراری ظاهر می‌شود.

لذا گفت: اف بر شما: ﴿وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ از آنچه غیر خدا می‌پرستید، آیا شما تعقل نمی‌کنید؟!

﴿قَالُوا﴾ بعد از عاجز شدن از دلیل و برهان چنانچه عادت و رسم اهل هر زمان همین است که بعد از عجز متوسل به قتل، ناسزا و سایر تهدیدها می‌شوند مانند تکفیر و تفسیق.

پس از عاجز شدن از دلیل و علم به خطای خودشان گفتند:
﴿حَرِّقُوهُ﴾ او را بسوزانید، البته بعد از آن که نمرود با آنان مشورت کرد گفتند: ابراهیم عليه السلام را بسوزانید.

و لذا امام صادق عليه السلام فرمود: فرعون ابراهیم و یارانش عاقل نبودند و فرعون موسی و اصحابش عاقل بودند، وقتی فرعون با اصحابش درباره‌ی موسی مشورت کرد گفتند: موسی و برادرش را به تأخیر اندازد و در عقوبت آنان عجله نکن و مأمورانی به شهرها بفرست تا ساحران را جمع کرده بیاورند ^(۱).

﴿وَأَنْصُرُوا إِلَهِتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ و به گفتار

۱. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۴۵

ابراهیم نگاه نکنید که شما در مقابل احتجاج او ناتوان هستید
خدایان خود را یاری کنید.

برخی گفته‌اند: برای او هیزم جمع کردند تا جایی که مردی
از آنان که مریض می‌شد از مالش وصیت می‌کرد هیزم بخرند و زن
بافندگی می‌کرد و با پول آن هیزم می‌خرید.

وقتی خواستند ابراهیم را در آتش بیاندازند، از شدت
(حرارت) آتش نمی‌توانستند نزدیک آن بروند ابلیس آمد و
منجنیق را به آنان یاد داد و آن اولین منجنیق بود که ساخته شد.

پس ابراهیم را در آن گذاشتند و او را به داخل آتش پرتاب
کردند، وقتی او را داخل آتش انداختند.

﴿قُلْنَا يَنْارُ كُونِي بَرْدًا﴾ گفتیم ای آتش سرد و سلامت
باش؛ آتش اگرچه نسبت به ما جماد است خطاب و امر به آن صحیح
نیست، لکن نسبت به خدای تعالی عاقل است و شعور دارد و
مأمورست.

﴿وَسَلِّمًا﴾^(۱) بر ابراهیم؛ اگر نمی‌گفت «علی ابراهیم»
آتش تا آخر الابد برای همه کس سرد و سالم می‌شد، پس آتش

۱- اصحاب معرفت و اهل حقیقت را در این آیت رمز دیگری است. گفتند این آتشی است که در
جان خلیل تعبیه بود چون نمرود او را منجنیق نهاد، خلیل نیز سرّ خویش در منجنیق مشاهده نمود و این
آتش خواست که آتش نمرود را خاموش کند، ندا آمد: ای آتش، بر آتش نمرودی سرد باش! که ما حکم
کرده‌ایم که آتش نمرودی گلستان پرگل و شکوفه شود و کرامت خلیل و معجزه او را ظاهر سازیم. کشف
الاسرار

ابراهیم

سرد شد و غیر ابراهیم را می‌سوزانید.

در خبر است: وقتی او را در منجنیق نهادند جبرئیل در هوا با

او ملاقات کرد و گفت: یا ابراهیم آیا تو را با من حاجتی است؟

ابراهیم گفت: اما حاجت به سوی تو نه، اما به سوی ربِّ

العالمین چرا، جبرئیل پایین آمد و با او نشست و درباره‌ی آتش

با او سخن می‌گفت، نمرود به سوی ابراهیم نظر انداخت و گفت:

هرکس خدایی گیرد باید مانند خدای ابراهیم گزیند.

پس بزرگی از بزرگان اصحاب نمرود گفت: من به آتش

ورد و دعا خواندم تا او را نسوزاند که ستونی از آتش به سوی آن

مرد خارج شده و او را سوزاند، پس لوط به او ایمان آورد.

نقل شده‌است: پس از آنکه ابراهیم را پیش نمرود

آوردند، و نمرود فهمید که او پسر آزر است به آزر گفت: تو به من

خیانت کردی و این پسر را از من پنهان کردی، آزر گفت: این کار

مادرش می‌باشد.

پس نمرود مادر ابراهیم را فراخواند و گفت: چه چیز تو را وا

داشت امر این پسر را از ما پنهان کنی تا با خدایان ما چنین کاری

بکند؟

پس مادر ابراهیم گفت: ای ملک من ملاحظه‌ی رعیت را کردم.

گفت: چگونه؟!

مادر ابراهیم گفت: من دیدم تو اولاد رعیت خودت را می‌کشی، این موجب از بین رفتن نسل می‌شد؛ پس گفتم: اگر آن شخصی را که ملك طلب می‌کند همین باشد که در دست ماست خوب او را به نمرود میدهم تا او را بکشد و از کشتن اولاد مردم خودداری کند و اگر این همان نباشد که به دنبال او می‌گردی، فرزند ما برای ما باقی می‌ماند، تو هم اکنون به او دست یافتی و هر کار می‌خواهی بکن و از اولاد مردم دست بکش، نمرود رأی آن زن را پسندید.

وجه نسوزاندن آتش ابراهیم را آنست که مادر اوّل سوره‌ی بنی اسرائیل و غیر آن اشاره کردیم؛ گفتیم که آن ناشی از غلبه‌ی ملکوت بر ملك است، بعد از غلبه‌ی ملکوت بر ملك حکم ملك برداشته می‌شود و آتش ملکی دیگر نمی‌تواند جسم ملکوتی را بسوزاند.

و از همین غلبه‌ی ملکوت بر ملك است که طیّ الارض و روی آب و هوا راه رفتن بدون غرق و سقوط واقع می‌شود.

﴿عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ﴾ و خواستند با او (ابراهیم) مکر و حيله به کار ببرند که ما آنان را از زیانکارترین مردم قرار دادیم.

زیرا کاری انجام دادند که می‌خواستند نور خدا را در زمین خاموش کنند.

پس نهایت کوشش آنان را حجت صدق و راستی ابراهیم و دلیل خسران و زیان آنان قرار دادیم.

و هنگامی که دیدند آتش ابراهیم را نمی‌سوزاند نمود امر کرد که ابراهیم را از شهرشان تبعید کنند و مانع شوند از اینکه او حیوانات و اموالش را خارج ساخته و با خود ببرد.

پس ابراهیم با آنان محاجّه و احتجاج نموده و گفت: اگر حیوان و مال مرا بگیرد باید حقّ مرا به من باز گردانید، حقّ من عبارت از مقدار عمری است که در شهر شما از بین رفته‌است و شما باید عمر مرا به من برگردانید.

فصل خصومت به قاضی نمود بردند، پس قاضی حکم کرد بر ابراهیم که هر چه در شهر آنان به دست آورده برگردانده و با خود چیزی نبرد، بر اصحاب نمود حکم کرد که عمر ابراهیم را برگردانند.

خبر حکم قاضی وقتی به نمود رسید دستور داد مانع نشوند و بگذارند ابراهیم با مال و حیواناتش برود و او را از شهر اخراج کنند، نمود گفت: اگر او در شهر شما بماند دین شما را فاسد کرده و به خدایان شما ضرر می‌رساند.

﴿وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا

لِّلْعَالَمِينَ ﴿ ابراهیم و (و برادرزاده اش) لوط را به سوی شام که مایه برکت جهانیان است برده و نجات دادیم.

بعضی گفته اند: برکت عمومی شام این است که بیشتر انبیا علیهم السلام از آنجا مبعوث شده اند، پس برکات دنیوی (از ناحیه ی آن) در عالم منتشر شده است و شام از حیث نعمت های صوری (هم) از شریفترین بقعه های زمین است.

﴿ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ ﴾ پس از خروج به سوی شام و باقی ماندن در آنجا (به مدت زیاد) اسحاق را به او بخشیدیم.
 ﴿ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً ﴾ و یعقوب را به او از باب عطیه و بخشش دادیم، چون نافله به معنای عطیه و غنیمت است و نقل به معنای نفع می باشد.

﴿ وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴾ هر کدام از آنان (چهار یا سه یا دو نفر) را صالح قرار داده و شایسته ی مقام نبوت گردانیدیم.
 ﴿ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ﴾ آنان را از پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند نه با امر شیطان، نه به امر خودشان و نه با شراکت چیزی از آن دو.

﴿ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ ﴾ به آنان نیز همانند فرستادگانمان وحی کردیم، چه آنان رسول ما بوده اند.

﴿ فَعَلَّ الْخَيْرَاتِ ﴾ به مطلق کارهای نیک و انجام

آن: ﴿وَإِقَامَ الصَّلَاةِ﴾ و در خصوص بر پا داشتن نماز، «إِقَام» از مصدر «اقامه» است که تا را انداخت، برای اینکه مضاف الیه جانشین آن شده است.

﴿وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ﴾ و در خصوص دادن زکات که نماز و زکات از مهمترین خیرات و نیکی هاست، بلکه اصلاً خیرات جز نماز و زکات نیست، لذا بعد از ذکر خیرات به طور عموم که شامل نماز و زکات نیز هست آن دو چیز اختصاصی را توصیه کرد.

﴿وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِنَ﴾ و آنان بندگان ما بودند نه غیر ما، از شیطان، نفس و هوی.

این بیان اشاره به مقام اخلاص است که آن روشنی چشم سالکین است.

آیات ۷۴ الی ۸۶

وَلَوْ طَاءَ آتَيْنَهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبِيثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَسِيقِينَ (۷۴) وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنْ الصَّالِحِينَ (۷۵) وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَنَصْرَنَاهُ مِنْ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۷۷) وَدَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ

يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا
لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (۷۸) فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا
ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحُنَ
وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (۷۹) وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ
لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ (۸۰)
وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ
الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (۸۱) وَمِنَ
الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ
وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ (۸۲) وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي
مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ
فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَءَاتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ
رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ (۸۴) وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ (۸۵)
وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِّنَ الصَّالِحِينَ (۸۶)

ترجمه

و به لوط حکمت و علم بخشیده و از شهری که اهلش پلید کاری
می کردند، نجاتش دادیم، که آنان مردمی پلید و نافرمان بودند. و او را در
جوار رحمت خود در آوردیم، که او از شایستگان بود. و نوح را [نیز

رهانیدیم] که پیش از آن ندا به دعا برداشته بود، دعایشان را اجابت کردیم و او و خانواده‌اش را از گرفتاری بزرگ رهانیدیم. و او را در برابر قومی که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند یاری دادیم، که آنان قومی پلید بودند و همگیشان را غرق کردیم. و داوود و سلیمان را [یاد کن] که درباره‌ی کشتزاری که گوسفند کسانی شبانه در آن چریده بود، داوری کردند و ما شاهد داوریشان بودیم. و آن را به سلیمان فهمانیدیم؛ به هر دو حکمت [نبوت] و علم بخشیدیم، و کوهها و پرندگان را تسخیر کردیم که همراه با داوود تسبیح می‌گفتند، و توانای آن کار بودیم. و به او [داوود] فن زره بافی برای شما آموخته بودیم تا شما را از آسیب همدیگر محفوظ بدارد، آیا شما شاگرد؟ و برای سلیمان باد تندرو بودیم روان می‌شد و به هر چیزی دانا [و توانا] بیم. و نیز بعضی از شیاطین را که برای غواصی می‌کردند و کارهایی جز این هم انجام می‌دادند؛ نگاهبان آنان بودیم. و ایوب را [یاد کن] که پروردگارش را به دعا ندا داد که به من رنج رسیده‌است حال آنکه تو مهربان‌ترین مهربانانی. سپس دعای او را اجابت کردیم و رنجی را که به او رسیده بود، برطرف کردیم، و خانواده‌اش را [دیگر بار] به او بخشیدیم و همانند آنان را با آنان؛ که رحمتی از جانب ما بود، پندی برای عبادت پیشگان. و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را [یاد کن] که همگی از شکیبایان بودند. و آنان را در جوار رحمت خویش در آوردیم؛ که آنان از شایستگانند.

تفسیر

﴿وَلَوْ طَأَّ عَظْفُ بَرٍّ كَلًّا﴾ یا بر مفعول «جعلناهم» است از قبیل عطف مفرد، یا منصوب از باب اشتغال است، و جمله معطوف بر جمله‌ی «کلا جعلنا صالحین» است.

﴿ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا﴾ حکمت عملی به او دادیم؛ ﴿وَعِلْمًا﴾ نکره آوردن حکم و علم برای اشاره به این است که آنچه را که خداوند به او داده است اندکی از بسیار است (و لوط را هم مقام علم نبوت و حکم فرمایی عطا نمودیم).

﴿وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبِيثَ﴾ در نسبت دادن کردار پلیدان به قریه مجاز عقلی است، یا در اطلاق قریه بر اهل آن مجاز لغوی است و ممکن است که مجاز در حذف باشد.

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَسَقِينَ﴾ لفظ «سوء» با فتح سین اسم از «مساءة» است، و اضافه‌ی قوم به «سوء» برای اشاره به مبالغه در بدی آن قوم است، گویا که آنان اصلاً قومی بد، شرور و منسوب به بدی هستند.

﴿وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا﴾ او را در دار رحمت خویش داخل کردیم، یا در رحمت ما که عبارت از ولایت است داخل نمودیم، بدین گونه که او را به ولایت محقق نمودیم.

﴿إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ زیرا که او از شایستگان بود،

مستعدّ و آماده‌ی دخول در رحمت پس کار ما گزاف (و بدون سبب) نبوده‌است.

﴿وَنُوحًا﴾ عطف بر «لوطاً» یا بر مفعول «نَجِّينَا» یا به تقدیر «سمعنا» یا «شرفنا» یا «اذکر» یا «ذکر» است. ﴿إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ﴾ تکرار لفظ «نَجِّينَا» برای تأکید است، و برای عطف «أهله» بر مفعول، و برای تعیین آن چیزی است که از آن نجات پیدا کرده‌است، که او از ﴿مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ﴾ بلای عظیمی نجات پیدا کرده که هیچ يك از انبیا به آن مبتلا نشده‌اند، و آن عبارت از غرق شدن تمام دنیا و اهلس می‌باشد، یا مقصود شدت اذیت و آزار قوم اوست ﴿وَنَصَرْنَاهُ﴾ او را با نصرت و یاری کردن نجات دادیم.

﴿مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا﴾ از دست قومی نجات دادیم که آیات ما را تکذیب کردند، آیات بزرگ و کوچک آفاقی، آیات انفسی مانند واردات الهی، زجر و نهی‌های عقلانی و ملکی، خوابهای ترساننده و بشارت دهنده.

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ از این رو که مردمان بدی بودند همه آنان را غرق گردانیدیم ﴿وَدَاوُدَ﴾ لفظ «داوود» عطف بر «نوحاً» است، یا

به تقدیر فعل محذوف است مانند «نوحاً».

﴿وَسَلِّمْنَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ﴾ و نیز سلیمان

که آن دو درباره‌ی زراعت یا درخت انگور به داوری پرداختند.

﴿إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ﴾ بدل از «اذ یحکمان» یا

ظرف «یحکمان» است، یعنی چون گوسفند کسانی شبانه در آن جا چریده بود.

﴿وَكَانَ لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ﴾ و ما شاهد داوری آنان

بودیم این جمله، حالیه است به تقدیر «قد» یا عطف بر «یحکمان» یا «نفست».

آوردن مضارع بعد از «اذ» و در قضایایی که گذشته‌اند

برای این است که «اذ» را از ماضی منسلخ قرار داده یا ماضی به صورت حال مشهود تصویر می‌گردد...

و مقصود از قول خدا: «وَكَانَ لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ»

عالم یا حاضر حکم آنان بودیم که حکم‌شان از ما پنهان نبوده تا حق از باطل نزد ما تمیز پیدا نکند، یا داوود و سلیمان در حین حکم می‌دانستند که در حضور و محل شهود ما هستند.

پس با آرای خود سخن نمی‌گویند، بلکه حکم آنها به

واسطه وحی ما است، پس کسی نگوید که حکم آن دو به اجتهاد بوده و هر يك مخالفت دیگری کرد چنانچه بعضی گفته‌اند.

و آوردن ضمیر جمع در قول خدا «لِحکْمِهِمْ» برای اشعار به این است که حکم کنندگان متعدّد بوده‌اند، زیرا داوود جمیع اولادش را برای امتحان جمع کرد، و ممکن است ضمیر به متحاکمین و به مجموع حاکمین و متحاکمین برگرداند.

﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ﴾ ما به سلیمان حکم کردن، یا گوسفندان را از جهت حکم اضرار بر حسب اقتضاء وقت وحی کردیم، پس حکم او ناسخ حکمی شد که سابقاً بود، پس وحی و تفهیم ما به سلیمان تجهیل و نسبت جهل دادن به داوود نیست و لذا فرمود:

﴿وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ و به هر یک (از سلیمان و داوود) مقام حکم فرمایی و دانشی عطا کردیم.

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: خداوند تعالی قبل از داوود به پیامبران وحی کرد: هر گوسفندی که زراعتی را تباه کند پس برای صاحب زراعت است که خود گوسفندان را بابت خرابی مزرعه‌اش بر دارد، و این حمله‌ی گوسفند و این حکم مخصوص شب است، چه بر صاحب زراعت است که روزها حافظ و نگهبان زراعتش باشد و بر صاحب گوسفند است که در شب گوسفندش را حفظ کند، پس داوود حکم کرد به همان حکمی که انبیای قبل از او حکم کردند.

پس خداوند به سلیمان وحی کرد: هر گوسفندی که زراعت کسی را نابود کند صاحب زراعت فقط می تواند به مقدار زراعت از شیر گوسفندان استفاده کند.

و بعد از سلیمان نیز این چنین سنت جاری شد، و این است قول خدای تعالی که فرمود: «وَكَلَّا حَكْمًا وَعِلْمًا» پس حکم هر يك از آن دو به سبب حکم خدای تعالی است^(۱).

در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: خداوند به داوود وحی کرد از اهل خود وصی اتّخاذ کن که مشیت و علم من بر این تعلق یافته که هیچ پیامبری را مبعوث نکنم مگر اینکه از اهل خودش وصی داشته باشد، و داوود فرزندان متعدّدی داشت و در بین آنان غلامی بود که مادرش پیش داوود بود و داوود او را دوست می داشت و هنگامی که چنین وحی بر داوود آمد بر آن زن داخل شد و به او گفت: خداوند به من وحی کرده و امر نموده که وصی از اهل خودم بگیرم، زنش به او گفت: پس آن پسر من باشد، داوود گفت: من هم همین را می خواهم.

ولی آنچه که در علم خدا گذشته و نزد او حتمی است این بود که سلیمان (پس دیگر از زن دیگر) وصی داوود باشد.

پس خدای تعالی به داوود وحی کرد: تا امر و دستور من

۱. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۴۸ و الکافی ج ۵ ص ۳۰۲ ح ۳

نیامده عجله نکن، پس چیزی نگذشت که دو مرد بر داوود وارد شدند که در گوسفند و درخت انگور نزاع می‌کردند.

خدای تعالی به داوود وحی کرد: فرزندان را جمع کن پس هر کس در این قضیه قضاوت کرد و در قضاوتش مصیب بود او وصی تو بعد از توست.

پس داوود فرزندان را جمع کرد و داستان آن دو نفر را که با هم نزاع می‌کردند به آنان گفت، سلیمان گفت: ای صاحب باغ انگور گوسفندان این مرد چه وقت داخل باغ تو شده‌اند؟

گفت: شب داخل باغ شده‌اند، سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام گفت: ای صاحب گوسفند حکم کردند که اولاد گوسفندان و پشمهای آنها امسال مال صاحب باغ باشد.

سپس داوود گفت: چرا حکم نکردی که خود گوسفندان مال صاحب باغ باشد، در حالی که علمای بنی اسرائیل چنین قیمت می‌گذاشته‌اند و قیمت باغ در مقابل قیمت گوسفندها قرار می‌گرفت.

سلیمان گفت: درخت انگور از ریشه که کنده نشده، بلکه بار و میوه‌ی آن خورده شده و آن سال آینده بر می‌گردد.

پس خدای تعالی به داوود وحی کرد که حکم در این قضیه همان است که سلیمان حکم کرده، ای داوود تو چیزی را خواستی و

ما چیز دیگری را خواستیم.

پس داوود پیش زنش رفت و گفت: ما چیزی خواستیم و خدای تعالی چیز دیگر اراده کرد و جز آنچه که خدا اراده کرده محقق نشد و ما هم به امر خدا راضی شدیم و تسلیم او گشتیم. همچنین است حال اوصیای آنان نیز نمی توانند در این امر تعدی کنند و از وصی مورد نظر تجاوز به غیر آن بکنند^(۱). و غیر از اینها اخبار دیگری با اختلاف در لفظ و معنا وارد شده است.

﴿وَسَخَّرْنَا﴾ در سوره ی بقره گذشت که مسخر کردن اراده ی تسخیر شده در اراده تسخیر کننده است.

﴿مَعَ دَاوُدَ الْجَبَالِ﴾ لفظ «مع داوود» ظرف لغو، و متعلق به «سخرنا» است، یا ظرف مستقر است و حال از «الجبال» و اما تعلق آن به «یسبحن» بعید است.

چون لازم می آید وارد شدن غیر بین معمول مقدم و عامل و تعلق آن به «سخرنا» دلالت می کند بر اینکه داوود مانند کوهها تحت تسخیر خدای تعالی است و قرار دادن آن حال از «الجبال» مشعر به این است که کوهها تحت تسخیر داوود علیه السلام می باشند.

﴿يُسَبِّحُنَّ﴾ حال یا مستأنف است، برخی گفته اند ممکن

۱. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۴۸ و الکافی ج ۱ ص ۲۷۸ باب ۶۰ ح ۳

است از تسبیح و از سباحت باشد.

﴿وَالطَّيْرَ عَظْفَ بَرِّ الْجِبَالِ﴾ یا مفعول معه است، و با رفع خوانده شده که مبتدای محذوف الخبر باشد، یا عطف بر مرفوع متصل است بنا بر قول ضعیف.

﴿وَكُنَّا﴾ و ما پیش از این امثال این گونه کارها را انجام داده‌ایم.

﴿فَاعِلِينَ﴾ پس بعید نیست که در مورد داوود نیز از این کارها انجام بدهیم.

﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ﴾ به او صنعت زره سازی برای شما را یاد دادیم، یعنی چیزی که پوشیده می‌شود که مقصود زره است به قرینه‌ی قول خدای تعالی:

﴿لِيُخَصِّنْكُمْ مِّنْ أَبْسُكُم﴾ لفظ «بأسکم» بدل از «لکم» است به نحو بدل اشتمال و «لیحصنکم» با «یا» تحتانی خوانده شده که ضمیر در این هنگام به داوود، یا به لبوس یا به الله به طریق التفات بر می‌گردد و با «تا» فوقانی خوانده شده و ضمیر به «صنعة» یا به «لبوس» به اعتبار معنا بر می‌گردد که معنای آن زره است و با نون نیز خوانده شده است.

﴿فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ﴾ اگر مطلب بر همین منوال باشد پس باید جهت آن نعمت بزرگ شکرگزار باشید.

﴿وَلَسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً﴾ و مسخر کردیم برای سلیمان باد تند را که شدید می‌وزد به نحوی که در یک شبانه روز به مقدار دو ماه راه می‌رود در عین اینکه خیلی آرام و آسوده و بدون حرکت است.

﴿تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّي﴾ که باد به امر سلیمان حرکت می‌کند. ﴿إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا﴾ و می‌رود به سوی زمینی که آن را مبارك گردانیدیم، که مقصود شام است. بعضی گفته‌اند: سلیمان صبح از شام حرکت می‌کرد و عصر به آنجا بر می‌گشت.

﴿فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ﴾ پس عطای ما به هر کس و هر چه که باشد، امساک ما از هر کسی و هر چه که باشد از علم به اعطا، امساک و مصالح مترتب بر آن دو ناشی می‌شود. ﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغْوُونَ لَهُ﴾ اظهار نعمت دیگری برای سلیمان است و آن تسخیر شیاطین و جنّ برای سلیمان است.

و لفظ «من» معطوف بر «الرِّيح» یا مبتداست، خبر آن «من الشَّيَاطِين» است.

و شیاطین در دریاها غواصی می‌کردند تا برای سلیمان ﴿سُلَيْمَانَ﴾ جواهر نفیس و گران‌قیمت بیرون آورند.

﴿وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ﴾ و کارهای دیگری نیز غیر از غواصی انجام می‌دادند، مانند بنای شهرها، قصرهای عجیب و ساختن کاسه‌های بزرگ مانند دلو، اختراع صنایع غریب، دیگر چیزهایی که سلیمان خواستار آن بود از قبیل و سایل جنگی، تندیسها و غیره.

﴿وَكَانَ لَهُمْ حَافِظِينَ﴾ ما نگهبان و حافظ آنان بودیم تا از امر سلیمان خارج نشوند (و ملك و اهل) مملکتش را فاسد نکنند.

﴿وَأَيُّوبَ﴾ این لفظ عطف است یا به تقدیر فعل است، مانند «نوحاً».

﴿إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ﴾^(۱) أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ ﴿^(۲)﴾ گفت پروردگارا به من رنج و بیماری و سختی رسیده، لفظ «انّی» با کسره همزه خوانده شده، که قول در تقدیر باشد، یا ندای متضمن معنای قول باشد.

﴿وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِمِينَ﴾ اکتفا به اظهار حال خودش نمود که مقتضی رحمت و ترحّم است و پروردگارش را به غایت رحمت و مهربانی از درخواست عافیت توصیف کرد، که آن در

۱. مصطفی فرمود: سخت‌ترین مردم از حیث بلا، نخست پیغمبران و پس از آنان اولیا، پیروان حقّ و سپس به درجه اختلاف و مقام، سایر بندگان خدایند.
کشف الاسرار
۲- لطیفه نوشته‌اند چون خداوند، نبوت را صابر خواند با جزع و فزع که پیوسته می‌گفت: مسّنی الضّرّ منافات داشت و این را بر او خرده گرفتند لیکن این دعا بود نه شکایت چون ایوب ترک صبر نکرد و به درگاه خداوند هم جزع و فزع نمود.
کشف الاسرار خواجه عبدالله انصاری

مقام طلب رساتر، به حیا نزدیکتر و در حفظ حرمت کسی که از او سؤال و درخواست کرده کامل ترست.

بعضی گفته‌اند: ایوب رومی بود از فرزندان عیص (عیسو) بن اسحاق بود، خداوند او را برای نبوت اختیار کرد، و مال و اولادش را از یاد گردانید.

پس خداوند او را آزمایش نمود بدین گونه که فرزندان او را با خراب کردن خانه به سرشان کشته و اموالش را از بین برد و او را به بیماریهایی در جسم به مدت هیجده یا سیزده و یا هفت سال یا هفت ماه مبتلا گردانید، زن او «رحمه» دختر افراییم بن یوسف بود.

در خبری آمده است که زن او دختر یوسف بن یعقوب بود. بعضی گفته‌اند: ایوب در زمان یعقوب زندگی می‌کرد و با «لی» دختر یعقوب ازدواج کرد، روزی زنش به او گفت: چرا دعا نمی‌کنی بلا از ما برطرف شود؟

گفت: رفاه و راحتی ما چند سال بود؟ گفت: هشتاد سال. ایوب گفت: من از خدا حیا می‌کنم دعا بکنم، زیرا مدت ابتلا و بلای ما هنوز به مدت راحتی و رفاه ما نرسیده است و در سوره یونس تفصیل حال او خواهد آمد.

﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ﴾ دعای او را

مستجاب گردانیدیم و دردها و مرض‌ها را از او برداشتیم.
 ﴿وَأَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ﴾ و خانواده همانند آنچه از بین رفته بود به او باز بخشیدیم که خدای تعالی کسانی را از اهل او که در زمان بلا مرده بودند و کسانی را که قبلاً با اجل‌هایشان مرده بودند همه را زنده گردانید و همچنین خداوند عین اموال و حیوانات او را به او برگردانید و مثل آنها را نیز همراه با خود آنها به او عطا کرد.

و بعضی گفته‌اند: خدای تعالی ایوب را مخیر گردانید و او اختیار کرد که خداوند اهل او را در آخرت زنده کند، مثل و مانند آن در دنیا، پس آنچه که اختیار کرده بود به او داده شد.

و بعضی گفته‌اند: دو برابر آنچه که از بین رفته بود از او به دنیا آمد و بعضی گفته‌اند: فرزندان او را خداوند زنده گردانید و از آنان نوه‌ها زاده شوند.

و بعضی گفته‌اند: او دارای هفت دختر و سه پسر بود و بعضی هفت دختر و هفت پسر گفته‌اند.

﴿رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا﴾ رحمت و مهربانی از نزد ما بر اوست، نه از ناحیه‌ی استحقاق او، نه از نزد مظاهر، بلکه از نزد خود ماست.

﴿وَذِكْرَىٰ لِلْعَبِيدِ﴾ تا این مطلب تذکره و یادآوری برای عبادت‌کنندگان باشد و این مطلب را یادآوری کنند که صبر

بر عبادت در راحتی و سختی همانطور که ایوب در هر دو حالت صبر کرد موجب نعمت‌های دنیوی، اخروی، موجب فرج و سرورست.

﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ﴾ و نیز یادآور حال اسماعیل و ادريس و ذالکفل عطف به تقدیر فعل است مثل آنچه که گذشت.

﴿كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ﴾ همه‌ی اینها از صبر کنندگان هستند، زیرا اسماعیل از اوان بچگی در سرزمین بی آب و علف شکیبایی ورزید و هیچ انیسی نداشت، ادريس عليه السلام بر دعوت قوم به سوی خدا صبر کرد در حالی که آن قوم در انکار شدید بودند، چه ادريس اولین کسی بود که به سوی آنان مبعوث می شد.

و اما ذوالکفل که درباره شخصیت او و اختلاف نظرات به امام رضا عليه السلام نسبت داده شده که او یوشع بن نون است. و برخی گفته‌اند او الیاس است و بعضی او را زکریا می دانند.

و بعضی گفته‌اند او مرد صالحی بود و نبی نبود، ولی به نبی و قتش قول داد که روزها را روزه بگیرد و شبها را عبادت کند، خشم نورزد و به حق عمل نماید به قول خودش وفا کرد. بعضی گفته‌اند: او نبی بود و خداوند داستان او را بازگو

نکرده است، بعضی گفته‌اند: او «یسع» است که با الیاس بود، اما او آن «یسع» نیست که خداوند او را در قرآن ذکر کرده است که او برای پادشاه ستمگری تعهد کرد که اگر توبه کند داخل بهشت می‌شود.

و نامه‌ای هم در همین مورد به او داد که گفته‌اند: اسم او کنعان بوده و به همین جهت او ذالکفل یعنی صاحب کفایت نامیده شد.

به خبر نسبت داده شده که او از پیامبران مرسل بود. و بعد از سلیمان بن داوود بود و «کفل» به معنای ضعیف و دو برابر بودن است، چون ثواب او به جهت شرافتش در مقایسه با اهل زمانش دو برابر بود، به معنای نصیب و کفالت هم می‌آید و همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

﴿وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾
و آنان را در جوار رحمت خویش در آوردیم، که آنان از شایستگان بودند.

آیات ۸۷ الی ۸۸

وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْرِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ
عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ

وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۸۸)

ترجمه

و ذوالنون [/ صاحب ماهی / یونس] را [یاد کن] که خشمگینانه به راه خود رفت، و گمان کرد هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم؛ آنگاه در دل تاریکی ندا در داد خدایی جز تو نیست، پاکاکه تویی، من از ستمکاران بودم. آنگاه دعای او را اجابت کردیم و او را از اندوه رهان‌دیم، و بدینسان مؤمنان را می‌رهانیم.

تفسیر

﴿وَذَا النُّونِ﴾ و تقدیر مانند گذشته است.

و «نون» به معنای ماهی است زیرا او به جهت گرفتار شدن او در شکم ماهی به این اسم نامیده شد ولی اسم او یونس بن متی است.

﴿إِذْ ذَهَبَ مُغَضِبًا﴾^(۱) او در حالی رفت که قوم خود یا پروردگارش را به غضب آورده بود چون «غاضبنی فلان» به معنای غضبناك كرد مرا و غضبناك كردم او را آمده است.

حال او با قومش این چنین بود، که او سی ساله بود که به

۱. خداوند را دوستانی است که اگر یک چشم به هم زدن لشکر بلا از ایشان دور شود، چنانکه مردم دنیا از حرمان نعمتی، غریوناك شوند و ناله سردهند، دوستان خدا از بی بلایی به فریاد آیند! و هر قدر آسیب روزگار و بلای دهر بیش بینند، بر بلای خویش عاشق‌ترند! و هرچند زبانه‌ی آتش شمع ایشان تیزتر شود، دوستان چون پروانه برفتند و فنای خویش هر روز عاشق‌ترند. کشف‌الاسرار

سوی قومش مبعوث گشت و او سی و سه سال آن مردم را به خدا دعوت کرد اما چون تندخو بود و جز تنوخی عابد و روبیل حکیم کسی دعوت او را نپذیرفت.

از این رو غضبناك شد و بر قومش نفرین کرد، و خداوند بعد از امر به تائى و صبر، وعده‌ی نزول عذاب بر قوم او را داد اما یونس علیه السلام قبول نکرد و اصرار بر نفرین نمود و بعد از مشورت با روبیل به قومش خبر نزول عذاب داد و روبیل از او درخواست می‌کرد که به پروردگارش مراجعه کند و دفع عذاب از قومش را بخواهد ولی یونس از مراجعه‌ی به پروردگار خودداری ورزید.

آنگاه که موعد عذاب فرارسید مردم یونس و تنوخوا را از شهرشان اخراج کردند و اسم آن شهر نینوا از توابع موصل بود، یونس دید که عذاب بر آنان نازل نشد به همین جهت به خشم آمد و بر قوم یا پروردگارش خشمگین شد.

بنا بر آنچه که در اخبار وارد شده خداوند او را در یک چشم بر هم زدن به خودش واگذار نمود.

﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ پس گمان کرد که ما بر او سخت نخواهیم گرفت، یا فرمان خود را درباره‌ی او اجرا نخواهیم کرد، یا قدرت بر اخذ او نداریم.

چنانچه وارد شده که او را خدا به خودش واگذارد) و این گمان در دلش راه پیدا کرد که هرگز بر او سخت گرفته نمی‌شود

چنانچه در خبر هم این چنین است که، خداوند او را به حال خودش رها کرد پس به ذهنش این چیزها خطور کرد درست هم همین است. این خطور ذهنی منافی مقام نبوت نیست، زیرا که توبه‌ی انبیا علیهم السلام از جهت ولایتشان است و توبه‌ی اولیا علیهم السلام از خطورات ذهنی و قلبی.

خلاصه پس از بیرون رفتن در راه بر او عرصه را تنگ کردیم که داخل کشتی شد، اهل کشتی قرعه انداختند به اسم یونس در آمد و او را به دریا انداختند و ماهی او را بلعید. **فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ** در تاریکی شب، یا تاریکی دریا یا تاریکی شکم ماهی، ندا داد.

بعضی گفته‌اند، آن ماهی را که یونس را بلعیده بود، ماهی دیگری بلعید و او در آن تاریکی گفت:

أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ای خدایی که جز تو معبودی نیست لفظ «أَنْ» مخفف از مثقله یا تفسیریّه است.

سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ^(۱) تو منزهی از هر خطا و اشتباه و این من بودم که از ستمکاران بوده‌ام و لاً از انانیت خودش تبری جست پس از آنکه انانیت و رای او سبب هلاکت خودش شد، الوهیت و رای را برای خدا اثبات نمود.

۱. دعایی که در آن سه چیز باشد دعای مقرون به اجابت است: ۱- توحید ۲- تنزیه ۳- اعتراف به گناه و چون دعای یونس هر سه شرط داشت از حضرت الاهیت خطاب آمد که: دعای تو را اجابت کردیم. کشف الاسرار

سپس خدا را از هر چه که موجب نقص در رأی و وجود اوست تنزیه کرد، سپس اعتراف کرد به اینکه نفرین او بر قومش و انانیت او در مقابل انانیت خدا ظلم بر قومش و خودش بوده‌است و چون این اعتراف از یونس کنایه از درخواست نجات بود خدای تعالی فرمود:

﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ﴾ و آنگاه دعایش را اجابت کردیم او را از شکم ماهی نجات دادیم، یا از غم خطا و غضبناك شدن نجات دادیم.

﴿وَكَذَلِكَ﴾ و این چنین ما نجات می‌دهیم، یعنی نجات دادن از شکم ماهی به سبب تبرّی از انانیت و استقلال به رأی، اثبات انانیت برای خدا و تنزیه او از معرفت بشر و اعتراف به ظلم در اثبات انانیت و معرفت برای نفس، اینچنین مؤمنین را نجات می‌دهیم.

﴿نُجِيَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ لفظ «نَجَى» با دو نون از باب افعال خوانده‌شده و با یک نون و تشدید جیم و سکون یا خوانده شده‌است. بنابراین اینکّه مضارع از باب افعال باشد، نون دوّم در جیم ادغام شده‌باشد.

یا بنا بر اینکّه از باب تفعیل باشد، و نون فاء الفعل حذف شده‌است. یا بنا بر اینکّه ماضی مجهول منسوب به مصدر باشد و سکون آن به نیت وقف است چنانچه بعضی گفته‌اند.

از نبی ﷺ روایت شده که فرمود: هیچ اندوهناکی نیست که

این دعا را بخواند مگر آنکه برای او استجابت گردد^(۱).
 زیرا مؤمن وقتی از انانیتش در جنب انانیت خدا خارج شد
 و اعتراف کرد که رؤیت انانیت در جنب انانیت خدا ظلم است و در
 این حال خدا را بخواند حتماً دعای او مستجاب می شود، چه او در
 این هنگام مصداق قول خدای تعالی: «اجیب دعوة الدّاع إذا دعان»
 می شود.

و در خبری از امام صادق علیه السلام آمده است: تعجب می کنم از
 کسی که مغموم باشد چگونه فزع نمی کند و پناه نمی برد به قول
 خدای تعالی: «لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين» که من
 شنیدم خداوند به دنبال آن می گوید: «فاستجبناله و نجیناه من الغم»
 و كذلك ننجى المؤمنین^(۲)

آیات ۸۹ الی ۹۱

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ
 خَيْرُ الْوَارِثِينَ (۸۹) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ
 وَأَصْلَحْنَا لَهُ وَزَوَّجَهُهُمُ إِنَّا نَافِعُونَ فِي
 الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ)

۱. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۵۳

۲. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۵۳

۹۰) وَالَّتِي أَحْصَنْتُ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا
وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۹۱)

ترجمه

و زکریّا را [یاد کن] که پروردگارش را به دعا ندا داد که پروردگارا مرا تنها مگذار، حال آنکه تو بهترین بازماندگانی. آنگاه دعای او را اجابت کردیم، به او یحیی را بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته گردانیدیم، اینان به نیکوکاری می‌شتافتند، ما را از روی امید و بیم می‌خواندند، در برابر ما فروتن بودند. و همچنین آن زن که پاکدامنی ورزید آنگاه از روح خویش در او دمیدیم و او و پسرش را پدیده‌ی شگرفی برای جهانیان گردانیدیم.

تفسیر

﴿وَزَكَرِيَّا﴾ در عطف و تقدیر مانند گذشته است.
﴿إِذْ نَادَى﴾ پروردگار را ندا داد در حالی که می‌گفت:
﴿رَبِّهِ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ
الْوَالِدِينَ﴾^(۱) بار پروردگارا مرا تنها مگذار، یعنی بدون فرزند و
ذریّه که وارث می‌باشند نگذار» که تو بهترین بازماندگانی.
از این دعا این توهم حاصل می‌شود که زکریّا با خواستن
فرزند با جمله‌ی «لَا تَذَرْنِي فَرْدًا» از خدا و همراهی خدا با

۱- بر مذاق عارفان و اشارت محققان معنای آیه این است که خدایا خداوند، پرده عصمت از منت باز مگیر، بر یاد کرد و یادداشت خود میدار و مرا از خود برمگیری مشغول مدار.

خود صرف نظر کرده است.

﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيٰى﴾ خواستش را اجابت

کرده و به او یحیی را دادیم.

﴿وَاصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ﴾ و همسرش را شایسته پذیرش

فرزند قرار دادیم با وجود اینکه، همسر زکریا به جهت پیری حیضش قطع شده بود، قبل از پیری نیز عقیم و نازا بود.

پس خداوند رحم او را اصلاح نمود و حیض و حمل پدیدار

شد، یا پیر شده بود خداوند او را جوان زیبا و با اشتها قرار داد، یا

بداخلاق بود و خداوند او را خوش اخلاق کرد.

﴿اِنَّهُمْ كَانُوْا يُسْرِعُوْنَ فِى الْخَيْرٰتِ﴾ استیناف در

مقام تعلیل است، ضمیر به زکریا و همسرش، یحیی ع بر می گردد،

یا به پیامبران بر می گردد که از اول داستانها نامشان ذکر شد، که

همه‌ی آنان در کارهای خیر بین خودشان و خدایا بین خودشان و

بین خلق در عالم صغیر و کبیر سرعت و سبقت می جستند.

﴿وَیَدْعُوْنَ نَارَ غَیْبًا وَرَهْبًا﴾ صاحبان رغبت بودند، یا دعا

با رغبت، یا راغب بودند یا به جهت رغبت و ترس.

و لفظ «الرغب» در حالی که حرکت داشته باشد از

«رغب الیه» است، یعنی در دعایش کوشش کرد یا تضرع نمود

و این نظیر قول خدای تعالی «ادعوا ربکم تضرعاً و خیفه»

است.

ممکن است مقصود از این عبارت این باشد که بعضی از انبیای خدا را از باب رغبت و امید می‌خوانند و بعضی از ترس و بیم می‌خوانند.

یا مقصود این است در بعضی وقتها با رغبت و امید خدا را می‌خوانند، در وقت دیگری با ترس.

و آن انبیاء علیهم‌السلام (ذکرشده) در حالی که جامع هر دو وصف هستند خدا را می‌خوانند، این معنا در اینجا مقصود است، زیرا شخص کامل پیوسته بین خوف و رجا، ترس و شوق است.

خوف و رجا

بدان که انسان، بلکه مطلق حیوان از اوّل استقرار نطفه و ماده‌ی وجودش در مقرّ خود بین قوه‌ی قبول فنا و بقا، تنزّل و استکمال، نقصان و زیاده واقع شده است.

هر موجودی از ناحیه‌ی فطرت وجودش به بقا و استکمال و از دیارش راغب است و از فنا، تنزّل و نقصان فرار می‌کند و اگر موجودی به سبب شعور بسیط احساس داشته باشد مانند اکثر انواع حیوانات، به واسطه‌ی شعور ترکیبی احساس داشته باشد مانند افراد انسان، اگر با وجود شعورش غافل نباشد، از منافیات خود

گریزان است، به ملایمات و سازگارهای خود رغبت دارد و کامل آنست که از منافیات و ملایمات خود غافل نباشد.

و کسی که از آنچه که ذکر شد غافل نباشد پیوسته در بیم و امید، فرار و طلب، ترس و رغبت، خیفه و تضرع، فرار و التجا، توبه و انابه و تبراً و تولا می‌باشد.

گاهی انسان بر حسب شعور ترکیبی از وجود و کمال وجود خود و نقصان آن غافل می‌شود و گاهی مغرور می‌شود و گاهی ناامید، که هر سه مذموم است، آنچه که ممدوح است عبارت از سیرو سلوک بین خوف و رجاء است و کمال عبارت از مساوی بودن خوف و رجاست به نحوی که یکی بر دیگری فزونی نیابد، چنانچه در خبر آمده است.

﴿وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾ برای ما خاشع هستند، نه برای غیر ما در سوره‌ی بقره در ضمن تفسیر قول خدای تعالی: «وَأَنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» معنای خشوع و فرق خضوع و تواضع گذشت.

﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾ عطف یا بتقدیر فعل است مانند گذشته‌ها، مقصود مریم است که خودش را از نظر به عوراتش و از اینکه در عوراتش به حلال و حرام تصرف شود حفظ می‌کرد.

﴿فَنَفَخْنَا فِيهَا﴾ و چون فرج خویش را حفظ می‌کرد از روح خود در آن دمیدیم، بدین گونه که رسول (جبرئیل، یا روح الهی متمثل به شکل جوان) که به منزله‌ی خود ماست در جیب پیراهن او دمید؛ چنانچه در خبر است.

﴿مِنْ رُوحِنَا﴾ بعضی از روحمان را دمیدیم.

که آن عبارت از ربّ نوع انسان است، نسبت به خدای تعالی جهت بزرگداشت آنست، یا مقصود این است که نفخ شده ناشی از روح ماست.

﴿وَجَعَلْنَاهَا وَأَبْنَاهَا آيَةً﴾ مریم و فرزندش را نشانه‌ای

قرار دادیم که دلالت بر علم و قدرت و حکمت ما می‌کند.

بدین گونه که او بدون شوهر آبستن شد و بدون اینکه بکارت او زایل گردد، جنین در رحم او در عرض یک ساعت کامل شد مانند کمال جنین در نه ماه، فرزندش سخن گفت و گواهی بر پاك بودن مادرش داد، در اوّل تولّدش گواهی داد که از زنان زاده نشده و در همان زمان شهادت بر نبوتش داد.

﴿لِّلْعَالَمِينَ﴾ مریم و فرزندش را آیت و نشانه برای

همه‌ی عالم قرار دادیم، چون احتیاج به عقل، تذکر، تأمل و نظر یا تسلیم و انقیاد، یا تطهیر یا عقل و یا اعتبار ندارد.

آیات ٩٢ الى ١٠٣

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ
 فَاعْبُدُونِ (٩٢) وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَهِنَا رَجْعُونَ)
 (٩٣) فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا
 كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (٩٤) وَحَرَّمَ عَلَيَّ
 قَرْيَةً أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (٩٥) حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ
 يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِمَّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ (٩٦)
 وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ
 كَفَرُوا إِيْوَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا
 ظَالِمِينَ (٩٧) إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ
 جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرَدُونَ (٩٨) لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ إِيَاهُ مَا
 وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ (٩٩) لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ
 فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ (١٠٠) إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا
 الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (١٠١) لَا يَسْمَعُونَ
 حَسِيصَهَا وَهُمْ فِي مَا أُشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ (١٠٢)
 لَا يَخْرُجُ فِيهِمْ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ وَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا
 يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (١٠٣)

ترجمه

این امت شماست که امتی یگانه‌است و من پروردگار شما هستم، پس به سوی ما باز می‌گردند. پس هر کس که از کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، در برابر کوشش او ناسپاسی نخواهد شد، ما نویسنده‌ی [کار و کردار] او هستیم. و بر اهل هر شهری که ما نابودش کردیم حرام است که بازگردند. تا آنگاه که یاجوج و ماجوج رها شوند و آنان از هر پشت‌های بشتابند. و وعده‌ی راست و درست نزدیک شود؛ به ناگاه دیدگان کافران خیره گردد [و گویند] وای بر ما که از این حقیقت غافل بودیم، بلکه ستمگر بودیم. [گویند] شما و آنچه به جای خداوند می‌پرستید هیزم جهنمید و شما وارد آن خواهید شد. و اگر اینان خدایان حقیقی بودند، وارد آن [جهنم] نمی‌شدند؛ همه در آن جاویدانند. آنان در آن فریاد دارند و در آن [هیچ چیز] نمی‌شنوند. کسانی که از پیش جانب ما در حق آنان نیکی مقرر شده‌است، آنان از آن دور داشته شوند. آواز آن را نشنوند و ایشان در [بهشت] دلخواهشان جاویدانند. بیم بزرگ آنان را اندوهگین نکند و فرشتگان به استقبال آنان آیند [و گویند] این همان روزتان است که به شما وعده داده شده بود.

تفسیر

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ﴾ جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: به پیامبران یا بندگان بعد از بعثت انبیا چه گفتی؟ پس فرمود: به آنان گفتم: این اُمَّت شما يك اُمَّت است، یا این جمله حال از افعال گذشته بر سبیل تنازع است، هر دو وجه به تقدیر قول است، یعنی به انبیا بعد از قبول امر آنان و جمع شدن عده‌ای بر شریعتشان گفتیم: این اُمَّت شما به شما اقتدا کرده‌اند. یا به مردم و پیروان انبیا گفتیم: این انبیا مأموم‌های شما هستند، یا به انبیا و پیروان گفتیم: این طریقه که همان طریقه‌ی توحید و تسلیم است طریقه‌ی شماست. یا این جمله جواب سؤال مقدرست، یا حال به تقدیر قول و خطاب به حاضرین در زمان محمد ﷺ می‌باشد. و معنای آن این است که این جماعت انبیا که ذکر شد امامان و اسوه‌های شما هستند، یا این طریقه، طریقه‌ی شماست. ﴿أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ جماعت واحدی هستند از حیث راه و روش، یا یک راه هستند و پراکنده نیستند. ﴿وَإِنَّا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُونِ﴾^(۱) و من پروردگار شمایم پس (از همه باز آید و) مرا پرستید.

۱- پیر طریقت گفت: ایمان ما از راه سمع است نه حیلت عقل، به قبول و تسلیم نه به تأویل و تصرف، دل اگر گوید چرا؟ گویی من امر را سر افکنده‌ام، عقل اگر گوید که چون؟ پاسخ ده که من بنده‌ام! ظاهر قبول کن و باطن بسپار. کشف الاسرار

﴿وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ﴾ عطف بر قول مقدرست، یعنی گفتیم که این امت شما يك امت است ولی آنان امر دینشان، یا امر امامتشان را قطعه قطعه کردند، بدین گونه که هر يك برای خود دین، طریق، امام و مقتدایی قرار دادند، یا امر پیروی و تبعیت را قطعه قطعه کردند به اینکه هر کدام از آنان پیرو هواهای متعددی شدند.

﴿كُلُّ الْإِنسَانِ رَاجِعُونَ﴾ جواب سؤال مقدر و وعده و وعید است، گویا که گفته شده: حال آنان چگونه می شود؟ فرمود: همه‌ی آنان به سوی ما باز می گردند، یا حال است و مفید این معنای، یعنی بازگشت همه به سوی ماست. پس آنان را بر حسب کار و راهشان جزا می دهیم و صیغه‌ی «تَقَطَّعُوا» برای مبالغه در فعل است.

و لفظ «بینهم» ظرف لغو، متعلق به «تَقَطَّعُوا» است، یا ظرف مستقر و حال از «امرهم» است.

معنای آن این است: امر دینشان یا امر امامتشان یا امر پیروی کردن و اتباعشان را بین خودشان پراکنده و متفرق کردند.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ﴾ لفظ «فاء» برای ترتیب در اخبار است یعنی هر کس بعضی و مقداری از اعمال صالح و نیک انجام دهد.

﴿وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾ در حالی که مؤمن باشد به سبب ایمان عامّ و بیعت عامّ نبوی، یا به سبب ایمان خاصّ و بیعت خاصّ و لوی. ﴿فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ﴾ کوشش او ضایع نخواهد شد. چه، کفران سعی عبارت از ضایع کردن سعی و کوشش است، ضایع نشدن سعی و کوشش را معلق بر عمل کردن مقداری از اعمال صالح نمود که به سبب آن بریدن یا بر نفس اثر ایمان ظاهر می شود و آن را مقید به قبول دعوت ظاهری یا دعوت باطنی کرد.

و با توجه به مفهوم هر دو قید معنای آیه چنین می شود: کسی که هیچ عمل صالح انجام ندهد.

اعمّ از اینکه چیزی از گناهان را عمل کرده باشد، یا بعضی از گناهان را عمل کرده، یا همه ی گناهان را.

اعمّ از اینکه مؤمن باشد یا کافر و کسی که مقداری از اعمال صالح را یا همه ی آن را انجام داده باشد ولی مؤمن نباشد، سعی این دو طایفه ضایع و هدر است و مطلب هم چنین است، چنانچه اخبار بر آن دلالت می کند.

بنابراین مطلب آن طور نیست که قلندریّه می گوید که اگر معرفت حاصل کردی هر عملی می خواهی انجام بده؛ پس ای برداران من به گفتارهای پوچ صوفی نمایان و قلندریّه بیکار

گوش ندهید.

و به لوازم ایمان خود هر اندازه که می‌توانید عمل کنید تا انشاءالله به سبب نتایج ایمان و اعمالتان، رستگار شوید.

﴿وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ﴾ و ما همان مقدار کم از اعمال صالح یا سعی او را می‌نویسیم، یا به خاطر کسی که مقداری از اعمال صالح را انجام می‌دهد در صحیفه‌ی عمل او آنچه را که عمل می‌کند می‌نویسیم.

﴿وَ حَرَامٌ﴾ لفظ «حرام» با فتح فا و مدّ و «حِرم» با کسر حا و سکون را و «حرم» به صورت فعل مجهول خوانده شده‌است.

﴿عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ و اهل دیاری را که ما هلاک گردانیدیم دیگر زندگانی بر آنان حرام و هرگز به دنیا (یا به ایمان) باز نخواهند گشت.

لفظ «أَنَّهُمْ» با فتحه‌ی همزه و کسره‌ی آن خوانده شده، «حرام» خبر مقدّم یا مبتداست که با مرفوعش از خبر بی‌نیاز شده‌است و لفظ «أَنَّهُمْ» مبتدای مؤخّر یا فاعل بی‌نیاز کننده‌ی از خیر است، یا «حرام» مبتدای محذوف است.

و مقصود از قریه اهل آن قریه‌است به طریق مجاز در حذف، یا مجاز در لفظ، و معنای آن این است: اهل قریه‌ای که ما آنان را نسبت به حیات انسانی هلاک و نابود کردیم محال است که به جزا و

عقوبت ما برنگردند، یا محال است که به ثواب و پاداش ما بازگردند بنابراینکه لفظ «لَا» زایده باشد.

یا مقصود بازگشت به انسانیت یا به دنیاست، یا آنچه که ذکر شد مبنی بر اینکه سعی و کوشش ضایع نمی شود حرام و ممتنع است بر قریه‌ای که اهل آن را هلاک کردیم.

زیرا آنان به انسانیت یا به دار ثواب باز نمی‌گردند، یا آنان را هلاک کردیم برای اینکه از گمراهی شان باز نمی‌گردند.

بنا بر اینکه «أَنْتُمْ لَا يَرْجِعُونَ» تعلیل «أَهْلِكُنَا هَا بِأَنَّهَا تَقْدِيرُ الْغَرَفَةِ لَمْ يَرْجِعُوا» در معنی موافق با کسره‌ی همزه‌ی «ان» است، آنچه که به مقابله‌ی فقره‌ی اوّل بر حسب ظاهر موافق ترست این است که چنین گفته شود: هر کس مقداری از گناهان را مرتکب شود یا هر کس که هیچ عمل صالح انجام ندهد. اعمّ از اینکه مؤمن باشد یا نباشد یا کسی که ایمان ندارد اعمّ از اینکه عمل صالح انجام بدهد یا ندهد سعی او مشکور نیست و لکن از این عبارت عدول نمود.

مطلب را طوری ادا کرد که مفید همین معنا باشد با یک چیز زاید و آن هلاکت آنان از انسانیت و هلاک کردن خداست و امتناع بازگشت شان به انسانیت یا دار ثواب.

﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَيَأْجُوجُ﴾ تا روزیکه راه یأجوج و مأجوج باز شود.

این جمله غایت عمل صالحات یا عدم کفران سعی یا حرمت رجوع، یا حرمت عدم رجوع، یا عدم رجوع از گمراهی می‌باشد. و مقصود از انفتاح یا جوج مأجوج باز شدن سدّ آنان است و در سوره‌ی کهف بیان یا جوج و مأجوج و تأویل آن دو، و وجه منع صرف آن گذشت.

﴿وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ﴾ و آنان از هر جانب پستی و بلندی لفظ «حَدَب» جای بلند از زمین است.

﴿يَنْسِلُونَ﴾ می‌شتابند (که روز قیامت یا قیامت ولی عصر مقصود است) شتاب می‌کنند و ضمیر به یا جوج یا به مردم برمی‌گردد، «مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ» خوانده شده و آن مؤید برگشت ضمیر به مردم است، چه «جَدَث» به معنای قبر است.

بدان که امثال این کلمات از رموز و اسرار و علاماتی است که انبیا و حکمای پیشین قرار داده‌اند، منظور از حکایت‌های آنان جز آگاهاندن حقایق رمز چیزی نیست زیرا نظر خدای تعالی و جانشینان خدا در زمین افسانه سرایی نیست.

با این وصف باید گفت: مقصود از یا جوج و مأجوج در عالم صغیر لشگریان ابلیس است که از جنّ وجود فرزند آدم زاده شده‌است ولایت، صاحب ولایت سدّی بین آنان و بنی آدم که از حورا متولد گشته که برای فرزند دیگر آدم آورده شده‌است قرار

می دهد.

و آنگاه که ساعت نزدیک شود سدّ باز می شود، یا جوج و مأجوج خارج می شوند و تمام صفحه‌ی نفس را می گیرند، هر چه در آن بیابند می بلعند و بنی آدم از صفحه‌ی نفس می گریزند تا از آنان فرار کنند.

پس تپّه و بلندی و درّه‌ای باقی نمی ماند مگر اینکه یا جوج و مأجوج در آن به سرعت می روند و مردم نیز به سرعت از آن دور می شوند.

﴿وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ﴾ و چون وعده‌ی حقّ نزدیک شده، (ساعت احتضار و مرگ، یا ظهور قائم عجل الله فرجه و قیامت صغری) نزدیک شود.

﴿فَإِذَا هِيَ﴾ در این هنگام، آوردن فا و «اذا» که برای مفاجات است برای تأکید اتصال و چسبیدن جزا به شرط است. و ضمیر ضمیر قصّه و شأن است، یا ضمیر مبهم است که لفظ «ابصار».

﴿شَٰخِصَةً﴾ خیره گردد این لفظ مبتداست که به سبب مرفوع از خبر بی نیاز شده است، یا خبر مقدم است. ﴿أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ چشم کافران از حیرت باز می ماند، نه چشم مؤمنین.

زیرا مؤمنین از ترس و وحشت آن روز ایمن هستند، ولی کفار از ترس آن روز و انس نداشتن به آن چشمهایشان باز می‌ماند و پلک نمی‌زنند، اما مؤمن به جهت آنسی که به آخرت و به آنچه در آن روز می‌بیند دارد مثل این است که امر ترسناک و غریبی نمی‌بیند.

و مؤمن اگر کامل باشد برای او هیچ امر ترسناکی وجود ندارد و غیر کامل گاهی ترسهای آن روز را می‌بیند، ولی نه از جهت ایمانش بلکه از جهت کفرش.

﴿يَوَيْلُنَا﴾ اینجا «قول» در تقدیر است، یعنی کفار در حالی که می‌گویند: وای بر ما.

﴿قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا﴾ ما از این وعده و از این روز غافل بودیم، فکر آن را نمی‌کردیم و آن را قبول نمی‌کردیم که آماده‌ی آن شویم.

﴿بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ بلکه ما ظالم بودیم، ما تنها به غافل بودن هم اکتفا نکردیم، بلکه بر ضد آن عمل می‌کردیم، در حالی که خداوند ما را برای عمل به آن و انس به آن خلق کرده است.

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ﴾ جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر به تقدیر قول است گویا که گفته شده: به آنان چه گفته می‌شود؟

پس خدای تعالی فرمود: به آنان گفته می‌شود: شما و آنچه را که جز خدا عبادت می‌کنید هیزم جهنم هستید.

﴿مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ در حالی که آنچه را که شما عبادت می‌کنید بعضی از غیر خداست، یا آنچه را که عبادت می‌کنید بدون اذن خداست.

و فایده تقید به «من دون الله» اخراج کسانی است با اذن خدا مطاع و مورد اطاعت قرار می‌گیرند، مانند انبیا و جانشینان آنان.

﴿حَصْبُ جَهَنَّمَ﴾ «حصب» به معنای هیزم و مطلق چیزی است که در آتش می‌اندازند، یا هیزم آنگاه حصب می‌شود که با آن آتش فروخته شود.

﴿أَنْتُمْ لَهَا وَرْدُونَ﴾ و در آن آتش وارد می‌شوید لام «لها» زایده است جهت تقویت، و این جمله تأکید جمله‌ی اوّل است، در مقصود از خطاب مخاطبین و معبودهای آنانست به طریق تغلیب.

﴿لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلهَةً مَّا وَرَدُواَهَا﴾ اگر این بتان که شما می‌پرستید به راستی که خدایان بودند جمله مستأنف است، جواب سؤال مقدر که ناشی از ما قبلش می‌باشد، گویا که گفته است: پس چگونه است حال آن خدایان؟

پس فرمود: اگر آنها خدا بودند که وارد آتش نمی‌شدند.
یا جمله مستأنف است و در لفظ و معنا از ما قبلش منقطع است، و ردّ
بر مخاطبین حاضر است بعد از مسجّل شدن بر خدایان که وارد آتش
می‌شوند.

یا جواب سؤال مقدرّ است به تقدیر قول، گویا که گفته شده:
در حین ورود و کفار به آتش چه گفته می‌شود؟

پس خدای تعالی فرمود: به آنان گفته می‌شود: اگر
معبودهای شما خدا بودند وارد آتش نمی‌شدند.

﴿وَكُلٌّ هِرْيَكُ مِنْ عِبَادَتِ كُنْدِ كَانٍ وَ مَعْبُودِهَا﴾

﴿فِيهَا خَالِدُونَ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ﴾ در آتش تا ابد

می‌مانند و از شدت خستگی نفس‌های بلند می‌کشند.

﴿وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ﴾ از جهت شدت ترس و عدم

احساس صداها نمی‌شنوند، یا به دلیل کر بودن، نمی‌شنوند.

یا آنچه را که به سود آنانست و آنان را راحت می‌کند

نمی‌شنوند و این اشکال که همه‌ی معبودهای غیر خدا مستحقّ

آتش نیستند، چه خورشید، ماه، سایر ستارگان، ملایکه و

عیسی عليه السلام معبود و مورد پرستش واقع شده‌اند، در حالی که آنان

مستحقّ به اینکه خطاب به عبادت‌کننده‌های بت‌هاست.

یا آن معبودهایی که طبق آیه بعد از این حکم مستثناست

آنجا که خدای می فرماید: «انّ الذین سبقت» که این جمله به منزله‌ی «الا الذین سبقت» (جز کسانی که پیش از این در حقّ آنان نیکی مقرر شده است) می باشد؛ چنانچه در خبر به این وجه اشاره شده است.

یا در جواب اشکال چنین گفته می شود که معبود حقیقی در این عبادت‌ها شیطان معنوی و جنّی است که همراه عبادت کننده در عبادتش می باشد.^(۱)

چنانچه خدای تعالی به ملائکه فرمود: «أَهُؤْلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيْنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ».

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ﴾ جواب سؤال مقدرست و لذا آن را از باب استحسان تأکید کرد.

یعنی آنان که در گذشته (پیشاپیش) از جانب ما در حقّ آنان نیکی مقرر شده است ﴿أَوْلَآئِكَ﴾ تکرار مبتدا به وسیله‌ی اسم اشاره‌ی بعید جهت بزرگداشت شأن آنانست.

﴿عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ آنان از عذاب آتش و رسیدن رنج و درد آن دور هستند، تا منافی قول خدای تعالی: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا

۱- به قول مولانا:

مادر بستها بت نفس شماس

چونکه آن بت مار و این بت ازدهاست

مترجمان

وَأَرْدُهَا» نباشد و آنچه که گفته شده که این آیه ناسخ آن آیه است
جداً بعید است.

﴿لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا﴾ آنان هرگز آواز جهنم را
نخواهند شنید «حسیس» صدایی است که احساس می‌شود، جمله
حال یا مستأنف و جواب سؤال مقدر یا خبرست.

﴿وَهُمْ فِي مَا أَشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾
﴿لَا يَحْزَنُهُمُ الْفِرَاقُ الْأَكْبَرُ﴾ مقصود فزع و بی‌قراری قیامت کبیر
است که آن ناراحت کننده و بی‌تاب کننده‌تر از قیامت صغراست.

و برخی گفته‌اند: فزع اکبر موقعی است به عبد امر می‌شود
که داخل آتش شود و بازگشت این دو معنا به همان معنای اوّل
است.

و بعضی گفته‌اند: آن عذاب آتش است وقتی که اهل آتش را
فراگیرد و آن پشت سر قیامت کبراست.

﴿وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ و ملائکه آنان را ملاقات
کرده و می‌گویند:

﴿هَذَا يَوْمُكُمْ﴾ این روز دولت و روز ثواب شماست که
﴿الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ به آن وعده داده می‌شدید.

بدان که حسن و زیبایی مطلق عبارت از ولایت مطلقه
است، هر چیزی که متصل به ولایت یا منتهی به آن گردد

به وسیله‌ی زیبایی و حسن ولایت نیکو و زیبا می‌شود، اعمّ از اینکه فعل، یا قول، یا اخلاق یا حال یا علم، یا اعتقاد، یا وجدان و یا شهود باشد.

پس معنای قول خدا: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ» این است: کسانی که فعلیّت ولایت که عبارت از «حُسْنَىٰ» است بر فعلیّت‌های آنان، تفوّق و غلبه پیدا کند، بر همه‌ی فعلیّت‌هایشان مقدّم گردد از آتش دور هستند.

یا معنای آن این است: کسانی که وعده‌ی نیکوی ما «حُسْنَىٰ» برای انتفاع و بهرمندی آنان بر وجود طبیعی شان در عوالم بالا سبقت گرفته‌است. و «حُسْنَىٰ» عبارت از ولایت است، بدین گونه که ما ولایت را بر آنان تقدیر کردیم؛ لفظ «مِنَّا» لغو، متعلّق به «سبقت» می‌باشد، یا مستقرّ و حال از «حُسْنَىٰ».

و بنابر معنای اوّل آن کس محکوم به دوری از عذاب و آتش است که فعلیّت ولایت بر تمام فعلیّت‌های او غالب باشد، نه آن کسی که فعلیّت ولایت در وجودش غالب نباشد.

و این معناست که موافق اعتقاد شیعه و مذهب آنانست، زیرا کسی که ولایت بر فعلیّت‌های او غالب نباشد در برزخ‌ها بر آتش دنیا بر گردانده می‌شود و به تقدیر مقصود کسی است که دوستدار علی عَلِيٍّ بوده و تولّای او را داشته باشد و بر این معنا اخبار

بسیاری است.

پس از نبیِّ ﷺ وارد شده است که به علیؑ فرمود: یا علی تو و شیعه‌ات بر حوض هستید آب می‌دهید هر کس را که دوست دارید، از آن منع می‌کنید هر کس را دوست ندارید، شما هستید که در روز فزع اکبر در سایه‌ی عرش ایمن هستید، مردم بی‌تابی می‌کنند و شما نمی‌کنید، مردم محزون و اندوهناک می‌شوند و شما نمی‌شوید و در شما نازل شده است این آیه: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ مِنْهُمُ الْحُسْنَىٰ... تا آخر» و در شما نازل شده است: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ»^(۱).

و به این مضمون اخبار متعددی است و در بعضی از اخبار آمده است که حسنه عبارت از ولایت علیؑ است.

در خبری از امام صادقؑ آمده است: شیعه‌ی ما در روز قیامت برانگیخته می‌شوند با همه‌ی گناهان و عیب‌ها در حالی که صورتهای آنان باز و سفید و عورت‌های آنان مستور و از ترس ایمن هستند، راهها بر آنان هموار و شاداند و سختی‌ها از آنان می‌رود... تا آخر حدیث^(۲).

در حدیثی طولانی از نبیِّ ﷺ در حالی که علیؑ را

۱. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۵۶ و امالی الصدوق ص ۴۵۱ ح ۲

۲. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۵۷ و المحاسن ص ۱۷۸ ح ۱۶۶

مخاطب قرار و فرمود: در باره‌ی شما این آیه نازل شده: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ مِنْنا الْحُسْنَىٰ»^(۱).

﴿يَوْمَ نَطُوي السَّمَاءَ﴾^(۲) ظرف «لا يحزنهم» یا «تتلقيهم» یا «توعدون» یا حال از «اليوم» یا حال از عایدی است که از «توعدون» حذف شده است، یا معمول «اذکر» مقدّر است.

﴿كُطِيَ السَّجَلِ﴾ صحیفه‌ای که در آن حساب نوشته می‌شود، یا ملایکه‌ای است که کتابهای اعمال به سوی او بالا برده می‌شود، یا اسم کاتب نبی ﷺ است و لفظ «السَّجَلِ» مانند «دلو» و «السُّجُلِ» مانند «عتل» خوانده شده که هر دو لغتی در «السَّجَلِ» است.

﴿لِلْكَتَبِ﴾ لفظ «کتب» به صورت مفرد و جمع خوانده شده، و لام برای تعلیل است؛ یعنی به خاطر کتابت و نوشتن، یا برای تقویت است، یعنی نوشته و مکتوب یا چیزی که در آن نوشته شده و طی آسمان عبارت از نابود کردن آن یا پیچیدن آن مانند پیچیدن طومار.

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ﴾ و به حال اوّل که آفریدیم یا به حال اوّل برگردانیم لفظ «ما» کافه یا مصدریه است، فرقی بین آن دو در معنا نیست.

۱. تفسیر الصّافی ج ۳ ص ۳۵۷ و امالی الصدوق ص ۴۵۱ ح ۲

۲. آسمان گنبد بلندی است که دوستان خدا زیر آنند و زمین فرش گسترده‌ای است که روی آن قرار دارند و چون از دنیا رفتند آسمان هم در نور دیده می‌شود. کشف الاسرار

و لفظ «خلق» به معنای مصدری یا به معنای مخلوق است و مقصود از خلق یا مخلوق يك فرد غير معین نیست، بلکه مقصود جنس خلق یا جمیع افراد خلق است.

و «اوّل خلق» مفعول «بدأنا» یا «نعید» مقدّرست که «نعید» مذکور آن را تفسیر می‌کند، یا ظرف «بدأنا» یا ظرف «نعید» مؤخرست. و معنای آیه این است: ما آغاز کردیم خلق و آفرینش را در اوّل مراتب خلق، یا اعاده می‌کنیم خلق را در اوّل مراتب خلق و مقصود اوّل مراتب خلقت، اوّل افراد خلق است.

و اوّلین مراتب خلقت در همه‌ی عوالم مرتبه‌ی مشیّت است، اوّل خلق آنست که در مشیّت باشد که فرد لاهوتی نامیده می‌شود و اوّل خلق در عالم خلق در مقابل عالم امر ماده‌ی مستعدّ متمیّز است از بین موادّ جهت شیء مخصوص، مانند نطفه که در رحم مستقرّ می‌شود.

و ضمیر «نعیده» به خلق بر می‌گردد، اگر خلق به معنای مخلوف باشد، یا به مخلوق بر می‌گردد که از لفظ «خلق» استفاده می‌شود، یا لفظ «ما» موصوله و عاید محذوف است، «اوّل خلق» حال از عاید محذوف است، یا مفعول به یا مفعول فیه برای «بدأنا» یا برای «نعید» مقدّرست.

و معنای آن این است: مثل آن چیزی که آن را آغاز کردیم در حالی که آن اوّل خلق بود، یا مثل چیزی که آن را آغاز کردیم در اوّل

مراتب خلق، یا مانند کیفیتی که در اوّل خلق آن را آغاز کردیم اعاده می‌کنیم.

و منظور تشبیه اعاده به آغاز خلقت است در جواز اراده و امکان، یا تشبیه آنچه که اعاده شده است به آنچه که ابتدا شده است در اینکه هر دو عاری و خالی هستند از چیزی که خداوند به آنان داده است.

﴿وَعَدَّا﴾ مفعول مطلق فعل محذوف است ﴿عَلَيْنَا﴾ انجام آن بر ما است، یا بر عهده‌ی ما ثابت و محکم است.

﴿إِنَّا كُنَّا فَعَلِينَ﴾ جواب سؤال مقدر است که از باب استحسان تاکید شده است.

آیات ۱۰۵ الی ۱۱۲

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ
يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۱۰۵) إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا
لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ (۱۰۶) وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا رَحْمَةً
لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۷) قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ
وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُّسْلِمُونَ (۱۰۸) فَإِن تَوَلَّوْا فقلْ ءَاذَنْتُكُمْ
عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِن أَدْرِىٰ أَقْرِبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ (۱۰۹)
إِنَّهُ يُعَلِّمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ (۱۱۰)
وَإِن أَدْرِىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لِّكُمْ وَمَتَعَ إِلَىٰ حِينٍ (۱۱۱) قُلْ

رَبِّ أَحْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (۱۱۲)

ترجمه

روزی که آسمان را همچون در نور دیدن طومار کتابها در نور دیدیم؛ همچنانکه آفرینش نخستین را آغاز کرده‌ایم، آن را باز می‌گردانیم؛ بر وفق وعده‌ای که بر عهده‌ی ماست، و ما انجام دهنده‌ی آنیم. و به راستی در زبور، پس از تورات نوشته‌ایم که زمین را بندگان شایسته‌ی من به ارث می‌برند. در این برای اهل عبادت، کفایتی هست. و ما تو را جز مایه‌ی رحمت برای جهانیان نفرستاده‌ایم. بگو همین به من وحی می‌شود که خدای شما یگانه است، پس آیا شما پذیرنده‌اید؟ پس اگر رویگردان شدند بگو همه تان را یکسان آگاه کردم، خود نمی‌دانم که آیا آنچه به شما وعده داده شده است نزدیک است یا دور؟ به راستی که او هم سخن آشکارا می‌داند و هم آنچه پنهان می‌دارید می‌داند. و نمی‌دانم شاید آن آزمودنی برای شما باشد، بر خورداری تا زمانی معین. گفت پروردگارا به حق حکم فرما؛ و پروردگار ما، خدای رحمان، در آنچه می‌گویید مددکار [ما] است.

تفسیر

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ

يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿ زبور کتاب داوود، کتاب آسمانی، مطلق کتاب و الواح عالی از قبیل لوح محفوظ و لوح محو و اثبات است.

و ذکر مصدر است به معنای تذکر، هر چیزی که موجب تذکر است از اقلام عالی، الواح روحانی، جسمانی، کتب آسمانی، انسان کامل، ولایت، نبوت و تورات.

«وَمِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ» متعلق به کتبنا، یا ظرف مستقر و حال است از «زبور» یا خبر مقدم است، «إِنَّ الْأَرْضَ» تا آخر آیه مبتدای مؤخر و جمله مفعول «كَتَبْنَا» است؛ چون «كَتَبْنَا» به معنای قول است، این احتمال جداً بعید است و وجوه اعتبار معنا در هر یک از احتمالات اعتبار لفظ بر حسب اعتبار لفظ می باشد. بندگان صالح شیعه‌ی علی علیه السلام می باشند، زیرا که آنان مالک زمین عالم صغیر در هنگام ظهور قائم علیه السلام هستند با مرگ اضطراری یا اختیاری.

و همچنین مالک زمین فردوس نیز می شوند، مالک زمین عالم کبیر می شوند با تصرف کردن آن زمین پس از ظهور قائم علیه السلام هر طور که بخواهند و لذا این آیه به یاران قائم علیه السلام تفسیر شده است. «إِنَّ فِي هَذَا» در این وعده‌ی وارث شدن زمینی، یا در این قرآن، یا در این زبور یا در این وعده و وعید که ذکر شد

﴿لَبَلَّغَّا لِقَوْمٍ عَبْدِينَ﴾ کفایت است، یا رسیدن به مقصود است.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ ای رسول ما ترا نفرستادیم مگر آنکه رحمت برای اهل عالم باشی جمله‌ی «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ... تا آخر» عطف یا حال است، در آن معنای استدراک نیز هست، زیرا از قول خدا «لِقَوْمٍ عَابِدِينَ» این توهّم پیش می‌آید که کتاب و پندها و موعظه‌ها مخصوص عبادت‌کنندگان است.

پس خدای تعالی این توهّم را با این استدراک دفع نمود که فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» پس هر کس که روی به آن رحمت آورد سهمی از آن را می‌گیرد، و هر کس از آن روی گرداند محروم میشود و عاید متعرّض آن رحمت و روی آورنده به آنست.

و در اخبار (در وجه) رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ بودن پیامبر ﷺ آمده‌است که او مبعوث شد به کنایه و اشاره نه به تصریح، قوم او مهلت داده شدند و وعده‌ی عذاب به آنان داده نشد.

و تصریح به امری برای آنان نشد که مخالفت بکنند و در نتیجه معذّب، باشند مانند ولایت علی علیه السلام و از این امت مسخ و خسف برداشته شده‌است.

تحقیق مطلب این است که وجود جانشینان خدا در زمین رحمت از جانب خدا بر اهل زمین و برکت و رفع بلا از آنانست. زیرا آنان با فنا از انانیت‌ها و بقا به سبب وجود الهی اخروی عین رحمت الهی گشته‌اند و در زمین بودن آنان عبارت از وجود آن رحمت در زمین بر همه‌ی موجودات است.

﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ﴾ این جمله از حیث لفظ از ما قبلش منقطع ولی از نظر معنا به آن مرتبط می‌باشد، گویا که گفته است: حالا که تو رحمت برای عالمین هستی پس به آنان بگو که به من وحی می‌شود.

﴿إِلَىٰ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ﴾ و توحید را به آنان ابلاغ کن که آن اصل جمیع انواع رحمت است، حصر در اینجا اضافی و نسبی یا ادعایی است، گویا که سایر اقسام وحی، وحی محسوب نمی‌شود.

﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ پس آیا شما عبادت را برای خدای تعالی از شریک قرار دادن خالص می‌کنید؟

البته در قرائت اهل بیت «مسلمون» با تشدید لام خوانده شده، یعنی تسلیم کننده‌ی وصیت به علی علیه السلام و بنابراین جایز است در تفسیر آیه گفته شود: خدای شما بر حسب مظاهر و جانشینانش خدای واحد، بدون تعدد و شراکت غیر خداست.

پس آیا شما تسلیم‌کننده‌ی ولایت به این‌إله واحد که عبارت از علی علیه السلام است هستید.

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا﴾ پس اگر آنان از توحید، یا از وصیت تو و ولایت خلیفه‌ی تو روی گردانند؛ ﴿فَقُلْ﴾ پس به آنان بگو: ﴿ءَاذَنْتُكُمْ﴾ به شما اعلان جنگ می‌کنم.

﴿عَلَىٰ سَوَاءٍ﴾ در حالی که شما با مادر اعلام جنگ مساوی هستید، تا شما هم مثل ما آماده‌ی جنگ شوید، یا اعلام توحید یا ولایت می‌کنم در حالی که شما در این اعلام با ما متساوی هستید، و اختلاف تنها از جانب شما ناشی شده‌است، نه از مساوی نکردن من بین شما، یا من شما را به سبب اعلام ولایت بر راه راست و ادار کردم، یا شما را به امری واداشتم که نسبت آن به جمیع امور مساوی است و آن ولایت است.

﴿وَإِنْ أَدْرِيٰ أَقَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ﴾ نمی‌دانم جنگی که وعده می‌دهید یا قیامت یا عذاب آخرت، یا وارث شدن زمینی نزدیک است یا دور.

﴿إِنَّهُ يُعَلِّمُ﴾ جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: آیا خداوند این مطلب را نمی‌داند؟ پس فرمود: او می‌داند.

﴿الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ﴾ خداوند آشکار از گفتار را می‌داند، و آنچه را که در نفسهایتان پنهان

می‌کنید نیز می‌داند، یا این جمله جواب سؤال مقدر از علت عدم علم پیامبر ﷺ است، یعنی بدان جهت پیغمبر نمی‌داند که فقط خدا، نه غیر خدا آشکار و پنهان از گفتار را می‌داند، و این مطلب از امور غیبی مخفی و پنهان است.

مقصود از قول آشکار سخن آشکار علنی است، قول مکتوم ضد آنست، یا مقصود آشکار مطلق گفتاری است که بر زبان ظاهر می‌شود و مکتوم از قبیل حدیث نفس و با خود سخن گفتن است، یا قول آشکار مطلق چیزهایی است که بر صفحه‌ی نفس ظاهر می‌شود، خواه به طریق حدیث نفس باشد، یا بر زبان جاری گردد. و مکتوم آنست که هنوز بر صفحه‌ی نفس ظاهر نشده باشد، یا آشکار مطلق چیزهایی است که بر اعضا ظاهر می‌شود از افعال و اقوال.

و مکتوم چیزی است که بر اعضا ظاهر نمی‌شود از قبیل احوال و اخلاق و علوم؛ یا آشکار مطلق چیزهایی است که بر نفس ظاهر می‌شود از قبیل افعال و اقوال و صفات و احوال و علوم و مکتوم آنست که هنوز بر نفس ظاهر نشده، مانند امور مخفی و پنهان که انسان از آنان اطلاعی ندارد.

﴿وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ﴾ شاید امر ولایت، یا علیؑ یا آنچه که به آن وعده داده می‌شوید، یا تأخیر عذاب

امتحان برای شما است، یا گمراهی یا رسوایی، یا اذابه^(۱) و تخلیص است.

﴿وَمَتَّعْ إِلَىٰ حِينٍ﴾ لذت و تمتع موقت است، یا چیزی است که از آن لذت برده می‌شود.

یعنی آن جامع بین دو صفت است، صفت فتنه و آزمایش، صفت تمتع و لذت، یا برای بعضی فتنه و امتحان است و برای بعضی دیگر متاع و تمتع؛ تا وقتی که مشیّت خدا آن را اقتضا کند، و آن مدت بودن شما در حجاب‌های تعینات و قید زندگی دنیا است.

﴿قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ﴾ از مشیّت و خواست خودت خارج شو، و کارهایت را به پروردگارت واگذار، و از او طلب اصلاح به حقّ کن و بگو پروردگار را حکم به حقّ بنما.

و لفظ «قل» و «قال» به صورت ماضی و «رب» با ضمّه‌ی با و «احکم» به صورت صیغه‌ی تفضیل و به صورت فعل ماضی خوانده شده است.

﴿وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ﴾ پروردگار ما رحمان است که رحمت او نسبت به کوچک و بزرگ و بر (نیکوکار) و فاجر متساوی است. ﴿الْمُسْتَعَانُ﴾ خدایی که جامد و نامی، با شعور و بی شعور و مطیع و عاصی همه در جمیع امور از او کمک می‌گیرند.

۱. اذابه یعنی ذوب کردن و خالص نمودن فلزات.

﴿عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ مخصوصاً بر آن چیزی که شما وصف می‌کنید از خدا کمک گرفته می‌شود، از قبیل تکذیب من، شمردن کتاب من از افسانه‌ها، یا شرک آوردن به خدا، یا انکار برانگیخته و زنده شدن روز قیامت، یا انکار ولایت و اتفاق شما بر اینکه امر خلافت را به علی واگذار نکنید و «یصفون» به صورت مضارع غایب خوانده شده است.

هو
١٢١

(المجلد التاسع)

متن

بيان السعادة في مقامات العبادة

تأليف

العارف الشهير

الحاج سلطان محمد الجنايذى الملقب بسلطانعليشاه

طاب ثراه

سُورَةُ مَرْيَمَ

مَكِّيَّةٌ بِتَمَامِهَا، وَهِيَ ثَمَانٌ وَتِسْعُونَ آيَةً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ كَهَيْعَصَ ﴾ قد سبق في أوّل البقرة مابه غنية عن بيان امثال هذا، وذكر في خصوص هذا انه اشار بالكاف الى كربلاء، وبالهاء الى هلاكة اهل البيت، وبالياء الى يزيد و بالعين الى عطشهم و بالصّاد الى صبرهم.

و نسب الى امير المؤمنين عليه السلام انه قال في دعائه: اسألك يا كهيعص.

و قرئ باخفاء نون عين و القياس اظهاره لانّ سكون الحروف المقطّعة في اوائل السور عرضيّ بعرض الوقف بنيّة الوصل فلا ينبغي اجراء حكم السكون والوصل عليها.

﴿ ذِكْرٌ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ﴾ قرئ ذكر مصدراً مرفوعاً، و فعلاً ماضياً من الثلاثي، وامراً من التثنية، وعلى الاوّل كان خبراً لما قبله او

لمحذوفٍ، او مبتدئٍ لمحذوفٍ، او مبتدئٌ خبره زكريّا، او خبره اذ نادى، و رحمة ربّك، فاعل المصدر مضافٌ اليه او مفعوله، والفاعل محذوف اي ذكر ربّك رحمة ربّك عبده، او الفاعل زكريّا او رحمة ربّك، مضاف اليه لادنى ملابسةٍ والفاعل مثل سابقه والمعنى ذكر ربّك برحمة عبده، وعبده مفعول الذّكر او الرّحمة و زكريّا بدل منه او عطف بيانٍ او فاعل الذّكر او مفعوله او خبر منه، و كون زكريّا خبراً للذّكر باعتبار انّ الكامل وجوده ذكر للرّبّ، و زكريّا بالمدّ والقصر وتشديد الياء، وكذا بتشديد الياء وتخفيفه بدون المدّ والقصر اسم.

﴿إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ﴾ اذ ظرف للذّكر او للرّحمة او مفعول للذّكر او خبر له او بدل من الرّحمة او من عبده او من زكريّا نحو بدل الاشتمال.

﴿نِدَاءً خَفِيًّا﴾ لضعف الشّيخوخة او لانه كان اقرب الى الاخلاص او لخوف اطلاع الموالى على طلبه للولد ومعاذتهم له بذلك او لخوف اطلاع الخلق على طلبه للولد وقت اليأس عن الولد وملامتهم له على ذلك.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي﴾ اظهار لعجزه ومسكنته مقدّمة للدّعاء، او اظهار ليأسه عن الولد واتّكاله فى دعائه على محض فضله من دون مدخليّة الاسباب الطّبيعيّة ﴿وَأَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا﴾ وَاِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ﴾ فى الارث الصّورىّ من التّضييع والنّزاع والخلاف، او فى الارث المعنوىّ من الاختلاف وتضييع العباد،

وهذا اشعاراً بانّ دعاءه خالٍ من مداخلة الهوى مقدّمةً للاجابة.

وقرئ خفت بضمّ التاء من الخوف وخفت الموالى بكسر التاء و تشديد الفاء من الخفّة يعنى خفّت الموالى ﴿مِنْ وَرَأَيْهِ﴾ و لم يكن لهم حلم يمكنهم به تحمّل متاعب الهداية من العباد ﴿وَكَانَتْ أُمْرَاتِي عَاقِرًا﴾ اظهار ليأسه من الاسباب و اتكاله فى دعائه على فضله، و العاقر يستوى فيه المذكر و المؤنث.

﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ﴾ لا من الاسباب ليأسى من الاسباب ﴿وَلِيًّا﴾ يلى امورى بحسب الظاهر و الباطن ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ قرئ بالرّفْع و الجزم، و قرئ وارث آل يعقوب بنصب وارث و اضافته على ان يكون حالاً من احد الضميرين.

وقرئ او يرث آل يعقوب على التصغير، و وارث من آل يعقوب بالرّفْع على ان يكون فاعل يرثنى ﴿وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾ مرضياً.

﴿يَزَكِّرِيَا﴾ جواب سؤال مقدر بتقدير القول كأنه قيل: ما قال فى جوابه؟ - فقال: قال الله: يا زكريا ﴿إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ﴾ ولد ذكرٍ ﴿أَسْمُهُ يَحْيَى﴾ الجملة صفة للغلام او جواب سؤال مقدرٍ ﴿لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾ هذه صفة بعد صفة او حال او جواب لسؤال مقدرٍ والمراد بالسّمى المشارك فى الاسم، او المماثل فى الوصف و الحال .

﴿قَالَ﴾ قد تكرر فيما سلف ان امثال هذه جواب لسؤالٍ مقدرٍ

كأنه قيل: فما قال زكريّا عليه السلام؟

فقال: قال ﴿رَبِّ أَنْىٰ يَكُونُ لىٰ غُلْمٌ﴾ استفهام للتعجب، واستغرابه كان من قبل الاسباب لا من عطاء مسبب الاسباب ولذلك ذكر عدم المساعدة من جهة الاسباب ﴿وَكَانَتْ أَمْرًا تىٰ عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغَتْ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا﴾ قرئ عتياً بضم العين وكسرهما وهو مصدر بمعنى الكبر او بمعنى يبس الجلد وجفافه ونحول العظم والمفاصل، وقرئ عسيّاً بالسّين بمعناه.

﴿قَالَ﴾ جوابٌ لسؤالٍ مقدّر كأنه استبعد من مقام الانبياء عليهم السلام مثل هذا الاستغراب فقيل: أقال زكريّا ذلك؟ - فقال: قال ﴿كَذَلِكَ﴾ او قال الله او الملك المبشّر الامر كذلك او كذلك مفعولٌ لقومه ﴿قَالَ رَبُّكَ﴾ وقوله ﴿هُوَ عَلَىٰ هَيْنٍ﴾ بيان لكذلك والمجموع مفعول قال الاول، وقرئ وهو على هين بواو العطف والمعنى انى لاجابة لى الى الاسباب حتى تستغربه بالنظر الى الاسباب ﴿وَقَدْ خَلَقْتِكَ﴾ قرئ خلقناك ﴿مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾ وايجاد المعدوم اصعب من جعل العاقر ولوداً.

عن ابى جعفر عليه السلام: انما ولد يحيى بعد البشارة من الله بخمس سنين ﴿قَالَ﴾ زكريّا عليه السلام ﴿رَبِّ اجْعَلْ لىٰ آيَةً﴾ علامة اعرف بها الميعاد ووقت الانجاز لاصدق الوعد فانه بعيد عن مقام الانبياء عليهم السلام. ﴿قَالَ آيَتِكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ﴾ اى لا تقدر على التكلّم مع

الخلق دون المناجاة مع الله ﴿ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا﴾ حالكونك سليماً غير ذي علة بلسانك والمراد ثلاث ليالٍ بآيامها فإنه يستعمل اليوم او الليل ويراد به دورة الفلك الاطلس بليها ويومها ولذلك قال في سورة آل عمران: ثلاثة ايام الا رمزاً نقل انه اعتقل لسانه عن التكلّم مع الناس ولم يعتقل عن ذكر الله.

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ﴾ من مصلاه، سمى المصلّى محراباً لكونه محلّ محاربة الشيطان، قيل: وكان زكريّا عليه السلام قد اخبر قومه بما بشر به فلما خرج عليهم وامتنع من كلامهم علموا اجابة دعائه فسروا به.

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ﴾ اومى اليهم، وقيل: كتب في الارض ﴿أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾ صلّوا في الصّباح والمساء، او سبّحوا لله فيهما، او في جملة او قاتكم فإنه يستعمل هذان اللفظان في استغراق الاوقات ﴿يَٰحَيُّ﴾ هو بتقدير فأعطيناه الغلام وقويناه وآتينا الكتاب وقلنا يا يحيى ﴿خُذِ الْكِتَابَ﴾ اى النبوة او الرّسالة او كتاب التّوراة ﴿بِقُوَّةٍ﴾ وعزيمة من قلبك وهو اشارة الى التّمكن في مقام النبوة فانّ التّلوين لا يليق بصاحب النبوة.

﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ﴾ اى الرّسالة والقدرة على المحاكمة بين الخصوم، او النبوة والحكم بين المخاصمين في وجوده من قوائمه و جنوده، او الولاية وآثارها التي هي الدقّة في العلم والعمل

﴿صَبِيًّا وَحَنَانًا﴾ الحنان كالسحاب الرّحمة والرّزق والبركة والهيبة والوقار ورقّة القلب وهو عطف على الحكم بمعنى اعطيناه رحمة من لدنا او بركة (الى آخر معانيه) فصار مرحوماً او ذابركة (الى آخرها) او بمعنى اعطيناه رحمةً فصار راحماً وبركة على الغير، او هو بمعنى اسم الفاعل او المفعول وعطف على صبيّاً والمعنى آتيناه الحكم حالكونه راحماً او مرحوماً.

﴿مِّنْ لَّدُنَّا﴾ وحينئذٍ يجوز ان يكون من لدنا متعلقاً بآتيناه اي آتيناه الحكم من لدنا حالكونه صبيّاً وراحماً او مرحوماً ﴿وَزَكَاةً﴾ هي فى الاعراب مثل حناناً والزكوة صفة الشئ او صدقة تخرجها من مالك لتطهر الباقي او نماء المال.

﴿وَكَانَ تَقِيًّا وَبَرًّا بَوْلِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا﴾ متكبراً متطاولاً بالنسبة الى الخلق ﴿عَصِيًّا﴾ بالنسبة الى الحق.

﴿وَسَلَّمَ عَلَيْهِ﴾ اي تحية منّا عليه، او سلامة وامن من الآفات البدنية والنفسانية عليه ﴿يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾ ولما كان الاوقات الثلاثة اول الخروج والدخول فى عالم آخر وهو وقت الانقطاع من المألوف والاتصال بغير المألوف وكلاهما موحش للانسان خصصها بالذكر.

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتُ﴾ تنحّت ﴿مِنْ أَهْلِهَا﴾ واستعمال الانتباز للاشارة الى انها ذهبت الى تلك الناحية

بحيث كأنها نبذها نابذ فانتبذت من اهلها ﴿مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾ قيل ذهبت وانزلت من اهلها في دار زكريا الى مشرق الدار للخلوة للعبادة او للاغتسال، او الى مشرق البلد خارج البلد للاغتسال، او الى مكان يشرق عليه الشمس لانها خرجت في يوم شديد البرد فجلست للاستدفاء بالشمس، او الى الفرات الى النخلة اليابسة للغسل قبل الحمل، او للطلق بعد الحمل.

ويكون قوله ﴿فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا﴾ من قبيل عطف التفصيل على الاجمال ولا يكون الفاء للترتيب المعنوي، واتخاذ الحجاب كان في المحراب او في المغسل او في محل شروق الشمس.

﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا﴾ يعنى جبرئيل عليه السلام او الروح الذى هو فوق جبرئيل، والتشريف بالاضافة يقتضى ان يكون هذا هو المراد، على ان التوجه الى البشر و تربية آدم، انما هو من الروح الذى هو رب النوع الانسانى وهو اعظم من الملائكة كلهم ﴿فَتَمَثَّلَ اى تصور بصورة ﴿لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾ قيل تمثل فى صورة شاب سوي الخلقه.

﴿قَالَتْ﴾ بحسب اعتيادها التعود بالله عند كل مخوف ﴿إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا﴾ متفياً معتنياً باستعاذتى خائفاً من الله، وقيل: انه كان رجلاً مسمى بالتقى وكان مشهوراً

بالفجور فظنت انه هو حيث رأتها لا يتقى من النظر الى الاجنبية.
 وقيل: ان نافية والمعنى ما كنت متقياً من الشر لانك نظرت
 الى ما لا يجوز لك النظر اليه ﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ﴾
 فلا تستعذى مني به ﴿لَأَهَبَ﴾ قرئ بالتكلم والغيبة ﴿لَكَ غُلَمًا
 زَكِيًّا﴾ طاهراً من الذنوب ومما يتلوث به البشر او نامياً او مباركاً
 او متنعماً او صالحاً.

﴿قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَمٌ﴾ استفهام للتعجب والتحير
 من غلام من غير اسباب التوالد مورث للوم والاثام ﴿وَلَمْ
 يَمَسِّنِي بَشْرٌ﴾ يعنى بطريق النكاح المشروع فانه يكتى به عنه
 كثيراً وبقرينة قولها ﴿وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾ البغى والبغوا الامة الفاجرة
 وكل فاجر.

﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ﴾ قدمضى نظيره
 ﴿وَلِنَجْعَلُهُ﴾ عطف على مقدر او متعلق بمعطوف مقدر اى نفعل
 ذلك لنجعله ﴿آيَةً﴾ دالة على آلهتنا وعلى سعة علمنا وقدرتنا على
 ما لا يقدر عليه احد من الالاد من غير والد ومن احياء الموتى
 وبراء الاكهم والابرص ونفخ الروح فى الطين وجعله حياً ﴿لِلنَّاسِ
 وَرَحْمَةً مِنَّا﴾ عليهم ﴿وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾ محتوماً.
 ﴿فَحَمَلَتْهُ﴾ بان نفخت فى جيب مدرعتها، واختلف فى مدة
 حملها فما فى الاخبار الصحيحة ان مدة حملها كانت تسع ساعات

بحذاء تسعة اشهر، و فى بعضها: أنّها كانت ساعة، وقيل: أنّها كانت ثمانية اشهر او سبعة او ستة اشهر.

و عن الباقر عليه السلام أنّه تناول جيب مدرعتها فنفخ فيه نفخة فكمل الولد فى الرحم من ساعته كما يكمل فى ارحام النساء تسعة اشهر فخرجت من المسحّم وهى حامل مبحّ ^(١) مثقل فنظرت اليها خالتها فأنكرتها ومضت مريم عليها السلام على وجهها مستحيية من خالتها و من زكريّا عليه السلام.

﴿فَانْتَبَذَتْ بِهٖ﴾ فانعزلت مع الحمل ﴿مَكَانًا قَصِيًّا﴾ بعيداً. عن السّجّاد عليه السلام خرجت من دمشق حتى اتت كربلاء فوضعت فى موضع قبر الحسين عليه السلام ثم رجعت فى ليلتها.

اقول: موضع مريم عليها السلام معروف فى سمت الرّأس من مشهده عليه السلام ﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ﴾ اى حركة الولد للطلق مخضت المرأة كمنع وسمع وعنى مخاضاً بفتح الميم ومخاضاً بكسرهما ومخضت تمخيضاً وتمخضت اخذاها الطلق ﴿إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ﴾ اليابسة التى الهمت ان تأتيها، والجذع ما بين العرق والغصن.

﴿قَالَتْ﴾ بعد ما ولدت عيسى عليه السلام ونظرت اليه ﴿يَا لَيْتَنِي مِتُّ﴾ قرئ بكسر الميم وضمّها ﴿قَبْلَ هَذَا﴾ قالت ذلك استحياء ومخافة لومهم ﴿وَكُنْتُ نَسِيًّا﴾ قرئ بكسر النون وهو اجود اللّغتين

١ - مبحّ بتقديم الجيم على الحاء المشدّدة بمعنى عظيم البطن.

وبفتحها وهو فى الاصل مصدر يستعمل فى الشئ الحقيق الذى من شأنه ان ينسى وفيما يلقى من الشئ ولا يعنى به «مَنَسِيًّا» التّوصيف به للمبالغة.

﴿فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا﴾ قرئ بكسر الميم وفتحها والمنادى كان عيسى عليه السلام او جبرئيل عليه السلام ﴿أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا﴾ شريفاً ﴿وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ هِزًّا﴾ به حرّكه ﴿تُسْقِطُ﴾ قرئ بضمّ التاء الفوقانيّة وتخفيف السّين وكسر القاف، وقرئ يساقط بفتح الياء التّحتانيّة وتشديد السّين وفتحها وتخفيف السّين وفتح التاء الفوقانيّة وتشديد السّين ﴿عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا﴾ فَكُلِي وَأَشْرَبِي من الرّطب والماء، او كلى ممّا يتعدّى به واشربى ممّا يشرب فى هذا المكان او مطلقاً.

﴿وَقَرِّي عَيْنًا﴾ بهذا الولد فانه لا ينبغي ان تحزنى بسببه ولا تكثرنى بما توهمت من لوم الجهّال ﴿فَأَمَّا تَرِينَ﴾ اى فان ترى ﴿مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا﴾ فسألك عن ولدك ﴿فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا﴾ اى سكوتاً ولكونه بمعنى السّكوت فرّع عدم التّكلم عليه، قيل: كان فى بنى اسرائيل انه من اراد ان يجتهد فى العبادة صام عن الكلام كما يصوم عن الطّعام.

ولذلك استعمل الصّوم فى عدم التّكلم ﴿فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنَسِيًّا﴾ قيل: صارت مأذونة لهذا القدر من الكلام، وقيل: كانت

تفهم بالاشارة انها صائمة و لا تتكلم.

قيل: لفته في خرقة ﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ وَقَالُوا﴾ بعد مارأوها حامله لمولود و لم يكن لها زوج ﴿يَمْرِيمُ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا﴾ الفري الامر المخلتق المصنوع او العظيم ﴿يَأْخُذَ هَرُونَ﴾ قيل: كان هارون امرء صالحاً فنسبها اليه استهزاء او لصلاحها وعبادتها.

وقيل: ان هارون كان اخاها لاييها، وقيل: ان هارون كان معروفاً بالفسوق فنسبها اليه ﴿مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءًا﴾ حتى اكتسبت هذا الفعل منه ﴿وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا﴾ بغت المرأة فجرت فهي بغى و بغوا.

﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ﴾ ان كلموه و اسألوه ﴿قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ﴾ يعني شأنه ان يكون في المهد ﴿صَبِيًّا﴾ قيل: غضبوا من ذلك وقالوا: سخريتها بنا أشد علينا من زناها. ﴿قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ﴾ اقر لنفسه بالعبودية اولاً لئلا يتموهما ماتوهموه لكونه بلا اب و تكلمه حين الولادة من انه ابن الله او انه هو الله، او انه ثالث ثلاثة ﴿ءَاتَانِي الْكِتَابَ﴾ اتى بالماضى لتحقق وقوعه، او لتحقق استعداده.

والمراد بالكتاب الانجيل او كتاب النبوة ﴿وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا﴾ كثير الخير نفاعاً او نامياً في الخير.

﴿أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصِنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَتِي﴾ قرئ برأ بفتح الباء وصفاً بمعنى كثير البرِّ وحينئذٍ يكون عطفاً على مباركاً ويلزم منه الفصل بين المعطوف والمعطوف عليه، او عطفاً على او صانى بتقدير جعلنى، وقرئ برأ بكسر الباء مصدراً فيكون عطفاً على الصلوة.

﴿وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا﴾ متجبراً متكبِّراً ﴿شَقِيًّا وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾ تغيير السلام مع قوله تعالى سلامٌ عليه بالتعريف والتثكير وبنسبة الاوّل الى الله والثانى الى عيسى عليه السلام نفسه يعلم وجهه من تفاوت مقام عيسى عليه السلام ويحيى عليه السلام.

﴿ذَلِكَ﴾ المذكور ممّن اقرّ الله بالعبودية ﴿عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾ لا من قالوا بالهتة او بنوته لله ﴿قَوْلَ الْحَقِّ﴾ قرئ بالرفع على ان يكون بدلاً من عيسى عليه السلام او خبراً بعد خبر، او خبراً لمبتدئ محذوف اي هذا الكلام قول الحق، او هو يعنى عيسى عليه السلام قول الحق.

وقرئ قول الحق بالنصب فيكون مفعولاً مطلقاً مؤكداً لغيره، والاضافة

بيانية اي اقول قولاً هو الحق او بتقدير اللام اي هو قول الله.

﴿الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ﴾ اي يشكون او يجادلون وينازعون

بان يقول اليهود هو لغير رشده او ساحر ويقول النصارى هو ابن الله، او هو الله، او هو واحد من الثلاثة ﴿مَا كَانَ لِلَّهِ﴾ اي ماصح

وما يمكن لله فانّ هذه الكلمة تستعمل ويراد بها نفى الامكان ﴿أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وُلْدٍ﴾ كما يقوله بعض النصارى ﴿سُبْحَانَهُ﴾ اي نزّه نزهته من المجانسة مع الولد والاحتياج الى الصّاحبة.

﴿إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ وُكُنْ فَيَكُونُ﴾ فليس كون عيسى عليه السلام بلااب سبباً للقول بانّه ولد لله ﴿وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي﴾ قرئ بفتح الهمزة بتقدير اللام متعلقاً بقوله فاعبدوه والفاء زائدة، او بتقدير اما او بتوهمها، او بكون انّ وما بعدها عطفاً على الصلوة.

وقرئ بكسر الهمزة معطوفاً على انّي عبدالله، او ابتداء كلام من الله بتقدير قل خطاباً لمحمد صلى الله عليه وسلم يعنى قل يا محمد صلى الله عليه وسلم انّ الله ربّي ﴿وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا﴾ المذكور من الجمع بين اعتقاد ربوبية الله والعبادة له الذي هو كمال القوتين العلامية والعملية، او من العبادة والخروج من الانانية والاستقلال بالرأى والدخول تحت الامر الالهي ﴿صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ الى الله وقدمت الآية في سورة آل عمران.

﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ﴾ الاحزاب جمع الحزب والحزب كل جماعة منقطعة عن غيرهم برأى او صنعة، ولفظة من اما ابتدائية والظرف حال من الاحزاب او زائدة، وبينهم ظرف للاختلاف واختلافهم كان في ان قال بعضهم: انه هو الله، وبعضهم: هو ابن الله، وبعضهم: هو واحد من الثلاثة، وبعضهم: هو وامه آلهان.

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا﴾ باعتقاد الخلاف فى المسيح عليه السلام ﴿مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ والمشهد اما مصدر ميمى او اسم مكان ﴿أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ﴾ هو صيغة التّعجب ﴿يَوْمَ يَا تُونَنَّا﴾ لانّ الابصار تصير فى ذلك اليوم حديدة.

﴿لَكِنَّ الظَّالِمُونَ﴾ وضع الظاهر موضع المضمرة اشعاراً بعلّة الحكم وتفضيحاً لهم بذكر وصف ذمّ لهم يعنى انّهم ظالمون والظالمون ﴿الْيَوْمَ﴾ يعنى فى الدنيا.

﴿فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ يعنى انّهم صمّ بكم عمى عن الحقّ فى الدنيا، ولا ينفعهم حدة البصر فى الآخرة، و يجوز ان يكون المعنى ابصر الظالمين فيكون الباء للتعدية دون الهمزة ويكون يوم يأتوننا مفعولاً به او ظرفاً.

ويكون معنى قوله لكن الظالمون اليوم لكنّ الظالمون يوم يأتوننا او يوم الدنيا فى ضلالٍ مبينٍ، و يجوز ان يكون المعنى ابصرهم بسبب الانبياء عليهم السلام.

ويكون يوم يأتوننا مفعولاً ثانياً او ظرفاً وقوله لكن الظالمون اليوم فى ضلالٍ مبينٍ على المعنيين المذكورين ﴿وَأَنْذِرْهُمْ﴾ يا محمد صلى الله عليه وآله ﴿يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ اى حسرة الكفار على ما فرّطوا فى جنب الله او حسرة الكفار على التفریط والدّانين من المؤمنين على تقصيرهم فى العمل.

﴿إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ بدل من يوم الحسرة والمعنى اذ قضى امر الخلائق وحسابهم فيدخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار ويؤتى بالموت فى صورة كبش فيوقف بين الجنة والنار بحيث يراه اهل الجنة واهل النار جميعاً ثم ينادون اشرفوا وانظروا الى الموت فيشرفون وينظرون ثم يذبح الموت ثم يقال يا اهل الجنة خلود فلاموت ابدأ، ويا اهل النار خلود فلاموت ابدأ.

اعلم، ان الانسان من اول استقرار مادته فى الرحم فى الخلع واللبس، وفى الترك والاخذ، وفى البيع والشراء، وفى الموت والحيوة، وفى النشر والحساب.

وهذه الحال مستمرة له الى انقضاء الحيوة الدنيا وبعد انقضاء الحيوة الدنيا ان كان من اهل البرزخ كان عليه هذه الحالة الى انقضاء البرزخ والوصول الى الاعراف.

وبعد الوصول الى الاعراف والحكم على اهل النار بدخول النار وعلى اهل الجنة بدخول الجنة يتم تلك الاحوال وينقضى ذلك الاستبدال وينقطع الموت وهذا معنى قضاء الامر وذبح الموت.

﴿وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ﴾ حال من جملة انذرهم ﴿وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّا نَرِثُ الْأَرْضَ﴾ جواب لسؤالٍ مقدّرٍ ولذلك اكّده استحساناً كأنه قيل: اذا قضى الامر من كان فى الدنيا ومن كان مالكاً فيها؟ - قال تعالى: انا نرث الارض يعنى ينقضى الانانيات

ولا يبقى حين قضاء الامر لاحد مالكيّة وانانيّة.
ويظهر ان الارض والانانيات التي تكون مصدراً للمالكيّة
كانت كلّها لله ﴿وَمَنْ عَلَيْهَا﴾ فان من عليها عبارة عن الانانيات التي
يتراى انها غير الله ﴿وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴾ يعنى ان الاملاك والملاك
الذين هم عبارة عن الانانيات تخلف عنهم ونحن نرثها وذواتهم من
دون املاكهم وانانياتهم ترجع الينا بالحشر الى مظاهر القهر او مظاهر
اللطف.

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ﴾ فان ذكر الاخيار وذكر
احوالهم وسيرهم وسماعها واستماعها مؤثرة في النفوس وجاذبة
لها الى جهة العلو، كما ان ذكر الاشرار وذكر احوالهم وسيرهم زاجرة
للفؤوس الخيرة.

﴿إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا﴾ تعليل لسابقه، والصديق مبالغة في
الصّادق وهو الذي يصير صادقاً في اقواله وافعاله وعلومه واحواله
ونياتة واخلاقه بحيث يؤثر صدقه في مجاوره فيصير سبباً لصدقه،
وصدق المذكورات بان تكون مطابقة لما ينبغي ان يكون الانسان
عليه، ولازم هذا ان يصير صاحبه نبياً .

ولذلك قال صديقاً ﴿نَبِيًّا﴾ اعم من الرسول ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ﴾
اذ تعليل لسابقه او اسم خالص بدل من ابراهيم عليه السلام بدل الاشتمال، او
ظرف لكان او لصديقاً او نبياً وقد سبق ذكر الاختلاف في كونه اباه

او جدّه لامّه او عمّه.

﴿يَأْتِ﴾ تلحق التاء بالاب مضافة الى الياء للاستعطف او للتعطف .

ولذلك كرّر لفظ يا ابت ﴿لَمْ تَعْبُدْ مَا لَا يَسْمَعُ﴾ استفهام انكارى والتعليق على الموصول للاشعار بعلة الانكار ﴿وَلَا يُبْصِرُ﴾ فان غير السميع البصير لا يتأتى منه ما يطلب من المعبود ﴿وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾ شيئاً قائم مقام المصدر اى لا يغنى عنك اغناء و لا يقوم مقامك قياماً ما.

او هو مفعولٌ به للايغنى اى لا يغنى عن حركتك شيئاً من الجلب والدفع بان يجلب نفعاً او يدفع ضرراً بدون الاحتياج الى حركتك وتسيبك فيه ﴿يَأْتِ﴾ تكرر النداء والمنادى للتعطف او الاستعطف كما ذكر سابقاً.

﴿إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ﴾ من العلم حال مقدم ﴿مَا لَمْ يَأْتِكَ﴾ واستعمال المجيء للاشارة الى ان علمه ليس كسبباً تحصيلياً وانما هو من الله قال ذلك ليكون حجة على الامر باتّباعه. ولذلك قال ﴿فَاتَّبَعْنِي﴾ بفاء الجزاء ﴿أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾ مستوى الطرفين او كناية عن المستقيم.

﴿يَأْتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا يَأْتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنْ

الرَّحْمَنِ لَكُونِ الْعَذَابِ وَالرَّحْمَةِ الرَّحِيمَةِ صَوْرَتِي الرَّحْمَةِ
الرَّحْمَانِيَّةِ نَسَبِ الْعَذَابِ إِلَى الرَّحْمَنِ ﴿فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا﴾
موالياً او قريناً.

﴿قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَا بَرِّهِيمُ﴾ اتى بالفاظٍ
غليظةٍ فى مقابلة استعطافه اشعاراً بغضبه وتغيّره عن ارشاده ثمّ
هدّده فقال: ﴿لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ﴾ عمّا انت عليه من ازدراء الآلهة
والرغبة عنها او من ادعاء الارشاد والهداية ﴿لَأَرْجُمَنَّكَ﴾ بالشمّ
والعيب، او لارجمّنك بالحجارة، او هو كناية عن القتل فاحذرني
﴿وَأَهْجُرْنِي مَلِيًّا﴾ برهة من الزّمان او ساعة طويلة.

﴿قَالَ سَلِمٌ عَلَيْكَ﴾ قابل اساءته فى اللفظ بالاحسان فيه
وودّعه بعد ما امره بالهجرة ﴿سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي﴾ قابل تهديده
بالرّجم بالاستغفار من الله وطلب التّوفيق له.

﴿إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ
اللَّهِ﴾ حال ممّا تدعون و سرّ التّقييد بذلك الاحتراز عن دعاء الخلفاء فانّهم
ليسوا من دون الله بل من الله ودعاؤهم ايضاً من الله ﴿وَأَدْعُوا رَبِّي﴾ والدّعاء
ههنا كناية عن العبادة.

﴿عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾ خائباً ضائع السّعى
مثلكم فى دعاء آلهتكم وصدّر الحكم بعسى للتّواضع وهضم
النّفس ولانّ الاجابة والاثابة بيد الله وليس الا محض التّفصّل وليس

للعباد الا الرجاء فان الخاتمة غيب، ومعايب العمل مخفية، والثبات على حال العبادة الى آخر العمر غير معلوم.

﴿فَلَمَّا أَعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ بالهجرة

الباطنية عن مقام النفس التي هي كانت موافقة لهم او بالهجرة الى الشام.

﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ بدل من فارقهم لم يذكر

اسماعيل عليه السلام لتشريفه بذكره فيما بعد مستقلاً، او لان تشريف

ابراهيم عليه السلام في انظارهم كان باسحاق ويعقوب عليه السلام.

لان انبياء عليهم السلام بنى اسرائيل كانوا منهما ﴿وَكُلًّا﴾ منهما ﴿جَعَلْنَا

نَبِيًّا وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا﴾ مايمكن ان يوهب للانسان او من

رحمتنا بنفسه مفعول لكون من التبعية اسماء او قائماً مقام المفعول

الموصوف لقوة معنى البعضية فيه.

او المفعول محذوف اي وهبنا لهم من رحمتنا محمداً صلى الله عليه وسلم، حذفه

لظهوره في المقام او لادعاء ظهوره.

﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾ لسان الصدق عبارة

عن الثناء الجميل على لسان الخلق، والمراد بالعلی الثناء البالغ

المرتفع، او المراد بالعلی بن ابی طالب عليه السلام فانه كان لسان صدق

له في الآخرين لم يكن لسان صدق اشرف منه.

والتعبير باللسان عن الثناء لكونه صادراً منه وجارياً عليه،

نسب الى علي عليه السلام انه قال: لسان الصدق للمرء يجعله الله في الناس

خير من المال يأكله ويورثه.

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا﴾ قرئ
بكسر اللام وفتحها يعني أنه اخلص عبادته عن الاشرار، او اخلصه
الله لعبادته او لنفسه ﴿وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ تكرار كان للاشارة الى
ان كلاً شرف له بنفسه والمراد بالنبي الرفعة او النبوة و كان تأكيداً
للرسول فان الرسول متضمن للنبوة ومستلزم للرفعة .

وقد سبق الفرق بين الرسول والنبي والامام والمحدث عند قوله
واثما اكبر من نفعهما من سورة البقرة، وذكر هناك معنى حديث ان الرسول
يسمع الصوت ويرى في المنام ويعاين الملك في اليقظة، والنبي هو الذي يرى
في المنام ويسمع الصوت ولا يعاين الملك، والمحدث هو الذي لا يرى
ولا يعاين ويسمع الصوت.

﴿وَنَدَيْنَهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ﴾ وصف للجانب
فان المراد بحسب التأويل من الطور هو الصدر المنشرح بالاسلام،
وجانبه الايمن هو الجهة التي تلى العقل والغيب ﴿وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾
حال عن الفاعل او المفعول او كليهما فان النجى مصدر ووصف مطلق على
المفرد والاكثر من المفرد ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا﴾ وهذا تشریف له
﴿أَخَاهُ هَارُونَ﴾ لمعاضدته وموازرتة ولاجابه دعوته من قوله
واجعل لي وزيراً من اهلي هارون اخي ﴿نَبِيًّا﴾ حال كونه نبياً
بالاستقلال او مشاركاً للنبي لا انه كان نبياً بالاستقلال وكان هارون

اسنّ من موسى عليه السلام، ورد انّ موسى عليه السلام عاش مائة وستة وعشرين سنة، وعاش هارون مائة وثلاثة وثلاثين سنة.

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ﴾ بن ابراهيم عليه السلام إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ ﴿لأنه كما في الخبر وعد رجلاً وانتظره سنة لأنّ الرجل نسي.

ونقل انه انتظره ثلاثة ايام وقيل: ان اسماعيل بن ابراهيم عليه السلام مات قبل ابراهيم عليه السلام وهذا اسماعيل بن حزقيل بعثه الله الى قومه فأخذوه فسلخوا فرقة رأسه ووجهه فأتاه ملك قال: ان الله جلّ جلاله بعثني اليك فمرني بما شئت فقال: لي اسوة بالانبياء عليهم السلام او بالحسين بن علي عليه السلام ﴿وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾ قدمضى في اول البقرة تحقيق الصلوة والزكوة و لما كان الاهتمام بامر من كان تحت اليد امراً مهتماً به مرغوباً فيه مندوباً شرفه بذكر هذه الخصلة ولشرافة هذه الخصلة عقبه بقوله: ﴿وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾ كأنه قال ولذلك كان عند ربه مرضياً.

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ﴾ اسمه اخنوخ في التوراة وكان سبط شيث عليه السلام وجدّ ابي نوح عليه السلام وكان اول من خاط اللباس و ألهمه الله تعالى علم الحساب والهيئة والنجوم، وقيل: سمى ادريس لكثرة دراسته ولعله كان في لغتهم بهذا المعنى و الا فان كان عربياً

في قصة اسماعيل عليه السلام و صدق وعده

في قصة ادريس و نبوته و صدقه

مشتقاً من الدرس كان منصرفاً.

﴿إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾ بحسب الرتبة او بحسب المكان كما ورد ان الله تعالى رفعه حياً الى السماء الرابعة او السادسة وهو حيّ او قبض روحه في السماء الرابعة. ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ تَقَدَّمْ ذَكَرَهُمُ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ بالولاية واستتبع الولاية النبوة والرسالة وسائر النعم بها تصير نعمة فان النعمة حقيقة هي الولاية وكلما اتصل بالولاية سواء كان بسبب البيعة الولوية او بطلب تلك البيعة كان نعمة، وما لم يتصل سواء كان من النعم الصورية الدنيوية.

او من النعم الصورية الاخروية من الاذواق والوجدانات ومن العلوم والمشاهدات والمعانيات الصورية كان نعمة الا اذا اتصلت بالولاية فانقلبت نعمة، فأصل النعم هو الولاية وفرعها هو هي ايضاً؛ ان ذكر الخير كنتم بولايتمكم اصله وفرعه ومعدنه ومنتهاه، واولئك مبتداء والجملة جواب لسؤالٍ مقدّرٍ و خبره الذين أنعم الله او هو صفته او مبتداءً ثانٍ.

وقوله تعالى ﴿مِّنَ النَّبِيِّينَ﴾ خبر او حال وقوله تعالى ﴿مِنَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ﴾ خبر او هو حال او بدل، وقوله تعالى اذا يتلى عليهم (الى آخر خبره) و من في قوله تعالى: من النبيين بيانية او تبعيضية، وهكذا من في قوله من ذرية آدم تبعيضية او بيانية.

﴿وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ عَظْفٌ عَلَىٰ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ
والمقصود من ذرّية من حملنا لكنّه اسقط الذرّية ههنا تشريفاً لهم
لأنّه يشعر بانّ المحمول مع نوح عليه السلام لم يكن منظوراً اليه بنفسه في
الحمل بل كان المنظور اليه في الحمل هو تلك الذرّية فكأنّه لم يكن
المحمول محمولاً لأنّه لم يكن منظوراً اليه و كان المنظور اليه من
الذرّية محمولاً.

﴿وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ﴾ وكلّ هذه من قبيل
عطف الخاصّ على العامّ لتشريف الخاصّ بالاختصاص بكثرة
الانساب الشريفة فانّ الكلّ كانوا من ذرّية آدم عليه السلام واختصّ عنهم
بهذه النسبة ادريس عليه السلام وبعد ادريس كان الكلّ من ذرّية المحمولين
مع نوح وامتاز عنهم بهذه النسبة ابراهيم عليه السلام وبعد ابراهيم كان الكلّ
من ذرّية ابراهيم عليه السلام.

فانّ اسحاق عليه السلام واسرائيل وموسى وهارون واسماعيل وذكريّا
ويحيى وعيسى عليه السلام كانوا من ذرّية ابراهيم عليه السلام واسرائيل وامتاز عنهم
بالاختصاص بابراهيم عليه السلام اسحاق واسماعيل عليه السلام.

واذا كان المراد بقوله تعالى وهبنا لهم من رحمتنا محمّداً صلى الله عليه وآله
وكان المراد بقوله لسان صدقٍ عليّاً محمّداً صلى الله عليه وآله وعليّاً عليه السلام كما اشير
اليه في الخبر كانا ايضاً ممتازين بالاختصاص بابراهيم عليه السلام ﴿وَمِمَّنْ
هَدَيْنَا عَظْفٌ عَلَىٰ مِنَ النَّبِيِّينَ او على من ذرّية آدم ولفظ من

للتَّبْعِيضِ او للتَّبْيِينِ وَالتَّقْدِيرِ مِنْ ذُرِّيَّةٍ مِنْ هَدِينَا وَاسْقَاطِ الذَّرِّيَّةِ
لِمَا ذَكَرَ فِي مَمَّنْ حَمَلْنَا او لَيْسَتْ الذَّرِّيَّةُ مَقْدَرَةٌ.

﴿وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰٓٓٓ قُرْآنًا بِالرِّئَاءِ وَبِالْيَأِ وَهُوَ خَيْرٌ كَمَا سَبَقَ
او حَالٍ او مُسْتَأْنَفٍ لِبَيَانِ حَالِهِمْ وَانْتِهَمَ مَعَ عُلُوِّ نَسَبِهِمْ وَشَرَفِ النَّبُوَّةِ
وَالرِّسَالَةِ لَهُمْ كَمَالِ التَّضَرُّعِ وَالتَّجَاؤِ إِلَى اللَّهِ، او مَمَّنْ هَدِينَا قَائِمِ
مَقَامِ الْمَبْتَدَأِ، وَذَا تُتْلَىٰ خَبَرَ عَنْهُ يَعْنِي بَعْضَ مَمَّنْ هَدِينَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا
تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا لِكَمَالِ خُضُوعِهِمْ
لِلَّهِ وَتَوَاضَعِهِمْ لِآيَاتِهِ ﴿وَبُكِيًّا﴾ لِكَمَالِ خَوْفِهِمْ مِنَ اللَّهِ وَالتَّجَائِهِمْ
إِلَيْهِ وَقُرْئِ بَكِيًّا بِضَمِّ الْبَاءِ عَلَى الْإِصْلِ، وَبَكْسَرِهَا عَلَى الْإِتِّبَاعِ.

﴿فَخَلَفَ مِنْ أَلْفِ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ﴾ الْخَلْفُ بِالسُّكُونِ يُقَالُ لِلْعَقْبِ
السُّوءِ وَبِالتَّحْرِيكِ لِلْحَسَنِ، وَيَسْتَعْمَلُ كُلُّ فِي كُلِّ ﴿أَضَاعُوا
الْصَّلَاةَ﴾ بِتَرْكِهَا او تَأْخِيرِهَا عَنْ مَوَاقِيتِهَا كَمَا اشِيرَ إِلَيْهِ فِي الْخَبْرِ
﴿وَأَتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ﴾ قِيلَ فِي بَيَانِ اتِّبَاعِ الشَّهَوَاتِ كَانُوا شَرًّا بَيْنَ
الْقَهَوَاتِ، رُكَّابِينَ لِلشَّهَوَاتِ، مُتَّبِعِينَ لِلذَّاتِ، تَارِكِينَ لِلْجَمَاعَاتِ.

وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي بَيَانِهِ مِنْ بَنِي الشَّدِيدِ ^(١) وَرُكْبِ
الْمَنْظُورِ وَلَيْسَ الْمَشْهُورِ.

اعلم، انَّ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ كَمَا حَقَّقَ فِي أَوَّلِ الْكِتَابِ فِي أَوَّلِ

١. اى البناء المحكم وركب ما ينظر اليه الناس لحسنه وليس ما يشتهر يا لحسن وهذا معنى لباس الشهرة.

سورة البقرة عبارة عن اللبس والخلع، وهما ثابتان للانسان من اول استقرار نطفته في الرحم الى آخر عمره.

لكنّ الخلع واللبس الى مقام التكليف والقرب له يكونان بالتكوين الالهيّ وعلى الطّريق الانسانيّ وفي مقام التكليف اذا كانا بالامر الالهيّ كانا في الطّريق الانسانيّ.

و اذا لم يكونا بالامر الالهيّ لم يكونا في الطّريق الانسانيّ بل كانا في الطّريق النّفسانيّ وبمداخلة الشّهوات النّفسانيّة وكلّ فعل او قول او حال له جهة آلهيّة وجهة نفسانيّة بمعنى أنّه ان كان بمحض الامر الالهيّ حصل منه فعليّة آلهيّة ولبس في الطّريق الانسانيّة و حمل طرح لفعليّة نفسانيّة بواسطة طرح انانيّة من النّفس، و الفعليّة الالهيّة يعنى اللبس في الطّريق الانسانيّة هي الصّلوة حقيقة وطرح اقتضاء النّفس وانانيّتها هي الزّكوة حقيقة.

فعلى هذا كان اضاعة الصّلوة عبارة عن الغفلة عن الامر الالهيّ في الفعل، ايّ فعل كان، واتّباع الشّهوات عبارة عن لحاظ اقتضاء النّفس في الفعل، ايّ فعل كان، فانّ المصلّي اذا كان صلوته صادرة من اقتضاء نفسه سواء كان ذلك الاقتضاء امضاء عادة كما هو حال اكثر الناس او مراياة او اعجاباً او جلب نفع في الدّنيا او دفع ضرر فيها او دخول الجنّة، او عدم دخول النّار، او قربة من الله، او كونه مرضياً من الله كان مضيعاً للصّلوة، ومتّبعا للشّهوة؛ وان كان

فاعلاً لصورة الصلوة، وإذا كان القاضى لشهوته من حلاله ناظراً الى امر ربّه وابعثه كان مصلياً، وان كان قاضياً لشهوته .

فالمقصود من الصلوة، هو جهة الافعال لاصورة الاعمال، و هكذا الحال فى اتباع الشهوات، وحديث علىؓ فى بيان اتباع الشهوات يشعر بذلك ﴿فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾ فى الآخرة بناءً على تجسّم الاعمال، او جزاء غيٍّ، او المراد بالغى الشرّ والخيبة، او الغيّ وادٍ فى جهنّم.

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ﴾ عن اتباع الشهوات فى الافعال ﴿وَأَمَّنَ﴾ بالبيعة العامّة او الخاصّة، او اذ عن انّ الاعمال لها جهة آلهيّة وجهة نفسانيّة ﴿وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ طبق ماخذ عليه فى بيعته او عمل صالحاً يعنى بالامر الآلهيّ حتى يصير صالحاً، واقامة للصلوة لاضاعةً او اتباعاً للشهوات.

﴿فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ﴾ قرئ بضمّ الياء وفتح الخاء وفتح الياء وضمّ الخاء ﴿وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا﴾ بنقص شيءٍ من ثواب اعمالهم ﴿جَنَّتِ عَدْنٍ﴾ بدلٌ من الجنّة ولا منع فى ابدال الجمع عن المفرد اذا كان المفرد فى معنى الجمع، او منصوب بفعلٍ محذوفٍ مقطوع عن التبعيّة للمدح، والجنّات طبقات وكلّ طبقةٍ منهما جنّات، وجنّة عدن آخرة الجنّات التى لاتجاوز عنها لمن وصل اليها؛ ولذلك سمّيت بجنّة عدنٍ فانّ العدن بمعنى الاقامة

بخلاف سائر الجنات فانها ليست محل اقامة لكل من وصل اليها. ﴿الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ﴾ حالكون الجنات بالغيب، او حالكون الرحمن بالغيب، او حالكون العباد بالغيب من الله بمعنى كون الله غائباً عنهم ﴿إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا﴾ جواب سؤال ناش من قوله فاولئك يدخلون الجنة او من قوله وعد الرحمن عباده ﴿لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا﴾ حال او مستأنف ﴿إِلَّا سَلْمًا﴾ استثناء من اللغو مبالغة في عدم اللغو فيها يعنى لغو الجنات هو السلام من قبيل قول الشاعر:

ولا عيب فيهم غير ان سيوفهم بهن فلول من قراع الكتائب
او الاستثناء منقطع ﴿وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ﴾ اللائق بحالهم ومقامهم ﴿فِيهَا بُكْرَةٌ وَعَشِيًّا﴾.

بيان تعدد الافلاك والشموس والاقمار

اعلم، ان الشمس الحقيقية التي هي حقيقة شمس عالم الطبع تنزلت عن مقام غيبها بفعل البارى تعالى، ثم تنزلت وظهرت بالعقول بمراتبها، ثم ظهرت بالنفوس بمراتبها، ثم ظهرت فى عالم الطبع بصورة هذه الشمس المحسوسة.

وكما ان هذه الشمس المحسوسة حركتها فى عالمها دورية، وعالمها كروية، وبكروية عالمها ودورية حركتها يظهر البكرة

والعشى كذلك الشمس الحقيقية حركتها في كل من عوالمها التي حدّوها تارةً بسبعين الف عالم.

وتارة بالف عالمٍ دورية، وكلُّ من عوالمها كروية لكن كرويته معنوية لا محسوسة فإن كلاً مشتمل على قوسى النزول والصعود، وبعد وصول النور الحقيقي الى اواسط قوس النزول يختفى وتدرجاً الى اواسط قوس الصعود وحينئذٍ يظهر تدرجاً وحين شروعه في الاختفاء يكون العشى بحسب ذلك العالم وحين الشروع في الظهور يكون البكرة بحسبه، ولا اختصاص للبكرة والعشى بعالم الطبع ولا بجنات الدنيا كما قيل.

و قدورد في الاخبار الاشعار بتعدد الافلاك والشموس والاقمار كما ورد ان وراء عين شمسكم هذه تسعاً وثلاثين عين شمس، ووراء قمركم هذا تسعة وثلاثين قمراً. وقيل بالفارسية:

آسمانهاست در ولايت جان

كارفرماي آسمان جهان

﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾.

اعلم، ان الانسان الكامل ذونشآت وفي كل نشأة له اموال واقرباء وكما ان صحة النسب الجسمانية مبتنية على ما اسسه الشارعون في كل شريعة وملة لتصحيحها كذلك النسبة الروحانية

مبتنيةٌ صحَّتْها على ما أسسوه من عقد الايمان.
 وكما ان النسبة لجسمانية اذا لم تكن مبتنيةً على ما أسسوه
 لم تكن مؤثرة في ترتب آثار النسبة من الميراث و غيرها كذلك
 النسب الروحانية اذا لم تكن مبتنيةً على ما أسسوه لم تكن مؤثرةً.
 وكما ان المنتسب بالنسبة الجسمانية اذا لم يكن له ما يصحح
 نسبه كان لغيره كذلك المنتسب بالنسبة الروحانية اذا لم يكن له
 ما يصحح نسبه كان منتحلاً.

وقدمضى تحقيق تام للنسبة الجسمانية والروحانية والفرق
 بينهما وشرافة النسبة الروحانية بالنسبة الى الجسمانية في سورة
 البقرة عند قوله: وبالوالدين احساناً.

وكما ان الانسان مادام يكون في عالم الطبع كان له اموال
 واذا انصرف من هذا العالم كان الاحق بأمواله قراباته بحق النسبة
 الجسمانية كذلك المتخلف عن الكامل في العوالم الروحانية كان
 الاحق به قراباته الروحانية.

وكما ان المتخلف عن مرتبه الجسمانية لاحق لقراباته
 الروحانية فيه كذلك المتخلف عن مرتبه الروحانية لاحق لقراباته
 الجسمانية فيه فان كل خلة وكل نسبة منقطعة يوم القيامة الا الخلة
 والنسبة في الله.

ولما كان اصل الكاملين وابوالآباء الروحانية على بن

ابى طالب ﷺ وكان منصرفاً عن جميع العوالم و متمكناً فى مقام المشيئة التى هى فوق الامكان كان جميع عوالم الامكان متخلفة عنه وميراثاً لاولاده المنتسبين اليه بالنسبة الصّحيحة بقدر مراتبهم فى النسبة، و ان كانوا فى الدنيا مغضوباً منهم امواله كما قال تعالى: قل هى للذين آمنوا بالايمان الخاصّ وعقد الايمان مع على ﷺ مغضوباً عليها فى الدنيا خالصة يوم القيامة و هذا معنى ايراث الفردوس.

و اما ايراث منازل اهل النار للمؤمنين فهو عبارة عن ايراث ما كان اهل النار يستحقونه لو لم يقطعوا نسبتهم الى على ﷺ فان كلّ الموجودات لها نسبة فطرية الى على ﷺ و قد يقطع الانسان نسبه الفطرية الى الولاية فيترك منازلها و امواله التى كانت مقررة له بحكم الولاية التكوينية فيرثها ذوا نسابه الآخرون مثل الجنين الذى يترك من اموال الميت قسط له فان تولد حياً و بلغ اخذ قسطه و ان ولد ميتاً او لم يبلغ كان قسطه لسائر الورثة بحكم النسبة .

اذا عرفت ذلك، فلاحاجة لك الى التكاليفات التى ارتكبوها فى تصحيح اطلاق الارث على ما ذكر، و من عبادنا ظرف لغو متعلق بنورث والمعنى نورث الجنة من مال عبادنا المخصوصين الذين خرجوا من رقيّة انفسهم و صاروا بتمام وجودهم خالصين لنا فصاروا كاملين و مكملين و مالكين بتمليكنا درجات الآخرة.

و بعد ما تخلفت منهم بتوجههم و نقلهم الى ما فوقهم اورثنا

تلك الدرجات منهم عباداً كانوا اتقياء بان دخلوا في الولاية فانّ
التقوى الحقيقية لا تتصور الا بالدخول في الولاية او من عبادنا
ظرف مستقرّ حال ممّن كان تقيّاً والمعنى حينئذٍ نورث الجنّات من
كان تقيّاً حالكونه صار من عبادنا بان اشترى الله منه ماله ونفسه
بان له الجنة، و فائدة التقييد بالحال الاشعار بانّ التقوى الحقيقية
لا تحصل الا بالبيعة الولوية او النبوية.

﴿وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ﴾ كلام من الملك الحاكي من
الله تعالى معطوف على المحكي من الله فقد ورد ان رسول الله ﷺ
قال لجبرئيل عليه السلام: ما منعك ان تزورنا؟

فنزلت ﴿لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا﴾ اي الدنيا او عوالم الآخرة
﴿وَمَا خَلْفَنَا﴾ يعلم بالمقايسة ﴿وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ﴾ اي العالم الذي
نحن واقعون فيه ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ تاركاً لك ترك المنسى،
او ما كان موصوفاً بالنسيان حتى يتوهم انه غفل عنك، وفيه اشعار
بانّ سرعة نزوله و بطوئه انما هو منوطٌ بحكمه.

﴿رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ وصف لربك
او خبر مبتدئٍ محذوفٍ وتعليل لامتناع النسيان عليه ﴿فَاعْبُدْهُ﴾
وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ﴾ لما كان الصبر على العبادة اصعب اقسام
الصبر اتى فيه بصيغة المبالغة.

﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ خطاب خاصّ بمحمّد ﷺ او عامّ لمن

يتأتى منه الخطاب، والمراد بالسّمى المماثل فى شيءٍ من صفاته
لالمسمى بشيءٍ من أسمائه.

﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ﴾ اى هذا النوع من الحيوان وان كان
القائل بعض افراده ﴿أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا﴾.

اعلم، انّ الانسان مادام يكون محصوراً ادراكه على
المحسوسات ولا يدرك من نفسه الاّ مقام جسميته كان اقراره ببعثه
تقليداً محضاً من غير تصوّر لنفسه وموته وبعثه وكان انكاره
تحقيقاً لا تقليداً.

فانّ الناظر الى البدن والى انّ النفس جسم لطيف متكيّف
سارٍ فى البدن كسائر اجزاء البدن او كقيّة خاصّة فى البدن، وانّ
البدن بالموت يفنى كقيّة حيوته وجميع اجزائه، خصوصاً ان كان
بصيراً بالطبيعيّات وكيفيّاتها لا يتأتى له الاقرار بالبعث بعد الموت
والاعادة بعد الفناء.

و روى انّ ابى بن خلف اخذ عظماً باليةً ففتّها وقال: يزعم
محمّد ﷺ انا نبعت بعد ما نموت ﴿أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا
خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ﴾ اى قبل وجوده او قبل موته ﴿وَلَمْ يَكُ شَيْئًا﴾
لا فى العوالم العالية و لا فى العالم الدانى بان خلقناه فى عوالم علمنا
حين لم يكن مقدراً و لا موجوداً طبيعياً، او لم يك شيئاً فى العالم
الطبيعىّ ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ﴾ الموكلة عليهم،

لَمَّا كَانَ الْكَلَامَ مُلْقَى عَلَى الْمُنْكَرِ أَكَّدَهُ بِتَأْكِدَاتٍ.
وروى انّ الكفرة تحشرون مع قرنائهم من الشياطين الذين
اغو وهم كل مع شيطانه.

اعلم، انّ الانسان الذى هو عالم صغير اذا هبط آدم عليه السلام و
حواء عليهما السلام من الجنة فيه و توالدا و أتى لواحد من ولديهما بحوريّة
وللاخر بجنيّة و توالدا فى العالم الصّغير كان ماتولّد من الحوريّة
سنخاً للملائكة وبتلك السنخيّة يجذب الملك، و ماتولّد من الجنيّة
كان سنخاً للجنّة والشياطين، وبتلك السنخيّة يجذب الشيطان الى
عالمه الصّغير من العالم الكبير.

وماورد انّ لكلّ انسان ملكاً يزجره وشيطاناً يغويه اشارة
الى ما ذكر، ولكلّ من الملك والشيطان المجذوبين اليه جنود
واعوان فيصير الملك الموكل مع جنوده ملائكة كثيرة والشيطان
المنجذب شياطين عديدة.

واذا حشر الانسان حشر معه كلّ شيطان كان معه، او المعنى
لنحشرنهم والشياطين من غير نظر الى الشياطين الموكلة
بخصوصهم ﴿ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّ لَهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا﴾ ضمير المفعول فى
لنحضرنهم وفى نحشرنهم راجع الى مطلق البشر المؤمنين والكافرين،
وحضور المؤمنين حول جهنم مثل ورودهم عليها، او راجع الى الكافرين،
والجثى جمع الجاثى اصله جثو، وقرئ بضم الجيم وكسرها.

﴿ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ طَائِفَةً شَاعَتْ نَبِيًّا أَوْ إِمَامًا فِي
الهداية أو اماماً في الضلالة﴾ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ﴿اصله
عتوّ مصدر عتي عتوّاً وعتياً بضم العين وعتياً بكسرهما استكبر وجاوز الحدّ
والمعنى لنزعين من كلّ فرقة مؤمنة وكافرة اعتاهم، ونفعوا من غير اعتاهم.
أو لنزعين من كلّ فرقة اعتاهم فندخلهم في اسفل الجحيم ثمّ
لنزعنّ العاتين منهم فندخلهم المداخل المترتبة من الجحيم على
ترتيب عتوّهم حتّى يبقى المؤمنون.

وأيّ موصولة مبنية على الضمّ على قراءة ضمّ الياء لحذف صدر صلتها
ومنصوبة مفعول لنزعنّ على قراءة فتح الياء.

أو استفهاميّة مبتدأ وخبر والجملة حالية بتقدير القول، أو مستأنفة
بتقدير القول جواب لسؤالٍ مقدّرٍ ومفعول لنزعنّ محذوف، أو من كلّ فرقه
مفعوله لكون من، اسماً، أو لكون الظرف قائماً مقام الموصوف لقوّة معنى
البعضيّة في من.

﴿ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا﴾ مصدر
مثل العتّى من صلى النّار كرضى قاساها ﴿وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا
وَأَرْدُهَا﴾.

اعلم، أنّ دركات الجحيم واقعة في الآخرة ولا يدخلها إلا من
خرج عن الدّنيا وعن عقبات البرزخ ووصل الى الاعراف وبقي
عليه فعلية مناسبة للنّار، واما قبل ذلك فلا يدخل احد النّار وكانت

ابواب الجحيم مغلقة ولذلك يقال: حينئذٍ ادخلوا ابواب الجحيم.
 و قال تعالى: حتى اذا جاؤها فتحت ابوابها فرتب فتح
 الابواب على مجيء اهلها لانها كانت مغلقة قبل المجيء واهل
 الجنة بعد الوصول الى الاعراف لا يبقى عليهم الا فعلية مناسبة
 للجنة فلا يدخلون النار لكن نقول: الدنيا انموذجة من الجحيم
 والاخلاق الذميمة والاصاف الرديئة كلها انموذجة منهما،
 ومشتهيات النفس والآلام والاسقام من فوران الجحيم.
 والبرزخ بوجه هو جحيم الدنيا كما انه بوجه هو جنة الدنيا،
 والواردون على الاعراف كلهم واردون على الجحيم بمعنى انهم
 مشاهدون لها وكل الناس مؤمنهم وكافرهم لا بدلهم من العبور على
 الدنيا والاتصاف بمشتهياتها والعبور عن الرذائل والاصاف الرديئة
 ومشهيات النفس .

و قلما ينفك الانسان عن علة ما اوالم ما، ولا بد لكل من
 العبور على البرزخ اختياراً او اضطراراً لكن العبور يتفاوت بتفاوت
 الاشخاص والاحوال والكل واردون على الاعراف وواردون على
 جحيم الآخرة بمعنى انهم مشاهدون لها، اذا عرفت ذلك، عرفت
 وجه الجمع بين الاخبار المتخالفة الواردة في هذا الباب.

و عرفت ان المراد بالنسخ فيما ورد ان هذا الآية منسوخة
 بآية ان الذين سبقت لهم منا الحسنى اولئك عنها مبعدون هو النسخ

الجزئي الذي يكون بحسب الاشخاص والاحوال لاالنسخ الكلي فان هذا الورود من لوازم وجود الانسان وكيفية خلقته ولذلك قال تعالى بعد الاخبار به.

﴿كَانَ ذَلِكَ عَلَيَّ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾ مؤكداً بتأكيداتٍ لكن قد يعرض الانسان جذبة من جذبات الرحمن لا تبقى عليه اثرًا من الدنيا و نيرانها و لامن البرازخ و عقباتها، و لامن الاعراف و مشاهداتها فكان الورود المحتوم منسوخاً ومرتفعاً في حقه.

وماورد ان النار تقول للمؤمن يوم القيامة: جزياً مؤمن فقد أطفأ نورك لهبي؛ كان اشارة الى الدنيا ومشتهيات النفس او الاخلاق الرذيلة او البرازخ، و كذلك قول المعصوم جزناها وهي خامدة.

﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا التَّدْوِينَةَ مَطْلَقَةً او في ولاية علي عليه السلام﴾
﴿بَيَّنَّتِ﴾ واضحاتٍ او موضوعاتٍ رسالتك او قدرة الله على الاحياء بعد الاماتة او ولاية علي عليه السلام.

﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ بالله او برسالتك او بولاية علي عليه السلام ﴿لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ لاجلهم او مخاطبين لهم استهزاء بالله او بدينك او بعلي عليه السلام ﴿أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ﴾ ممن اقر بالله او بالرسالة او بولاية علي عليه السلام و ممن انكر ذلك ﴿خَيْرٌ مَّقَامًا﴾ مكاناً او موضع قيام،

وقرئ بضم الميم ﴿وَأَحْسَنُ نَدِيًّا﴾ مجلساً ومجتمعاً يعني أنّهم لمّاسمعو الآيات الدالّات على حقيّة دينك وقدرة الله او ولاية عليّ عليه السلام وعجزوا عن المعارضة وردّها افتخروا بمآلهم من حسن الحال في الدّنيا وزعموا أنّ حسن حالهم إنّما هو لحقيّة انكارهم ورداءة حال المؤمنين لبطلان اقراره كما هو شأن اهل الزّمان في كلّ زمان، وهذا زعم فاسد .

فانّ حسن الحال وزيادة الحظّ في الدّنيا مانعة عن حصول حظوظ العقبي ومهلكة في العقبي كالشّهد الّذي فيه سمّ غير محسوس .

وعن الصّادق عليه السلام أنّه قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله دعا قريشاً الى ولايتنا فنفروا و انكروا فقال الذين كفروا من قريشٍ للذين آمنوا الذين اقرّوا لأمير المؤمنين عليه السلام ولنا اهل البيت عليه السلام ايّ الفريقين خيرٌ مقاماً واحسن نديّاً؛ تعبيراً منهم فقال الله تعالى ردّاً عليهم، وقرء الآيّة الآتية ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنًا وَرِئِيًّا﴾ .

قرئ رءياً بكسر الرّاء المهملة وسكون الهمزة وريّاً بكسر الرّاء وتشديد الياء وريّاً بكسر الرّاء وتخفيف الياء وزيّاً بكسر الرّاء المعجمة وتشديد الياء، والكلّ بمعنى المنظر او ما يتجمّل به .
﴿قُلْ﴾ لهم ردّاً على زعمهم أنّ حسن الحال في الدّنيا جالبة

لحسن الحال في الآخرة ﴿مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ
الرَّحْمَنُ مَدًّا﴾ ادّاه بصيغة الامر للاشعار بانّ هذا امر كأنّه واجب
على الله لا تخلف عنه فلا تغتروا بامداد الله في الدنيا واجتماع
اسباب التّنعم لكم فانه استدراج ومورث للهلاكه ابدأ.

﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ﴾ بالقتل والاسر
والنّهب والاجلاء والبلايا الواردة من الله من الاسقام والآلام البدنيّة
والنّفسانيّة.

﴿وَإِمَّا السَّاعَةَ﴾ ساعة الموت وعذابها ﴿فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ
هُوَ شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا﴾ فانه وقت العذاب لا ينفع مال
ولا بنون، ولا يدفع جند ولا الاقربون، ووقت الموت ينقطع كلّ
موصول ولا يدفع كلّ دافع ولا ينفع الاّ الله، فمن انقطع عن الكلّ
واتّصل بالله بالبيعة الولويّة مع خلفائه كان حينئذٍ احسن نديّاً فانّ
مجتمعه كان من جند الله، ومن لا ينقطع عن الغير ولا يتّصل بالله
بالبيعة مع عليّ عليه السلام كان اردء نديّاً لانقطاع كلّ ممّن كان في مجتمعه
عنه وعن مجتمعه.

﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾ عطف على من كان
في الضلالة فليمدد وتغيير الجملة الثانية بالفعلية للاشعار بانّ
الامداد والاستدراج عرضيّ تابع لاستعداد العباد وافعالهم بخلاف
فضل الهداية.

فأنه فضل محض وذاتى له تعالى وليس تابعاً لفعلٍ واستعدادٍ
وقد تكرر سابقاً ان الهداية ليست الا ولاية على ﷺ والتوجه اليه.
عن الصادق ﷺ انه قال: كلهم كانوا فى الضلالة لايؤمنون
بولاية امير المؤمنين ﷺ و لا بولايتنا فكانوا ضالين مضلين فيمدلهم
فى ضلالتهم و طغيانهم حتى يموتوا فيصيبرهم الله شراً مكاناً
واضعف جنداً ﴿وَالْبَقِيَّةُ الصَّالِحَةُ﴾.

و قد سبق بيان الباقيات الصالحات فى سورة الكهف ﴿خَيْرٌ
عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا﴾ مما متعوا به من الاثاث و الرأى ﴿وَ خَيْرٌ
مَّرَدًّا﴾ مرجعاً مما توهموه من الاموال والاولاد.

وصيغة التفضيل ههنا لمجرد التفضيل او للتفضيل على
مازعموه خيراً باعتقادهم ﴿أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا﴾
واعظمها على ﷺ ﴿وَقَالَ لَأَوْ تَيْنَ مَالًا وَّوَلَدًا﴾ يعنى فى الآخرة.
ورد انه كان لبعض المؤمنين دين على بعضهم فجاءه يتقاضاه

فقال: الستم تزعمون ان فى الجنة الذهب والفضة والحريير؟

قال: بلى، قال: فموعد ما بينى وبينك الجنة فو الله لاوتين
فيها خيراً مما اوتيت فى الدنيا ﴿أَطَّلَعَ الْغَيْبَ﴾ فرأى فى الغيب
ان له فى الآخرة مالاً و ولداً ﴿أَمْ أَتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾
فانه لا يعلم ذلك الا بالمشاهدة والتحقق.

او بتعهد الصادق والتقليد وعلم الغيب منتف عنه والعهد

ليس إلا بالبيعة مع عليّ عليه السلام وهو ينكر ذلك.
﴿كَأَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ﴾ لنجزيه عليه فإنه افتراء واستهزاء
﴿وَنَمُدُّ لَهُ﴾ عوض ما تصوّره من المال والولد ﴿مِنَ الْعَذَابِ
مَدًّا وَنَرِثُهُ﴾ وما يقول ﴿يعنى المال والولد الذى يدعى انه يؤتى
فى الآخرة منهما بان نهلكه ونأخذ ما كان له فى الدنيا من المال
والولد﴾ وَيَأْتِينَا﴾ يوم القيامة ﴿فَرْدًا﴾ ممّا له فى الدنيا فلا يكون له
ما كان له فى الدنيا ولا يحصل له ما يدّعيه فى الآخرة.
﴿وَأَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً﴾ عطف على قال لا وتينّ او
على كفر بآياتنا، وجمع ضميره باعتبار المعنى فإنّ المراد من الذى كفر هو
الجنس لا الفرد المخصوص.

﴿لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾ اى ليكون الآلهة للذين كفروا سبب عزّ.
فانّ العزّ والعزّة بكسرهما والعزّاة بالفتح مصدر عزّ بمعنى
صار عزيزاً، او ليكون الكفار لاجل الآلهة اعزّاء.
﴿كَأَلَّا﴾ ردع لهم عن هذا الزعم ﴿سَيَكْفُرُونَ﴾ اى الالهة او
الكفار ﴿بِعِبَادَتِهِمْ﴾ والضمير المضاف اليه يحتمل الوجهين على كلّ من
الوجهين ﴿وَيَكُونُونَ﴾ اى الآلهة او الكفار ﴿عَلَيْهِمْ﴾ اى على
الكفار او على الآلهة ﴿ضِدًّا﴾ ولما كان المنظور من كلّ منظور هو
الولاية والوفاق والخلاف معها كان المراد انّ الكافرين بالولاية
اتخذوا مطاعين من دون عليّ عليه السلام ليكونوا لهم عزّاً .

كلاً سيكفرون بطاعتهم لهم ويكونون عليهم ضدّاً؛ حين ما يرونهم في الاعراف او في القيامة او في النار او حال الاحتضار اذلاء مردودين ويرون عليّاً عليه السلام في اعلى مراتب العزّ .

وقد اشير اليه في الخبر: ولما كان الرسول صلى الله عليه وآله متحرّناً عليهم وعلى انحرافهم وكأّنه عزم على الدّعاء عليهم قال تعالى تسليّةً له صلى الله عليه وآله وتبطئة عن الدّعاء.

﴿أَلَمْ تَرَ بِرُؤْيَتِكَ الْبَاطِنِيَّةَ﴾ ﴿أَنَّا﴾ لاغيرنا ﴿أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ فاذا ترى انا ارسلنا الشياطين فما لك تتحرّس او تعجل بالعذاب ﴿تَوَزُّهُمُ أَرْأَ﴾ ازت القدر من باب نصر و ضرب اشتدّ غليانها، وازت السحابة صوتت من بعيدٍ وازت النار او قدها، والشّيء حرّكه شديداً، والازّ ضربان العروق.

فاذا ترى انا ارسلنا الشياطين عليهم ﴿فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ﴾ بالعذاب ﴿إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمُ﴾ الايام او الانفاس ﴿عَدّاً﴾؛ و يقال: هذه الكلمة حين يراد الاشارة الى قلة الايام وفي الخبر انما هو عدّ الانفاس والاّ فالآباء والامّهات يعدّون الايام او المراد انا نعدّ اعمالهم عدّاً.

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾ وعلى هذا فيوم نحشر المتّقين ظرف لنعدّ، ويجوز ان يكون ظرفاً لقومه لا يملكون او يكون مفعولاً لا ذكر مقدّراً.

اعلم، انّ التّقوى الحقيقيّة لا تحصل الاّ بالولاية ومن تولّى عليّاً كان تقيّاً استشعر بتقواه ام لا، ويوم الاعراف الذي هو آخر البرازخ يحشر شيعة عليّ (عليه السلام) الى مقاماتهم الاخرويّه ونعيمهم وازواجهم على ما نقل في الاخبار من التفاصيل واختيار اسم الرّحمن.

لانّ شيعة عليّ (عليه السلام) اذا وصل الى الاعراف لم يبق عليه شيء من اوصاف النّفس و يطهّر من كلّ ما ينبغي ان يطهّر عنه من نسبة الافعال والصفّات الى نفسه بل من نسبة الانانية الى نفسه و يحصل له الفناء التّامّ الذي هو آخر مقامات التّقوى .

و بعد الفناء التّامّ لا يكون بقاء الاّ ببقاء الله و بعد البقاء يصير الباقي مبقياً لاهل عالمه و مملكته وهذا الابقاء هو الرّجعة في العالم الصّغير و هو انموذج رحمة الله الرّحمانيّة.

و بهذا الاعتبار قال: نحشرهم الى الرّحمن وبحسب السّلوك اذا تمّ السّفر الثّاني للسّالك وانتهى تقواه الى الفناء الذّاتيّ وسار بالحقّ في الحقّ ان ادركته العناية الالهيّة وابقته بعد فنائه يصير السّالك ايضاً باقياً ببقاء الله و مبقياً لاهل مملكته واهل الملك الكبير و يصير عادلاً بعدل الله و معطياً لكلّ حقّه.

و هذا من خواصّ اسم الرّحمن ولهذا قال: نحشر المتّقين الى الرّحمن؛ و وفداً جمع مثل ركب و صحب حال من المتّقين، او

مصدر بمعنى الجمع الوصفى وحال او مصدر مفعول مطلق من غير لفظ الفعل او بتقدير حشر وفد.

﴿وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا﴾ الورد مصدر بمعنى الاشراف على الماء دخل ام لم يدخل، واسم جمع بمعنى الجماعة الواردة على الماء.

و هو حالٌ او مصدر مثل الوفد، و فى استعمال لفظ الحشر هناك والسوق الذى ليس الا للبهائم ههنا مالا يخفى من التّشريف والتّوهين، وقرئ يشحر ويساق بالغيبة مبنيين للمفعول والمتّقون والمجرمون مرفوعين.

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ﴾ اى العباد المطلق المصطفاد من ذكر القسمين او المجرمون.

﴿إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ استثناء من فاعل يملكون او من الشّفاة بتقدير شفاة من اتّخذ عند الرّحمن عهداً، او استثناء مفرغ اى لا يملكون لاحد الشّفاة الا لمن اتّخذ عند الرّحمن عهداً.

و الشّفاة اعمّ من المصدر المبني للفاعل والمفعول او هو مبني للفاعل والمعنى لا يملكون شفاعتهم للغير او شفاة الغير لهم و قد اشير فى الاخبار الى الكلّ والعهد المأخوذ عند الرّحمن هو عهد البيعة وقد فسّر فى الاخبار بعهد الولاية والبيعة مع علىّ عليه السلام فان اخذ

العهد عند الرَّحْمَنِ من دون مظاهره و خلفائه لا يتصوّر لاحدٍ .
 و قدورد عن الصادق عليه السلام أنّه قال الآ من دان الله بولاية
 اميرالمؤمنين عليه السلام والائمة عليهم السلام من بعده فهو العهد عندالله .
 و ورد عنه ايضاً أنّه قال: لا يشفع لهم و لا يشفعون الآ من
 اتّخذ عند الرَّحْمَنِ عهداً؛ الآ من اذن له بولاية اميرالمؤمنين عليه السلام
 والائمة عليهم السلام من بعده فهو العهد عندالله، و الولاية قد تكرّر فى
 مطاوى ماسلف أنّها البيعة لاغير .

و قد ذكر فى الاخبار لبيان العهد بحسب الظّاهر امورٌ اخر
 من عهد الوصيّة و غيرهه .
 ﴿ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ﴾ عطف على كفر بآياتنا وقرئ
 ولداً جمعاً .

عن الصادق عليه السلام أنّه قال هذا حيث قالت قريش: انّ الله عزّ وجلّ
 اتّخذ ولداً من الملائكة اناثاً .
 ﴿ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴾ جواب سؤال او حال بتقدير القول
 والادّ والادّة بكسرهما والادّة بفتح الهمزة، العجب والامر الفظيع
 والداهية و المنكر .

﴿ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ ﴾ صفة لشيئاً بعد صفة او
 حال منه او مستأنفة .

﴿ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴾ الخرّ السقوط

مطلقاً او من علو و الهدم الشديد و الكسر ﴿أَنْ دَعَوْا﴾ بدل من الضمير في منه ﴿لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا﴾ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿لأنه واحد احد لا ضد له ولا ند ولا ثاني ولو كان له ولد كان ثانياً له ولو كان له ثانٍ لانهدم وحدته و بانهدام وحدته ينهدم وجوبه فسبحان من مقتضى ذاته عدم الثاني له.

﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ جواب سؤال في موضع التعليل ﴿إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ يعني كل من في السموات و الارض يأتي يوم القيامة او آت في حال وجودهم عبداً للرحمن خارجاً من انانيته لامقابلاً له و ثانياً حتى يسمى ولداً ذكراً او اناثاً.

و لما كان المراد بالعبديّة العبدية التكوينية وليس كل افراد الانسان عبيداً لاسمائه اللطيفة ومظاهرها بل يكون بعضها عبيداً لاسمائه القهرية ومظاهرها في الدنيا والآخرة اختار من الاسماء اسم الرحمن الذي هو مجمع اسمائه اللطيفة و القهرية.

﴿لَقَدْ أَحْصَيْهِمْ﴾ جواب لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: هل يعلمهم مع

كثرتهم؟

فقال: لقد احصاهم من حيث ذواتهم واجزائها و مالها و ماعليها ﴿وَعَدَّهُمْ﴾ من حيث اعداد رؤسهم و افعالهم و اقوالهم و احوالهم و اخلاقهم و جميع حركاتهم و لمحاتهم ﴿عَدًّا﴾ خارجاً من نحو تعدادكم الموقوف على الزمان و التجسس.

﴿وَكُلُّهُمْ ءَاتِيهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَرْدًا﴾ ﴿عَمَّا يَحْسَبُ أَنَّهُ لَهٗ مَمَّنَّ يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا وَمِنْ جَمِيعِ الْأَمْوَالِ وَالْقَوَى وَالْأَعْضَاءِ وَمِنْ جَمِيعِ النَّسَبِ وَالْإِضَافَاتِ وَمِنْ الْإِخْلَاءِ وَالْإِحْبَابِ.﴾
 ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ ﴿جَوَابِ سَوَالٍ مُّقَدَّرٍ كَأَنَّهُ قِيلَ: كُلُّهُمْ مَوْمِنُهُمْ وَكَافَرُهُمْ يَأْتِيهِ فَرْدًا، فَقَالَ: إِنَّ الْمَوْمِنِينَ يَكُونُونَ بِوَصْفِ الْحَبِّ أَوْ مَعَ مَحَبِّهِمْ غَيْرِ مُنْقَطِعِي النَّسَبَةِ عَنِ إِخْلَائِهِمْ .﴾

فَانَّ كُلَّ نَسَبَةٍ وَخَلَّةٍ مُنْقَطِعَةٍ إِلَّا النَّسَبَةَ وَالْخَلَّةَ فِي اللَّهِ وَ قَدْ تَعَدَّدَ الْإِخْبَارُ بِأَنَّ الرَّسُولَ ﷺ قَالَ لِعَلِيٍِّّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلِيُّ قُلْ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَدًّا، فَقَالَ عَلِيٌُّّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ وَنَزَلَتْ الْآيَةُ. وَفِي بَعْضِ الْإِخْبَارِ وَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هِيَ الْوَدُّ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى.

وَالْوَدُّ بِتَثْلِيثِ الْوَاوِ مُصَدَّرٌ وَدٌّ مِنْ بَابِ عِلْمٍ وَمَنْعٍ أَوْ وَصْفٍ مِنْهُ وَ الْمُنَاسِبُ هُوَ مَعْنَاهُ الْوَصْفِيُّ فَانَّ الْمَقْصُودَ أَنَّا سَنَجْعَلُ لَهُمْ مَحَبًّا هُوَ مَحْبُوبُهُمْ عِنْدَ الرَّجُوعِ إِلَيْنَا.

فَانَّ نُورَهُمْ يَعْنِي أَمَامَهُمْ يَسْعَى حِينَئِذٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ وَانَّ كَانَ الْمُرَادُ بِهِ مَعْنَاهُ الْمَصْدَرِيُّ فَالْمَقْصُودُ هُوَ هَذَا الْمَعْنَى. فَانَّ الْحَبَّ الْحَقِيقِيَّ هُوَ مَلَكَوَتُ الْإِمَامِ الَّذِي يَظْهَرُ عَلَى صَدْرِ السَّالِكِ وَ هَذَا يَشِيرُ إِلَى مَاقَالِهِ الصُّوفِيَّةِ مِنَ الْفِكْرِ وَالْحَضُورِ

والسَّكينة وهو ظهور الامام بملكوته على السَّالك و انَّ السَّالك ينبغي ان يكون تمام اهتمامه بظهور الشَّيخ عليه و انه البغية القصوى و القنية العظمية.

﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ﴾ الفاء عاطفة دالة على شرافة الحكم الآتى و الهاء للقرآن او قرآن و لاية على عليه السلام او جعل الود الذي هو ملكوت على عليه السلام ﴿بِلِسَانِكَ﴾ بلغتك فانَّ اللسان يستعمل كثيراً فى اللّغة او على لسانك او فى لسانك.

﴿لَتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ﴾ الذين اتقوا بالولاية الطُّرق المنحرفة النَّفسانيَّة ﴿وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا﴾ جمع اللد و هو الخصم الشَّحيح الذى لا يزيغ الى الحق.

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ﴾ بيان لجهة من جهات الانذار ﴿هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ﴾ حال ممَّا بعده ﴿مِنْ أَحَدٍ﴾ لفظة من زائدة ﴿أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا﴾ صوتاً يعنى لا ترى منهم عيناً و لا تسمع منهم صوتاً.

سورة طه

مكيّة كلّها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ طه ﴾ قد سبق بيان تامّ لامثاله و قد ورد فيه بخصوصه أنّه

من أسماء النبي ﷺ.

﴿ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴾ بل لتسعد فإنّ

المفاهيم في مقام الخطابة معتبرة، و الشقاء بمعنى العناء والتعب.

و قد ورد بطرق متعدّدة أنّ الرسول ﷺ كان يقوم على اطراف

اصابع قدميه حتّى تورّمت قدماه ﷺ واصفرّ وجهه ﷺ، و يقوم الليل

جمع حتّى عوتب في ذلك فقال الله تعالى: طه ما انزلنا عليك القرآن

لتشقى.

﴿ إِلَّا تَذَكُّرَةً ﴾ استثناء منقطع او استثناء مفرّغ، و مفعول له

لتشقى او مفعول له لما انزلنا بشرط ان جعل لتشقى حالاً من القرآن

او من مجرور عليك او استثناء مفرّغ حال من فاعل انزلنا او من

مجرور عليك او من القرءان او من فاعل تشقى.

﴿ لِمَنْ يَخْشَى ﴾ الخوف بالمعنى الخاصّ من صفات النفس

مالم تصر عالمة تحقيقاً فاذا صارت عالمة تبدل خوفها بالخشية كما انّها اذا صارت مكاشفة ومشاهدة صارت خشيتها هيبةً.

﴿تَنْزِيلاً مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى﴾

تنزيلاً مفعول مطلق لفعله المحذوف، او منصوب على المدح بفعل المدح، او مفعول مطلق نوعي لما انزلنا، او مفعول به ليخشى، او مفعول له لتذكرة، او منصوب بنزع اللام وتعليل لتشقي او ليخشى. و وجه افراد الارض و جمع السماوات و بيان مصاديق كلّ قدمضى فى اول الانعام، و تقديم الارض على السماوات مع انها اشرف واقدم من الارض لمراعاة رؤس آلاى، و لان الآية لبيان تشريف التنزيل باضافته الى من هو وسيع الخلق قوى القدرة وهذا المعنى يقتضى الترقى من الادنى الى الاقوى، ولتقدم الارض على السماوات فى العالم الصغير الحسيّة.

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ قرئ الرَّحْمَنُ

مرفوعاً مبتدئاً و على العرش خبره و يكون الجملة حالاً او مستأنف او يكون على العرش متعلقاً باستوى و استوى خبره و على الاول فاستوى مستأنفه او حال او خبر بعد خبر.

و قرئ مرفوعاً مقطوعاً عن الوصفية خبراً لمبتدئ محذوف،

و حينئذ يكون على العرش حالاً او خبراً بعد خبر، او جملة بتقدير مبتدئ، ومستأنفة.

و هكذا الحال فى استوى وقرئ بالجرّ صفة لمن خلق الارض، و على العرش حينئذ يكون حالاً او متعلقاً باستوى، او جملة مستأنفة بتقدير مبتدء محذوفٍ ويجرى الوجه السابقة فى استوى، و قد مضى فى سورة الاعراف بيان تامّ لاستواء الرحمن على العرش و لوجه خلق السماوات و الارض فى ستة ايام.

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى﴾ الجملة مستأنفة فى موضع التعليل فانه لما ذكر انه خالق السماوات و الارض و انه مستوى النسبة الى الجليل و القليل و الكثير و الحقيق اجمالاً اراد ان يعلل ذلك بنحو التفضيل فقال، لان له بدواً و غايةً و ملكاً السماوات جميعاً و ما فيها و الارض و ما فيها لانه سبق مكرراً ان نسبة شىء الى مظروف تشمل النسبة الى الظرف خصوصاً اذا كان المظروف اشرف من الظرف و ما بينهما من عالم البرزخ او من النفوس المتعلقة بهما الغير المنطبعة فيهما و يكون المراد بما فيهما المنطبعات و الكمونات فيهما و ماتحت الثرى من عالم الجنة او من القوى و الاستعدادات البعيدة المكمونة التى لا يعلمها الا الله.

﴿وَإِنْ تَجْهَرُوا لَهُ يَمْسَسْكُمْ اللَّهُ﴾ او يا من يتأتى منه الخطاب وهو عطف على قوله له ما فى السماوات و تعليل آخر لشمول علمه وسعته و تصريح باحاطة علمه بعد التلويح اليه او جملة حالية

والمعنى ان تجهر **بِالْقَوْلِ** يعلمه **فَإِنَّهُ** وَيَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿ فكيف لا يعلم الجهر، والسِّرَّ ما خفيته في نفسك، واخفى ما خطر ببالك ثم نسيتَه كما في الخبر، او السِّرَّ ما كان مخفياً عن غيرك، وأخفى ما كان مكموناً عن نفسك ولم تطلع انت ولا غيرك عليه. **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** استينافٌ و تعليل و حصر للآلهة فيه تصريحاً بعد ما افاده تلويحاً.

لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿ تعليل آخر لعموم جملة صفاته المستفاد اجمالاً.

فإنه ان لم يكن جملة الصفات الكمالية ثابتة له او كان بعض صفاته غير محيطة كان اسم تلك الصفة واسم كمال هذه مسلوباً عنه فلم يكن الاسماء الحسنی محصورةً فيه.

وَهَلْ أَتَسْكُ حَدِيثُ مُوسَى ﴿ عطف على ما انزلنا لان الاستفهام للتقرير فهو بمنزلة قدايتك او مستأنفة، والمقصود تذكيره عليه السلام بحكاية موسى عليه السلام حتى يكون تسلياً له عليه السلام عن اذى قومه و حملاً له على الصبر على متاعبهم وتجرتة على دعوتهم من غير تأمل في قبولهم وردهم، ومن غير خوفٍ من لومهم و ايدائهم، وتقويةً لتوكله واعتماده على ربه عليه السلام وترغيباً في التوسل به و الانقطاع من كل من سواه يعنى تذكر حكاية موسى عليه السلام.

إِذْ رَأَى نَارًا ﴿ بدل من حديث موسى عليه السلام او ظرف له

وسيجيء في سورة القصص حكاية حال موسى عليه السلام وتولده ونشوئه وفراره الى مدين وتزويج ابنة شعيب عليه السلام ورجوعه الى مصر.
 ﴿فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا﴾ فإنه بعد رجوعه من مدين ضلَّ الطريق في ليلٍ مظلم واصابهم برد شديدٌ وريح وتفرقت غنمه واخذز وجته الطلق فرأى ناراً.

فقال لاهله: امكثوا انني ءانستُ ناراً اي رأيتها بحيث اطمأن قلبي و سكن وحشتي.

﴿لَعَلِّي ءَاتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ﴾ بقطعة ﴿أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى﴾ مايهتدى به من طريق اواثر معمورة او انسان يدلني على الطريق وكان موسى عليه السلام غيوراً لايمشى مع الرفقة لئلا يرى زوجته الاجنبى فلما دهمه ظلمة الليل وتفرقت ماشيته واصابهم برد شديد وابتليت زوجته بمرض الطلق و اردان يوقد النار ولم ينقذ زنده واضطرب اضطراباً شديداً ورأى ناراً استأنس بها وقال لاهله تسلياً لها اني آنست ناراً وترك الماشية واهله وذهب الى النار.
 ﴿فَلَمَّا أَتَاهَا﴾ متعلقاً قلبه بأهله و ماشيته لانه تركها بحال لايجوز العقل تركها بتلك الحال.

﴿نُودِيَ يَمُوسَىٰ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ﴾ قرئ بفتح همزة انسى وكسرهما.

﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ الوادى

المفرج بين الجبال والتلال والآكام وطوى قرى منصرفاً وغير منصرفٍ باعتبار كونه علماً للوادي وعلماً للبقعة وسمى مقدساً لأنه بورك فيه بسعة الرزق والخصب كما قيل.

او لأنه كان مطهراً من عصيان بنى آدم، او لأنه قدست فيه الارواح واصطفيت فيه الملائكة وكلم الله موسى تكليماً كما فى الخبر، وسمى طوى لأنه كان مطوياً فيه العلوم، او الملائكة والبشر، او الخير والبركة، او عالم الطبع والكثرات، او الخلق والحق وامره بخلع نعليه لان الحفاء اقرب الى التواضع، ولان يلاصق قدمه الوادى فتتبرك به ولان التعلين كانتا كنايةً عن الاهل، او عن الاهل والمال كما يعبران فى الرؤيا بالمنكوحه.

او لانهما كانتا كناية عن خوف ضياع ماله واهله، او عن خوف ضياع اهله وخوف فرعون فأمره بخلع حبّ الغير او خوف الغير من قلبه، ومانقل من طرق العامة من انهما كانتا من اهاب الميتة فأمره الله بخلعها، ورد صريحاً تكذيبه من طريقنا.

اعلم، ان الانسان من اول طفولته مبتلى بمشتهياته الحيوانية ومقتضياته النفسانية فهو بعد البلوغ اما يقف عليها ولا يعرف من الدين و الملة سوى ما اخذه واعتاده من الآباء والاقران .

او يظهر فى وجوده زاجرا لهي فيزجره عن الوقوف على

الحيوانية وهو اما يقف على هذه الحالة ويتحير في امره حتى يدركه الموت وهو حال اغلب الناس او يصل بهيجانه و انزجاره الى زاجر آلهي ظاهري من نبي او خليفته ويسلم نفسه له ويقبل منه الاحكام القالبيّة الظاهرة في اي دين وملة كان وهو اما يقف عن طلبه ويكتفى بالاتصال بالزاجر الآلهي وظواهر الاحكام القالبيّة وهو حال اغلب المليين .

او يتهيج لطلب بواطن الاحكام القالبيّة ويطلبها؛ وهو اما يقف ويتحير حتى يدركه الموت، او يصل الى من يدله على طريق معرفة بواطن الاحكام؛ وهذا اما يكتفى بالوصلة البشرية والبيعة الولويّة، او يزداد بذلك شوقه الى معرفة البواطن و شهود الغيب.

وذلك اما يقف على هذه الحال حتى يدركه الموت او تدركه العناية الالهية وتوصله الى مقام من النفس يرى فيه مظاهر الله ويسمع صوت الله من مظهره وهذا اول مقام الاطلاع على الغيب والالتذاذ ببواطن الشرع، وهذا اول مقام يصلح العبد لان يرجعه الله الى الخلق للدعوة والتكميل فانّ دعوته هناك تكون على بصيرة ويصير العبد من اتباع محمد ﷺ الذين اشار اليهم بقوله تعالى:

قل هذه سبيلي ادعو الى الله على بصيرة انا ومن اتبعني.

سواء كان من امة محمد ﷺ او من الامم الماضية، ولما كان الانسان مفطور التعلق بالكثرات ولا يبلغ الى هذا المقام الا من طرح

الكثرات وازال الانانيات كان الله تعالى اذا اراد ان يبلغ عبده الى هذا المقام ابتلاه بالبلايا الواردة النفسية والبدنية والحقيية الخلقية حتى ينزجر غاية الزجره ويستوحش غاية الوحشة و ينصرف من الكثرة الى الوحدة و لذلك يظهر قبل ظهور صاحب الامر الدجال و السفيناني، و قبل خراب الدنيا بأجوج و مأجوج، ولما اراد الله تعالى ان يبلغ موسى عليه السلام الى هذا المقام وكان شديد الاهتمام بالكثرات و حقوقها سلط عليه البرد و ظلمة الليل و تفرق الماشية و مخاض المرأة و عدم انقذاح الزنذة و ضلال الطريق حتى دهش غاية الدهشة و استوحش غاية الوحشه.

ثم اراه نوره بصورة النار و بلغه الى ذلك الوادى و ذلك الوادى واقع بين جبلى انانية الله و انانية العبد و مطوى فيه الخيرات و البركات و مجتمع للملك و البشر و الخلق و الحق، و مطوى فيه انموذجات العلوم كلها و الآيات جلها .

و هذا هو طور النفس و مرتفعها و فناء دار التوحيد فان الطور اسم للجبل و لفناء الدار كما انه علم لجبل قرب ايلة يضاف الى سينا و سينين و علم جبل بالشام .

و قيل: هو يضاف الى سينا و سينين، و علم جبل بالقدس عن يمين المسجد، و آخر عن قبلته به قبر هارون، و جبل برأس العين، و جبل مشرف على الطبرية و علم كورة بمصر، و علم بلد بنواحي نصيبين.

﴿وَأَنَا أَخْتَرْتُكَ﴾ يعني للرّسالة والوحي، وقرئ أنا اخترناك بفتح الهمزة و تشديد نون انا، واخترنا بصيغة المتكلم مع الغير.
﴿فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ﴾ للوحي او للذي يوحى اليك
﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾ بيان لما يوحى.

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾ لما كان اساس الرّسالة واصل الاصول والفروع في الدين هو التوحيد كان الله تعالى يوحى بتوحيده الآلهة والعبادة اول ما يوحى.

﴿فَاعْبُدْنِي﴾ اي صر عبداً لي بخروجك من رقيبتك لنفسك وللشيطان ومن شراكة نفسك والشيطان لله في عبديتك او اعمل لي عمل العبيد.

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ اي لان اذكرك ولاشرف اشرف منه يعني ان الصلوة ذكرك لي وذكرك لي مستعقب لذكري لك، او لان تذكرني او لمحض ان تذكرني من غير شوب غرض آخر فيها.
او المعنى اقم الصلوة لحصول ذكرى بمعنى انك كلما تذكرني فتوجه توجّها تاماً حتى تقيم الصلوة ولا تكن كمن يذكرني ذكراً ناقصاً من غير توجهٍ والتفاتٍ.

او بمعنى انك كلما ذكرت الصلوة المنسيّة بان ذكرتني و ذكرت امرى وتذكرت نسيان الصلوة المنسيّة فأقمها.
او بمعنى اني ذاكرٌ لك بالذکر العامّ مداماً و يقتضى ذلك ان

تكون متوجّهاً الىّ توجّهاً تامّاً وقد سبق في أوّل البقرة معانى الصلوة، وتحقيق اقامتها.

وانّ اقامة الصلوة عبارة عن ايصال الصلوة القلبية بالصلوة الذكريّة القلبية وايصال الصلوة الذكريّة بالصلوة الفكرية الصدرية، وايصال الصلوة الفكرية بالصلوة القلبية الحقيقية، وايصال الصلوة القلبية بالصلوة الروحية.

واعلم، انّ الذكر كما سبق بيانه في سورة البقرة عند قوله تعالى فاذكروني اذ كرم له مراتب ودرجات وانّ الذكر الحقيقي وحقيقة الذكر هو خليفة الله في الارض.

فانه وان كان بحسب ملكه مختفياً كونه ذكر الله لكنّه بملكوته ذكر جليّ لله بحيث يلتبس على غير ذى البصيرة التامة انه هو الله لظهور المحكيّ به بحيث يختفى بينونة ويغلب حكم الظاهر على المظهر.

وانّ المقصود من الازكار والاعمال التي يقرّها صاحب هذا الامر على السالك هو حصول هذا الذكر فانه غاية الغايات ونهاية النهايات.

فالمعنى على هذا اقم الصلوة واوصل مراتبها كلاً بالآخرى لتحصيل هذا الذكر او لحصوله يعنى ان لم يكن هذا الذكر حاصلًا لك فاقم الصلوة ليحصل لك لانه هو البغية العظمى والغنية القصوى،

وان كان هذا الذكر حاصلًا لك فاقم الصلوة شكراً لهذه النعمة واستتماماً لتلك البركة.

﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ﴾ تعليلٌ لقوله: اقم الصلوة لذكرى فان الساعة فسرت في الاخبار بساعة ظهور القائم عليه السلام، وبساعة الموت، وبالقيامة.

وهذه الثلاث في العالم الصغير متحدة فان ظهور الامام عليه السلام بملكوته لا يكون الا عند الموت الاختياري كما انه لا يكون الموت الاختياري الا عند ظهور الامام عليه السلام وعند الموت يكون القيامة الصغرى، وكما يكون ظهور الامام عليه السلام في الموت الاختياري يكون في الموت الاضطراري ايضاً كما في الاخبار فعلى هذا كان المعنى اقم الصلوة منتظراً لظهور الامام عليه السلام بملكوته لان ساعة ظهوره آتية لامحالة فانتظرها.

﴿أَكَادُ أَخْفِيهَا﴾ قرئ بضم الهمزة من الاخفاء بمعنى جعل الشيء خفياً، او بمعنى سلب الخفاء عن الشيء، وقرئ بفتح الهمزة من خفاء بمعنى اظهره، ولكن في الاخبار اشارة الى معنى الستر، ولما كان ظهور الساعة من الامور الخفية التي لا يطلع عليها النفوس الضعيفة بل الكاملة الا صاحب الولاية المطلقة الذي يطلع على دقائق الامور وخفياتها.

و لذلك قال علي عليه السلام: قد خصصت بعلم المنايا والبلايا.

فانّ المراد بالمنايا انواع موتات الانسان فى السلوك وفى
البرازخ، وانواع ظهورات السّاعة والقائم عجلّ الله فرجه والمراد
بالبلايا انواع الامتحانات للخلاص من حجب ظهور السّاعة
والامتحان لظهور السّاعة فرّج العلم بكيفيّة ظهورها ووقت اتيانها
وفى اخبارنا: اكادا خفيها من نفسى.

وقيل: اكادا خفيها من نفسى هكذا نزلت، وانه فى قراءة ابى
كذلك، وهذه الكلمة تقال عند المبالغة فى اخفاء شىءٍ من غير
اعتبارٍ واخفاءٍ من النّفس، او المراد بقوله تعالى: من نفسى: من
خليفتى، فانّ خليفته فى الارض بمنزله نفسه.

﴿لَتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ﴾ تعليل لقوله: انّ السّاعة
آتية، لانّ ظهور القائم عليه السلام يوجب اعطاء كلّ ذى حقّ حقّه، او تعليل
لقوله: اكادا خفيها لانّ فى الاخفاء وعدم الاظهار يحصل الابتلاءات
والامتحانات والتّخليصات للسّالكين فى الدّنيا وللمسيئين فى
البرازخ بعد الموت على ان يكون المراد بالسّاعة القيامة الكبرى
والقيام عند الامام بعد الخلاص ممّا عليه من شوائب المساوى
والابتلاءات جزاء مافعله العبد باقتضاء نفسه ومشتهاياتها.

او تعليل لكليهما على سبيل التّنازع، والجزاء امّا بعين
ماتسعى بناءً على تجسّم الاعمال، او بجزاء ماتسعى، وفى الآية
على مفسّرت اخيراً دلالة على ماقالته الصّوفيّة من انّ السّالك

ينبغي ان يكون منتظراً لظهور صاحب الامر عليه السلام وان لا يكون منظوره من جملة اعماله الا ظهور صاحبه.

وفى قوله: اقم الصلوة لذكرى ايماء الى حصر المقصود من الاعمال فى الذكر باعتبار مفهوم القيد ﴿فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا﴾ اى عن اقامة الصلوة لذكرى او عن الصلوة لذكرى او عن الساعة اى عن ساعة ظهور الامام عجل الله فرجه.

﴿مَنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهَا﴾ فى مرجع هذا الضمير مافى مرجع ضمير عنها ﴿وَأَتَّبَعَ هَوْنَهُ﴾ من قبيل عطف العلة او المعلول ﴿فَتَرَدَّى﴾ فان فى الصدد عنها صرفاً عنها وفى الصرف عنها توجّهاً الى الدار السفلى وحركة فيها لان النفس متحركة وخارجة بالتدريج من القوة الى الفعل، واذا انصرفت عن الدار العليا توجّهت لامحالة الى الدار السفلى وتحركت فى دركاتها وفيها هلاكها.

﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَمْوَسَى﴾ لَمَّا صار موسى عليه السلام فى غاية الوحشة والدهشة والاضطراب من خوف ضياع ماله وعياله ورؤية غرائب لم يكن يرى قبل ذلك مثلها من اشتعال نار بيضاء من شجرة خضراء من اصلها الى فرعها لم تكن تضر النار بخضرتها واهواء النار اليه كلما اراد ان يأخذ منها و تكلم متكلم من النار، سأل تعالى عن احب الاشياء اليه حتى يشتغل به ويأنس من وحشته ويسكن من اضطرابه فان الاشتغال يسكن اضطراب خصوصاً اذا

كان في حقّ المحبوب ومع من كان الاضطراب منه.

و لذا بسط موسى عليه السلام في الجواب و ﴿قَالَ هِيَ عَصَايَ﴾
 و زاد على قدر الجواب قوله ﴿أَتَوَكَّؤُا عَلَيَّهَا﴾ اي اعتمد في المشي
 او حين اريد ان أقوم على غنمي ﴿وَأَهْشُ بِهَا﴾ اي اخبط الورق
 من الاشجار ﴿عَلَىٰ غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَّأْرِبٌ أُخْرَىٰ﴾ مثل
 سوق الغنم بها و دفع الذئب حين تعرضه، والاستظلال بسبه بان كان
 يركزها في الشمس ويعرض الزندين على شعبتها ويلقى عليها
 كسائه، و تطويل حبل الدلوبها اذا قصر، وغير ذلك، واجمل المآراب
 مع انه كان اقتضاء بسط الجواب ان يبسط المآراب اما للاستحياء.
 او لعدم مساعدة قبله على اكثر من ذلك لشدة اضطرابه،
 وايضاً لمّا اراد الله ان يجعل عصاه آية نبوته و آية انّ الكلام
 رحمانى لا شيطانى اذ قيل: انّ موسى عليه السلام شكّ في انّ الكلام شيطانى
 او رحمانى، وقيل: انه عليه السلام بعد ماسمع انى انا الله من الشجرة قال،
 ما الدليل على ذلك؟ - سئل من عصاه حتى يتنبه انه جمادميّ
 ويتدكّر فلا يشك اذا صارت حيّة حيّة في انه آلهى لا شيطانى.
 ﴿قَالَ اللهُ تَعَالَىٰ﴾ ﴿أَلْقَهَا يَمُوسَىٰ﴾ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ
 حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴿ تتحرّك سريعة، قيل: لمّا القيها صارت حيّة بغلظ
 العصى فعظمت و صارت ثعباناً عظيماً، ولذلك سمّاها جاناً تارة، و
 ثعباناً اخرى، او صارت من اول الامر بعظم الثعبان لكنّها تتحرّك

سريعاً مثل الجانِّ، ولمَّأرأى موسى عليه السلام أنَّها صارت حيَّةً عظيمةً تسعى خاف منها وادبر يعدو من خوفه.
 ﴿قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى﴾ اى هيئتها الاولى ﴿وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ﴾ الجناح اليد والعضد والابط والجانب ﴿تَخْرُجُ بَيضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ﴾ اى من غير علة برص وكان موسى عليه السلام شديد السمرة فأخرج يده من جيبه فاضاءت له الدنيا.

﴿آيَةٌ أُخْرَىٰ﴾ على صدق كلامى وانه رحمانى وعلى صدق رسالتك عند من اريدان ارسلك اليه ﴿لِنُرِيكَ﴾ متعلق بتخرج او باضمم او ظرف مستقر خبر مبتدئ محذوف، واللام للتبيين او متعلق باذهب والمعنى لنريك.

﴿مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ﴾ يعنى المقصود الاهم من ارسالك اليه تكميلك فى ذاتك حتى تستعد لرؤية الكبرى من الآيات وهى مشاهدة نور الولاية العلوية، و الكبرى اما صفة للآيات والمفعول محذوف.

ومن آياتنا قائم مقامه، او من بنفسه مفعول ثانٍ لنريك لكون من اسماً او لقيامه مقام المفعول لقوة معنى البعضية فيه، او الكبرى مفعول ثانٍ لنريك ﴿إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ تجاوز عن الحد حتى استكبر على خلفاء الله ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾.

اعلم، انه قد تكرر قصة موسى عليه السلام وقومه وقصته مع فرعون باختلافٍ يسيرٍ في الالفاظ ووجه التكرار حكاية موسى عليه السلام من اول انعقاد نطفته الى آخر حياته كلها عبرة ونصح و وعد و وعيد وانذار وتبشير وتسلية للرّسول صلى الله عليه وآله وللمؤمنين، وتقوية لتوكلهم وصبرهم على مانالوه من الدهر والاعداء.

و فيها آيات كثيرة دالة على علمه تعالى و قدرته و لطفه و رحمته و نكاله و عقوبته، و على قوة قلب موسى عليه السلام وسعة صدره و زيادة تحمّله لمانال من قومه الذين كانوا اشدّ حمقاً من امم جميع الانبياء، و شدة صبره على مداراة الاعداء ليكون اسوةً له صلى الله عليه وآله وللمؤمنين في جميع ذلك، وكفى في قوة قلبه وسعة صدره في مقام المناجاة الذي قلما ينفك المناجى عن الغشى والانسلاخ من الكثرات ومن الشعور بها بقاء التفاته الى الكثرات بحيث لم يكن يهمل من حقوقها شيئاً.

فانه بعد ما امره الله تعالى و شرفه بالرسالة استشعر بانّ الرّسول ينبغي ان يكون طليق اللسان حتى يمكنه الدعوة و المجادلة اللازمة للدعوة و دفع الخصم وشبهاته وكان بلسانه لكنة لا يمكنه ذلك.

و ينبغي ان يكون وسيع الصدر حتى يمكنه تحمّل متاعب الرسالة، و لا ينزعج بكلّ مكروهٍ فانّ الرسالة يلزمها المكاره التي

يسلم اكثر الناس منها، و كان ضيق الصدر شديد الغضب سريع الانزعاج من كل مكروه، و ينبغي ان يكون محبوباً للخلق لا مبغوضاً و كان عليه السلام مبغوضاً لهم لقتله منهم نفساً.

ولذلك اعتذر واستغفى وقال كما فى سورة الشعراء: رب انى اخاف ان يكذبون ويضيق صدرى ولا ينطق لسانى فارسل الى هارون ولهم على ذنب فاخاف ان يقتلون، ولعله كان الكلام والامر والردع من الله الاعتذار والاستغفاء والمسئلة من موسى عليه السلام مكرراً وكان استغفائه كما فى سورة الشعراء اول ما جابه فلما ردعه الله عنه سأل منه تعالى شرح صدره كما حكى الله عنه فقال: اذا لم يكن بد من ارسالى فاشرح لى صدرى .

﴿ وَيَسِّرْ لِيْ أَمْرِيْ ﴾ حَتَّى لَا يَرُدُّونِيْ وَلَا يَبْغُضُونِيْ فَيَصْعَبُ عَلَيَّ دَعَائِيْ لَهُمْ لَا تَنِي قَتَلْتُمْ مِنْهُمْ نَفْسًا وَيَقْبَلُوا مِنِّيْ ﴾ وَأَحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِيْ ۖ الظَّاهِرُ وَ لِسَانِي الْبَاطِنُ ﴿ يَفْقَهُوا قَوْلِيْ ﴾ فَانَّهُ كَانَ بِلِسَانِهِ لَكِنَةٌ مِنْ جَمْرَةٍ ادْخَلَهَا فَاهٍ حِينَ امْتَحَانَ فِرْعَوْنَ تَمِيْزُهُ وَ رَشْدَهُ.

﴿ وَأَجْعَلْ لِّيْ وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِيْ هَارُونَ أَخِيْ أَشَدُّ بِهِ أَرْزِيْ ﴾ قَوْتِيْ ﴿ وَأَشْرِكُهُ فِيْ أَمْرِيْ ﴾ قرئ اشدد بضم الهمزة واشركه بفتح الهمزة على صيغة الامر وقرئ الاول بفتح الهمزة و الثانى بضمها على صيغة المضارع المتكلم فان كانا امرين كانا

تاكيداً لقوله: اجعل لى وزيراً و لذلك لم يأت باداة الوصل، وان كانا مضارعين كانا مجزومين فى جواب الامر.

و فى قوله: اشركه فى امرى، دلالة على انه لم يرد بكونه وزيراً محض المعاونة فى الامر بل اراد ان يكون شريكه فى الرسالة ايضاً حتى يكون اهتمامه بالامر مثل اهتمام موسى عليه السلام.

﴿كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا﴾ لما كان عماد امر الرسالة والعبادة هو التسبيح والتحميد بل كان اساس جملة الامور على الطرح والاخذ والخلع واللبس الذين صورتها الزكوة والصلاة والتسبيح والتحميد والتبرى والتولى، جمع فى غاية مسؤله بينهما وجعل غاية سؤال الموازنة ذلك للاشعار بان منظوره من السؤال ليس الا ما هو ملاك جملة الامور.

وفيه اشعار بان الاجتماع اذا كان على سبيل الموافقة يعين على جهة العبادة ﴿انك كنت بنا بصيراً﴾ اعتذار عن سؤال وزارة هارون بانك بصير باحوالنا وانى منفرداً لا اقدر على امضاء هذا الامر وان هارون اولى من غيره لوزارتي وانى لم اراد من هذا السؤال الا تكثير التسبيح والذكر، او استدراك لنقصان سؤاله بمعنى لكنك كنت بنا بصيراً فان تعلم انه لا يصلح لى هذا السؤال، او لا يصلح هارون للوزارة، او لاخير لى فى شرح صدرى وتيسير امرى فلا تجب مسؤلى.

﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾ قيل في هذا دلالة على انه اراد بقوله واحل عقدة من لسانى العقدة الباطنية لان لكنة لسانه الظاهر كانت باقيةً بدليل قوله تعالى حكاية عن فرعون: لا يكاد يبين.

﴿وَلَقَدْ مَنَّاْ عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى﴾ كما منّا عليك في هذه المرّة بتشريف الرّسالة وباجابة مسؤلك.

﴿إِذْ أَوْحَيْنَاْ﴾ ظرف لمننّا او بدل من مرّةٍ اخرى ان اعتبر فيها معنى الظرفيّة فان المرّة بمعنى الفعلة من الفعل السابق عليها لكنّها قد يعتبر فيها معنى الظرفيّة بتقدير الزّمان قبلها.

﴿إِلَىٰ أُمِّكَ﴾ حين تولّدك وخوفها من قتلك ﴿مَا يُوحَىٰ﴾ ما ينبغي ان يوحى ولا يترك لترتب المصالح العديدة عليه من انجاء بنى اسرائيل من القبطى، واهلاك اعداء الله واحياء العالم بانتشار صيت الرّسالة والوحى كان الهاماً، او على لسان نبى وقتها او كان بتحديث الملك فى المنام او فى اليقظة.

﴿أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ﴾ ان تفسيرية وتفسير لما يوحى او مصدرية وبدل من ما يوحى يعنى او حيناً اليها ان تصنع تابوتاً لا ينفذ الماء فيه وان تلقى فيه.

﴿فَأَقْذِفِيهِ﴾ اى التّابوت او موسى ﷺ ﴿فِي أَلِيمٍ فَلْيُلْقِهِ أَلِيمٌ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ﴾ تكرر عدو

لمطلوبية تكرار الذمائم عند الذمّ ولانّ جهة عداوة كلّ غير جهة عداوة الآخر.

﴿وَأَلْقَيْتُ﴾ عطف على او حينا والتفاوت في المسند اليه اما لانّ الوحي لا يكون الاّ بواسطة او وسائط.

و القاء المحبة ليس الاّ بلا واسطة، او للاشارة الى تشريف له بانه تعالى بنفسه القى المحبته اليه دون الوحي الى امه او لمحض التّفنّن و تجديد النّشاط.

﴿عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ عَظِيمَةٌ اَوْ حَقِيرَةٌ مِّنِّي﴾ صفة لمحبة بمعنى القيت عليك محبتي فصرت محبوباً لي، ومن صار محبوباً لي يصير محبوباً لكلّ لانّ محبة كلّ الموجودات رقيقة من محبتي فاذا تعلق محبتي بشيءٍ تعلق بذلك الشيء محبة جميع الموجودات لميل كلّ المحبّات الى اصلها الذي هو محبتي.

او بمعنى القيت عليك محبة الناس من قبلي لامن جانب الاسباب مثل الجمال والكمال، او بمعنى القيت عليك محبتك لي فصرت محباً لك لانّ كلّ محبوبٍ يحبّ محبته، او بمعنى ألقيت عليك محبتك للناس فصرت محباً للناس فصار الناس محباً لك ومنّي ظرف لغو متعلق بالقيت بهذين المعنيين وكان موسى عليه السلام بحيث كلّما راه رآه احبه.

ولذلك اجاب فرعون زوجته آسية في قولها قرّة عين لي

وَلَا تَقْتُلُوهُ ﴿وَلِتُصْنَعَ﴾ عطف على محذوفٍ اى لتصير محبوباً
ولتصنع او متعلق بمحذوفٍ معطوف على القيت اى فعلت ذلك
لتصنع ﴿عَلَىٰ عَيْنِي﴾ يقال فلان على عيني اى يكرم عندي.
او المراد على ديدبانى يعنى مكرماً على ديدبانى الموكل
بك ولتشريف موسى عليه السلام بالنسبة الى سفينة نوح عليه السلام قال ههنا على
عيني و هناك اصنع الفلك باعيننا.

﴿إِذْ تَمْشِي أُمَّتُكَ﴾ متعلق بالقيت او بتصنع يعنى لتربى
وتكمل على عيني وقت وقوعك فى يد فرعون ومحبه لك وطلبه
مرضعة لك و عدم التمامك ثدياً وانتظارهم وتوقعهم ارتضاعك
وحاجتهم الشديدة الى مرضعة ترضعك اذ تمشى اختك.
﴿فَتَقُولُ لَهُمْ﴾ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ ﴿وَسَأَلُوا مِن
اِخْتِكَ الدَّلَالَهَ عَلَيْهَا و احضر فرعون امك و سلمك اليها للارضاع
باجرة ومؤنة ﴿فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ﴾
امك او انت.

﴿وَقَاتَلْتَ نَفْسًا﴾ عطف على او حيناً والمراد بقتل النفس قتل
القبطى الذى كان منازعاً مع السبطينى فبطشه كما سيأتى.
﴿فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ﴾ بان الهمناك ودللك على الخروج
من مصر ﴿وَفَتَّنَاكَ فُتُونًا﴾ ابتليناك من اول انعقاد نطفتك بانواع
البلايا لتكون عبرة للناظرين والسامعين لها وحجة على الجادين

المنكرين لقدرة الله الخادعين مع الله بان جعلنا انعقاد نطفتك على باب قصر فرعون في ليلٍ كان فرّق بين نساء بنى اسرائيل ورجالهم . وحملت بك امك في عام كان فرعون وكلّ فيه بنساء بنى اسرائيل نساءً من القبطيّ يفتش النساء لاستظهار الحمل، و يستحيين حياتهنّ و لم يظهر حملك عليهنّ، و ولدت في عام كان فرعون يقتل كلّ مولودٍ ذكرٍ اسرائيليّ فيه فألقيت على المرأة الموكّلة بأممك محبّة لك حتّى قالت لأممك لا تحزنى و اصنعى به ماشئت ولم تخبر بك، والقتك أمك في البحر فسلمتكم من الغرق وسائر آفات البحر.

وسلمتكم الى فرعون وألقيت محبتك في قلبه، وربيتك في حجر عدوك حتّى استدعى من امك ان ترضعك باجرة، وابتليتك بان همّ فرعون بقتلك غير مرّة فسلمتكم، وبان قتلت نفساً منهم ففررت خوفاً منهم من غير رفيقٍ وزادٍ وراحلةٍ الى مدين فسلمتكم الى مدين والى نبيّ شعيب وزوجتك ابنته.

وابتليتك بان آجرت نفسك عشر سنين لرعى ماشيته بان صرت محبوساً بتلك الاجارة و كان كمالك في ذلك الحبس، وبعد ماخرجت من مدين ابتليتك ببرد شديدٍ وظلمة شديدة وضلال الطريق وتفرّق الماشية ومخاض المرأة و عدم انقداح الزند حتّى اخلصتك لمناجاتى وكلامى بذلك.

﴿فَلَبِثْتَ سِنِينَ عَشْرًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ﴾ على ما روى انه
اتمّ ابعدا الاجلين.

﴿ثُمَّ جِئْتَ﴾ من مدين الّى او الى ههنا او الى مصر مشتملاً
﴿عَلَى قَدْرٍ﴾ اى مبلغ يبلغ الرّجال فيه الى الكمال، او على طاقة
لحمل أعباء الرّسالة، او على قوّة فى بدنك ونفسك، او على ماقدّر
لك من فضل الرّسالة.

﴿يَمُوسَى﴾ فى تكرار النّداء لطف من الله والتّذاذ للمنادى
﴿وَأَصْطَنَعْتُكَ﴾ مبالغة فى الصّنع يعنى خلقتك وربّيتك وأكملتك
كمالاً ينبغى بحال الكمّل من الرّجال خاصّاً ﴿لِنَفْسِي﴾ هذا غاية
تشريف وتكريم له ﷺ.

و لما كان مراده ان يرسله الى من هو خائف منه ذكر قبل ذلك
مامنّ به عليه مرّاتٍ عديدةً ليكون على ذكر من ذلك ويتسلّى بذلك
عن خوفه ويكون على قوّة من القلب حين الذّهاب الى فرعون وقال
تعالى ﴿أَذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ﴾ كما سألته.

﴿بِأَيَّتِي﴾ الى فرعون وقومه اسقطه ههنا بقرينة السّابق
واللاحق ﴿وَلَا تَنِيًّا﴾ لا تفترا ﴿فِي ذِكْرِي﴾ الّذى اخذتماه من
شيخكما للدّوام عليه او فى تذكّرى والتّوجّه الّى بقلوبكما حيثما
تقلّبتما، او حين الدّعاء الّى، او فى رسالتى، او فى ذكرى بألسنتكم
عند فرعون.

﴿أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ تَأْكِيدُ لِلأَوَّلِ وَلِذَلِكَ لَمْ يَأْتِ بِأَدَاةِ

الوصل.

﴿إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُوْلًا لَهُ وَقُوْلًا لِّيْنًا﴾ قولاً بمعناه المصدرى،
او بمعنى المقول مفعول مطلق او مفعول به ﴿لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ
يَخْشَىٰ﴾.

عن الكاظم عليه السلام واما قوله: لعله يتذكر او يخشى، فانما قال
ذلك ليكون احرص لموسى عليه السلام على الذهاب وقد علم الله عز وجل ان
فرعون لا يتذكر ولا يخشى الا عند رؤية البأس، والتذكر كناية عن
الرجاء، والخشية هي الخوف.

﴿قَالَ﴾ يعنى قال موسى عليه السلام قالاً وهارون عليه السلام حالاً، او قال
موسى عليه السلام وضمير التثنية للتغليب، او قالاً بعد رجوع موسى عليه السلام الى
مصر واعلام هارون عليه السلام بالرسالة.

﴿رَبَّنَا اِنَّا نَخَافُ اَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا﴾ اى يسبقنا ويسبق
آياتنا بقوته وعقوبته او يسرف علينا، وقرئ يفرط مبنياً للمفعول
وللفاعل من افرطه اذا حمله على المعاجلة، او من افرط اذا اسرف.
﴿أَوْ اَنْ يَطْغَىٰ﴾ يعنى نخاف من قساوته وعن ملكه ان
يسبقنا بالعقوبة، او يظهر بالنسبة اليك ما لانرضاه ولا نتحمّله ﴿قَالَ
لَا تَخَافَا اِنِّي مَعَكُمْ﴾ معية خاصة غير المعية المطلقة التى
تكون لى مع كل شىء فتمنعه معيتى لكما عن الاسراف عليكما

وعن الطغيان على ﴿أَسْمَعُ﴾ منه ما لا تسمعه ﴿وَأَرَى﴾ منه ما لا تراه منه فاصرف عنكما شره في كلِّ حالٍ وانصركما من حيث لا ترون ولا يري.

﴿فَأْتِيَاهُ﴾ اي اذا كنت معكما اسمع وارى فأتياه من غير خوفٍ منه متكلمين على نصرتي ﴿فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ﴾ تثنية الرسول ههنا وافراده في الشعراء للاشارة الى وحدة الرسالة وتعدد الرسولين.

﴿فَأَرْسِلْ﴾ اي اطلق من الاستعباد وارسل ﴿مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ الى ما نشاء من البلاد، او ارسل من العذاب معنا بني اسرائيل سواء كنا في مصر او في غيرها.

﴿وَلَا تُعَذِّبُهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّنْ رَبِّكَ﴾ جواب سؤالٍ مقدّرٍ او مذكورٍ حين التكلّم محذوفٍ حين الحكاية كأنه قال: وهل لكما ما يدلّ على صدقكما؟

فقالا: قد جئنا بآيةٍ دالّةٍ على صدقنا في رسالتنا من ربك، وتكرار ربك للاشعار بأنه مربوب وليس بربّ كما ادّعاه، وهذا جزء مقول القول الذي امر به او كلام منهما والتقدير فجاء او قالا له ماقاله تعالى فقال: ما الدليل؟ قالا: قد جئناك (الى آخر الآية).

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ إِنَّا قَدْ﴾ يعنى أظهرنا دعوا كما عنده وأظهرنا انّ لكما آيةً على دعوتكما، ثمّ حيّياه بتحيّة

المتاركة بنحو التعريض بضلاله ودعائه الى اتباع الهدى، او قولاً له: السلامة على من اتبع الهدى. و على هذا فقولہ ﴿إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ﴾ كان في موضع تعليل، و على الاول كان جواباً للسؤال عن حالهما في رسالتهما، هذا اذا كان قوله: قد جئناك محكيًا بالقول، و اذا كان منهما حين الورود على فرعون كان قوله: والسلام على من اتبع الهدى (الى آخر الآية) من قولهما، وارتباطه بسابقه كان ظاهراً.

﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ﴾ نادى موسى ﷺ لانه كان الاصل وهارون ﷺ كان فرعاً، او اراد ان يتكلم موسى ﷺ حتى يظهر على الحاضرين عجزه عن التكلم ووهنه في ادعائه، و يدل عليه قوله ام انا خير من هذا الذي هو مهين ولا يكاد يبين.

﴿قَالَ﴾ موسى ﷺ لَمَا خَصَّهُ بِالنِّدَاءِ اجاب هو عنه فقال ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ قرئ بسكون اللام مفعولاً ثانياً لا عطى، او مفعولاً اولاً اي اعطى كل شيء خلقه و ايجاده او خلقه و صورته اللاتقة به .

او اعطى كل شيء نظيره فان كل شيء من الحيوان له نظير من الذكر او الانثى، وهكذا من النبات والمعدن حتى العناصر فان الارض نظيرها المرافق لها هو الماء مثلاً.

وقرئ خلقه فعلاً ماضياً صفة لشيءٍ و المعنى اعطى كلَّ شيءٍ من الاعيان الثابتة و التّعينات الظاهرة فى مقام علمه كلَّ ما يحتاج اليه من الوجود ولوازمه من الكمالات الاوليّة اللاتّقة بحال كلِّ والكمالات الثانية ويكون قوله خلقه.

﴿ثُمَّ هَدَىٰ﴾ بياناً وتفصيلاً لقوله اعطى كلَّ شيءٍ، ومعنى خلقه اعطاه وجوده وكمالاته الاوليّة، ثمّ هداه بالاراءة، او الايصال الى الطّريق او الى المطلوب الى كمالاته الثّانويّة الاختيارية فى المختارين، او الاضطرارية فى المضطّرين.

و التّعبير عن اعطاء الكمالات الثّانويّة بالهدى للاشعار بانّ الوصول الى الكمالات الثّانويّة غير محتوم بل قديكون و قدلايكون، و قداجابه بجواب لايمكنه التّلبيس و التّمويه على الحاضرين فانه اجابه بعموم الرّبوبيّة الّتى لايمكنه انكاره و لانسبة مثله بالتّمويه الى نفسه كما قال نمرود: أنا أحيى وأميت.

و لذلك بهت ولم يحر جواباً بالنّقص والحلّ، وانتقل الى سؤالٍ آخر .

و ﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ﴾ ما حالهم بحسب البقاء و الفناء؟

والخير والشرّ؟ و النّعمة و النّعمة؟ و المنازل و الامكنة؟
اعرض عن السّؤال الاوّل و سأل عمّا يعجزه فى الجواب لانه

ان كان يجيب ببيان احوالهم يصر عاجزاً عن اقامة دليلٍ عليه يفهمه السامعون و لهذا أجابه بما لم يطالبه فرعون بدليلٍ عليه .
 ﴿ قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي ﴾ يعنى انّ حالهم من الغيب الذى لا يطلع الله احداً الاّ من ارتضاه ولو كنت اعلم منه شيئاً باعلام الله لا يمكننى افهامك وافهام امثالك.

﴿ فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي ﴾ هو صفة كتابٍ بتقدير العائد اى لا يضلّ عنه وعن طريقه قبل العلم ﴿ وَلَا يَنْسَى ﴾ بعد العلم به او مستأنف جواب لسؤالٍ مقدّر، ولما عرض فرعون عن جواب سؤاله الاوّل ولم يتعرّض له بالردّ والقبول ادى موسى ﷺ جواب سؤاله الثانى بحيث انجرّ الى الجواب الاوّل حتى اضطرّ الى القبول او بهت كما بهت اوّلاً حتى يظهر عجزه على الحاضرين.

فقال: ﴿ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا ﴾ تهتدون بها الى غير بلادكم لتحصيل منافعكم وماتحتاجون اليه، وسبلاً لتحصيل معاشكم من الزراعات والتجارات والصناعات، وسبلاً لتحصيل منافعكم الاخروية من الانبياء ﷺ وشرائعهم وخلفائهم ﷺ.

﴿ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ ﴾ من جهة العلو ﴿ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ﴾ قيل: هو التفات من الغيبة الى التكلّم وهو صحيح اذا كان المتكلّم هو المتكلّم وليس كذلك، وقيل: هو كلام من الله مربوط

بكلام موسى عليه السلام بان يكون هو من كلام الحاكي مربوطاً بكلام المحكى عنه ومثله كثير في المخاطبات لكن نقول: ان الرسول صلى الله عليه وسلم حين رسالته وتبليغها قد ينسلخ من انانيته بحيث لا يبقى في وجوده الا انانيّة المرسل وحينئذٍ يجوز ان يظهر بشأن المرسل ويتكلم بكلام خاص بالمرسل بعد ان كان يتكلم بكلامه من حيث رسالته ويكون الكلامان متصلين بحيث يظنّ انهما من واحد فيجوز ان يكون الكلام التفاتاً من الغيبة الى التكلم بهذا الاعتبار كأنه صار الرسول مرسلًا .

فقال: فاخرجنا به ﴿أَزْوَاجًا﴾ اي اصنافاً وانواعاً فان كل صنفٍ و نوع من النباتات له كالحيوان قسمان مثل الذكر و الانثى من الحيوان، او اطلاق الأزواج باعتبار أن كل صنف من اصناف النباتات له نظير او نظائر من نوعه، او باعتبار ان كل صنفٍ بملاحظة تركيبه من العناصر زوج، او بملاحظة تعيينه ووجوده زوج ﴿مِّن نَّبَاتٍ شَتَّى﴾ متفرقة مختلفة في الشكل واللون والزهر والحب والثمر والمزاج والخاصية ووقت النبت و وقت الحب والثمر وغير ذلك قالين.

﴿كُلُوا وَارْزُقُوا أَنْعَمَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ﴾ عديدة دالة على علمه تعالى وقدرته وحكمته البالغة وعلى اهتمامه بشأن المواليد الارضية ولاسيما بالاشرف منها وهو الانسان وعلى انه

لا يهمل الانسان بحسب بقائه فى الآخرة الذى هو المقصود من خلقه فى الدنيا بدون تهية اسباب بقائه وبدون من يدلّه على بقائه وما به بقاؤه بنحو المرضى له وليست الآيات لكلّ الموجودات لانّ بعضهم غنى عن اظهار الآيات كالملائكة، وبعضهم لا يدركون منها كونها آيات بل للانسان و ليست لكلّ فرقة منه بل.

﴿لِأُولَى النَّهَى﴾ الذين حصلوا بقبول الولاية واتّباع شروط عهده عقلاً يكون مرجعاً ومنتهى لكلّ الاعضاء والجوارح بحسب افعالها، ولكلّ القوى والمدارك بحسب آثارها، وناهيّاً لكلّ عمّا لا ينبغى، ومنتهى لعلوم السابقين.

وقد اشير فى الخبر الى كلّ وعلم من ذلك وجه تسمية هذا العقل بالتهية، ولا يحصل هذا العقل الا بالولاية، لانّ من لم يتولّى امره تمكّن الشيطان من عنقه، ومن تمكّن الشيطان من عنه لم يدعه على حالٍ ولم يذره على شأنٍ فلم يكن له جهة وحدة يرجع الكلّ اليها فكان كرجلٍ متشاكسٍ فيه رجالٌ والاصل فى الاتّصاف بالتهية هم الائمة عليهم السلام ولذلك فسروا اولى النهى بانفسهم بطريق الحصر، والفرع فى ذلك شيعتهم وليس لغيرهم منه حظٌ ونصيبٌ.

وورد عن النبى صلى الله عليه وآله انّ خياركم اولو النهى قيل: يا رسول الله ومن اولو النهى؟

قال: هم اولو الاخلاق الحسنة والاحلام الرزينة، وصلة

الارحام والبررة بالاممّات والآباء والمتعاهدون للفقراء والجيران
واليتامى و يطعمون الطّعام و يفتشون السّلام فى العالم و يصلّون و
النّاس نيام غافلون

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ﴾ اعلم، انّ المخاطب من كلّ مخاطب هو
الفعليّة الاخيرة الّتى هى الصّورة الّتى هو بها هو، لاالفعليّة السّابقة
الفانية المستهلكة تحت الفعليّة الاخيرة لكنّ الفعليّة الاخيرة بحكم
الاحاطة والمعيّة مع كلّ الفعليّات السّابقة كانت متّحدة.

ويجوز ان يجرى عليها حكم تلك الفعليّات فصحّ ان يخاطب
الانسان و يحكم عليه بحكم مادّته الّتى هى مخلوقة من الارض
باعتبار غلبة جزئها الارضىّ والّ فهى مخلوقة من العناصر الاربعة،
وخلق مادّة الانسان من الارض وعودها اليها ظاهر.

و خروجها منها بعد عودها اليها باعتبار كونها مادّة لهذا
الانسان خفىّ غير ظاهر، نعم مادّة الانسان تخرج من الارض وتجعل
مادّة لموايد اخر او لاناسىّ آخرين تاراتٍ اخر بل كراتٍ غير
متناهية لكن نقول: انّ الانسان له مراتب دانية طبيعيّة و مراتب عالية
روحانيّة، والانسانيّة لسعتها واحاطته متّحدة مع الكلّ وصادقة
عليها كما انّ القرآن له مصاديق دانية طبيعيّة ومصاديق عالية
روحانيّة.

وانّ المنظور من الانسان كالقرآن هى المصاديق الرّوحانيّة

والمصاديق الطَّبِيعِيَّةَ منظوره بالتَّبَعِ وكما انَّ المرتبة الطَّبِيعِيَّةَ من الانسان خلقت من الارض الطَّبِيعِيَّةَ كذلك المرتبة البرزخيَّة والمثاليَّة منه خلقت من التُّراب العَلِّيِّينِ البرزخيِّ المِثَالِيِّ او السَّجِّيِّينِ البرزخيِّ.

فصحَّ ان يقول الله تعالى، من الارض البرزخيَّة او المثاليَّة خلقناكم.

﴿وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ﴾ بعد موتكم الطَّبِيعِيَّ ﴿وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ بعد الانتهاء الى الاعراف من البرزخ، وقد ورد انه سئل ابو ابراهيم عليه السلام عن الميِّت لم يغسَّل غسل الجنابة؟

فقال: انَّ الله تبارك و تعالى أعلى و أخلص من ان يبعث الاشياء بيده انَّ الله تبارك و تعالى ملكين خلائقين فاذا اراد ان يخلق خلقاً امر اولئك الخلائقين فأخذوا من التُّربة التي قال الله عزَّ و جلَّ في كتابه: منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارةً اخرى فعجنوها بالنُّطفة المسكنة في الرَّحْمِ فاذا عجنت النُّطفة بالتُّربة قالوا: يا ربَّ ما نخلق؟

قال عليه السلام فيوحي الله تبارك و تعالى ما يريد ذكراً او انثى مؤمناً او كافراً اسود او ابيض شقيماً او سعيداً، فاذا مات سالت عنه تلك النُّطفة بعينها لاغير، فمن ثمَّ صار الميِّت يغسَّل غسل الجنابة. و هذا الخبر يشعر بما ذكرناه من التُّربة البرزخيَّة فانَّ التُّربة

الَّتِي تَعْجَنُ بِالنُّطْفَةِ فِي الرَّحْمِ أَوْ بَعْدَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا مِنْ نَزْوِلِهَا فِي الرَّحْمِ لَيْسَتْ إِلَّا التُّرْبَةُ الْبَرَزَخِيَّةُ فَإِنَّ النُّطْفَةَ لَهَا كَيْفِيَّةٌ اسْتِعْدَادِيَّةٌ لِحْصُولِ الْجَسَدِ الْبَرَزَخِيِّ وَالْمِثَالِيِّ فِيهَا.

وبهذا الاستعداد يخلق الانسان الذي هو امر روحاني فيها، ولولا هذا الاستعداد لكان النطفة غير قابلة للصورة الانسانية والروحانياتها، والموت صفة طارئة لبدن الانسان والافجهاته الروحانية حية لا يطروها الموت والخارج من بدن الانسان حين موته ليس الا روحه واستعداد النطفة لقبول روحه والتربة المثالية. فقولہ ﷺ في الخبر: فاذا مات يعني اذا مات مرتبة الانسان الطبيعية وقوله: سالت عنه، يعني عن تلك المرتبة الطبيعية تلك النطفة يعني تلك المعجونة بالتربة البرزخية من حيث اعتجانها واستعدادها لا من حيث ارضيتها الطبيعية.

و قدورد بمضمون هذا الخبر عنهم ﷺ ﴿وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ﴾ بواسطة موسى ﷺ ﴿ءَايَاتِنَا﴾ من جعل العصا حية، واليد البيضاء والآيات السابقة على رسالة موسى ﷺ من حين ولادته الى خروجه من مصر الدالة على علمنا وقدرتنا، وان لا مانع من امضاء مقاديرنا، وغلبتنا في اليقظة و المنام من المعجزات وغيرها ﴿كُلَّهَا﴾ عموم الآيات وتأکید العموم بالكل اضافة لاحقيقى يعنى الآيات التي يمكن اراءتها له ﴿فَكَذَّبَ﴾ موسى ﷺ او فكذب الآيات.

﴿وَأَبَى﴾ من الايمان بنا و برسولنا و زعم ان موسى عليه السلام مثل
ابناء الزمان طالب للملك الدائر.
و ﴿قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ﴾ فانه حمل
الآيات على السحر مثل خوارق العادات التي كان السحرة يأتون
بها.

﴿يَمُوسَىٰ فَلِنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ ۖ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا
وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا ۖ زَمَانًا وَعَدًا ۖ أَوْ مَكَانًا وَعَدًا ۖ وَلَا نُخْلِفُهُ
نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا﴾ حال عن موعداً او وصف له او بدل عنه
بدل الكل او الاشتمال، او مفعول اول او ثانٍ لاجعل او مفعول فعل
محذوف ﴿سُوَّى﴾ قرئ بضم السين وكسرهما وهما وصفان بمعنى
المستوى اى مكاناً يكون المستوى المسافة اليها واليك.

او يكون مستويًا لاتلال فيه ولاوهاد حتى يكون جميع
النظار ناظرين اليها واليك من غير حجاب ﴿قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ
الزَّيْنَةِ﴾ وكان ذلك اليوم يوم عيد لهم كانوا يتزينون فيه ولذلك
سمى يوم الزينة، وقرئ يوم الزينة بالنصب وانما وعد ذلك اليوم
ليحق الحق ويبطل الباطل على رؤس الاشهاد بحيث لا يخفى على
الحاضر والغائب.

ولذلك قال: ﴿وَأَنَّ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى﴾ عطف على
الزينة او على اليوم بتقدير مضافٍ وقرئ مسبباً للمفعول ومبنيًا

للفاعل بصيغة الخطاب او الغيبة.

﴿فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ﴾ عن موسى عليه السلام او الى جمع السحرة و اسباب السحر ﴿فَجَمَعَ كَيْدَهُ﴾ ما يكاد به من السحرة و اسباب سحرهم.

﴿ثُمَّ أَتَىٰ﴾ الى الموعد ﴿قَالَ لَهُمْ﴾ اي لفرعون و قومه او قال للسحرة ﴿مُوسَىٰ وَيَلِكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا﴾ مفعولٌ به بناءً على تجريد الافتراء عن الكذب او مفعول مطلق من غير لفظ الفعل وكأنهم ادعوا ان سحرهم من الله كما قال موسى عليه السلام ان آياته من الله او سمي موسى عليه السلام تفيهم لكون آياته من الله افتراءً على الله بجعل القضية السالبة المدعاة موجبة معدولة .

كأنهم قالوا: ان الله ليس يرسل هذه الآيات ﴿فَيُسْحِتَكُم﴾ قرئ من باب منع ومن باب الافعال اي يستأصلكم ﴿بِعَذَابٍ﴾ عظيم على ان يكون التثوين للتثويل.

﴿وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ﴾ يعنى خاب عن مأموله فى افترائه كما خاب فرعون عن مأموله الذى هو بقاء ملكه فى افترائه السحر، او خاب عما يرجوه فطرة الانسان من المقام مع المقرّبين.

﴿فَتَنَزَعُوا﴾ اي السحرة او قوم فرعون او السحرة وقوم فرعون جمعاً او فرعون وقومه او فرعون وقومه والسحرة، او الجميع، او بعضهم مع موسى عليه السلام و هارون عليه السلام فى ان امرهما سحر او

آلهيُّ او السَّحرة مع موسى عليه السلام وهارون عليه السلام في تقديم الالقاء.
 ﴿أَمْرَهُمْ﴾ يعلم مرجع هذا الضمير بالمقايسة ﴿بَيْنَهُمْ
 وَآسْرُوا النَّجْوَى﴾ اى السَّحرة بينهم او قوم فرعون بينهم او
 السَّحرة او قوم فرعون ناجوا فرعون واسرّوا النجوى عن موسى عليه السلام
 وهارون عليه السلام او عن آخرين.

﴿قَالُوا﴾ بيان لاسرّوا النجوى ولذلك لم يأت باداة الوصل
 ﴿إِنْ هَذَا لَسَّحِرَانِ﴾ قرئ ان بتشديد النون و هذان بالالف و
 عليها .

قيل: انّ بمعنى نعم من غير تقديرٍ، وقيل: بمعنى نعم بتقدير
 مبتدئ بعد اللام ليكون دخول اللام على المبتدأ، وقيل: انّ ملغاة عن
 العمل، وقيل: تقديره انه لهذان بتقدير ضمير الشأن، وقيل: انّ هذه
 الالف ليست الف التثنية وانما لحق بالف هذا نون التثنية، وفي الكلّ
 ضعف من وجهٍ او وجوهٍ.

وقيل: اجرى التثنية بالالف على لغة من يجرى التثنية
 بالالف مطلقاً فانّ القرآن نزل باللغات المتفرقة، وقرئ انّ هذان
 بتخفيف نون ان نافية كانت واللام بمعنى الا او مخففة من المثقلة
 واللام فارقة.

و قرئ انّ هذين ولاشكال، وقرئ بتشديد نون هذان بجعل تشديد
 النون عوضاً عن الالف المحذوفة من هذا، وقرئ ماهذان لساحران.

و روى عن بعضهم ان ذان الآ ساحران ﴿يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ﴾ بالاجلاء او بالاستيلاء عليها والتملك لها وقطع تصرفكم عنها ﴿بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى﴾ اى الفضلى بمحو هذا الذى انتم عليه ونشر مذهب غير مألوف وغير امثل حتى يتراًسا على الناس به.

﴿فَأَجْمِعُوا﴾ قرئ بقطع الهمزة من باب الافعال وبوصلها اى اجمعوا ﴿كَيْدِكُمْ﴾ المتفرق فى باب المقابلة مع موسى ﷺ ﴿ثُمَّ أَتَتْهُمَا صَفَاً﴾ فان الاتفاق والاصطفاف فى المناظرة اربع واشد هيبه فى الانظار، قيل: كانوا سبعين الفاً مع كل عصا وحبل.

﴿وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ أَسْتَعْلَى﴾ وغلب قيل: هذا كان قول فرعون للسحرة، وقيل قول بعضهم لبعض، او قول قوم فرعون للسحرة ﴿قَالُوا يَمْوَسَىٰٓ اِمْآٓ اَنْ تُتْقَىٰ وَاِمْآٓ اَنْ نُّكُونَ اَوَّلَ مَنْ اَلْقَىٰ﴾ خيروه مراعاةً للادب وحفظاً لتوقيره لماعلموا انه آلهى وليس فعله سحراً ولذلك قدّموه على انفسهم فى التخيير، قيل: لهذا الادب والتوقير هداهم الله ولم يكلهم الى انفسهم.

﴿قَالَ مُوسَىٰٓ بَلْ اَلْقُوا﴾ فانه ﷺ لم يكثرث بما فعلوا وقال القوا حتى يلقوا ويؤتوا بغاية جهدهم ليظهر على الكل غلبته اتكالا على ربه.

﴿فَأَلْقُوا﴾ ماصنعوا، وقيل: كانوا قد ملأوا الميدان وكان اوسع

ما يكون من الاعمدة والحبال ﴿فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾ قرئ يخيل بياء الغيبة مبنياً للمفعول وبتاء التأنيث مبنياً للفاعل.

﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَى﴾ ورد أنه لم يخف على نفسه وإنما خاف على مغلوبيته وغلبة الباطل، والايجاس احساس امرٍ خفيٍّ كأنه اشار بلفظ الايجاس الى خفاء الخيفة بحيث لم يظهر على غيره، ولما كان الكامل هو الذي كمل في جميع مراتبه. وكمال المرتبة البشرية ان يأكل ويشرب وينكح ويصح ويمرض ويرجو ويخاف لم يكن خيفة موسى عليه السلام دالةً على نقصنا في مقام رسالته الكاملة.

﴿قُلْنَا﴾ بطريق الوحي ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴾ اكد الجملة بمؤكداتٍ لان خوفه عليه السلام كان بمنزلة الشك ﴿وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ﴾ اي العصا ﴿تَلْقَفُ﴾ قرئ بالجزم وبالرفع، وقرئ من الثلاثي المجرد، و من باب التفعيل، ومن باب التفعّل بادغام تاء المضارع في تاء المطاوعة، ولقف من باب علم ولقف من التفعيل وتلقف من التفعّل بمعنى بلع، واستعمل لقف من التفعيل في الابلاع.

و يجوز ان يكون تلقف خطاباً لموسى عليه السلام وان يكون منسوباً الى الضمير المؤنث الرجاع الى العصا يعنى تبلع ﴿مَا صَنَعُوا﴾ بالحيل الطبيعية من التصرفات الطبيعية او بالحيل الشيطانية من

تمزيج القوى الروحانية مع القوى الطبيعية وترتيب آثار خارقة للعادة عليه.

و قد مضى فى سورة البقرة عند قوله تعالى: يعملّون الناس تحقيق وتفصيل تامّ للسحر ومعانيه.

﴿إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَحَرٍ﴾ وقرئ كيد سحر بدون الالف
﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾ يعنى وان بلغ المقامات العالية من سحره.

﴿فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجْدًا﴾ يعنى لَمَّا لَقِيَ موسى ﷺ عصاه فلقفت جميع ما صنعوا وادارت حول قبة فرعون واحاطت بفكيها قبتة واحدت فرعون وهامان كما سنذكر، ورأوا ان ذلك ليس الا آلهياً اضطربوا والتجأوا ولم يتمالكوا كأنهم القاهم ملق فالتقوا سجداً تعظيماً لله و تفخيماً لمارأوا.

﴿قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى﴾ كأنهم من دهشتهم وتحيّر قلوبهم لم يمكنهم مراعاة الادب والرّتبة فقدّموا هارون ﷺ على موسى ﷺ لذلك، ولمراعاة رؤس الآى ولم يستأذنوا فرعون وآمنوا قبل ان يقولوا له انه لحق ولا يجوز انكاره.

ولذلك ﴿قَالَ﴾ فرعون ﴿ءَأَمَنْتُمْ لَهُ﴾ قرئ بهمزة واحدة على صورة الاخبار، وقرئ بهمزتين على الاستفهام الانكارى ﴿قَبْلَ أَنْ ءَاذِنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ﴾ رئيسكم ومعلّمكم فى هذا الفن وكنتم

مطلعين عليه وتواطئتم على ذلك ﴿الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ﴾ نقل
انهم ايقنوا قبل هذا بان موسى ﷺ آلهي لكنهم ارادوا بذلك ظهوره
على رؤس الاشهاد.

﴿فَلَأَقُطِعَنَّ أَيَّدِيكُمْ وَأَزْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفِ﴾ اليد اليمنى
والرجل اليسرى او بالعكس ﴿وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ﴾
جمع الجذع وهو اصل الشجرة او اصل اغصانها.

﴿وَلَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا﴾ يعنى اى منا ومن موسى ﷺ، او منى ومن
رب موسى ﷺ ﴿أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى﴾ قالوا لن نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا
جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ المعجزات الواضحات والدلائل الظاهرات.

﴿وَالَّذِي فَطَرَنَا﴾ عطف او قسم ﴿فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ﴾
فامض اى شىء تريد امضاه من القتل والقطع والصلب والحبس،
او فاحكم ماتريد من الاحكام لاننا لانبالي بعد ما ارنا ربنا مقامنا
وحجتنا، قيل: انهم حين سجدوا اراهم الله منازلهم فى الجنة.

﴿إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ انما تصنع او تحكم
فى هذه الحيوه الدنيا ولاصنع لك لاحكم فى الحيوه الآخرة،
والحيوة الآخرة هى المطلوبة الباقية لالدنيا.

او هذه الحيوه الدنيا مفعول به والمعنى انما تمضى وتذهب
هذه الحيوه الدنيا، والآخرة خيرٌ وابقى وقد اخترنا الآخرة على الدنيا
ولا تسلط لك عليها.

﴿إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا﴾ استيناف فى مقام التعليل لقوله لن نؤثرك ﴿لِيُغْفِرَ لَنَا خَطِيئَتَنَا﴾ الماضية ﴿وَ﴾ الخطيئة الحاضرة التي هى ﴿مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ﴾ فى معارضة الآيات الالهية، روى انهم قالوا لفرعون:

ارنا موسى عليه السلام نائماً فوجدوه يحرسه العصا.

فقالوا: ما هذا بسحر فان السّاحر اذا نام بطل سحره فأبى فرعون الا ان يعارضوه ﴿وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ منك او من الحيوة الدنيا .

او المقصود ان الله خيرٌ منك ثواباً وابقى منك عقاباً، ويدلّ عليه قولهم فى مقام التعليل ﴿إِنَّهُ وَمَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا﴾ وعلى الاول يكون تعليلاً لقوله انا آمنّا برّبنا ﴿فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴾ هذه العبارة صارت مثلاً فى العرب و العجم لمن ابتلى ببليّة عظيمة لا يكون له مخلص عنها.

والمقصود من هذا المثل انه لا يموت عن الحيوة لانسانية حتى يصير العذاب عذاباً له، ولا يحيى بالحيوة الانسانية حيوة خالصة عن شوائب الظلمات الشيطانية فيخرج منها.

﴿وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى﴾ الاتيان باسم الاشارة البعيدة للتفخيم ﴿جَنَّاتٍ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ قدمضى مكرراً ان

المراد بجريان الانهار تحت الجنّات جريانها تحت عماراتها او تحت اشجارها او تحت قطعها.

وانّ التّحقيق انّ الوجود وصفاتها بمنزلة الانهار الجارية من الغيب الى عوالم الامكان وانّ كلّ مرتبة عالية من العالم باعتبار جنّة وباعتبار محلّ للجنّة.

وانّ افاضات الحقّ الّتي هي بمنزلة الانهار تصل اولاً الى العالم الاعلى وتفيض من تحت ذلك العالم الى العالم الادنى.

﴿خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى﴾ من الكفر والمعاصى وممّا يشوب انسانيّته من شوائب البهيمة والسبعية والشيطانية، ولاقبال نفوسهم على الآخرة ونعيمها وقوة جانب الرّجاء بسطوا فى جانب الوعد.

ويجوز ان يكون الآيات مستأنفة من الله تعالى.

﴿وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ﴾ يعنى بعد ما مكث فيهم اربعين سنة او اكثر يدعوهم الى الله ويظهر لهم الآيات ويزيد فى طغيانهم او حينا اليه.

﴿أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي﴾ بنى اسرائيل من مصر على طرف البحر ﴿فَاضْرِبْ لَهُمْ﴾ اى فاطلب من ضرب المجد كسبه وطلبه، او فاضرب بعصاك البحر يظهر لهم ﴿طَرِيقًا﴾ اى طرقاً بارادة الجنس من الطّريق دون الوحدة، فانّ الطّرق الظّاهرة كانت اثنى عشرة او

طريقاً منشعباً باثنتي عشرة شعبته.

﴿فِي الْبَحْرِ يَبَسًا﴾ وهذا التقدير اوفق بقوله تعالى في الشعراء فأوحينا الى موسى عليه السلام ان اضرب بعصاك البحر فانفلق فكان كل فرق كالطود العظيم ﴿لَّا تَخَفُ﴾ حال او مستأنف او صفة ثانية لطريقاً اي طريقاً لاتخاف فيه ﴿دَرَكَآً﴾ ولحوقاً من العدو او من الغرق.

﴿وَلَا تَخْشَى﴾ تأكيد لاتخاف، او المراد لاتخشى من العدو او الغرق غير ما اريد من لاتخاف حتى يكون تأسيساً.

او المعنى لاتخاف مما يصدكم ولاتخشى على اصحابك فان الخشية تكون متعلقة بمن يشفق عليه ويهتم بأمره كما ان الخوف يكون ممن يهرب عنه.

وقرى لاتخف بالجزم ولاتخشى بالالف، وحينئذ يكون لاتخف مجزوماً جواب الامر، او حالاً من فاعل او حيناً او عن فاعل اضرب بتقدير القول.

ولاتخشى يكون مجزوماً معطوفاً عليه ويكون الالف للاطلاق مثل قوله تعالى: وتظنون بالله الظنونا، او يكون مستأنفاً او حالاً بتقدير مبتدئ ﴿فَأَتَّبَعَهُمْ﴾ اي ادركهم.

﴿فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ﴾ مع جنوده، او لفظ الباء للتعدية، او الهمزة للتعدية والمعنى اتبعهم فرعون نفسه مع جنوده فان اتبع

استعمل لازماً ومتعدياً.

وقرئ اتبعهم من باب الافتعال وحينئذ يكون الباء بمعنى مع او للتعدية وفي الكلام ايجاز في وضوح.

فان المعنى فأسرى موسى عليه السلام بنى اسرائيل ووصل الى البحر وضرب بعصاه البحر فأظهر لهم طريقاً يبرأ فدخل هو وقومه ولحقهم فرعون بجنوده فدخل البحر فلما كان آخر من خرج من بنى اسرائيل من البحر وآخر من دخل البحر من جنود فرعون انطبق الطرق.

﴿فَغَشِيَهُمْ مِّنَ اللَّيْلِ مَا غَشِيَهُمْ﴾ اي غشيهم ماء لا يمكن ان يعرف من عظمته، وقرئ فغشاهم ماغشاهم من باب التفعيل اي غشاهم الله او غشاهم فرعون ماغشاهم من الماء.

﴿وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ﴾ عطف ما هدى للتأكيد والاشعار بان الاضلال كان مستمراً له وماتغير والمقصود انه اضلهم عن الحق او اضلهم في البحر وهو رد على قول فرعون وماهديكم الا سبيل الرشاد.

روى ان جبرئيل عليه السلام قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم انما قال فرعون لقومه انا ربكم الاعلى حين انتهى الى البحر فرآه قديست فيه الطريق فقال لقومه ترون البحر قديس من فرقى فصدقوه لماراوا ذلك قوله تعالى فأضل فرعون قومه وما هدى.

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ مربوطٌ بسابقه جواب لسؤالٍ مقدرٍ بتقدير القول وحكاية لما قاله تعالى لهم بعد انجائهم كأنه قيل: فما فعل بهم بعد غرق فرعون وقومه؟ وما قال الله تعالى لهم؟

فقال: قال لهم: يا بني اسرائيل، او منقطع عن سابقه واستيناف

وخطاب منه تعالى للحاضرين منهم في زمان الرسول ﷺ.

﴿قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِّنْ عَادٍ كُفِّرُوا بِنِعْمَةِ رَبِّكُمْ﴾ باغراق فرعون
﴿وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ﴾ لمناجاة موسى ﷺ وانزال التوراة فإنه تعالى اخبر موسى ﷺ ووعده التوراة في بيان شرائعهم واحكامهم ووعد موسى ﷺ قومه فعدّ تعالى وعد موسى ﷺ وعدهم. او المقصود واعدنا جانب الطور الذي هو الصدر المنشرح بالاسلام جانبه الايمن الذي يلي القلب بشرط وفائكم بشروط عهدكم وميثاق بيعتكم.

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنِّ وَالسَّلْوَى﴾ في التيه وقدمضى

هذه بالتفصيل في اول البقرة .

وقرئ الافعال الثلاثة بالمتكلم وحده قائلين ﴿كُلُوا مِن طَيْبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ﴾ طغى يطغى من باب علم، وطحى يطغو من نصر، وطحى يطغى من منع جاوز القدر، وارتفع وعلا في الكفر، و اسرف في المعاصى والظلم.

وكل المعانى راجعة الى الخروج من انقياد العقل الخارجى او

الدّاخلی ومعنی لاتطغوا فيه لاتتجاوزوا في مارزقناكم عمّا حدّه الله من مقدار الاكل وجهة تحصيل المأكل وآداب الاكل وغاياته والتّسمية عليه والشكر عليه من ملاحظة المنعم في النعمة.

او لاتسرفوا بكثرة الوان المأكل او كثرة الأكل او اطعام غير الاهل منه، او بغير ذكر الله، او لاتطغوا في الاكل بان يكون الضمير راجعاً الى الاكل الذي في ضمن كلوا.

او لاتطغوا بسبب الاكل، او بسبب مارزقناكم، او لاتطغوا حالكونكم ثابتين في بين مارزقناكم، او في الاكل.

﴿فَيَحِلُّ﴾ قرئ بضم الحاء وكسرهما كما قرئ يحلل بضم اللام الاولى وكسرهما؛ ﴿عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ﴾ تردى وهلك، او سقط من سماء الانسانية الى الارض السابعة التي هي دار الجنة والاشقياء.

اعلم، ان الله تبارك وتعالى لاينتقل من حال الى حال ولايتغير في وصف ولاحال بل هو تعالى صرف الرحمة وبرحمته اوجد كل الموجودات وأبقاها وليس شيء الا وهو متقوم ومتحقق برحمته الرحمانية وهذه الرحمة في اكثر الموجودات تظهر بحيث تكون موافقة لفطرة نوعها سوى الانسان و الجان .

فان الانسان لكونه مجمع العوالم وفيه انموذج جميع الموجودات بنص علم آدم الاسماء كلها قد تصير تلك الرحمة في

وجوده مخالفة الانسانية وصورة نوعه لان قوى جميع الموجودات مودعة في الانسان بحيث اذا خرجت قوّة منها الى الفعل كانت مسخرة لانسانية الانسان فاذا صارت فعلية من تلك الفعليّات مقابلة للانسانية او مسخرة لها كانت مخالفة لها ومخالفة لخلقتها، واذا صارت مسخرة للانسانية كانت موافقة لها وموافقة لخلقتها.

وتلك المخالفة والموافقة كلتا هما ظهور الرحمة الرحمانية و صورتها؛ فالغضب والرضا المعبر عنه بالرحمة الرحيمية من طواري فعله لامن صفات ذاته وطروهما لفعله من جهت القابل لامن جهة الفاعل من دون مدخلية القابل .

﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ﴾ عطف على كلوا يجعله في جملة مقول القول المقدّر او على قد انجيناكم او حال من واحدة من الجمل السابقة واجزائه يعنى قلنا قد انجيناكم و قلنا انى لغفار ﴿لَمَنْ تَابَ﴾ على ايدى خلفائنا بالانزجار عن النفس و مشتحياتها.

﴿وَأَمِنَ﴾ بالبيعة العامة النبوية التي هي الاسلام ﴿وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ موافقاً لامر من باع على يده البيعة العامة.

﴿ثُمَّ أَهْتَدَى﴾ الى ولاية وليّ امره بالبيعة الخاصة الولوية. والمعنى انى لغفار لمن تاب التوبة الخاصة الولوية على يد وليّ امره بالانزجار عن الوقوف على ظاهر الاحكام القالبيّة وطلب بواطنها وانموذج معانيها وآمن بالبيعة الخاصة الولوية وعمل

صالحاً موافقاً لشروط بيعته ثم اهتدى الى ظهور الامام عجل الله فرجه وبرز ملكوته على صدره ودخوله في بيت قلبه.

فانه ما لم يظهر القائم عجل الله فرجه لم يظهر المغفرة التامة، و ورود في اخبار كثيرة بالفاظٍ مختلفةٍ ومتوافقةٍ انّ المراد الاهتداء الى الولاية، وانه لا ينفع عمل بدون الولاية.

وانّ العبد لو اجهد نفسه في عبادة ربه بين الركن والمقام حتى يصير كالثمن البالي ما قبل الله منه او لأكبه الله على منخريه في النار.

وفي اخبار كثيرٍ انّ الاسلام بنى على خمسٍ واسناها واشرفها الولاية.

وانّ الله فرض على خلقه خمساً فرخص في اربعٍ مشيراً الى الصلوة والزكوة والحج والصوم ولم يرخص في واحدٍ مشيراً الى الولاية.

و في خبر عدّ انتظار القائم عجل الله فرجه من اركان الدين. والاعبار الدالة على انّ الاسلام غير الايمان وانّ الاسلام لا يتجاوز زائره عن الدنيا وانّ منفعته حفظ الدم والعرض وجواز التناكح والتوارث وانّ الاجر على الايمان تدلّ على انّ ملاك الامر لامر الآخرة هو الولاية لاغير.

وقوله تعالى: ولما يدخل الايمان في قلوبكم؛ يدلّ على انّ

الايمان الذى هو الولاية التى هى البيعة الخاصة الولوية و قبول
الدعوة الباطنة بها يدخل كيفية ممن يبايع معه فى قلب البائع بها
يصير البائع ابناً لمن بايع معه، بها يستحق الكرامة عند الله، وبها
لا يضره سيئة ولو اتى بذنوب الثقلين، بها يستحيى الله ان يعذبه ولو
كان فاجراً، بدونها لا يستحيى ان يعذبه ولو كان فى اعماله باراً، بها
يرث منازل اهل النار ويؤخذ طينته السجينية مع اعماله السيئة التى
هى من لوازم الطينة السجينية وتعطى لعدوه ويؤخذ طينة عدوه
العليينية مع اعماله الحسنة اللازمة لطينته العليينية وتعطى له، وبها
يصدق عليه العلوى والفاطمى والهاشمى والعالم والمتعلم والعارف
والمؤمن والعابد والمتقى وبها يسمى ولياً لله.

وفى خبر ضلّ اصحاب الثلاثة وتاهوا تيهاً عظيماً مشيراً الى
التوبة العامة و البيعة العامة الاسلامية والاعمال الصالحة القلبية
والاخبار الدالة على ان: من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة
جاهلية، تدلّ على ان البيعة العامة بدون الاهتداء الى الولاية
لا تنفعه فى الآخرة.

وفى خبر: من اصبح من هذه الامّة لا امام له من الله ظاهر
عادل اصبح ضالاً تائهاً، وان مات على هذه الحالة مات ميتة كفرٍ و
نفاقٍ، وهو ايضاً يدلّ على ان الاسلام و احكامها لا يكفى فى النجاة
بدون الاهتداء الى الامام الظاهر العادل و البيعة معه البيعة الخاصة،

والاخبار الدالة على ان الحجّة لا تقوم على الناس الاّ بامامٍ حىّ يعرف، تدلّ على لزوم الاهتداء الى الامام.
والآيات الدالة على لزوم الكون مع الصادقين ولزوم ابتغاء الوسيلة الى الله ولزوم الاقتداء وكون الرسالة ليست الاّ الانذار والهداية للولاية والاخبار الدالة على ان المعرفة والعبادة والعلم لا تكون الاّ بالائمة عليه السلام.

وانّ الولاية هي دليل المعرفة، وانّ الرسالة واحكامها حجاب الله تدلّ على لزوم الاهتداء الى الامام عليه السلام، والاخبار الدالة على وجوب التفر بعد وفاة الامام عليه السلام وانّ التّافرين فى عذر ماداموا فى الطلب، والمنتظرين فى عذر ماداموا فى الانتظار تثبت المدعى، و الاخبار الدالة على منع التّفيسير بالرأى ومنع العمل بالرأى ومنع ومنع الرأى و القياس ترشد اليه .

﴿وَمَا أَعْجَلَكَ﴾ عطف على قوله تعالى: يا بنى اسرائيل فانه على كونه حكاية قوله تعالى الماضى كان بتقدير القول كأنه قال: قلنا يا بنى اسرائيل، وقلنا ما اعجلك، او عطف على كلوا سواء كان النداء الأوّل للماضين او للحاضرين كأنه قال: انجيناكم من عدوكم قائلين كلوا.

وقائلين ما اعجلك ﴿عَنْ قَوْمِكَ يَمْوَسَى﴾ قيل: كانت المواعدة ان يوافى الميعاد هو وقومه، وقيل: مع جماعة من وجوه

قومه فتعجل هو وسبقهم الى الميقات وهم كانوا على اثره جائين الى الميقات .

و هذا موافق لظاهر قوله: ﴿ قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَى أَثَرِي ﴾ او كان المواعدة ان يوافق هو وقومه وسبقهم موسى عليه السلام وخلف عليهم هارون عليه السلام فتخلف القوم من اول الامر عن اللّحوق به، او المعنى ما عجلك الى الميقات مفارقاً عن قومك ومتجاوزاً عنهم فان بقاءك بينهم وتوجهك اليهم يحفظهم من شرّ الشيطان ويبقيهم على الدّين، ورفعك يدك عنهم يخلّ بهم ويفسدهم.

و على هذا كان معنى قوله تعالى: قال هم اولاء على اثرى هم باقون على سنتى و كأنه عليه السلام خرج من غير تعيين الله وقتاً للميعاد و لم ينتظر عليه السلام تعيين الله فلامه تعالى وانكر عليه تعجيله ورفع يده عن قومه فى غير وقته فأجاب عليه السلام عن رفع يده عنهم بانهم باقون على سنته او جاؤون على عقبه يعنى ما عليهم من بأسٍ من رفع يده عنهم خصوصاً مع استخلاف هارون عليهم.

و قدّم الجواب عن خروجه من بين القوم لانّ النّبىّ شأنه الاهتمام بأمر القوم ومراقبة احوالهم، ورفع اليد عنهم والخروج من بينهم خلاف شأن نبوتّه، واللّوم عليه فيه اشدّ من كلّ شيءٍ و اجاب عن عجلته بانّ العجلة كانت للشّوق الى رضا ربّه لامن غمّ الوقوف فى قومه ومن هوى نفسه بطلب كونها مرضيّةً عند ربّه والاول

مرضى للرب مقبول.

و الثانيان مبعوضان غير مقبولين فقال ﴿وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ ﴿فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ﴾ اي من بعد خروجك من بينهم يعنى صار عجلتك سبباً لفتنة قومك باستحقاقهم لذلك باختيارهم الغواية لعدم كونك فيهم وعدم بقاء حافظيتك لهم و قدمضى فى سورة البقرة و سورة الاعراف حكايتهم و حكاية السامري و عجله.

﴿وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ﴾ يعنى اضللناهم بسبب السامري لکنه اسنده الى السامري للاشعار بصحة نسبة الاضلال الى السبب مثل صحة نسبته الى الفاعل و لانه افاد بنسبة الفتنة الى نفسه نسبة الاضلال الى نفسه.

﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا﴾ و انما غضب لله لانحرافهم عن الله و تحسر عليهم لابطالهم يضاعتهم التي هي الايمان لان كل نبي اب شفيق لامته والامة اولاد اعزاء عليه وايمانهم بمنزلة الصحة الكاملة لهم، و نقصان ايمانهم و بطلانه بمنزلة المرض والهلاكة و حال النبي فى الصحة و المرض والهلاكة لامته حال الاب الشفيق بالنسبة الى اولاده بل اشد منه بمراتب عديدة.

﴿قَالَ يَاقَوْمِ اشفاقاً عليهم: ﴿أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا﴾ بان اخبرتكم بوعدده و انه وعدنى اعطاء التوراة التي فيها

جميع ماتحتاجون اليه ﴿أَفْطَالَ عَلَيْكُمْ أَلْعَهْدُ﴾ المراد بالعهد الوعد المذكور اى افضال مدّة الوعد؟

او المراد به عهد الملاقة اى افضال عليكم فراق العهد؟ فأسقط الفراق لوجود القرينة ﴿أَمْ أَرَدْتُمْ﴾ بل ليس الامر كذلك و اردتم ﴿أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ استعمال الارادة فى مالايراد اصلاً اشعار بان اعمالكم آثار ارادة مالايريده عاقلٌ وكناية عن عدم العقل و الشعور.

﴿فَأَخْلَفْتُمْ مَّوْعِدِي﴾ الاخلاف فى المستقبل كالكذب فى الماضى و المعنى اخلفتم عن الطور الذى كان موعدى و موعدكم، على ان يكون القوم اجمعهم او وجوههم وعدوه اللّٰحق به فى الطور كما مضى فى معنى هم اولاء على اثرى.

او المعنى اخلفتم وعدكم لى باللّٰحق بى، او بالثبّات على الدّين واتباع هارون، او بحسن الخلافة لى بعدى حتّى ارجع اليكم. ﴿قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا﴾ قرئ بفتح الميم وضمّها وكسرّها والثلاثة مصادر ملك يعنى لو خلينا و مالكيّتنا و اختيارنا لما اخلفنا لكنّ السّامرىّ بتسويله اخذ منا تملّكنا و اختيارنا.

﴿وَلَكِنَّا حُمِلْنَا﴾ قرئ بضمّ الحاء و تشديد الميم و فتحها وتخفيف الميم ﴿أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ﴾ يعنى حملنا اثقالاً هى

بعض من حلّى القبط التي استعرناها للعرس او للعيد ثم خرجنا من دون ردها او اخذناها مما القاه البحر على الساحل بعد غرقهم. او حملنا اثقالاً وآثاماً لاجل حلّى القوم التي اعرناها وخنّا في عدم ردها فخذ عنا بسبب الخيانة عن ادياننا فسألنا السامريّ ان نقذفها في النار ليصنع لنا آلهاً.

﴿فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ﴾ اي مثل القائنا الحلّى في النار ﴿الْقَى السَّامِرِيُّ﴾ مامعه لنظنّ انه منّا، او كذلك القى السامريّ قبلنا لنتبعه فاتبعناه، والتقينا.

و قيل: انه كلام من الله معطوف على كلامهم و يؤيده قوله تعالى ﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً﴾ فانه لو كان من كلامهم لكان ينبغي ان يقولوا فأخرج لنا، او هو من كلامهم و قوله: فأخرج لهم عجلاً جسداً من كلام الله، وفي ابدال جسداً اشعار بانّ العجل لم يكن عجلاً حقيقة بل كان جسداً مثل جسد العجل بلاروح ﴿لَهُ وَخُوارٍ﴾ اي صوت البقر ﴿فَقَالُوا﴾ اي السامريّ ومن كان شريكه ﴿هَذَا﴾ العجل ﴿الْهَكْمُ وَالْهَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ﴾ عطف على هذا الهكم ومن كلام السامريّ وشركائه اي نسي موسى انه آلهه و آلهكم وذهب يطلب الآله.

او نسيه هيهنا و ذهب يطلبه في موضع آخر، او نسي الآله انه وعد موسى عليه السلام ان يظهر عليه من الشجرة في الطور وظهر ههنا من العجل.

او هو من قول الله ومعطوف على قالوا، او اخراج لهم عجلًا
و المعنى نسي السامريّ ايمانه بموسى ﷺ او دلائل نبوة موسى ﷺ و
آلهية الاله، او نسي دلالة حدوث العجل على انه مصنوع غير
معبود.

﴿أَفَلَا يَرَوْنَ﴾ استفهام للتوبيخ على عبدة العجل يعنى الّا
يتفكرون فلا يرون ﴿أَلَا يَرْجِعُ﴾ اى انه لا يرجع ﴿إِلَيْهِمْ قَوْلًا﴾
وجواباً ﴿وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾ قيل: انّ السامريّ بعد
مامضى من ذهاب موسى ﷺ عشرون يوماً قال: هذه الاربعون التى
وعدكم موسى ﷺ عشرون ليلاً و عشرون يوماً و أخطأ موسى ﷺ و
لم يرجع اليكم و خدعهم.

و قيل: لما تأخر عن الثلاثين خدعهم لانه كان موعدة
الثلاثين، و قيل: انه بعد ما مضى من ذهابه خمسة و ثلاثون خدعهم
وصنع لهم العجل فى السادس و الثلاثين و السابع و الثامن و
دعاهم الى عبادته فى التاسع و جاء موسى ﷺ بعد استكمال
الاربعين.

و قيل: كان السامريّ من اهل كرمان و كان مطاعاً فى
بنى اسرائيل.

وقيل: كان من قرية يعبدون البقر فكان حبّ ذلك فى قلبه،
وقيل: كان من بنى اسرائيل فلما جاوز البحر نافع فلما قالوا: اجعل لنا

الهاً كما لهم آلهة اغتتمها و اخرج لهم العجل و دعاهم اليه.
 ﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ﴾ اي من قبل عود
 موسى ﷺ اليهم، او من قبل دعوة السامريّ الى عبادته حين ظهوره،
 او من قبل عبادتهم له بعد دعوة السامريّ ﴿يَقَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ
 بِهِ﴾ الفتن الاحراق، و الفتنة الاختبار، والاعجاب بالشيء،
 والضلال، والاثم، والكفر، والفضيحة، والعذاب، واذابة الذهب،
 والاضلال، والجنون، والمحنة، و الايقاع فى الاختلاف، و الايقاع
 فى الفتنة.

والكلّ مناسب ههنا الاّ انه لا بدّ فى بعض المعانى من جعل
 الماضى بمعنى المستقبل.

﴿وَإِنَّ رَبَّكُمْ﴾ الذى يستحقّ العبادة ﴿الرَّحْمَنُ﴾ الذى
 قوام كلّ شيء و وجوده و بقاؤه و وجود ما يحتاج اليه به
 ﴿فَاتَّبَعُونِي﴾ كما استخلفنى عليكم موسى ﷺ ﴿وَاطِيعُوا أَمْرِي﴾
 فأتى من جانب هذا الرحمن ادعوكم و آمركم و المقصود اعتبار
 مفهوم المخالفة من تعليق الفعل على المفعول الخاصّ بقرينة المقام
 كأنه قال: فاتّبعونى لا السامريّ واطيعوا امرى لا امر السامريّ.

﴿قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ﴾ اي ثابتين على العجل
 يعنى على عبادته ﴿حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ﴾ فننظر انّ هذا هو
 آلهه كما قال لنا السامريّ، او ليس هذا آلهه و قدكذب لنا السامريّ،

وكان هارون عليه السلام بعد ما نصحهم و لم يقبلوا منه قد اعتزلهم في اثني عشر الف رجع موسى عليه السلام وسمع الصياح منهم اذ كانوا يرقصون حول العجل و يضربون الدفوف و المزامير و استقبله هارون عليه السلام القى الالواح من شدة الغيظ و عاتب هارون و اخذ برأسه و لحيته كما في الآية يجزه اليه و ﴿ قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا إِلَّا تَتَّبِعَنِ ﴾ من ان تتبعنى و لفظة لا مزيدة نظيرة ما منعك ان لا تسجد يعنى ما منعك من اتباعى فى البغض فى الله و المقاتلة مع عابدى العجل بعد ان لم يقبلوا نصحك او من اللّحوق بى و المفارقة عنهم.

﴿ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴾ لك بالخلافة و الاصلاح و عدم اتّباع سبيل المفسدين، و لما كان موسى عليه السلام اخذه البغض فى الله و لم يكن الباكون قابلين لومه عليه السلام و عتابه عليه السلام توجه الى هارون عليه السلام و عاتبه على فعل القوم و فى الحقيقة عتابه كان عتاباً لهم فان لومه عليه السلام هارون عليه السلام على عدم مفارقتهم لوم و تغيير لهم على حالهم التى تستدعى الخروج من بينهم.

﴿ قَالَ ﴾ هارون عليه السلام ﴿ يَبْنَؤُمَّ ﴾ كان اخاه لامه و ابيه لكنه اضافه الى الام استعطافاً.

﴿ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ ﴾ ان كنت لحقت بك او قاتلتهم ﴿ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴾ يعنى

لو كنت فارقتهم او قاتلتهم لتفرقوا باللحوق بى والبقاء على عبادة العجل.

﴿وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي﴾ بالخلافة والاصلاح، ولماسكت عنه الغضب وكسر سورته باستعطاف هارون عليه السلام و الاعتذار عما رآه موسى عليه السلام خلافاً اقبل على السامري و ﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَسَامِرِيُّ﴾ اى ماصنعك؟ وكيف صنعته؟

فهو سؤال عن كيفية صنعته و لذلك اجابه بها و ﴿قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ﴾ من اجزاء الملكوت او الملك المحكوم بالملكوت ﴿فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ﴾ يعنى انى بصرت بجبرئيل و عالمه فقبضت قبضةً من عالمه الذى هو الملكوت من تراب قدم جبرئيل او من تراب قدم رمكة ^(١) جبرئيل من عالم الملكوت او من عالم الملك لكنه صار بعد التأثير بقدم جبرئيل او قدم رمكته محكوماً بحكم الملكوت و كان تأثيره ان يحيى ويتحرك كل ما ذرّ ذلك التراب عليه.

﴿فَنَبَذْتُهَا﴾ فى العجل فتحرك و خار ﴿وَكَذَلِكَ﴾ اى مثل القبض من اثر الرسول والحال انه لا ينبغي لى ان اقبض وسوّلت لى نفس ذلك حتى قبضتها ﴿سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي﴾ فى صنع العجل و ذرّ التراب عليه و زينته لى.

١ - الرمكة = الفرس - الاثنى من البراذين.

﴿قَالَ﴾ اذا سوّلت لك نفسك ﴿فَاذْهَبْ﴾ من عندي، او من ديني، او من البلد، او من بين الناس ﴿فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ أن تقول ﴿اذا رأيت احداً من الناس﴾ ﴿لَا مِسَاسَ﴾ عقوبةً على فعلك و ذلك لانه اذا ماسك احد حممت انت و من مسك كما قيل. و قيل: كان هذا باقياً في اولاده اذا ماس واحد منهم احد من الناس حمّا.

و قيل: ان موسى عليه السلام امر الناس بامر الله تعالى ان لا يخالطوه و لا يؤانسوه و لا يؤاكلوه تضييقاً عليه فصار السامري يهيم في البرية مع الوحش و السباع ﴿وَإِنَّ لَكَ﴾ اي لعذابك ﴿مَوْعِدًا لَّنْ تُخْلَفُهُ﴾ يعني لن يخلف الله ذلك الوعد لك.

هذا على قراءة البناء للمفعول و اما على قراءة البناء للفاعل من باب الافعال فالمعنى لن تخلف انت ذلك الموعد و تنجزه، و قرئ بالنون على حكاية قول الله تعالى، او على جعل نفسه عليه السلام بمنزلة الله تعالى لكونه رسولاً منه و كون قوله و فعله قول الله و فعله.

﴿وَأَنْظُرُهُ إِلَىٰ آلِهَتِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا﴾ اي مقيماً على عبادته ﴿لنُحَرِّقَنَّهُ﴾ قرئ من باب التفعيل بمعنى احرقه بالنار، و قرئ لنحرقنه من حرقه يحرقه من باب نصر بمعنى برده و حك بعضه ببعض و على الاول يدل الاحراق على انه صار حيواناً

كما روى أنه بعد ما ذرّ التراب عليه تحرّكوا وابتعدوا وابتعدوا.
و على الثاني يدلّ برده على أنه كان باقياً على ذهبته ﴿ثُمَّ
لَنَنْسِفَنَّهٗ﴾ لنذرينه ﴿فِي أَلِيمٍ نَسْفًا إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ﴾ مستأنفة
جواب للسؤال عن علة الحكم والمعنى نحرقة لأنه ليس آلهاً وإنما
آلهكم الله أي المسمّى بالله الدائر على السنة الجميع ﴿الَّذِي لَا
إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ وهو صفة بيانية و تصريح بحصر الالهة فيه و نفى
الالهة من غيره.

﴿وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ و هو كناية عن احاطة علمه
بالاشياء و لما كان علمه تعالى ذا مراتب و مرتبة منه عين ذاته و
هي مرتبة الغيب التي لاخبر عنها ولا اثر فلا كلام لنا فيها، و مرتبة
منه فعلة الذي يعبر عنها بالمشيئة والحق المخلوق به و تلك جامع
لجميع الموجودات بوجوداتها لابطودها و تعيّناتها.

فإن الحدود و التّعينات اعدام لا طريق لها الى ذلك العالم و
مرتبة العالم و مرتبة منه الاقلام العالية و حكمها حكم المشيئة، و
مرتبة منه النفوس الكليّة، و مرتبة من النفوس الجزئية، و مرتبة منه
الوجودات الطبيعيّة.

و كل مرتبة من المراتب العالية علم له تعالى بجميع مادونها
فإنّ جميع مادونها مجتمع بوجوداتها لابطودها في المرتبة
العالية، و كما أنّها علم بجميع مادونها علم له تعالى بنفس تلك

المرتبة، وكونها علماً بما دونها هو العلم السابق على المعلوم،
وكونها علماً بنفسها هو العلم الذي يكون مع المعلوم.

و عالم الطبع بوجوده علم له تعالى بالعلم الذي يكون مع
المعلوم فكل شيء معلوم له تعالى بالعلوم السابقة و معلوم له
تعالى بوجوده الخاص به الذي هو علمه تعالى به.

﴿كَذَلِكَ الْقِصَصَ الَّذِي قَصَصْنَا عَلَيْكَ نَقْصُ﴾ بعد ذلك
﴿عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ﴾ اي انباء الوقائع التي سبقت من
وقائع الانبياء ﷺ و غيرهم ﴿وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا﴾ اي
سبب تذكرٍ للامور الماضية و هو الولاية التي بها يتذكر جميع
مراتب الوجود وجميع ما في كل مرتبة يعنى نقص عليك والحال انا
اعطيناك الولاية التي بها تستغنى عن القصص.

اوالمراد بالذكر القرآن، او الصيت والذكر الجميل، او المراد
بالذكر قصص الاخبار الماضية و المقصود انا آتيناك هذا الذكر من
لذنا لا من لدن الوسائط.

﴿مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ﴾ من موصولة او شرطية والجملة صفة
ذكراً او حالاً او مستأنفة جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ والضمير المجرور
راجع الى الذكر بمعانيه، او الى القصص، او الى الله تعالى لان من
أعرض عن كل.

﴿فَإِنَّهُ يُحْمَلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا﴾ الوزر بالكسر الاثم

والتَّحْمِلَ وَالْحَمْلَ الثَّقِيلَ.

﴿خَالِدِينَ فِيهِ﴾ جمع الضمير وافراده فى سابقه باعتبار لفظ من ومعناه، والمراد انهم خالدون فى عذاب ذلك الوزر والتار اللازمة له.
 ﴿وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا﴾ يعنى ان الانسان واقع بين دارى الرحمن و الشيطان ومن توجه الى الولاية خروج من القوة الى الفعليات الولوية الرحمانية المورثة لدخول الجنان.
 ومن أعرض عن الولاية خرج من القوة الى الفعليات الشيطانية لخروجه لامحالة من القوة الى الفعليات بالتدرج وعدم الفصل بين الفعليات الولوية و الفعليات الشيطانية.

و الفعليات الشيطانية حمل ثقيل على الانسان سائق له الى التيران فبئس الحمل تلك الفعلية يوم القيامة حملاً.
 ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ﴾ بدل من يوم القيامة ويكون المراد بالنفخ نفخ الاحياء و قرئ ينفخ بالياء مبنياً للمفعول ومبنياً للفاعل، وتنفخ بالنون اسناداً للفعل الى الامر تفخيماً للفعل او للفاعل، والصور قرن له بعدد كل نفس ثقبه.

﴿وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ﴾ و قرئ بالياء مبنياً للمفعول والمجرمون بالرفع وهو عطف على يحمل، واكتفى عن العائد باظهار المجرمين فان المراد بهم هو من أعرض عن الذكر ووضع الظاهر موضع المضمرة تصريحاً بوصف ذم لهم واشعاراً بعلة الحكم، او عطف على ساء لهم حملاً او على ينفخ فى الصور،

و يكون قوله تعالى.

﴿يَوْمَ مَسَدٍ﴾ حينئذٍ تأكيداً فإنه يكون التقدير يوم نحشر
المجرمين يومئذٍ ﴿زُرْقًا﴾ أى زرق العيون فإن الزرقة اسوء الوان
العين، او عمياً فإن الزرقة تستعمل بمعنى العمى.

و قيل: عطاشاً فإن العطشان يميل لون عينيه الى الزرقة
﴿يَتَخَفَتُونَ﴾ أى يتسارون والجملة حال متردفة او متداخلة او
صفة لزرقاً او مستأنفة أى يقولون سرّاً ﴿بَيْنَهُمْ﴾ لشدة الخوف
وعدم قدرة نفوسهم على اجهار الصوت او لخوف اطلاع الحفظة
على مكالمتهم لانهم لا يتكلمون الا اذن له الرحمن، او لشدة الخوف
و الدهشة يظنون ان الاجهار يصير سبباً لعذاب آخر.

﴿إِنْ لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا﴾ أى فى الدنيا، او فى القبور، او بين
النفختين، ينسون مدة لبثهم، او يقللون مدة لبثهم فى تلك
المذكورات لطول مدة عذابهم، والتعير بالعشر للتقليل لعدم يقينهم
بالعشر.

و لذلك يقول الامثل منهم: ان لبثتم الا يوماً ﴿نَحْنُ أَعْلَمُ﴾
منهم ومن الحفظة ﴿بِمَا يَقُولُونَ﴾ بقولهم تخافتوا او اجهروا، او
بالذى يقولونه من تعيين مدة لبثهم ﴿إِذْ يَقُولُ امْثَلُهُمْ﴾ أى افضلهم
﴿طَرِيقَةً﴾ سيرة لكونه اعقلهم فان السيرة الفاضلة لا تكون الا عن
العقل الكامل.

﴿إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا﴾ لَانَّ أَيَّامَ الدُّنْيَا وَإِنْ كَانَتْ بِالنَّظَرِ إِلَى عَرْضِ الزَّمَانِ مُتَعَدِّدَةً مُتَكَثِّرَةً وَكَذَلِكَ أَيَّامُ الْقَبْرِ وَالْبَرْزَخِ وَالْأَيَّامِ بَيْنَ التَّفْخِيتَيْنِ لِكُنْهَافَا بِالنَّظَرِ إِلَى مَا فَوْقَهَا فِي الطُّوْلِ لَيْسَتْ إِلَّا يَوْمًا وَاحِدًا وَلِذَلِكَ نَسَبَهُ إِلَى الْإِمْتِلِ، لَانَّ حُدُودَ الْكَثْرَاتِ تَرْتَفِعُ وَتَسْتَهْلِكُ بِالنَّظَرِ إِلَى مَا فَوْقَهَا.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ﴾ عَطْفٌ عَلَى قَوْلِهِ كَذَلِكَ نَقَصَ فَانَّهُ يَشْعُرُ بِسُؤَالِهِ ٩ أَوْ سُؤَالِهِمْ عَنِ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ فَكَانَتْهُ قَالَ: تَسْأَلُ عَنِ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَ يَسْأَلُونَكَ ﴿عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ﴾ هُوَ جَوَابٌ شَرْطٍ مُقَدَّرٍ أَوْ بِتَقْدِيرِ فَعَلٍ بَعْدَ الْفَاءِ حَتَّى لَا يَلْزِمَ عَطْفَ الْإِنْشَاءِ عَلَى الْخَبَرِ .

وَالتَّقْدِيرُ إِذَا سَأَلُوكَ فَقُلْ أَوْ يَسْأَلُونَكَ فَأَقُولُ قُلْ فِي جَوَابِهِمْ ﴿يَنْسِفُهَا﴾ يَقْطَعُهَا أَوْ يَدْكُهَا فَيَجْعَلُهَا كَالرَّمَالِ تَذْرُوهَا الرِّيَّاحُ ﴿رَبِّي نَسْفًا﴾ عَظِيمًا لَا يَبْقَى مِنْهَا أَثْرٌ.

قِيلَ: إِنْ رَجُلًا مِنْ ثَقِيفٍ سَأَلَ كَيْفَ تَكُونُ الْجِبَالُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَانَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يَسْأَلَ عَنْهَا خُصُوصًا بَعْدَ مَا اشْتَهَرَ بَيْنَهُمْ أَنَّ الْأَرْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَكُونُ مُسْتَوِيَةً لَيْسَتْ فِيهَا تَلَالُ وَوَهَادُ.

﴿فَيَذَرُهَا﴾ الضَّمِيرُ رَاجِعٌ إِلَى الْجِبَالِ بِاعْتِبَارِ مَحَلِّهَا مِنْ قَبِيلِ الْإِسْتِخْدَامِ، أَوْ رَاجِعٌ إِلَى الْأَرْضِ الْمُسْتَفَادَةِ بِالِاتِّزَامِ ﴿قَاعًا﴾ الْقَاعُ الْأَرْضُ الْمَطْمِئِنَّةُ السَّهْلَةُ قَدْ أَنْفَرَجَتْ عَنْهَا الْجِبَالُ وَالْأَكَامُ ﴿صَفْصَفًا﴾ الصَّفْصَفُ الْمُسْتَوِيَةُ مِنَ الْأَرْضِ.

﴿لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا﴾ انحداراً بسبب الوهاد ﴿وَلَا أَمْتًا﴾

اي مترفعاً، والعوج ما انخفض من الارض، والأمت ما ارتفع منها.

﴿يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ﴾ الذى يدعوهم الى الجنة و الجحيم

بخلاف يوم الدنيا فانه لا يتبع اكثرهم فيه الداعى و من يتبع منهم للداعى

لا يكون اتباعه او وجوده او الداعى فى نظره الا معوجاً.

﴿لَا عِوَجَ لَهُ﴾ الجملة حالية او مستأنفة، و على تقدير الحالية فهو

حال من الداعى او من فاعل يتبعون.

و الضمير المجرور اما للاتباع او للداعى ولا بد من تقدير العائد اذا كان

حالا من فاعل يتبعون او من الداعى، و كان ضمير المجرور للاتباع.

فان الداعى يومئذ لا يكون فيه عوج لافى نفس الامر ولا فى

انظارهم، و اتباعهم يكون غير معوج والمدعوون ايضاً لا اعوجاج

فيهم.

فانهم كالاراضى يكونون مستويين برفع جبال الانانيات

عنهم وارتفاع النفاق عن وجودهم، فانه كما يندك جبل الارض

الطبيعية يومئذ يرتفع جبال الانانيات والتقييدات عن العالم الصغير.

﴿وَوَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ﴾ قدمضى تحقيق معنى الخشوع و

الفرق بينه و بين الخضوع و التواضع و ان الكل متقارب المفهوم

وان الخشوع حالة حاصلة من امتزاج المحبة و ادراك الهيبة بالنسبة

الى من يتخشع له لكن المحبة و اللذة فى الخشية غالبية و فى

الخضوع غير غالبية، و في التواضع العظمة و الهيبة غالبية.
و قد ينسب الخشوع الى الصوت لظهوره به و قد ينسب الى
البدن لذلك و الجملة عطف على قوله لا عوج له او على يتبعون
الداعي و التفاوت بالاسمية و الفعلية، او بالاستقبال و المضى
للاشعار بان الاصوات كانت خاشعة للرحمن في الدنيا كما صارت
خاشعة في ذلك اليوم لكن ما كان خشوعها ظاهراً في الدنيا و في
ذلك اليوم ظهر خشوعها، او الجملة حال بتقدير قد.

﴿لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾ الهمس الصوت الخفي
وكل خفي او اخفي ما يكون من صوت القدم.
﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ﴾ الجملة مستأنفة جواب
لسؤال مقدر او حال ﴿إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ اي الا شفاعته
من اذن او لا تنفع الشفاعته احداً الا من اذن في شفاعته او من احد
الا ممن اذن او لاحد الا لمن اذن له الرحمن.

و قدمضى في سورة البقرة و غيرها احتياج الشفاعته الى
الاذن من الله او من خلفائه المأذونين منه بلا واسطة او بالواسطة؛
وان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر و الفتيا للناس و القضاوات
و المحكمات و امامة الجماعة و الجمعة و غير ذلك مما يرجع الى
العلماء كلها شفاعات و لا تصح الا ممن اذن له الرحمن.
و المتصدى لها من غير اجازة و اذن من الله ابغض الخلق الى

الله، اعاذنا الله من شرور نفوسنا.

﴿وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ الجارّ والمجرور امّا لغو وصلة رضى اى رضى لاجله قولاً من الشّافع او فى حقّه قولاً من الشّافع، او لاجله قولاً منه فى الشّفاعه.

او مستقرّ حال من قولاً اى رضى قوله سواء كان شافعاً او مشفقاً له، و تنكير قولاً لتغليب جانب الرّجاء يعنى اذا كان الانسان بحيث يرضى الله منه قولاً حقيراً ينفع الشّفاعه فى حقّه او ينفع شفاعته فى حقّ الغير.

﴿يَعْلَمُ﴾ الله ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ اى ما بين ايدى المتّبعين للدّاعى او ما بين ايدى من اذن له الرّحمن ﴿وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ من احوالهم الآتية و الماضيه و من الدّنيا والآخرة او من الآخرة و الدّنيا على اختلاف تفسيرهما بالدّنيا و الآخرة او بالآخرة و الدّنيا.

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ﴾ اى بالله او بما بين ايديهم وما خلفهم ﴿عِلْمًا وَعَنْتِ الْوُجُوهُ﴾ خضعت او صارت اسيراً بمعنى انّ صاحبى الوجوه قد ذلّوا و خضعوا لكنّه ادّاه بالوجوه لظهور الاستسلام و الانقياد بالوجوه.

﴿لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ﴾ علق الفعل على وصف الحيوة والقيوميّة المطلقة للاشعار بانّ الحيوة المطلقة خاصّة به، وكذا القيوميّة المطلقة، وللإشارة الى علّة الحكم فانّ الحىّ المطلق و الحيوة المطلقة تقتضى الاحاطة بجميع اصناف الحيوة الجزئيّة و القيوميّة

تقتضى الاحاطة و التسخير لجميع ماتقوم بالمقوم.
 ﴿وَقَدْ خَابَ﴾ عما رجاه عباد الله من ثوابه وقربه ﴿مَنْ
 حَمَلَ ظُلْمًا﴾ عظيماً هو جحود الولاية او الاشراك بها بقريظة قوله
 فى مقابله.

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾ بالايمان
 الخاص والبيعة الخاصة الولوية وقبول الدعوة الباطنة فان الايمان
 العام وقبول الدعوة الظاهرة لايتجاوز اثره عن الدنيا وانما الثواب
 على الايمان الخاص وقبول الولاية، ولاشك ان الخيبة ليست الا
 من الثواب فى الآخرة فيكون قوله تعالى.

﴿فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا﴾ مشيراً الى الظلم والهضم
 فى الآخرة، والهضم الهجوم، والهبوط، والظلم، والغصب، والكسر،
 وقرئ فلا يخف مجزوماً.

﴿وَكَذَلِكَ﴾ اى مثل انزالنا اخبار القيامة والوعيد منها
 بالقرآن العربى ﴿أَنْزَلْنَاهُ﴾ اى القرآن جملةً او قرآن هذه السورة
 ﴿قُرْءَانًا عَرَبِيًّا﴾ بلغة لعرب او مشتقاً على الآداب و العلوم
 لاعجمياً و لااعرابياً لا يكون فيه آداب وعلوم والجملة عطف على
 جملة عنت الوجوه.

﴿وَصَرَّفْنَا﴾ كررنا ﴿فِيهِ مِنْ أَلْوَعِيدِ﴾ بالفاظٍ مختلفةٍ و
 متواضعةٍ و امثالٍ متكررةٍ متخالفةٍ ﴿لَعَلَّهُمْ﴾ اى المجرمون او العرب

او النَّاسِ ﴿يَتَّقُونَ﴾ يصيرون صاحبى تقوى او يتَّقون ما يوعدون او المعاصى ﴿أَوْ يُحَدِّثُ﴾ القرآن العربى ﴿لَهُمْ ذِكْرًا﴾ اى تذكر الامور الآخرة و اشتياقاً اليها.

اعلم، ان الانسان بل جل الحيوان خروجه من القوى الى الفعليات بل بقاءه فى هذه الحيوه ليس الا بالخوف و الرجاء و التوبه و الانابه و الزكوة و الصلوة و البراءة و الولاية و الخلع و اللبس و التصرم و التكون و الادبار و الاقبال و التخليه و التحليه و البغض و الحب و الدفع و الجذب و التقوى و الطاعة و غير ذلك من الاسماء الدالة على هذين المعنيين، فقله تعالى: لعلمهم يتَّقون، اشارة الى البراءة و قوله تعالى او يحدث لهم ذكراً اشارة الى الولاية.

﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ﴾ عطف على قوله عنت الوجوه و تفريع عليه و المقصود انه بقيوميته مستعل على كل شىء وهو الملك المالك على الاطلاق و الحق الذى لا شوب بطلان فيه الاقتضاء القيومية ذلك فلا تسأل منه شيئاً فانه بقيوميته و علوه يعلم و يعطى كل ما ينبغى ان يسأل سئل ام لم يسأل.

﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ﴾ مخصوصاً ﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾ يعنى لا تسأل القرآن قبل ان نوحيه او يقرئه جبرئيل عليه السلام فانا اعلم بمصالح نزوله و وقته، او لا تعجل بقراءته مع الملك الموحى قبل اتمام الملك قراءته، او لا تعجل بقراءته على

اصحابك قبل اتیان وقت حکمه او قبل بیان مجمله.
﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ بوقت حکم القرآن وبیانه، او
بتفصیل اجماله او مطلقاً ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا﴾ عطف علی قوله كذلك
انزلناه.

والمقصود انا انزلناه قرآناً عربياً وصرّفنا فيه من الوعيد
لعلهم يتقون لكنهم ينسون لانا قد عهدنا الى آدم عليه السلام ايهم فهو عطف
فيه معنى التعليل او عطف على لاتعجل باعتبار القسم المقدر.

فان هذه اللام هي اللام المشعرة بالقسم والمعنى لاتعجل
بالقرآن ولاتنس العهد والوصية التي اوحيها لك بالتوانى لانا
قد عهدنا إلى آدم من قبل اي من قبل هذا الزمان، او من قبل
خلق بنى آدم، او من قبله نزوله الى الدنيا.

﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ فابتلى ببلاء عظيم فلاتنس
فتبتلى مثل ابتلائه والمراد بالعزم الثبات والتمكن فى الامر ﴿وَ﴾
اذكر إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم حتى تعلم تكريمنا له
وابتلاءنا بسبب النسيان حتى تكون على حذر من النسيان وعدم
العزيمة.

﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى﴾ عن السجود او عن المطاوعة
﴿فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا﴾
يعنى فلاتكونا بحيث تؤثر وسوسته فيكما.

فانّ المراد نهيهما لانهيهِ ﴿مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾ افراد الضمير الاشعار بانّ المرأة و سعادتها تابعتان لشقاء المرء وسعادته، ولمحافظة رؤس آلاى، او لانّ المراد بالشقاء التعب فى طلب المعاش فانّ وسوسته صارت سبباً لهبوطهما الى الارض واحتياجهما الى الماء كؤل والمشروب والملبوس والمسكون، وتعب ذلك كلّه على الرّجال لاالنساء.

و يؤيدّ هذا المعنى قوله تعالى: ﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ﴾ قرئ انك بفتح الهمزة عطفاً على ان لا تجوع.

وقرئ انك بكسر الهمزة عطفاً على ان لك ان لا تجوع، وقوله ان لك ان لا تجوع، استيناف بيانى فى مقام التعليل.

﴿فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ﴾ القى اليه وسوسته ﴿قَالَ﴾ بيان لوسوسته ﴿يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ﴾ اى الشجرة التى صار الاكل منها سبباً للخلد فالاضافة لادنى ملابسة ﴿وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ﴾ عطف على شجرة الخلد او على الخلد فقبحا قوله وغراً به.

﴿فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لُهُمَا سَوْءٌ تَهُمَا﴾ قد سبق فى سورة البقرة عند قوله تعالى ولا تقربا هذه الشجرة تحقيق الشجرة المنهية وكيفية اغترارهما بقول ابليس.

﴿وَطَفِقًا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ﴾ ای یلصقان
 على بدنهما من ورق اشجار الجنة، ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ﴾ خالف
 امر ربّه امره التكوينيّ او امره التّكليفىّ الذى كان اولى له.
 ﴿فَعَوَى﴾ فضل الطّريق الذى كان بالفطرة عليه.

اعلم، انّ نسبة العصيان الى آدم عليه السلام مع انه كان نبياً معصوماً
 عن الخطاء انما كانت بملاحظة انحرافه عن فطرة التّوحيد الّتى كانت
 الاشياء كلّها مفطورة عليها.

و هذا ليس معصيةً منافيةً للعصمة لانه كان بأمره تعالى و
 رضاه او كانت بملاحظة تركه دار التّوحيد و توجّهه الى الكثرات و
 قد امره الله تعالى بالبقاء على التّوحيد و عدم الالتفات الى الكثرات
 لكونه اولى به من الالتفات الى الكثرات و ان كان الاولى بنظام
 العالم و ايجاد بنى آدم توجّهه الى الكثرات، و تسميته عصياناً
 لمخالفته الامر الاولوىّ الذى كان اولى بالنسبة الى حاله، و هذا
 ايضاً لا ينافى عصمته .

و فى خبر: انّ نهيه كان فى الجنّة لافى الدّنيا و قبل كونه حجّة لابعده
 والمنافى لعصمته هو عصيانه فى الدّنيا و بعد كونه حجّةً.

و فى خبر: انّ المنافى للعصمة هو الكبيرة او الصّغيرة بعد
 كونه حجّةً لاالصغيرة قبل كونه حجّةً، و فى خبر: انّ الله نهى عن
 قرب شجرة بعينها و وسوس الشّيطان اليه فى شجرة اخرى من

جنسها، وعصيانها كان بغروره بقول الشيطان.
﴿ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا
جَمِيعًا﴾ يعنى قبل الاجتباء فان توبته كانت فى الدنيا، وهبوطه
اليها كان قبل توبته، و قد سبق فى البقرة هذه الآية هكذا: قلنا اهبطوا
منها جميعاً بضميمة الشيطان والحية او الذرية اليهما، ولما كانا هما
الاصلين فى الخطاب خصهما ههنا بالخطاب و اشار الى الشيطان
والحیة او الذرية بقوله ﴿بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ بخطاب الجمع.
﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ
وَلَا يَشْقَى﴾ الضلال فى الدنيا و الشقاء فى الآخرة، او كلاهما فى
كليهما، و يكون الشقاء بمنزلة النتيجة للضلال والمراد بالشقاء ضدّ
السعادة او العناء و التعب.

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ وَمَعِيشَةً ضَنْكًا﴾
قد فسّر الهدى فى اخبار عديدة بولاية أمير المؤمنين عليه السلام و بعلى عليه السلام
نفسه و هكذا فسّر الذكر والمراد بالمعيشة الضنك اما الضيق فى ما
يحتاج اليه فى الدنيا من المأكل و الملبوس و غيرهما و بهذا
الاعتبار فسّرت بالضيق فى الرجعة فى اخبار كثيرة و انهم يأكلون
العذرة و فسّر فى بعض الاخبار بعذاب القبر و ضنكه.

و التّحقيق ان الرّاحة وضعها الله تعالى فى الآخرة التي قلب
الانسان انموذج منها، وسعة العيش والرّاحة للانسان ليست الا من

طريق القلب الذى هو طريق الولاية و طريق الآخرة و ضيق العيش و عناؤه ليس الا من الدنيا التى هى انموذج الجحيم و طريقها و من أعرض عن الذكر الذى هو الولاية التى هى طريق القلب و طريق الآخرة توجهه الى الدنيا التى هى طريق الجحيم و فيها العناء والضيق، و من توجهه الى الدنيا سدّ باب الرّاحة على نفسه و فتح باب الضيق والتعب عليها.

و كان فى ضيق استشعر به ام لم يستشعر، و من تولّى عليّاً عليه السلام و فتح طريق القلب فتح طريق الرّاحة على نفسه فان دخل فى باب القلب و الآخرة دخل فى السّعة والرّاحة، وان لم يدخل كان فى عناء لبقائه بعد فى الدنيا.

لكنه كان فى طريق الوصول الى الرّاحة و ضيق العيش فى الدنيا و ضيق الصدر و ضيق القبر و ضيق العيش فى الرجعة كلّها لازم لسدّ طريق القلب.

﴿ وَنَحْشُرُهُ ﴾ قرئ بالرفع و قرئ فى الشّواذّ بالجزم ﴿ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى ﴾ عن الولاية و الامام و الآيات و نعيم الآخرة ﴿ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴾ قيل يحشر من قبره بصيراً .

و اذا اتى المحشر يصير اعمى ﴿ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا الْعَظِيمَى ﴾ التى هم الانبياء و الاولياء عليهم السلام، و آياتنا الصّغرى

الَّتِي هِيَ آيَاتُ الْآفَاقِ وَالْأَنْفُسِ ۖ فَانْسِيَّتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ۖ أَيْ تَرَكْتَهَا وَ لَمْ تَتَّبِعْهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تَتْرِكُ وَ لَا يَعْتَنِي بِكَ .
 وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ ۖ فِي التَّوَجُّهِ إِلَى الدُّنْيَا زَائِدًا عَلَى قَدْرِ الْوَاجِبِ وَالنَّدْبِ ۖ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِبَيِّنَاتِ رَبِّهِ ۖ
 الَّتِي هُمْ الْإِنْبِيَاءُ وَالْأَوْلِيَاءُ ۖ
 وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى ۖ مِنَ النَّسِيَانِ وَ الْحَشْرِ
 أَعْمَى وَ مِنْ ضَيْقِ الْمَعِيشَةِ حَتَّىٰ أَنَّهُا تَعَدُّ فِي مَقَابِلِ عَذَابِ الْآخِرَةِ نِعْمَةً .

وَ قَدَمْضَى قِصَّةَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ وَ فِي سُورَةِ الْإِنْفِرَاتِ
 مَعَ اخْتِلَافٍ يَسِيرٍ فِي بَعْضِ الْفَقَرَاتِ بِحَسَبِ اللَّفْظِ مَعَ مَا ذَكَرْ هُنَا .
 أَمْ لَمْ يَنْبَهُمْ ۖ فَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ ۖ وَ التَّقْدِيرُ الْمُنْبَهُهُمْ فَالْمُ يَهْدُ
 لَهُمْ عَلَى الْخِلَافِ فِي الْهَمْزَةِ وَ الْعَاطِفُ أَنَّهَا بِتَقْدِيرِ الْمَعْطُوفِ عَلَيْهِ
 قَبْلَ الْهَمْزَةِ وَ الْهَمْزَةُ عَلَى تَقْدِيرِ التَّأْخِيرِ مِنَ الْعَاطِفِ أَوْ بِتَقْدِيرِ
 الْمَعْطُوفِ عَلَيْهِ بَعْدَ الْهَمْزَةِ وَ الْهَمْزَةُ فِي مَحَلِّهِ وَ فَاعِلٌ لَمْ يَهْدِ ضَمِيرُ
 اللَّهِ أَوْ الرَّسُولُ ﷺ .

وَ حِينَئِذٍ يَكُونُ جُمْلَةٌ ۖ كَمْ أَهْلَكْنَا ۖ فِي مَحَلِّ الْمَفْعُولِ مَعْلَقًا
 عَنْهَا الْفِعْلُ عَلَى جَوَازِ التَّعْلِيقِ فِي غَيْرِ الْفِعْلِ الْقَلْبِيِّ أَوْ عَلَى جَعْلِ لَمْ
 يَهْدِ بِمَعْنَى لَمْ يَعْلَمْ ، أَوْ فَاعِلٌ لَمْ يَهْدِ ضَمِيرٌ مُجْمَلٌ يَفْسِّرُهُ مَضْمُونُ
 جُمْلَةِ كَمْ أَهْلَكْنَا .

او الفاعل نفس الجملة بمضمونها، وقرئ نهد بالنون ای افلم نهد نحن کم اهلکنا ﴿قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ﴾ یعنی اهلک الامم الماضية ينبغي ان يكون عبرة لهم وهادياً لهم الى اليقين باهلک انفسهم والتزود لما بعد هلاکهم.

﴿يَمْشُونَ فِي مَسْكِنِهِمْ﴾ حال او مستأنف جواب للسؤال عن حالهم او عن علة الهداية.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ﴾ الاهلاك بانواع الاهلاك ﴿لَايَةٍ لِلأُولَى النَّهْيِ﴾ لذوى العقول الناهية او المنتهى اليها لكل موجود فى العالم الصغیر او فى العالم الكبير وقدفسر اولوالنهي بالائمة عليهم السلام ايما وقع.

﴿وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ﴾ ای كلمة الوعد بتأخير العذاب للامة المرحومة او بعدم العذاب مع كون محمّد فيهم.

﴿لَكَانَ﴾ ذلك الاهلاك بانواع الاهلاك ﴿لِزَامًا﴾ ای لازماً والّزام او بكسر اللام اسم مصدر لازم وصف به مبالغة ﴿وَأَجَلٌ مُّسَمًّى﴾ لاعمارهم وامتد بقائهم فى الدنيا او لعذابهم وهو يوم القيامة او هو يوم بدرٍ او احد او فتح مكة وهو عطف على كلمة والفصل للاشعار باستقلال كل منهما بنفى لزوم العذاب.

﴿فَاصْبِرْ﴾ ای اذا كان عذابهم بسبب وعد الامهال وانقضاء الاجل مؤخراً فاصبر ﴿عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ فى دينك او فى الخداع

بك او فى وصيِّك و غصب حقّه و منعه منه.

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾ قد مضى انّ المراد بالتسبيح سواء علّق على الله او الرّبّ او اسم الرّبّ، وسواء عدّى باللام او بنفسه او اطلق، وسواء كان اللام بعده للتعليل او للتقوية كان المراد تنزيه اللطيفة الانسانية عن تشبّث التعيّنات والتعلّق بالكثرات.

وتلك اللطيفة هي الرّبّ فى العالم الصّغير وهي اسم الرّبّ وبتنزيهها ينزّه الله عمّا لا ينبغى ان يعتقد فيحقّه، ولما كان تنزيه الله تعالى راجعاً الى سلب النّقائص الّتى هي حدود الوجود وهي راجعة الى سلب السّلوب كان تنزيهه عبارة عن سلب السّلوب، وسلب السّلوب، ليس الاّ سعة الوجود، وسعة الوجود راجعة الى سعة صفاته تعالى بحيث لا يشدّ وجود ولا صفة وجود من وجوده وصفاته وكان تسبيحه عين تحميده.

و لذلك قلّما يذكر تسبيح الاّ ومعه الحمد بلفظه او بمعناه وامره ﷺ بالتسبيح بسبب الحمد او بالاشتغال بحمده او متلبساً بحمده لذلك يعنى نزّهه ﷻ عن حدود الكثرات فى عين ملاحظة كمالات الكثرات له تعالى والاّ لم يكن تسبيحك تسبيحاً له بل كان تنقيصاً له.

﴿قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ﴾ ان كان المراد بهذا التسبيح الّذى كان فى ضمن الصّلوات كان المراد بالتسبيح قبل طلوع الشّمس

صلوة الفجر ﴿وَقَبْلَ غُرُوبِهَا﴾ یعنی صلوة العصر.
 ﴿وَمِنْ ءَانَايَ اللَّيْلِ﴾ الآناء جمع الانى بكسر الهمزة
 وفتحها وجمع الانو بكسر الهمزة وسكون النون فى الجميع بمعنى
 الساعات یعنی صلوة المغرب والعشاء ونوافل الليل ﴿فَسَبِّحْ
 وَأَطْرَافَ النَّهَارِ﴾ صلوة الظهر ونوافلها، وتسمية وقتها بالاطراف
 لكونه طرفى نصف النهار.

او المراد مطلق صلوة التطوع فى النهار، وان كان المراد
 مطلق التسبيح كان المراد استغراق الاوقات وذكر قبل طلوع
 الشمس وقبل غروبها للاهتمام بهذين الوقتين.

﴿لَعَلَّكَ تَرْضَى﴾ قرئ مبنياً للفاعل ومبنياً للمفعول
 ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ﴾ من اصناف النعم الصوريّة
 ومستلذات القوى الحيوانية وهو خطاب لمحمد ﷺ على اياك اعنى
 و اسمعى يا جارة.

و يجوز ان يكون الخطاب عاماً على بعد ﴿أَزْوَاجًا مِنْهُمْ﴾
 هو مفعول به لمتعنا والمعنى لاتمدن عينيك الى ماتعنا اصنافاً من
 الناس او هو حال من ما او من ضمير به والمعنى لاتمدن عينيك الى
 ما متعنا به حالكونه اصنافاً من النعم و المتسلذات و منهم حينئذ
 يكون مفعولاً به سواء جعلت من التبعية اسماً او قائماً مقام
 الموصوف المحذوف لقوة معنى البعض فيه.

﴿زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ منصوب على الذمّ او بدل من محلّ مامتّعنا ووجه الاتيان به التصريح بفناء مامتّعهم به وذمّه وذمّهم والاشعار بانّ المنهَى النَّظْرَ الى ما يمتّع به فى الدّنيا، واما نعيم العقبى او قرب المولى فينبغى ان يكون مطمح الانظار.

﴿لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾ لنعدّبهم او نختبرهم لانّ كثرة الاموال سبب لعذاب صاحبه لاهتمامه بجمعها وحفظها حتّى أنّهم يحرمون على انفسهم الخطوط البدنيّة لاجل حفظها وجمعها واستنمائها ولخوف فنائها وسرقتها حتّى أنّهم يحرمون طيب المنام لخوف زوالها ولانّ كثرة المال تورث كثرة الحقوق والتعبّد بادائها فرضاً وندباً والتقييد به ذمّ آخر وتسلية اخرى للمؤمنين.

﴿وَرِزْقُ رَبِّكَ﴾ الذى اعطاك او تترقبه ﴿خَيْرٌ﴾ اما مجرد عن التفضيل او المقصود تفضيل رزق الرّبّ على زعم من طمح نظره الى متاع الدّنيا وعدّه خيراً، او متاع الدّنيا خير بشرط ان يكون مع الايمان ﴿وَأَبْقَى﴾ هذا ايضاً على زعمهم والاّ فلابقاء لمتاع الدّنيا.

﴿وَأْمُرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ﴾ يعنى اجعل رزق ربك مطمح نظرك ولا تكتف بنصيب نفسك منه بل اجعل اهلك متوجّهين اليه وطالبين له وأمرهم بالصّلوة التى هى انموذج ذلك الرّزق حتّى يطلبوه ويتوجّهوا اليه، واهله صلى الله عليه وآله كلّ من انتسب اليه بالبيعة العامّة او

الخاصة، ومن انتسب اليه بالبيعتين وبالنسبة الجسمانية اولى باهليته ممن لم يكن له نسبة جسمانية، ومن انتسب بالبيعتين اولى ممن انتسب بالبيعة العامة فقط، وعلى عليه السلام وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام كانوا اولى من غيرهم ولذلك كان صلى الله عليه وسلم بعد نزول هذه الآية يأتي باب عليه السلام الى تسعة اشهر وقت كل صلوة ويقول: الصلوة رحمكم الله، او المراد باهله اصحاب الكساء ولذلك كان يأتي باب عليه السلام دون غيره.

و قال ابو جعفر عليه السلام: امره الله تعالى ان يخص اهله دون الناس ليعلم الناس ان لاهله عند الله تعالى منزلة ليست للناس فأمرهم مع الناس عامة ثم امرهم خاصة.

﴿وَأَصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ لما كان ادامة الصلوة امرأ صعباً لا يتيسر الا لمن كان متمكناً في مقامات الآخرة امره صلى الله عليه وسلم خاصة بالصبر عليها دون اهله، واتى بالصيغة الدالة على المبالغة والتكلف ﴿لَا نَسْأَلُكَ﴾ جناب لسؤالٍ مقدرٍ .

كأنه صلى الله عليه وسلم قال: كيف اصطبر على الصلوة وقد كلفت رفع حاجتي في المأكل والمشروب والملبوس لنفسى ولغيرى من عيالى؟ - فقال لانسألك ﴿رِزْقًا﴾ لنفسك ولغيرك.

﴿نَحْنُ﴾ لا غيرنا ﴿نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾ عن الاشتغال عن الصلوة بغيرها، ولما كثر استعمال العاقبة في العاقبة

المحمودة صارت بحيث كلما اطلقت يتبادر منها العاقبة المحمودة.
 ﴿وَقَالُوا﴾ عطف على نفتنهم والتفاوت بالمضى والمضارعة
 للإشارة الى ان هذا القول وقع منهم، او عطف باعتبار المعنى كأنه
 قال تعالى: فتتاهم به و قالوا ﴿لَوْلَا يَا تَيْنَا﴾ محمد ﷺ فى ادعاء
 نبوته ﴿بِنَايَةٍ مِّن رَّبِّهِ﴾ دالة على صدقه فى نبوته كأنهم
 لم يعتدوا بمارأوا منه او حملوه على السحر.

﴿أَتْرَكْتَهُمْ بِالْبَيِّنَةِ﴾ وَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ
 الأولى يعنى انه اتى بالقرآن الذى هو مبين جميع ما فى الصحف
 الاولى من العقائد والاخلاق والعبادات والسياسات والحال ان
 محمداً ﷺ امي لا يعرف كتاباً و ماختلف الى عالم يعلمه الكتب
 الماضية يعنى لا يريدون بقولهم هذا الدلالة على صدقه وقبول
 نبوته بل يريدون الزامه امرأ يعجز عن الاتيان به او الاستهزاء به.

﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ﴾ اى من قبل
 محمد ﷺ او القرآن او من قبل الاحتجاج بمحمد ﷺ وكتابه ﴿لَآ﴾ ادلوا
 حجتهم علينا و ﴿قَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا﴾ يدعونا
 اليك وينبئنا من غفلتنا ويخرجنا من جهلنا ﴿فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ﴾ اى
 رسلك وخلفاءك وكتبك واحكامك.

﴿مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ نَهُونَ بِالْعَذَابِ فِي الدُّنْيَا﴾ وَنَخْزِي
 فى الآخرة، او من قبل ان نذل فى الانظار ونخزي فى انفسنا، او من

قبل ان نذلّ ونستحيى من اعمالنا عندك ﴿قُلْ كُلُّ مَنَّا وَمَنكُم
 ﴿مُتَرَبِّصٌ﴾ لِمَانُولِ اليه ولما يظهر من العاقبة ﴿فَتَرَبُّصُوا﴾
 فَسَتَعَلِّمُونَ مَنَ أَصْحَابِ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ ﴿مَنَّا وَمَنكُم اى
 سيظهر عليكم من كان من اصحاب الصراط وكائناً فى الصراط
 اعنى المتحقق بالولاية وصاحب القلب ﴿وَمَنِ اهْتَدَى﴾ الى
 الصراط وصار مقامه مقام القاء السمع واكتفى بمفهوم المخالفة عن
 التصريح بمخالفه يعنى من لم يكن كذلك.

سورة الأنبياء

مكيّة كلّها وهي مائة واثنى عشرة آيةً

بسم الله الرّحم الرّحيم

﴿أَقْتَرَبَ﴾ قرب منه ككرم وقربه كسمع واقترب بمعنى لكن

في اقترب معنى المبالغة.

﴿لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ﴾ نسبة القرب والبعد الى الافعال ليست
الآ باعتبار اوقاتها، ووقت الحساب هو وقت القيامة، ولما كانت
القيامة واقعة في طول الزّمان لافى عرضه وكانت مقومةً له لامن
ابعاضه لم يكن قربها و بعدها بحسب الزّمان بل كانت قريبة من
الزّمان و ان كانت الزّمنيّات متفاوتة النسبة اليها بان بعضها يكون
قريباً منها و بعضها بعيداً.

و لهذا التّفاوت قال ﷺ: بعثت انا والسّاعة كهاتين؛ بخلاف

سائر الانبياء ﷺ

﴿وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾ عن الحساب وعن التّهيؤ له
﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ﴾ للحساب ﴿مِّنْ رَبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ﴾ في باطنهم

بزجر الملك الزاجر ونهى العقل الناهى والواردات النفسانية من
 الهموم و الغموم والمنامات المنذرة و المبشرة.
 و فى الخارج بالواردات الخارجة من الابتلاءات
 والامتحانات و الدوائر الدائرة التى قلما يخلوا الانسان منها،
 وبتذكيرات الانبياء و الاولياء عليهم السلام والعلماء رضى الله عنهم من
 الانذارات والتبشيرات **﴿إِلَّا أَسْتَمِعُوهُ﴾** بأذانهم الباطنة او الظاهرة
﴿وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾ به بان يجعلوه كالاسمار التى لاحقيقة لها او بغيره
 لعدم الاعتداد به **﴿لَاهِيَةً﴾** مشغولة **﴿قُلُوبُهُمْ﴾** بغيره، او لاهية من
 اللهو، والفرق بينه وبين اللعب ان اللعب هو الفعل الذى لا يكون له
 غاية عقلانية ويكون له غاية خيالية، واللهو ما لا يكون له غاية
 عقلانية و لاخيالية وان لم يكن خالياً عن الغاية فى نفس الامر غير
 مستشعر بها.

﴿وَأَسْرُوا النَّجْوَى﴾ عطف على اقترب والنجوى السرّ
 وجمع النجى بمعنى المسارين وتعليق الاسرار بها للمبالغة فى
 الاخفاء او لانهم اخفوا مناجاتهم كما اخفوا ماتناجوا به، وانما اخفوا
 التكلّم فى رسالته لانهم كانوا فى شكّ من امره والشاك لا يمكنه
 التسليم حتى لا يتكلّم ولا يمكنه الاجهار بالردّ والقبول لعدم اقباله
 على شيء منهما، او لانهم خافوا اطلاع المؤمنين وافتضحهم به.
﴿الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ بدل من الضمير او فاعل والواو علامة

الجمع، او منصوب على الذم، او الاختصاص، ووجه الاتيان به التصريح بوصف ذمّ لهم والتسجيل عليهم بالظلم.

﴿هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ فلا يكون رسولاً فما يصدر منه ممّا هو خارج عن المجرى الطبيعي ليس الاّ سحراً ﴿أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ﴾ اي تقبلونه وتقبلون عليه ﴿وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴾ انه بشر لا يجوز رسالته وانّ ما يأتي به سحر او انتم البصراء الحكماء لا ينبغي ان تغتروا بدعوى يكون برهان بطلانها معها.

﴿قَالَ﴾ لهم اسرّوا القول او اجهروا به فانه لا يخفى على الله لانّ ﴿رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ ظرف للقول و يعلم او حال من القول او من فاعل يعلم.

﴿وَهُوَ السَّمِيعُ﴾ لكلّ مسموع لاسميع سواه ﴿الْعَلِيمُ﴾ بكلّ معلوم لا عليم سواه فيسمع اقوالهم سواء اسرّوا بها او اجهروا، ويعلم احوالهم وضمائرهم اخفوها ام لم يخفوها.

﴿بَلْ قَالُوا﴾ عطف على اسرّوا (الى آخرها) فانه في معنى قالوا ان هذا الاّ بشر مثلكم، وكلامه الذي اتى به سحر، واضراب عنه الى قولهم الذي هو ابعد من القرآن.

﴿أَضَعْتُ أَحْلَمَ﴾ اي القرآن صور الخيالات التي رآها المخبّط الذي لاعقل له كالخيالات التي يراها النائم من غير حقيقة لها.

﴿بَلِ افْتَرَيْنَاهُ﴾ اختلقه من عند نفسه ونسبه الى الله تعالى وهذا عطف على قالوا اضغات احلام بتقدير قالوا واضراب فى الحكاية عن القول الا بعد الى الا بعد منه، او عطف على اضغات احلام واضراب فى المحكى وكان من قولهم فحكى الله ذلك لنا وعلى اى الشعر من القائل بخلاف الاختلاق.

﴿بَلْ هُوَ شَاعِرٌ﴾ اى مموه يظهر ملاحقيقة له بصورة الحق بتمويهه وهذا ابعد فان الشعر لقصد يزيد على الاختلاق بكونه قريناً لتصرف فى اظهاره وهذا ايضاً عطف على قالوا بتقدير قالوا او على المحكى.

﴿فَلْيَأْتِنَا بَيِّتَةٌ﴾ ان كان صادقاً ﴿كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ﴾ بالآيات الظاهرة مثل العصا واليد البيضاء والناقاة واحياء الموتى وبراء الاكمه والابرص.

﴿مَا ءَامَنْتُ قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا﴾ يعنى باقتراحهم للآيات بقريئة ذكره بعد اقتراحهم الآيات ﴿أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ﴾ ان اتاهم محمد ﷺ بما اقترحوا.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا﴾ رد لانكارهم كون البشر رسولاً كما ان الفقرة الاولى كانت ردّاً لاقتراحهم ﴿نُوحِي إِلَيْهِمْ﴾ كما نوحى اليك، قرئ يوحى بالياء وبالنون.

﴿فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ قدمضى فى

سورة النحل تفصيل وتفسير لهذه الآية ﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً
لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ﴾ بل كانوا كلهم معرضاً
لموت غير خالدين فى الدنيا، ردّ لقولهم مال هذا الرسول يأكل
الطعام ويمشى فى الاسواق؟!

ولاستغرابهم طرّو المرض والموت على الرسول المشعر به
قولهم هل هذا الاّ بشر مثلكم ﴿ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ﴾ اى وعدنا
لهم بالنصر فى قولنا انا لننصر رسلنا وبالمنّ والامامة وايراث ما
فى الارض قولنا: ونريد انّ نمنّ على الذين استضعفوا (الآية)
وبالاستخلاف فى الارض والتمكين فى الدين وتبديل خوفهم امناً
فى قولنا وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصّالحات (الآية) وبالانجاء
من اعدائهم والظفر عليهم وغير ذلك.

﴿فَأَنجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَّشَاءُ وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ﴾
الاسراف ضدّ القصد والقصد استعمال الاموال والاعضاء والقوى
والمدارك فيما ينبغى بقدر ماينبغى لاناقصاً منه ولازائداً عليه،
فالاسراف بهذا المعنى اعمّ من التقتير والتبذير.

وقديستعمل الاسراف فى مقابل التقتير والتبذير فانّ التبذير
صرفها فيما لاينبغى صرفها فيه، والتقتير التقصير فى صرفها فيما
ينبغى او على قدر ماينبغى.

و الاسراف صرفها فيما ينبغى زائداً على قدر ماينبغى؛

والمعنى الاول هو المراد ههنا لان المراد بالاسراف ههنا عدم الانقياد للانبياء عليهم السلام والتفتير فى صرف المدارك والقوى فى جهة الانقياد لهم وفيه ترغيب للانقياد للنسى وتهديد عن المخالفة له صلى الله عليه وآله.

﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا﴾ بعد ما تم التّربّيب والتّخويف
خاطب قريشاً او العرب ﴿فِيهِ ذِكْرُكُمْ﴾ اى صيتكم وشرفكم او
سبب ذكركم بين الخلق او سبب تذكركم للآخرة.
﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ انّ فيه ذكركم او لاتصيرون
عقلاء فتصيرون ظالمين ﴿وَكَمْ قَصَمْنَا﴾ الجملة حالية وكم خبرية
او استفهامية والقصم الكسر وهو كناية عن الاهلاك سواء اريد من
قوله تعالى.

﴿مِنْ قَرْيَةٍ﴾ اهل القرية باستعمالها مجازاً فى اهلها، او
بتقدير من اهل قرية، او اريد نفس القرية ويكون كسرهما كناية عن
هلاك اهلها ﴿كَانَتْ ظَالِمَةً﴾ صفة قرية او جواب للسؤال عن حال
القرية، او عن علّة القصم وعلى اى تقدير فهو يفيد التّعليل.
﴿وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ فَلَمَّا أَحْسُوا بِأُسْنَانَا﴾
عطف على كم قصمنا من قبيل عطف التّفصيل على الاجمال ﴿إِذَا
هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ﴾ اى يهربون ﴿لَا تَرْكُضُوا﴾ جواب لسؤال
مقدّر بتقدير القول كأنه قيل: فما ينبغى ان يقال لهم؟ - قال تعالى

يقال توبيخاً وتهكماً: لا تهربوا.

﴿وَأَرْجِعُوا إِلَيَّ مَا أَتَرَفْتُمْ فِيهِ﴾ اترفته النعمة اطغته،
واترف فلان على البناء للفاعل اصرّ لى البغى، واترف فلان على
البناء للمفعول ترك ونفسه يصنع ما يشاء، او تنعم لا يمنع من تنعمه،
او تجبر ﴿وَمَسَلِكِنِكُمْ﴾ وقيل: ان الملائكة بعد نزول العذاب بهم
من القتل وغيره قالوا ذلك استهزاءً.

﴿لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ﴾ اى يسألكم السائلون من دنياكم كما
كانوا يسألونكم قبل ذلك، او لعلكم تسألون عن نعمكم كيف فعلتم
بها، او تسألون عن نعمكم مالها لاتدفع العذاب عنكم؟

او لعلكم يسألكم الانبياء ﷺ الايمان بهم كما كانوا قبل ذلك
يسألونكم، وعلى اى تقدير فهو للاستهزاء بهم.

﴿قَالُوا يَوَيْلَنَا﴾ بعد احساس العذاب قالوا ذلك، والويل
الفضيحة او هو كلمة تفجع، او الوقوع فى الهلكة وحلول الشرّ و هو
منادى يجعله كذوى العقول، او المنادى محذوف والتقدير يا قوم
انظروا ويلنا.

﴿إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ استيناف فى مقام التعليل يعنى اعترفوا
بعد معاينة العذاب بظلمهم لانفسهم او لانبيائهم او للخلق بمنعهم
عن الانقياد للانبياء ﷺ او بغير ذلك ولاينفعهم ذلك بعد معاينة
العذاب.

﴿فَمَا زَالَتْ تِلْكَ الدَّعْوَى الَّتِي هِيَ نِدَاءُ الْوَيْلِ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا﴾ كالنبت الحصيد ولذلك لم يجمع او شبههم بالزرع الواحد المشتمل على ساقات عديدة فوحد الحصيد ﴿خَمِدِينَ﴾ وصف لحصيداً او مفعول بعد مفعول لكون مفعول جعل خبراً في الاصل كناية عن الاستيصال.

قيل: كانت الآية في اهل قرية من اليمن ارسل الله اليهم نبياً فقتلوه فسلب الله عليهم بختنصر فهزموا من ديارهم فردهم الملائكة فقتل صغارهم و كبارهم حتى لم يبق لهم اسم ورسم.

وذكر في اخبار: ان هذه الآية نزلت في ظهور القائم عليه السلام فانه اذا خرج الى بني امية بالشام و هربوا الى الروم فيقول لهم الروم: لاندخلكم حتى تنتصروا فيعلقون في اعناقهم الصلبان فيدخلونهم فاذا حضر بحضرتهم اصحاب القائم عليه السلام طلبوا الامان و الصلح فيقول اصحاب القائم عليه السلام: لانفعل حتى تدفعوا الينا من قبلكم منا، فيدفعونهم اليهم.

فذلك قوله تعالى: وارجعوا الى ما ترفتم و مساكنكم لعلكم تسألون يسألونهم عن الكنوز وهو اعلم بها فيقولون: يا ويلنا انا كنا ظالمين فما زالت تلك دعويهم حتى جعلناهم حصيداً خامدين ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبِينِ﴾ غير ناظرين الى غاية عقلائية وحكم ودقائق متقنة فان اللعب هو الفعل

الَّذِي يَكُونُ لَهُ غَايَةٌ لَكِنْ غَايَتُهُ لَمْ تَكُنْ إِلَّا خَيَالِيَّةً كَلْعَبِ الْإِطْفَالِ.
 كَمَا أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ غَايَةٌ خَيَالِيَّةً ظَاهِرَةً
 وَالْمَقْصُودُ أَنَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ كَثْرَةِ الْحُكْمِ وَالذِّقَائِقِ
 فِي خَلْقِهَا وَكَثْرَةِ الْمَصَالِحِ الْمَتَرْتِبَةِ عَلَيْهَا لَا يُمْكِنُ أَحْصَاءُ غَايَاتِهَا
 الْمَتَقَنَّةِ الْمُحْكَمَةِ فَلَيْسَ خَلْقُهَا لِعَبًّا بَلْ كَانَتْ لِتَكْمِيلِ النَّفُوسِ وَاتِّمَامِ
 فَعَلِيَّاتِهَا حَتَّى تَسْتَحَقَّ الْجَزَاءَ مِنَ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ.
 ﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا﴾ شَرْطِيَّةٌ
 فَرْضِيَّةٌ يَعْنِي لَوْ أَرَدْنَا اتِّخَاذَ اللَّهِ لَاتَّخَذْنَاهُ بِطَرِيقٍ أَحْسَنَ مِنْ هَذَا
 بَحِثْ لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ غَيْرُنَا وَ لَمْ نَتَّخِذِ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ الْمَشْهُودَتَيْنِ
 لِكُلِّ أَحَدٍ لَهْوًا.

وَفَسَّرَ اللَّهُ بِالزَّوْجِ رَدًّا عَلَى مَنْ جَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسِيًّا
 وَصَهْرًا، وَبِالْوَلَدِ رَدًّا عَلَى مَنْ اثْبَتَ لَهُ الْوَلَدَ، وَيُؤَيِّدُ هَذَا التَّفْسِيرَ
 مَا يَأْتِي كَمَا يَأْتِي.

﴿إِنْ كُنَّا فَالْعِلِينَ﴾ تَأْكِيدٌ لَشَرْطِيَّةِ الْاُولَى وَالْجَزَاءِ مَحْذُوفٍ،
 وَقِيلَ: إِنْ نَافِيَةٌ ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ﴾ يَظُنُّ أَنَّ
 الْاِنْسَابَ بِتَوَافُقِ الْمَتَعَاظِفِينَ إِنْ يَقُولُ بَلْ قَذَفْنَا بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ
 لَكِنْ نَقُولُ أَنَّ الْمُرَادَ بِالْحَقِّ هُوَ الْحَقُّ الْمَخْلُوقُ بِهِ الَّذِي هُوَ الْمَشِيَّةُ
 الْمَسْمُومَةُ بِالْوَلَايَةِ الْمَطْلُوقَةُ.

وَالسَّمَاءُ أَعْمٌ مِنْ سَمَاءِ عَالَمِ الطَّبَعِ، وَسَمَاءُ عَالَمِ الْاُرُوحِ،

ونفس عالم الارواح فى العالم الكبير والصغير، وهكذا الارض وما بينهما اعمّ ممّا فى الكبير والصغير.

وكما انّ المشيئة التي هى اضافة الله الاشراقية حقّ لاشوب باطل فيها كذلك جميع التّعينات والمهيّات باطلة لاشوب حقّ فيها وانّ الله تعالى بمضمون قوله تعالى: بل يدها مبسوطتان ينفق كيف يشاء على سبيل الاستمرار يطرد باضافته الاشراقية بطلان التّعينات و المهيّات وبطلان القوى والنقائص والاستعدادات ويفنيه وكما انه تعالى يطرد بخلقه سماوات الارواح وارضى الاشباح بطلان المهيّات بقذف الحقّ عليها ابتداءً كذلك يطرد ذلك عنها استمراراً فانّها من انفسها فى فناءٍ لابقاء لوجودها آنين، و من موجدتها فى بقاءٍ بسبب تجددّ اضافات الوجود عليها.

و كما يطرد بخلقتها البطلان ابتداءً واستمراراً عن المهيّات يطرد بخلقتها البطلان و النقائص عن القوى و الاستعدادات التي تكون فى عالم الاكوان، وللإشارة الى انه تعالى يطرد البطلان عن المهيّات والاستعدادات استمراراً اتى بالمتعاطفين متخالفين.

و لفظ القذف اشعار بانّه تعالى لقوّه قدرته لامانع يمانعه عن ايصال الحقّ ﴿فَيَدْمَغُهُ﴾ دماغه كمنع ونصر شجّه حتى بلغت الشجّة الدماغ فهلك.

﴿فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ مضمحلّ ﴿وَلَكُمْ أَلْوِيلٌ مِمَّا تَصِفُونَ﴾

الله به او من وصفكم الله باللعب في فعالة من دون ترتب غاياتٍ محكمة عليها، وبالصاحبة والولد ﴿وَلَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ يعنى انه تعالى خالقهم و مالكهم و غايتهم فكيف يكونون شركاءه او صاحباته او ولده و هو حال فى موضع التعليل و مؤيد كون المراد اللهونفى الولد و الصاحبة.

﴿وَمَنْ عِنْدَهُ﴾ يعنى الملائكة المقربين الذين لهم مقام العندية بالنسبة اليه تعالى، وهو عطف على من فى السماوات عطف المفرد او مبتدئ خبره قوله.

﴿لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ﴾ و على الاول يكون لا يستكبرون حالاً عن من فى السماوات و معطوفه، او حالاً عن من عنده فقط و المراد بمن عنده هم المقربون المجردون عن السماوات و الارض الطبيعتين، و تأدية مافى السماوات و الارض عن التى هى لذوى العقول من باب التغليب، او لانه يستفاد كون غيرهم له بطريق اولى و المعنى لا يستكبرون عن عبادته فكيف يكونون معبودين كما قال بعض او بنات له تعالى او بنين.

﴿وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ حسر كضرب و فرح اعياء كاستحسر، و كنصر و ضرب كشف و انكشف ﴿يُسَبِّحُونَ﴾ ينزهون الله عن النقائص بلسان حالهم و قالهم و بفسحة و جودهم و لعدم جامعية الملائكة اقتصر على التسبيح و لم يذكر الحمد لهم.

﴿الَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ اى فى اللّيل والنّهار يعنى دائماً فانّ
غذاءهم التّسبيح، وعالم الملائكة المقربّين مشتمل على ليلٍ ونهارٍ
لاّتقين به وان كان مجرداً عن اللّيل والنّهار المحسوسين.

فانّ الملائكة المقربّين بجهاتهم الوجوبيّة و جهاتهم
الامكانيّة وبوجوداتهم وتعيّناتهم نهار و ليل، ويسبّحون الله بجميع
جهاتهم وجميع مراتبهم ﴿لَا يَفْتُرُونَ﴾ لا يضعفون عن التّسبيح فانّ
التّسبيح كما قيل جعل لهم كالانفاس لنا.

﴿أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾ يعنى هذه حال من فى
السّماء من أنّهم لا يدعون الآلهة لانفسهم ولا ينبغى لهم لانّهم عباد
اذلاء تحت قدرة الله بل هؤلاء المشركون اتّخذوا آلهةً من الارض
يصحّ لهم الآلهة يدعون الآلهة.

﴿هُمْ يُنْشِرُونَ﴾ يعنى يفعلون فعل الآلهة، والاتيان بالضّمير
المتقدّم للاشارة الى الحصر الاضافى بالنسبة الى من فى السّماء،
والنّشر بمعنى الحيوة والاحياء، والانشار الاحياء و قرئ ينشرون
بفتح الياء و ضمّها.

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا﴾ اى فى السّماء كما يقول من يقول بآلهة
الملائكة والكواكب، والارض كما يقول من يقول بآلهة الاصنام
والعجل وبعض الاناسى وابليس، وكما يقول الثنويّة.

﴿إِلَّا اللَّهُ﴾ ليست الاّ استثنائيّة لعدم صحّة الاستثناء

لفظاً ومعنى لعدم شمول الالهة لكونه جمعاً منكرّاً في الايجاب، وللزوم جواز صحّة تعدّد الالهة مع الله بحسب مفهوم مخالفة الاستثناء.

﴿لَفَسَدَتَا﴾ لكون الآلهة حينئذٍ تامّى القدرة والّا لم يكونوا الهة واقتضاء تاميّة القدرة صحّة تدافع كلّ وتمانعه عن مراد الآخر، فان قيل انّ مرادهما يكون قريباً للحكمة فيكون مراد كلّ مراداً للآخر فلا يكون تدافع.

يقال: الاستدلال بصحّة التدافع لا بوقوعه، وصحّة التدافع مستلزمة لصحّة الفساد فيهما، وهذا هو استدلال المتكلمين وبيانهم للآية وهو كما ترى.

والتحقيق في بيان الآية ان يقال: انها اشارة الى برهان تامّ يسمّى برهان الصّديقين وطريقهم وهو برهان الفرجة الذي اشار اليه الصّادق عليه السلام من لزوم الفرجة واستلزم فرض آلهين ثلاثة واستلزام الثلاثة خمسة وهكذا فانه لو فرض الهين فاما ان يكونا قديمين قويين او حادثين ضعيفين.

او يكون احدهما قديماً قوياً والآخر حادثاً ضعيفاً، والاخيران خلاف الفرض ومثبتان للتوحيد، وان كانا قديمين واجبين والوجوب من صفات الوجود، والوجود كما سبق في اول الكتاب متأصل في التّحقّق، وتحقّق كلّ متحقّق يكون بتحقّقه.

و سبق انّ الوجود حقيقة واحدة لا تكثّر فيه بوجهٍ من وجوه التّكثّر، وانّ تكثّر لا يكون الاّ بضمائم، فاذا كان القديمان واجبين بالذات كانا مشتركين في حقيقة الوجود، وتعدّدهما وافتراقهما لا يكون الاّ بضميمةٍ ولا اقلّ من انضمام ضميمةٍ الى واحدٍ منهما حتّى يصحّ الافتراق بالاطلاق والانضمام ولا يكون الضميمة من سنخ المهيّات والاّ لزم ان يكون الكلّ ممكناً حادثاً هذا خلاف الفرض.

بيان الملازمة انّ المركّب تابع لاجزائه والمهيّة من حيث ذاتها لا تكون الاّ ممكنةً، والممكن لا يكون الاّ حادثاً فالكلّ الّذي صارت المهيّة جزءً له لا يكون الاّ ممكناً حادثاً ولا تكون من سنخ العدم وهو واضح فيكون من سنخ الوجود فيصير المفروض آلهين ثلاثةً و لما كانت الثلاثة مشتركة في حقيقة الوجود فلا يكون التّعدّد الاّ بضمائم و اقلّها ضميمتان فيصير الثلاثة خمسةً، وننقل الكلام الى الخمسة فتصير تسعةً وهكذا الى ما لانهاية له وهذا البرهان بعد اتقان المقدمات من اسدّ البراهين واتّمها لانه يؤخذ من النّظر الى نفس حقيقة الوجود من غير اعتبار شيءٍ آخر معها.

وكما لا يحصل المعرفة التّامة بالله الاّ يرفع الحجب والمظاهر ونفى الاسماء والصفّات وكشف سبحات الجلال من غير اشارة وذات للعارف .

كما ورد عنهم عليهم السلام اعرفوا الله بالله يعنى لا بمظاهرة واسمائه وصفاته لا يحصل العلم التام بالله الا برفع النظر عن المعاليل والتوجه الى الله وتحقيق حقيقته واخذ البرهان عليه من نفس حقيقته حتى يقال علمت الله بالله.

والحاصل انه لو كان الواجب متعدداً لزم انقلاب الواجب ممكناً وفيه بطلان العالم وفساد السماوات والارض لانها ممكنة والممكن ما لم يستند الى واجب لم يوجد، او صيرورة المتعدد واحداً وهو المطلوب، او عدم انتهاء عدد الواجب الى حد وهو خلاف المدعى.

﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ﴾ يعنى اذا كان التعدد مورثاً لابطال السماوات والارض فتنزه الله تنزهها ﴿رَبِّ الْعَرْشِ﴾ الذى هو جملة المخلوقات ﴿عَمَّا يَصِفُونَ﴾ اى عن الذى يصفونه به من الشريك او عن وصفهم له بالشريك.

﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ﴾ حال او جواب لسؤال مقدر او معترضة والمقصود انه لا يحكم عليه بالسؤال عنه فى افعاله ليكون دليلاً على الهته ﴿وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾ يعنى يحكمون عليهم ليكون دليلاً على عدم آلهتهم والضمير راجع الى المعبودين او الى العابدين والمعبودين، او الى العابدين فقط للتهديد.

او المعنى لا ينبغى ان يسأل عما يفعل لانه لا يفعل ما يفعل الا

لحكم ومصالح عديدة متقنة لا يمكن احصاؤها وهم ينبغي ان يسألون بجهلهم بالغايات وعدم اهتدائهم الى المصالح.

﴿ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً ﴾ دون بمعنى تحت وفوق وبمعنى امام ووراء من الازداد وبمعنى غير وبمعنى المكان القريب من الشيء و المناسب ههنا ان يجعل دون بمعنى امام او عند يعنى بمعنى المكان القريب حتى يكون تأسيساً.

فان قوله تعالى له من فى السماوات والارض ومن عنده ابطل تجويز كون شيء فى العالم الهاً عبد ام لم يعبد، وقوله تعالى ام اتخذوا آلهة من الارض ابطل تجويز جعل شيء بالمواضعة من عند انفسهم آلهاً فان اتخذوا الالهة من الارض سواء جعل من الارض صفة لآلهة او متعلقاً باتخذوا يشعر بكون الاتخاذ بالمواضعة من عند انفسهم، لامن عندالله.

و قوله تعالى ام اتخذوا من دونه آلهة يشعر بكون الاتخاذ بالمواضعة والآلهية وباذنه واجازته كما اذا قيل جعلوا اميراً لهم من ملكهم.

وقيل: جعلوا اميراً لهم من عند الملك، فان الاول يدل على انّ الجعل كان بالمواضعة من عند انفسهم، والثانى يدل على كون ذلك باذن الملك وتقديم من دونه ههنا على الآلهة لشرافته باضافته الى الله تعالى و هو حال من آلهة او متعلق باتخذوا.

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾ لَمَّا كَانَ الْاِتِّخَاذُ بِالْمَوَاضِعِ مِنْ عِنْدِ
 اَنْفُسِهِمْ يَسْتَدْعَى صِحَّةَ الْاِلَهَةِ فِي نَفْسِ الْاَمْرِ لِلْمَأْخُوذِ اِلَهًا اِبْطَل
 اِلَهَةَ الْمَأْخُوذِينَ اِلَهَةً اَوَّلًا بِقَوْلِهِ عَلَى سَبِيلِ الْاِنْكَارِ هُمْ يَنْشُرُونَ
 وَاِبْطَلِ اِلَهَةَ مُطْلَقٍ مَا يَتَصَوَّرُ اِلَهًا ثَانِيًا بِقَوْلِهِ لَوْ كَانَ فِيهِمَا (الآيَةُ) بَعْدَ
 مَا اِبْطَلِ الْاِلَهَةَ مُطْلَقٍ قَبْلَ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ: وَلَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ (الِى
 اٰخَرِهَا) وَلَمَّا كَانَ الْاِتِّخَاذُ بِالْمَوَاضِعِ الْاِلَهِيَّةِ لَا يَسْتَدْعَى صِحَّةَ الْاِلَهَةِ
 فِي نَفْسِ الْاَمْرِ بَلْ يَكْفِي صِحَّةُ كَوْنِ الْمَأْخُوذِ اِلَهًا بِاِذْنِ اللّٰهِ مَظْهَرًا
 لِاِلَهَةِ اللّٰهِ بِخُرُوجِهِ مِنْ حُدُودِ نَفْسِهِ وَظُهُورِ رَبِّهِ فِيهِ قَالَ قُلْ هَاتُوا
 بُرْهَانَكُمْ عَلَى اِذْنِ اللّٰهِ فِي اِلَهَةٍ شَيْءٍ مِّمَّا اخَذْتُمُوهَا اِلَهَةً، وَلَمَّا كَانَ
 الْاَمْرُ لِلتَّعْجِيزِ.

وَالْمَقْصُودُ مِنْهُ نَفْيُ الْبُرْهَانِ عَلَى الْمَدْعَى قَالَ ﴿هَذَا ذِكْرُ
 مَنْ مَعِيَ﴾ فِي مَقَامِ التَّعْلِيلِ لِعَدَمِ الْبُرْهَانِ يَعْنِي هَذَا الْقُرْآنُ ذَكَرَ مِنْ
 مَعِيَ مَوْجُودٌ وَاِحْكَامُهُمْ ﴿وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي﴾ وَلَمْ يَكُنْ فِي اِحْكَامِ مَنْ
 مَعِيَ وَلَا فِي اِحْكَامِ مَنْ قَبْلِي مَا يَدُلُّ عَلَى اِذْنِهِ تَعَالَى فِي اِتِّخَاذِ
 مَا اخَذْتُمُوهُ اِلَهَةً ﴿بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ﴾ الْاَوَّلُ تَعَالَى
 وَصِفَاتِهِ حَتَّى يَعْلَمُوا اِذْنَهُ وَتَرْخِيصَهُ فِي اِلَهَةٍ شَيْءٍ اَوْ لَا يَعْلَمُونَ
 الْحَقَّ الثَّابِتَ فَيَتَفَوَّهُونَ بِمَا يَتَخَيَّلُونَ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ بِحَقِّيَّتِهِ كَالْمَجْنُونِ.
 وَالتَّقْيِيدُ بِالْاِكْثَرِ لِانَّ الْاَقْلَّ مِنْهُمْ يَعْلَمُونَ بِطَلَانِ الْاِلَهَةِ
 وَيَقُولُونَ بِاِلَهَتِهَا لِاِغْرَاضِ نَفْسَانِيَّةٍ.

وقرئ الحقّ بالرفع خبر مبتدئٍ محذوفٍ، او مبتدئ خبرٍ محذوفٍ ﴿فَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ عن الحقّ لذلك ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا﴾ جملةً حاليةً.

﴿مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ لما كان الوحي خاصاً بالرسول والعبادة عامّة له ولاّمته افرد ضمير اليه وخاطب الجميع في الامر بالعبادة.

و يجوز ان يكون قوله وما ارسلنا عطفاً باعتبار المعنى ويكون فيه معنى الاضراب والترقى كأنه تعالى قال حين قال هاتوا برهنكم هذا ذكر من معى وذكر من قبلى ليس لهم برهان على الاتخاذ لان برهان هذا المطلب ليس الا الوحي .

وليس فى الوحي اذن و ترخيص فى اتخاذ آله سواه بل ما ارسلنا قبلك من رسول الا نوحى اليه بالتوحيد وخلع الانداد لا بالاشراك واتخاذ الانداد.

﴿وَقَالُوا﴾ عطف باعتبار المعنى كأنه قال: قالوا اتخذنا آلهةً: او جعل الله لنا آلهة وقالوا ﴿أَتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا﴾ يعنى القائلين بان الملائكة بنات الله والقائلين بان عزيزاً ابن الله، والمسيح ابن الله. ﴿سُبْحٰنَهُ﴾ تنزهه تنزهاً عن الصّاحبة والولد ﴿بَلْ﴾ الملائكة والمسيح وعزيز ﴿عِبَادٌ﴾ لله ﴿مُكْرَمُونَ﴾.

اعلم، انّ الاشياء كما سبق مكرراً حقائقها وذواتها عبارة عن

فعلياتها الاخيرة، واسماؤها واحكامها جارية على تلك الفعليّات، وانّ الانسان اذا بايع البيعة الخاصّة الولويّة يحصل له فعليّة هى فعليّته الاخيرة، وتلك الفعليّة تنعقد بالولاية كانعقاد اللّبن بالانفحة. و بذلك الانعقاد يحصل له نسبة الى صاحب الولاية والبيعة ويعبّر عن تلك التّسبة بالبنوّة والابوّة وبحكم المنطوق الصّريح من قوله تعالى: انّ الذين يبايعونك انّما يبايعون الله، يصدق على تلك التّسبة أنّها نسبة بين العبد وبين الله.

و بهذا الاعتبار قالت اليهود: نحن ابناء الله، وبهذا الاعتبار انّ التّسبة الجسمانيّة والاضافة المعبّر عنها بالابوّة والبنوّة كانت منتفية عن المسيح، وباعتبار انّ بدنه صار محكوماً بحكم روجه . قالت النّصارى: المسيح ابن الله ولم يقولوا فى غيره ذلك، وهكذا الحال فى عزيز، ولما كان الاتباع تفوّهوا بهذا القول من غير تحقيقٍ وتحصيلٍ ولم يدركوا من الولادة الاّ الولادة الجسمانيّة المستلزمة لمفاسد كثيرة فى حقّه تعالى ردّ الله تعالى عليهم واثبت العبدية لهم لاالولادة والسّنخية.

﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ﴾ الباء بمعنى فى او للسببية ﴿وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ كان الاوفق بالمعطوف عليه ان يقول ويعملون بامرهم لكنّه اراد الحصر فى المسنداليه وحصر عملهم فى كونه بامرهم فغير الاسلوب ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ المراد بما بين ايديهم كما

اسلفنا مكرراً اما الدنيا او الآخرة.

﴿وَمَا خَلَقَهُمْ﴾ يعلم بالمقايسة وهو جواب لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: هل يعلم الله جهة دنياهم وجهة آخرتهم حتى يجوز له الامر فيما يحتاجون ايه فى دنياهم و آخرتهم؟

فقال: يعلم ذلك منهم.

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَرْضَى﴾ الله طيبته فان الشفاعة غير مقصورة على من آمن او المعنى الا لمن ارتضى الله ان يشفع له سَلَّمَ اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فيكون فى معنى من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه.

﴿وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ﴾ لامن غير خشيته ﴿مُشْفِقُونَ﴾ الخشية كما سبق خوف مع ترحم فانها حالة ممتزجة من لذة الوصال والاشتعار بالفراق، او الفوات والاشفاق كذلك الا انه قد يلاحظ الهيبة فى الخشية والاعتناء فى الاشفاق والمعنى انهم لاجهة خوف فيهم سوى جهة الخشية من الله فعلى هذا يكون من للتعليل.

والتقديم للحصر، او المعنى انهم لاجل الخشية من الله مشفقون فى اهلهم، او على خلق الله، او المعنى انهم على خشيته مشفقون يعنى انهم بواسطة ادراك لذة الوصال فى الجملة فى الخشية يحبون الخشية و يخافون فوتها فيكون لفظ من صلة للاشفاق فانه قد يتعدى بعلى اذا لوحظ فيه جهة الترحم.

وقد يتعدى بمن اذا لوحظ فيه معنى الخوف ﴿وَمَنْ يَقُلْ

مِنْهُمْ ﴿٥٩١﴾ من الخلق او من العباد المكرمين ﴿إِنِّي إِلَهُ مِّنْ دُونِهِ﴾
 ظرف لغو متعلق بيقل اى من يقل من غير اذنه انى اله بمعنى
 المرئى فى الطاعة ولذلك فسّر انى بانى امام.

او ظرف مستقرّ صفة لآله ولفظة من للتبعيض اى آله ثابت
 بعضاً من غيره ﴿فَذَلِكَ﴾ اسم الاشارة البعيدة لتوهينه وتبعيده عن
 ساحة الحضور.

﴿نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾ لآل
 محمد ﷺ بغضب حقهم او الظالمين بمنع الحق عن المستحق
 واعطائه لغيره فانه لا يكون الا عن الانانيّة التى هى نحو آلهة فى
 مقابل الله تعالى ومغايرة له تعالى.

﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ التّقدير الم ينظر الذين كفروا
 ولم يروا ﴿أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾
 يعنى انّ السّماوات و الارض الطّبيعيّتين كانتا منضمّتين مجتمعتين
 فى وجودٍ واحدٍ جمعىّ فى مقام المشيئة، ثمّ فى مقام العقول.
 ثمّ فى مقام النّفوس ففتقناهما فى مقام الطّبع وفصلناهما، او
 سماوات الارواح الاشباح كانتا رتقاً فى مقام المشيئة والعقول
 والنّفوس ففصلناهما.

او السّماوات والارض الواقعتين فى العالم الصّغير كانتا رتقاً
 فى النّطفة والجنين ففتقناهما، او السّماوات والاراضى كانتا رتقاً

غير ممطرةٍ وغير منبتةً ففتقناهما بالمطر و النّبات.
وعلى بعض التّفاسير استعمال الرّؤية امّا يجعلها بمعنى
العلم، او بادعاء انّ الرّيق و الفتق من الحسيّات او كالحسيّات، وعدم
الرّؤية من عدم الالتفات.

﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾ عطف على فتقنا
والتّقدير جعلنا من مائها كلّ شيءٍ حيٍّ بالحيوة الحيوانيّة او بالحيوة
النّباتيّة و الحيوانيّة و خلق الحيوان من الماء الّذى هو النّطفة الّتى
هى مادّة له وخلق النّبات من الماء الّذى هو سبب لخلقه وانباته.
او التّقدير جعلنا بعد الفتق من الماء كلّ شيءٍ حيٍّ ﴿أ﴾
يعرضون عن تلك الآيات الّتى هى آيات علمه و حكمته و قدرته و
تصرّفه تعالى فى الجليل و الحقيقير.

﴿فَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ ولا يدعونون به ﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ
رَوَاسِيَ﴾ بعد فتقهما ﴿أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ﴾ قد سبق الآية بتنزيلها و
تأويلها.

﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا﴾ جمع الفجّ الطّريق الواسع بين
الجبليّن، او مطلقاً كالفجاج بالضمّ ويستفاد من تنزيل الآية السّابقة و
تأويلها بيان هذه ﴿سُبُلًا﴾ بدلٌ من فجاجاً.

﴿لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾ الى معاشهم و مصالحهم و منافعهم
و دفع مضارّهم و الى بلادهم الصّوريّة و مواطنهم الحقيقيّة ﴿وَجَعَلْنَا

السَّمَاءِ سَقْفًا مَّحْفُوظًا ﴿١٠﴾ من الاندراس والفناء الى الوقت المعلوم،
او من الوقوع على الارض، او من الاستراق السمع.
﴿وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ﴾ فان الآيات الدالة على
وجود الصانع وعلمه وحكمته واعتناؤه بخلقه وقدرته كثيرة وهم
مثل اهل زماننا كانوا لا يعتبرون بها بل كانوا عنها معرضين.
﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ الذين هما من آياتها
و بها يناط اكثر الآثار السفلية، والجملة عطف على قوله: هم عن
آياتها معرضون، او حال عن الفاعل المستتر في معرضون او عن
آياتها، كما ان قوله وهم عن آياتها معرضون.

حال عما سبق والمعنى جعلنا السماء سقفاً محفوظاً كثير
الآيات و الحال انهم معرضون عن آياتها غير ناظرين اليها والحال
انا خلقنا الليل والنهار اللذين هما مشهودان لهم وهما من آيات
السماء و يترتب عليهما حكم ومصالح كثيرة ولا ينبغي الغفلة
والاعراض عنهما.

﴿وَالَّذِينَ خَلَقْنَا السَّمْسَ وَالْقَمَرَ﴾ اللذين هما من اعظم آياتها
ولا يتكوّن متكوّن الا بتأثيرهما، وكلّ من نظر اليهما بالتأمل الذي
هو من شأن الانسان يدرك انهما اعظم قدراً واكثر اثراً واشدّ ظهوراً
من ان يغفل عنهما او لا يدرك منهما دلالتهما على مبدءٍ عليمٍ حكيمٍ
قدير.

﴿كُلُّ﴾ من الشمس والقمر ﴿فِي فَلَكَ﴾ يَسْبِحُونَ ﴿كَانَ الظَّاهِرُ ان يَقُول: كُلُّ فِي فَلَكَ﴾ يسبح ان قدر كل منهما او يسبحان او يسبح ان قدر كلهما بمعنى كليهما لكنه تعالى للاشعار بكثرة افراد كل من الشمس والقمر طولاً كماورد: ان وراء عين شمسكم هذه تسعاً وثلاثين عين شمس، ووراء قمركم هذا تسعة وثلاثين قمراً، وبكثرة افرادهما عرضاً كما شاع في زماننا من حكماء الافرنج ان الكواكب بعضها شمس منيرة بذاتها، وبعضها اقمار مستتيرة من غيرها، اتى بالعبارة هكذا ليكون المعنى كل جماعة من افراد الشمس وافراد القمر في نوع من الفلك روحاني او جسماني يسبحون فان الافلاك كالكواكب كما تكون روحانية كما قيل:

آسمانهاست در ولايت جان كارفرماي آسمان جهان
والايتيان بضمير ذوى العقول للاشارة الى انه ذو شعور وعلم
كما قيل:

خرمگس خنفسا حمار قبان

همه با جان و مهر و مه بي جان

واستعمال السباحة لتشبيه الفلك بالبحر والنهر وتشبيه

الكواكب بالسباح ﴿وَمَا جَعَلْنَا﴾ التفات من الغيبة الى التكلّم

كما كان ما قبله التفاتاً من التكلّم الى الغيبة وهو عطف احوال عن

سابقه وانكار لما قالوا من انانتربص به ريب المنون .

كَأَنَّهُ قَالَ: وَخَلَقْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ الْمَفْنِينَ بِتَعَابِهِمَا كَمَا هُوَ
مَشْهُودٌ لَكَ وَلِلْجَمِيعِ جَمِيعِ النَّفُوسِ وَالْمَوَالِيدِ وَمَا جَعَلْنَا ﴿لِبَشَرٍ مِّنْ
قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾ خَارِجًا مِنْ سَنَةِ أَفْنَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ حَتَّى تَتَرَقَّبَ أَوْ
يَتَرَقَّبُوا لَكَ الْخُلُودَ.

﴿أ﴾ يَنْتَظِرُونَ مَوْتَكَ دُونَ مَوْتِهِمْ ﴿فَإِنْ مِتَّ فَهُمْ
الْخَالِدُونَ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ تَعْلِيلٌ لِانْكَارِ الْخُلُودِ
﴿وَنَبَلُوكُمْ﴾ عَظْفٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، أَوْ عَلَى مَا جَعَلْنَا
وَالْاِخْتِلَافَ بِالْأَسْمِيَّةِ وَالْفِعْلِيَّةِ أَوْ بِالْمَضِيِّ وَالِاسْتِقْبَالَ لِأَشْعَارِ بَانَ
الْاِخْتِبَارِ مُسْتَمِرًّا مِنَ الْإِمَاذِيِّ إِلَى الْاِسْتِقْبَالِ ﴿بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ﴾.

اعلم، انّ الانسان ذو مراتب ولكلّ مرتبة منها شرّ وخير
خاصّان بها فانّ المرتبة الحيوانية خيراتها ملائمتها شهواته
وغضباته، والمرتبة البشرية خيراتها ملائمتها هذه لكن مع عدم
الخروج عن انقياد العقل، المرتبة القلبية ملائمتها العلوم والاصاف
الجميلة، وشروور كلّ منافراته؛ وهكذا.

و قد يكون خير مرتبة شرّاً لمرتبة اخرى، وقد يكون خيراً و
قد لا يكون شرّاً ولا خيراً، ومعنى الابتلاء الاختبار والخلاص ممّا
لا ينبغي ان يكون مع الانسان، والاختبار بشرّ المراتب واضح
والاختبار بخيرها بان ينظر هل يشكر ويتوجّه في الخير الى مفيض
الخير او يطغى ويلهو عنه.

فانّ في الشكر خلاصاً للطيفة الانسانية من الشوائب
وللنفس من الرذائل، وفي الطغيان خلاصاً للطيفة السجينية من
شوائب العليين و للنفس من شوب الخصائل.

﴿فِتْنَةً﴾ مصدر من غير لفظ الفعل ﴿وَإِنَّا تُرْجَعُونَ﴾ وعد
ووعيد وهو عطف على كل نفس ذائقة الموت، ومفيد للتعليل
لانكار الخلود مثل سابقه، روى ان امير المؤمنين عليه السلام مرض فعاده
اخوانه فقالوا: كيف نجدك يا امير المؤمنين عليه السلام؟

قال: بشر، قالوا: ما هذا كلام مثلك! قال عليه السلام: ان الله تعالى يقول
ونبلوكم بالشرّ والخير فتنة.

فالخير الصّحة والغنى، والشرّ المرض والفقر ﴿وَإِذَا رَأَىٰ
الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ بالله او بك او بعلی عليه السلام.

﴿إِن يَتَّخِذُونَكَ﴾ هو جواب لاذا ولم يأت بالفاء في الجواب
مع لزوم الفاء في الجواب المنفي بان اما لتقدير الفاء او لحذف
الجواب بقريئة هذه الجملة والتقدير اتخذوك هزء ان يتخذونك عليه السلام إلا
هُزُوءًا مهزوءاً به و هو مصدر بمعنى اسم المفعول.

﴿أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ ءَاهْتِكُمْ﴾ حال بتقدير القول اي
قائلين: اهذا الذي كان بيننا وكان ضعيفاً فينا هو الذي يذكر آهتكم
بسوءٍ ويعيبهم؟! والحال انهم اولى بالاستهزاء لانهم معرضون عن الله
وعن خلفائه.

﴿وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ تكرر المسند اليه بالضّمير للتأكيد وللحصر الادّعاءى كأنّهم لا كافر سواهم، وتقديم الظرف على عامله لشرافته بالاضافة الى الرحمن وللحصر ايضاً.

يعنى انّ للاشياء جهتين، جهة ذكر الرحمن وجهة ذكر الشيطان وهوى النفس وانت تعيب عليهم الهتهم بجهتها الشيطانية لاجهتها الرحمانية فانت اولى بالتّصديق والتّبجيل وهم كفرون من الاشياء جهة ذكرها للرحمن ناظرون الى جهة ذكرها للشيطان، فهم اولى بالاستهزاء و احقّ بالتّوهين.

او المراد بالذكر القرآن او الرّسالة او لولاية فانّ الكلّ ذكر لله، والباء فى قوله بذكر الرحمن سببيّة او صلة كفرون.

﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ﴾ جملة منقطة عن سابقها لفظاً ومعنى، او مرتبطة معنىً جوابٌ لسؤال كان مذكوراً او مقدراً كأنّه ﷺ قال: او امّته مستبطين لمواخذاتهم الى م تمهلهم؟

فقال: خلق الانسان من عجل و هذه عبارة دائرة فى العرب والعجم اذا أرادوا المبالغة فى امرٍ يقولون: انه خلق من هذا الامر كأنّه جعل ذلك الامر مادّة خلقته.

و فى الخبر انّ آدم ﷺ لمّا نفخ فيه الرّوح اراد ان يقوم قبل اتمام النّفخ فقال تعالى: خلق الانسان من عجل.

﴿سَأُورِيكُمْ آيَاتِي﴾ فى مؤخّذة المستهزئين ﴿فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ﴾

فی حلول العذاب بهم، وهذه الآية بهذا التفسير تدلّ على انّ قوله خلق الانسان من عجلٍ مرتبطٌ معنًى بسابقها ﴿وَيَقُولُونَ﴾ عطف على قوله اهذا الذي يذكر آلهتكم فانه في التقدير يقولون: اهذا الذي يذكر الهتكم كما اشرنا اليه ويقولون استهزاءً بنحوٍ آخر.

﴿مَتَى هَذَا الْوَعْدُ﴾ الذي تعدون من وعد القيامة او وعد العذاب ﴿إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ في وعدكم ﴿لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ اتي بالاسم الظاهر تصريحاً بكفرهم واشعاراً بعلّة الحكم ﴿حِينَ لَا يَكْفُفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ﴾ حين مفعول يعلم ولو للشرط والجزاء محذوفٌ والمعنى لو يعلمون وقت احاطة النار بهم في الجحيم او في البرزخ وعدم قدرتهم على دفعها لعلموا ايّ منهم ومنكم احقّ بالاستهزاء او لما استهزؤا او لما استعجلوا الوعد، او لو للشرط وحين ظرف والمعنى لو يكون لهم علمٌ في وقت احاطة النار بهم يعلمون ما حلّ بهم من العذاب او لو للتمنى وحين على الوجهين.

﴿وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ يعنى لا يقدرّون على دفع العذاب بأنفسهم ولا يعينهم معين آخر ﴿بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً﴾ اضراب من عدم علمهم المستفاد من لو يعلمون او اضراب عن عدم كفّهم والضّمير للنار او للعدة او للقيامّة المعهودة بينهم ﴿فَتَبَهَّتْهُمُ﴾ اي تحيرهم بحيث لا يبقى لهم شعور و تدبير لدفعها.

﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا﴾ عن انفسهم ﴿وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾
 لتدبير دفعها او لتوبة ومعدرة، او لجبران مافات منهم بالأعمال
 الصالحة ﴿وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ﴾ تسلية له ﷺ عن
 استهزاء قومه ﴿فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾
 اي القول و العمل الذى كانوا به يستهزؤون.
 او العذاب الذى كانوا به يستهزؤون ﴿قُلْ﴾ رداً عليهم فى
 اتّخاذ الآلهة ﴿مَنْ يَكْلُوْكُمْ﴾ اي يحفظكم ﴿بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ
 الرَّحْمَنِ﴾ اي من عقوبته او من قبله ان اراد بكم سوءاً والمقصود
 حملهم على الاقرار بعجز الآلهة.

و هذه الآية مثل سوابقها تعريض بمن اتّخذ من دون على ﷺ
 اولياء ﴿بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ﴾ تذكر ربهم المطلق او ربهم
 المضاف او عمّا يذكرهم به ربهم من الآيات الآفاقية والانفسية
 والآيات العظمى التى أعظمها على ﷺ.

او المراد بذكر ربهم القرآن او محمد ﷺ او على ﷺ ابتداء
 ﴿مُعْرِضُونَ﴾ و لهذا لا يتذكرون ان آلهتهم عاجزون وان ليس
 الحافظ من سخط الله الا الله.

﴿أَمْ لَهُمْ ءَالِهَةٌ﴾ عطف باعتبار المعنى كأنه قال: الهم آلهة
 تكلؤهم من عقوبة الرحمن او حالكونها من قبل الرحمن ام لهم آلهة
 ﴿تَمْنَعُهُمْ﴾ من عذابنا او من حوادث الزمان حالكونها ﴿مِّن دُونِنَا﴾

من غیرنا او حالکونہا من عندنا.
﴿ لَا یَسْتَطِیْعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ ﴾ استیناف جواب لسؤالِ
مقدّرِ کأنه قیل: فما شأن آلهتهم؟ - فقال: لا یستطیعون نصر انفسهم
فکیف بغيرهم ﴿وَلَا هُمْ مِّنَّا یُصْحَبُونَ﴾ ای یحفظون من: اصحب
فلاناً واصطحبه ای حفظه ومنعه، والمعنی ان آلهتهم لا یستطیعون
نصر انفسهم ولیسوا بأنفسهم محفوظین من قبلنا، او لیسوا
مفوظین من عذابنا لا بأنفسهم و لا بغيرهم.

﴿بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ﴾ یعنی لیس لهم آلهة بل متعنا هؤلاء
﴿وَأَبَاءَهُمْ﴾ بالاموال والاولاد والاعمار والصحة والا من ﴿حَتَّىٰ
طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ﴾ فاغترّوا بتمتعنا واتبعوا اهواءهم.
﴿أَغْتَرَّوْا بتمتعنا وغفلوا عن الرجوع الینا﴾ فَلَا یَرُونَ أَنَّا
نَأْتِی الْأَرْضَ﴾ برسلنا ﴿نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا﴾ باذهاب النفوس
النّازلة من عالم الارواح الیها المثقلة لها الّتی تزیدها عن قدرها،
ولمّا كان النفوس السفلیة الشیطانیة کأنها لا تنقل من الارض بالموت
فسر نقصان الارض بموت العلماء فی اخبارنا.

وقیل: انّ المعنی ننقصها من اطرافها بظهور المسلمین علی
الکافرین بنقصان دیار المقاتلین وارضیهم وازدیاد دیار المسلمین
واراضیهم لکن هذا لا یناسب سوق العبارة فی المقام.
﴿أَفْهَمُ الْغَالِبُونَ﴾ علی امرنا وحکمننا وقدمرت الآیة فی

سورة الرعد ﴿قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ﴾ بسبب وحي الله الى بالانذار لاسبب الهوى كما ان تخوياتكم تكون بالهوى او انذركم بما أوحى الى لا بما اتخيل من نفسى مثلكم ولكن لا ينفعكم انذارى لانكم صم.

﴿وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ﴾ اى النداء ﴿إِذَا مَا يُنذَرُونَ﴾ فلا ينتفعون ﴿وَلَسِن مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ﴾ يعنى انهم يستعجلون بالعذاب ولئن مسَّتْهم نفحة من عذاب ربك، النّفحة الدّفعة من نفح الطيب ونفح الريح بمعنى هبت، ونفح العرق نزا والنّفحة من العذاب القطعة منه.

﴿لِيَقُولَنَّ يَوَيْلَنَا﴾ كالعاجز عن الدّفع والاستنصار من غير توسّل بالالهة ﴿إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ يعنى اعترفوا بظلمهم فى اتّخاذ الالهة من دون الله او الاولياء من دون ولى الامر. ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾ الميزان ما يوزن ويقاس به مقدار الشّيء وحاله سواء كان ذلك ذالكفتين .

او القبان او الزرع او مقياس البناء والمسّاح، او احكام الشرائع والملل، او آداب الطّريق والسلوك، او كتب الله السّماوية، او وجود خلفاء الله تعالى بأعمالهم وأقوالهم وأحوالهم وأخلاقهم ومراتب وجودهم.

ولمّا كان الميزان فى الآخرة كثيرة بحسب النّشآت ومراتب

الاشخاص جمع الموازين بالجمع الدال على الكثرة وقد سبق فى
 اول سورة الاعراف تحقيق وتفصيل للوزن والميزان.
 و القسط بمعنى العدل ومن المصادر التى يوصف بها،
 يستوى فيه الواحد والجمع والمؤنث والمذكر ﴿لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ اى
 فى يوم القيامة، او للناس فى يوم القيامة، او لحساب يوم القيامة
 ﴿فَلَا تُظْلَمُ﴾ بنقص ثواب او زيادة عقاب، او بثواب فى موقع
 العقاب، او بعكس ذلك ﴿نَفْسٌ شَيْئًا﴾ هو مفعول ثانٍ لتظلم او قائم
 مقام المصدر.

﴿وَإِنْ كَانَ الْعَمَلُ مُثْقَلًا حَبَّةً مِّنْ خَرْدَلٍ﴾ اى مقدار
 حبة من خردل، وقرئ مثقال حبة بالرفع على جعل كان تامة ﴿أَتَيْنَا
 بِهَا﴾ وقرئ بالمد من باب الافعال او المفاعلة ﴿وَكَفَىٰ بِنَا
 حُسْبِينٍ وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ﴾ الجملة
 معطوفة على قوله لئن مستهم، او على قوله ونضع الموازين.

والاول اولى لتوافق المتعاطفين فى الانشاء، فان لام لقد آتينا
 موطئة للقسم، والثانى اوفق بحسب تناسب المعنى فان وضع
 الموازين ليوم القيامة يناسب اتيان الفرقان لموسى لانه ايضا ميزان
 فكأنه قال: نضع الموزين القسط ليوم القيامة و آتينا موسى فى
 الدنيا الميزان القسط الذى هو التوراة الفارقة بين الحق والباطل.

﴿وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا﴾ من قبيل عطف او صافٍ عديدة لشيء

واحدٍ على ان يكون الفرقان والضياء والذكر او صافاً للتوراة، او من قبيل عطف المتباينات ان اريد بالفرقان التوراة او فلق البحر، او سائر المعجزات وبالضياء والذكر غيرها ﴿لِلْمُتَّقِينَ﴾ متعلق بآتيننا. وكون الفرقان للمتقين لكونهم منظورين من اتيانه ومنتفعين به، او صفة لضياء وذكراً، او لذكراً فقط.

﴿الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ﴾ صفة بيانية للمتقين، و بالغيب حال من ربهم او من فاعل يخشون، والباء للظرفية، او للمصاحبة، او الباء للسببية، والظرف لغو متعلق بيخشون اى يخشون بسبب غيب اعمالهم من حيث الصحة والبطلان او بسبب غيب جزاء اعمالهم ، او بسبب غيب موارد وعده ووعيده عنهم.

﴿وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ﴾ قدمضى قبيل هذا بيان الخشية والاشفاق ﴿وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ﴾ كثير البركة والخيرات وهو ميزان اهل هذا الزمان فى الدنيا ﴿أَنْزَلْنَاهُ﴾ قدمضى ان الاتيان بالايحاء فى وصف كتاب موسى عليه السلام وبالانزال والتنزيل فى وصف كتاب محمد عليه السلام تشرىف للقرآن.

﴿أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾ بعد وضوح صدقه و حجته وبعد كونه ذانظير فى السابقين.

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ﴾ مابه رشده من الحجج والبراهين او الرشد اللائق بحاله من الاهتداء الى كمالته ﴿مِّن

قَبْلُ ۙ اى من قبل القرآن او من قبل موسى ﴿وَكُنَّا بِهِ ۙ﴾ اى برشده او بابراهيم ﴿عَلَمِينَ اِذْ قَالَ﴾ ظرف لاتينا او لعالمين ﴿لِابِيهِ وَقَوْمِهِ ۙ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ﴾ جمع التمثال بالكشر وهو الصورة والاغلب استعماله فيما لاروح له.

﴿الَّتِي اَنْتُمْ لَهَا عَكْفُونَ﴾ اللام بمعنى على او للتقوية فان العكوف يتعدى بنفسه ويكون بمعنى الحبس، وبعلى ويكون بمعنى الاقبال، ويجوز ان يتضمّن معنى العبادة فيكون اللام للتقوية ايضاً.

﴿قَالُوا﴾ فى الجواب مثل اهل كل زمان ﴿وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا لَهَا عَبِيدِينَ﴾ فان الناس لغلبة المدارك الحسيّة عليهم لا يتجاوزن عن المحسوس ولا يتأملون فى المحسوس وفى صحته وبطلانه خصوصاً فيما رأوه من اول التمييز من الآباء من القوم ويتلقونه ويتمسكون به من غير حجة ولذلك اکتفوا فى الجواب بذكر تقليد الآباء من غير ابراز حجة فان السؤال وان كان بلفظ ما الدال على طلب الحقيقة لكن المقصود كان انكار عبادتها وينبغى ان يجيبوا بما يصحّ العبادة لها.

اعلم، انه كما نقل كان بين اوصياء آدم وشيث وبين نوح رجال صالحون كان الناس يأنسون بهم فلما ارتحلوا دخل الناس حزن شديداً فصنع بعض الصلحاء لأنس الناس ورفع حزنهم تماثيل

اولئك الصلحاء وكانوا يزورونها ويأمنون بها.
فلما تمادى الزمان وارتحل الآباء وبقي التماثيل للاولاد
واولاد الاولاد جاء الشيطان اليهم وقال: كان آباؤكم يعبدون هذه
التماثيل واغترّوا بها وبعبادتها.

وقيل: كان تلك التماثيل تماثيل الكواكب كانوا يزورونها
ويتوسلون بها في حوائجهم كما ان شريعة العجم المنسوبة الى
مهاباد كانت على ذل، **﴿قَالَ﴾** ابراهيم **﴿عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾** رداً لهم في عبادتهم وفي
تقليدهم **﴿لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ قَالُوا
أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ﴾** ينى تصدق ام تمزح؟
﴿قَالَ﴾ بعد انكار ربوبيتها لحصر الربوبيته في الله **﴿بَلْ
رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ﴾** ادى
الدعوى بحيث يدلّ عقد الحمل على صحتها، وتوصيف المحمول
بالذى فطرهنّ يدلّ على صحّة عقد الحمل.

﴿وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ يعنى ليس قولى
هذا عن مزاح ولعب بل عن جدّ ومواطاة قلب.
﴿وَتَأَلَّهُ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ﴾ اى لأفعلنّ بها فى خفية
مالايلائها **﴿بَعْدَ أَنْ تُولَّوْا مُدْبِرِينَ﴾** حال مؤكّدة او مقيدة
باعتبار ان التولية بمعنى الاقبال والادبار، وهكذا التولى.
قيل: انما قال ذلك فى السرّ من اصحاب نمرود ولم يسمع

ذلك الا رجلٌ منهم فأنشاه، قيل: كان موعد عيدٍ لهم فكرهوا خروج ابراهيم عليه السلام معهم ووكلوه ببيت الاصنام، او انه تمارض كما فى الآيه وتخلّف عنهم فخرجوا صغيرهم وكبيرهم الى عيدٍ لهم فدخل بيت الاصنام وأخذ القدوم وكسر الاصنام.

﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَذًا﴾ الجذاد بتثليث الجيم اسم من الجذذ بمعنى القطع والاستيصال وقرئ ههنا بالضم والكسر ﴿الَّا كَبِيرًا لَّهُمْ﴾ فى الخلقة او فى التعظيم وعلق الفاس فى عنقه وخرج ﴿لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ﴾ اى الى ابراهيم او الى الكبير ﴿يَرْجِعُونَ﴾ فيسألون ابراهيم عن حال الاصنام وكسر هنّ ولينبّههم على جهلهم بذلك او يسألون الكبير فينبّهون انه ليس قابلاً للسؤال فضلاً عن العبادة.

﴿قَالُوا﴾ جوابٌ لسؤالٍ مقدّر كأنه قيل: فما قالوا بعد ما رجعوا الى الاصنام ووجدوها مكسرة؟ فقال: قالوا ﴿مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا﴾ ان كان من استفهاميّة فالوقف ههنا، وان كان موصولة فقولها: ﴿إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ خبره.

و ان كان شرطية فهو جزاؤه لكن بتقدير الفاء والمقصود انه ظالم على نفسه بجعلها عرضةً للقتل والسياسة، او ظالم على آلهتنا. ﴿قَالُوا سَمِعْنَا﴾ يعنى قال بعضهم فى جواب هذا القائل: سمعنا قبل ذلك ﴿فَتَى يَذُكُرُهُمْ﴾ ويعيب فيهم ﴿يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ﴾ قالوا اى قال القوم للجماعة الذين قالوا سمعنا فتى يذكرهم.

﴿فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ﴾ فاكشفوه بالاتيان به على
 اعين جميع الناس حتى يعرفوه ﴿لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ﴾ بما سمعتم منه
 او لعلهم يشهدون على اقراره بان يقرّ بهذا الفعل فشهدوا على
 اقراره او لعلهم يحضرون عذابه وعقوبته فجاءوا به وساءلوه.
 ﴿قَالُوا﴾ فى حمله على الاقرار ﴿أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا
 بِأَلْهَتِنَا يَا بَرِّهِيمُ﴾ ماانا فعلته ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾
 لما كان السؤال عن الفاعل بعد كون الفعل مسلّم الوقوع كان الموافق
 للجواب ان يقول: بل كبيرهم فعل ليكون اثباتاً للفعل المسلّم للكبير
 ونفيًا له عن غيره لكنّه قدّم الفعل لانه اراد ان يبرز الفعل مبرز
 المفروض.

لانّ هذه القضية من القضايا الفرضية المتداولة فى العرب
 والعجم، والانسب بالقضايا الفرضية ان يكون الفعل فرضياً ايضاً
 فانها فى التقدير هكذا بل فعله كبيرهم ان كان ماتقولون من انهم
 آلهة حقاً لانّ كسر الآله لا يتمشى الا من الآله ولانّ الكبير ينبغى ان
 ينفى الغير عن الآلهة ويكسره لاقتضاء كلّ منهم التّفرد بما فيه
 كماله، وقيل: انها قضية مفروضة وشرطها قوله

ان كانوا ينطقون، وقيل: انّ المراد به لتّعجيز والالزام وليس
 باخبار حتى يكون كذباً، وقيل: انّ الوقف على فعله وكبيرهم ابتداء
 كلام وهو بعيد لفظاً ومعنى فانّ التقدير حينئذٍ فعله ويكون جواباً

بالفعل عن السّؤال عن الفاعل ويكون حذفاً للفاعل او اضماراً له من غير قرينة ومرجع، وروى انه مافعله كبيرهم وما كذب وقد علم وجهه.

ونسب الى الخبر ان ابراهيم كذب ثلاث كذبات قوله: انى سقيم.

و قوله: بل فعله كبيرهم، وقوله فى سارة لماراد الجبار اخذها وكانت زوجته انها اختى.

﴿فَسأَلُوهُمْ﴾ يعنى فاسئلوا جميعهم ﴿إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾ والامر للالزام والاقرار بعدم النطق حتى يقرّوا بعدم الآلهة، والاتبان بضمائر ذوى العقول كان موافقاً لاعتقادهم او للاستهزاء ﴿فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾ يعنى صرفوا وجوههم عن ابراهيم عليه السلام وتوجه بعضهم الى بعض، او رجعوا الى عقولهم من عاداتهم وادركوا بعقولهم صدق مقالته.

﴿فَقَالُوا﴾ اى قال بعضهم خطأً لجميعهم ﴿إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ﴾ فى نسبة الآلهة الى ما لا يقدر على دفع الضر عن نفسه ولا على النطق، او فى نسبة الظلم الى من كسر الاصنام، او فى ارادة السّوة بمن كسرهما، او فى السّؤال عن ابراهيم لاعتن الاصنام وليس ابراهيم ظالماً كما تفوّهم به بقولكم: من فعل هذا بالهتنا انه لمن الظالمين.

﴿ثُمَّ﴾ انتقلوا من عقولهم الى انفسهم وعاداتها واهويتها و
﴿نُكِسُوا عَلَي رُءُوسِهِمْ﴾ شبَّههم في الانصراف من العقول الى
عادات النفوس بمن نكس عن الاستقامة فجعل رأسه في الاسفل
ورجليه في الاعلى واعترفوا بما هو حجة عليهم قائلين.

﴿لَقَدْ عَلِمْت﴾ يا ابراهيم ﴿مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾ يعنى بعد
ما اعترفوا بانهم هم الظالمون حاجوه بما هو حجة عليهم ﴿قَالَ﴾
ابراهيم عليه السلام.

﴿أ﴾ تجهلون او لاتعقلون ﴿فَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا
لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا﴾ هو في محل المصدر او منصوب ينزع الخافض
﴿وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ يعنى بعد ما علم انهم لا يقدرون على دفع الضر عن
انفسهم علم انهم لا يقدرون على جلب النفع ودفع الضر عن الغير،
وما لا ينفع ولا يضر لا يستحق العبادة.

﴿أَفِ لَكُمْ﴾ بعد ما بان قبح صنيعهم بحيث لا يمكنهم انكار
قبحه اظهر الانزجار منهم ومن معبوداتهم، واف كلمة انزجار وبه
يظهر التضجر.

﴿وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ قَالُوا﴾ بعد
العجز عن الحجة كما هو ديدن اهل كل زمان من التوسل بالقتل
والشتم وسائر التهديدات مثل التكفير والتفسيق بعد العجز عن
الحجة والعلم بالخطيئة من انفسهم

في مقايضة نمرود وفرعون موسى عليه السلام في امره تعالى على النار بان تبرد لابراهيم عليه السلام

﴿حَرِّقُوهُ﴾ یعنی بعد ما استشار نمرود منهم قالوا: حرّقوه.
 و لذلك قال الصادق عليه السلام: انّ فرعون ابراهيم عليه السلام واصحابه كانوا
 لغير رشده وكان فرعون موسى واصحابه لرشده.
 فانه لما استشار اصحابه في موسى عليه السلام قالوا: ارجه واخاه
 وارسل في المدائن حاشرين.
 ﴿وَأَنْصُرُواْءِ الْهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَعَلِينَ﴾ یعنی لا تنظروا
 الى مقالته فانكم لا تقدرّون على محاجّته وانصروا آلهتكم.
 قيل: فجمعوا له الحطب حتّى انّ الرّجل منهم ليمرض
 فيوصى من ماله لا شراء الحطب والمرأة تغزل فتشتري به حطباً
 فلما، اردوا ان يلقوا ابراهيم في النّار ولم يقدرّوا على قربها لشدّتها
 جاء ابليس ودلّهم على المنجنيق وهو اوّل منجنيقٍ صنعت فوضعه
 فيها ثم رموه في النّار فلما رموه فيها.
 ﴿قُلْنَا يَنْارُ كُونِي بَرْدًا﴾ فانّ النّار وان كانت بالنسبة اليها
 جماداً لا يصحّ خطابها وامرها لكنّها بالنسبة اليه تعالى عاقلة شاعرة
 مأمورة.
 ﴿وَسَلِّمًا﴾ في الخبر انّ ابراهيم بعد ما قال الله كوني برداً
 اضطريت اسنانه حتّى قال وسلاماً ﴿عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ﴾ لو لم يقل على
 ابراهيم لصارت برداً وسلاماً الى آخر الابد على كلّ احد ولذلك
 كانت تحرق غير ابراهيم .

و فى الخبر لَمَّا وضعوه فى المنجنيق التقى معه جبرئيل فى
الهواء فقال: يا ابراهيم هل لك الى من حاجة؟
فقال ابراهيم اما اليك فلا، واما الى رب العالمين فنعم،
وانحطَّ جبرئيل وجلس معه يحدثه فى النار ونظر اليه نمرود
فقال: من اتخذ لها فليتخذ مثل آله ابراهيم، فقال عظيم من
عظماء اصحاب نمرود انى عزمت على النار ان لا تحرقه فخرج
عمود من النار نحو الرجل فأحرقه فأمن له لوط،
نقل انه بعد ما اتى بابراهيم عليه السلام الى نمرود وعلم نمرود انه
ابن آزر فقال لآزر: خنتنى وكتمت هذا الولد عنى، فقال: هذا عمل
امه فدعا نمرود امه فقال لها: ما حملك على ان كتمتنى امر هذا
الغلام حتى فعل بالهتنا ما فعل .

فقال: ايها الملك نظراً منى لرعييتك قال: وكيف ذلك؟ - قالت
رأيتك تقتل اولاد رعييتك فكان يذهب النسل فقلت: ان كان هذا
الذى يطلبه دفعته اليه ليقته ويكفه عن قتل اولاد الناس، وان
لم يكن يبق لنا ولدنا وقد ظفرت فشانك فكف عن اولاد الناس
وصوب رأيها.

و وجه عدم احراق النار لابراهيم عليه السلام ماشرنا اليه فى اول
سورة بنى اسرائيل و فى غيرها من غلبة الملكوت على الملك و بعد
غلبة الملكوت على الملك يرتفع حكم الملك فلا يحرق النار

الملكيّة الجسم الملكوتيّ.

﴿وَ مِنْ تَلْكَ الْغَلْبَةِ يَقَعُ طَيِّ الْأَرْضِ وَالسَّيْرِ عَلَى الْمَاءِ وَالْهَوَاءِ مِنْ غَيْرِ غَرَقٍ وَسُقُوطٍ وَ ﴿أَرَادُوا بِهٖ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَخْسَرِينَ﴾ لَانَّهُمْ فَعَلُوا مَا يَطْفُونَ بِهِ نُوْرَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ فَجَعَلْنَا غَايَةَ جَهْدِهِمْ حِجَّةَ صَدَقِ اِبْرَاهِيمَ وَدَلِيلِ خَسْرَانِهِمْ.

وَ لَمَّا رَأَوْا أَنَّهُ لَمْ يَحْرِقْهُ النَّارُ أَمْرَ نَمْرُودَ أَنْ يَنْفُوهُ مِنْ بِلَادِهِمْ وَ أَنْ يَمْنَعُوهُ مِنَ الْخُرُوجِ بِمَا شِئْتَهُ وَ مَالَهُ فَحَاجَّهُمْ اِبْرَاهِيمَ عِنْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: أَنْ اخْذْتُمْ بِمَا شِئْتِي وَ مَالِي فَانَّ حَقِّي عَلَيْكُمْ أَنْ تَرُدُّوْا عَلَيَّ مَا ذَهَبَ مِنْ عَمْرِي فِي بِلَادِكُمْ وَ اخْتَصَمُوا إِلَيَّ قَاضِيَ نَمْرُودَ فَقَضَى عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَنْ يَسَلَّمَ إِلَيْهِمْ جَمِيعَ مَا صَابَ فِي بِلَادِهِمْ وَ قَضَى عَلَيَّ اَصْحَابَ نَمْرُودَ أَنْ يَرُدُّوْا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ عليه السلام مَا ذَهَبَ مِنْ عَمْرِهِ فِي بِلَادِهِمْ.

فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ نَمْرُودَ فَأَمْرَهُمْ أَنْ يَخْلُوا سَبِيلَهُ وَ سَبِيلَ مَا شِئْتَهُ وَ مَالَهُ وَ أَنْ يَخْرُجُوهُ وَ قَالَ: أَنَّهُ أَنْ بَقِيَ فِي بِلَادِكُمْ أَفْسَدَ دِينَكُمْ وَ اضْرَبَ بِالْهَتْمِ ﴿وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ﴾ يَعْنِي نَجَّيْنَاهُمَا إِلَى الشَّامِ.

قِيلَ: بَرَكَتُهُ الْعَامَّةُ أَنْ أَكْثَرَ الْأَنْبِيَاءِ بَعَثُوا مِنْهُ فَانْتَشَرَتْ بَرَكَاتُهُمُ الدُّنْيَوِيَّةُ وَ الْآخِرَوِيَّةُ فِي الْعَالَمِ وَ أَنَّهُ أَشْرَفَ بِقَاعِ الْأَرْضِ مِنْ حَيْثُ النَّعْمُ الصُّورِيَّةُ. ﴿وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ﴾ بَعْدَ خُرُوجِهِ إِلَى الشَّامِ وَ بَقَائِهِ فِيهَا

مدّة مديدة ﴿وَيَعْتُوبَ نَافِلَةً﴾ عطية فانّ النافلة العطيّة والغنيمة والنفل النفع ﴿وَكُلًّا﴾ اي كلّ الاربعة او الثلاثة او الاثنين.

﴿جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾
لابأمر الشيطان ولأبأمر انفسهم ولا بشراكة شيءٍ منهما.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ﴾ مثل الوحي الى رسلنا فاتهم كانوا رسلاً
﴿فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾ مطلقة ﴿وَأَقَامَ الصَّلَاةَ﴾ مخصوصة اسقط التاء
عن المصدر لقيام المضاف اليه مقامه ﴿وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ﴾ مخصوصة
لكون الصلوة والزكوة اهمّ الخيرات بل لان ليس الخيرات الا الصلوة
والزكوة ولذلك صرح بهما بعد ذكرهما عموماً.

﴿وَكَاوَأَلْنَا عِبِيدِينَ﴾ لالغيرنا من الشيطان والنفس
والهوى، اشارة الى مقام الاخلاص الذي هو قرّة عين السالكين
﴿وَلُوطًا﴾ عطف على كلاً او على مفعول جعلناهم عطف المفرد، او
منصوب من باب الاشتغال.

والجملة معطوفة على جملة كلاً جعلنا صالحين ﴿ءَاتَيْنَاهُ
حُكْمًا﴾ حكمة علمية ﴿وَعِلْمًا﴾ تنكير الحكم والعلم للاشارة الى ان
ما آتاه كان يسيراً من كثير.

﴿وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبِيثَ﴾
في اسناد عمل الخبائث الى القرية مجازٌ عقليٌ او في اطلاق القرية
على اهلها مجاز لغوي، او هو مجاز في الحذف.

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ﴾ بفتح السين اسم من المساء،
واضافة القوم اليه للاشعار بالمبالغة في مساءتهم كأنهم صاروا
قوماً له ومنستبين اليه.

﴿فَسِيقِينَ وَادْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا﴾ في دار رحمتنا او في
رحمتنا التي هي الولاية بان حققناه بها ﴿إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾
المستعدّين لذلك فلم يكن فعلنا جزافاً من غير سبب.

﴿وَنُوحًا﴾ عطف على لوطاً، او على مفعول نجينا، او بتقدير
سمعنا او شرفنا او اذكر او ذكر ﴿إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ﴾
فنجيناهُ وَاَهْلَهُ، تكرار نجينا للتأكيد ولعطف اهله على المفعول،
ولتعيين مانجى منه فانه نجى ﴿مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ﴾ الذى
لم يبتل احد من الانبياء به وهو غرق تمام الدنيا واهلها او شدة اذى
قومه.

﴿وَنَصَرْنَاهُ﴾ اى نجيناه بالنصرة ﴿مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا﴾ الآفائية من الآيات العظام والصغار والانفسية من
الواردات الالهية والزجرات العقلانية والملكية والمنامات المنذرة
والمبشرة ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ
وَدَاوُدَ﴾ عطف على نوحاً او هو بتقدير فعل محذوف مثل نوحاً.
﴿وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ﴾ فى الزرع او
الكرم ﴿إِذْ نَفَسْتُمْ﴾ بدل من اذ يحكمان او ظرف ليحكمان ﴿فِيهِ

غَنِمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٦١٥﴾ جملة حاليّة بتقدير قد او معطوفة على يحكمان او نفشت والاتيان بالمضارع بعد اذ وفي القضايا الماضية لجعل اذ منسلخة عن المضىّ او لتصوير الماضى بصورة الحال المشهودة.

و المقصود من قوله وكنا لحكمهم شاهدين اى عالمين او حاضرين ان حكمهم لم يكن فى غيبة منّا حتى لا يتمييز الحق من الباطل عندنا، او كانا عالمين حين الحكم بانّهما كانا فى مشهدنا فلم يتفوّها بأرائهما بل يوحى منّا فلا يقول احد انّهما حكما بالاجتهاد وخالفا احدهما الآخر كما قيل ذلك.

و الاتيان بضمير الجمع فى قوله لحكمهم للاشعار بانّ الحاكمين كانوا متعدّدين لانّ داود عليه السلام جمع جميع اولاده للامتحان، ويجوز ارجاع الضمير الى المتحاكمين والى مجموع الحاكمين والمتحاكمين.

﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ﴾ يعنى او حينا الى سليمان الحكومة او الغنم من حيث حكم الاضرار بحسب اقتضاء فكان حكمه ناسخاً لما كان سابقاً فلم يكن تفهيمنا سليمان تجهيلاً لداود عليه السلام.
ولذلك قال ﴿وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾.

عن الصادق عليه السلام انه كان اوحى الله عزّ وجلّ الى النّبیین: قبل داود الى ان بعث الله داود عليه السلام اى غنم نفشت فى الحرث فلصاحب

الحرث رقاب الغنم و لا يكون النفش الا بالليل فان على صاحب الزرع ان يحفظ زرعه بالنهار وعلى صاحب الغنم حفظ الغنم بالليل فحكم داود بما حكم به الانبياء من قبله فأوحى الله عز وجل الى سليمان عليه السلام اى غنم نفشت فى زرع فليس لصاحب الزرع الا ماخرج فى بطونها وكذلك جرت السنّة بعد سليمان وهو قول الله تعالى كلاً آتينا حكماً وعلماً فحكم كل واحدٍ منهما بحكم الله عز وجل.

وفى خبر آخر عنه عليه السلام: اوحى الله الى داود اتخذ وصياً من اهلك فانه قد سبق فى علمى ان لا ابعث نبياً الا وله وصى من اهله وكان لداود اولاد عدّة؛ و فيهم غلام كانت امه عند داود وكان لها محباً فدخل داود عليها حين اتاه الوحى .

فقال لها: ان الله اوحى الىّ يا امرنى ان اتخذ وصياً من اهلى، فقالت له امرأته فليكن ابنى، قال: ذلك اريد و كان السابق فى علم الله المحتوم عنده انه سليمان فأوحى الله تبارك وتعالى الى داود ان لا تعجل دون ان يأتىك امرى فلم يلبث داود ان ورد عليه رجلان يختصمان فى الغنم والكرم .

واوحى الله عز وجل الى داود ان اجمع ولدك فمن قضى بهذه القضية فأصاب فهو وصيك من بعدك، فجمع داود ولده فلما ان قص الخصمان قال سليمان يا صاحب الكرم متى دخلت غنم هذا الرجل كرمك؟

قال: دخلته ليلاً: قد قضيت عليك يا صاحب الغنم باولاد غنمك و اصوافها في عامك هذا، ثم قال له داود فكيف لم تقض برقاب الغنم و قد قوم ذلك علماء بنى اسرائيل فكان ثمن الكرم قيمة الغنم؟

فقال سليمان: ان الكرم لم يجتث من اصله و انما اكل حمله و هو عائد في قابل فأوحى الله عزّ وجلّ الى داود ان القضاء في هذه القضية ما قضى سليمان به، يا داود اردت امرأ و اردنا امرأ غيره فدخل داود على امرأته فقال: اردنا امرأ و اراد الله تعالى امرأ غيره و لم يكن الا ما اراد الله فقد رضينا بامر الله عزّ وجلّ و سلّمنا.

و كذلك الاوصياء ليس لهم ان يتعدوا بهذا الامر فيجاوزا صاحبه الى غيره، و ورد غير ذلك باختلاف في اللفظ و في المعنى. **﴿وَسَخَّرْنَا السَّخْرَ قَدَمْضَى فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ أَنَّهُ جَعَلَ ارَادَةَ الْمَسْخَرِ تَابِعَةً لَارَادَةِ الْمَسْخَرِ مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالِ﴾** ظرف لغو متعلق بسخرنا او مستقرّ حال من الجبال، واما تعلقه بيسبّحن فانه بعيد للزوم تخلل الاجنبى بين المعمول المقدمّ و العامل.

و تعلقه بسخرنا يدلّ على ان داود مثل الجبال مسخر له تعالى، و جعله حالاً من الجبال يشعر بكون الجبال مسخرة لداود **﴿يُسَبِّحْنَ﴾** حال او مستأنفة.

قيل: يجوز ان يكون من التسبيح و من السباحة **﴿وَالطَّيْرُ﴾**

عطف على الجبال او مفعولٌ معه، وقرئ بالرفع على انه مبتدء محذوف الخبر، او عطف على المرفوع المتصل على ضعفٍ ﴿وَكُنَّا﴾ من قبل ذلك ﴿فَاعِلِينَ﴾ امثال ذلك فلا يبعد ان نفعل بداود ذلك وامثاله ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ﴾ اى ما يلبس، والمراد به الدرع بقرينة قوله تعالى ﴿لَتُحْصِنَكُمْ مِّنْ اَبْأَسِكُمْ﴾ وهو بدل من لكم نحو بدل الاشتمال.

و قرئ ليحصنكم بالياء التحتائية والضمير حينئذٍ لداود او لبوسٍ او لله بطريق الالتفات، وقرئ بالتاء الفوقانية والضمير للصنعة او لبوس باعتبار المعنى فان معناه الدرع وقرئ بالتون.

﴿فَهَلْ اَنْتُمْ شَاكِرُونَ﴾ يعنى اذا كان الامر على هذا المنوال فاشكروا لله تلك النعمة العظيمة ﴿وَ﴾ سخرنا ﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً﴾ شديدة الهبوب بحيث كان غدوها شهراً ورواحها شهراً مع انها كانت رخاءً وتحريكها كان فى لينٍ ﴿تَجْرِى بِاَمْرِهٖ﴾ بامر سليمان ﴿اِلَى الْاَرْضِ الَّتِى بَرَكْنَا فِيهَا﴾ اى الشام، قيل: كان سليمان يسير من الشام بكرة واليه رواحاً ﴿وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عٰلِمِينَ﴾ فكان اعطأونا نعطى لمن وامساكنا مانمسك ممن نمسك عن علم بالاعطاء والامساك والمصالح المترتبة عليهما.

﴿وَمِنَ الشَّيْطٰنِ مَن يَّغْوِىٓنَ لَهُ﴾ اظهار نعمة اخرى لسليمان وهى تسخير الشياطين والجنّة له، ومن معطوف

على الرِّيحِ او مبتدء خبره من الشَّيَاطِينِ كانوا يغوصون في البحار
لاخراج الجواهر النَّفْسِيَّةِ لسليمان عليه السلام ﴿وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ
ذَلِكَ﴾ كبناء المدن والقصور العجيبة وعمل الجفون العظيمة
كالجواب واختراع الصَّانِعِ الغريبة وصنع مايشاء من محاريب
وتماثيل ﴿وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ﴾ حتَّى لا يخرجوا من امره
ولا يفسدوا عليه ملكه واهل مملكته.

﴿وَأَيُّوبَ﴾ عطف او بتقدير فعل مثل نوحاً ﴿إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَ
أَنَّى مَسَّنِيَ الضُّرُّ﴾ اى بانى مسنى الضر وقرئ بكسر الهمزة
بتقدير القول او تضمين التداء معنى القول.

﴿وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ﴾ اكتفى باظهار حاله المقتضية
للرحمة وتوصيف ربّه بغاية الرحمة عن سؤال العافية وهو ابلغ في
مقام الطَّلبِ وأقرب الى الحياء واكمل في حفظ حرمة المسؤل منه.
قيل: كان ايّوب عليه السلام روميّاً من ولد عيص بن اسحق عليه السلام استنبأه
الله وكثّر ماله وولده فابتلاه الله بهلاك اولاده بهدم بيت عليهم
وذهاب امواله وبالمرض فى بدنه ثمانى عشرة سنةً او ثلاث عشر
او سبعاً و سبعة اشهر، وان امراته كانت رحمة بنت افرائيم بن
يوسف، وفى خبرٍ كانت بنت يوسف بن يعقوب عليه السلام.

وقيل: كان ايّوب فى زمان يعقوب، وتزوَّج ليّيا بنت يعقوب
فقال له يوماً: لو دعوت الله فقال: كم كانت مدة الرِّخاء؟

فقال: ثمانين سنة، فقال: استحيى من الله ان ادعوه و ما بلغت
مدّة بلائى مدّة رخائى؛ هكذا قيل: وسيجيء فى سورة ص تفصيل
حاله.

﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ مِنَ الْأَوْجَاعِ
وَالْأَمْرَاضِ وَأَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ﴾ نسب الى الخبر انه
تعالى احبى له من ماتوا من أهله فى زمان البلاء ومن ماتوا قبل
بآجالهم وكذلك ردّ الله عليه امواله ومواشيه بأعيانها وأعطاه مثلها
معها، وقيل: انه تعالى خير ايوب عليه السلام فاختر احياء اهله فى الآخرة
ومثلهم فى الدنيا فأوتى على ما اختار.

وقيل: ولد له ضعف ما كان، وقيل: احبى ولده و ولد له
منهم نوافل، وقيل: كان له سبع بناتٍ وثلاثة بنين، وقيل: سبع بناتٍ
وسبعة بنين.

﴿رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا﴾ عليه لامن استحقاق له ولا من
عندالمظاهر ﴿وَذِكْرَىٰ لِلْعَبِيدِ﴾ يعنى تذكرة لهم بان الصبر على
العبادة فى الرخاء والشدة كما صبر ايوب عليه السلام فى الحالين مورث
للنعم الدنيوية والاخروية و موجب للفرج والسرور.

﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ﴾ عطف او بتقدير
فعل مثل ما سبق ﴿كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ﴾ فان اسماعيل عليه السلام صبر فى
بلدٍ لازرع به و لانيس من اول الصبا، وادريس عليه السلام صبر على دعاء

القوم مع شدّتهم فى الانكار لانه كان اول من بعث اليهم.
واما ذوالكفل فقد اختلف فيه فقد نسب الى الرضا عليه السلام انه
يوشع بن نون.

وقيل: انه الياس عليه السلام، وقيل: انه زكريا عليه السلام، وقيل: كان رجلاً
صالحاً و لم يكن نبياً تكفل لنبى وقته بصوم النهار وقيام الليل وان
لا يغضب و يعمل بالحق فوفى بذلك.

وقيل: كان نبياً ولم يقص الله خبره، وقيل: هو اليسع كان مع
الياس وليس اليسع الذى ذكره الله فى القرآن تكفل لملك جبار ان
هو تاب دخل الجنة و دفع اليه كتاباً بذلك وكان اسمه كنعان فسّمى
ذالكفل.

و نسب الى الخبر انه كان من الانبياء المرسلين وكان بعد
سليمان عليه السلام بن داود عليه السلام، والكفل بمعنى الضعف لضعف ثوابه بالنسبة
الى اهل زمانه لشرفه وبمعنى النصيب وبمعنى الكفالة والكل
مناسب.

﴿وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ وَذَا
النُّونِ﴾ هو مثل ماسبق فى العطف والتقدير، والنون بمعنى الحوت
سمى به لابتلائه ببطن الحوت وهو يونس عليه السلام بن متى.

﴿إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا﴾ لقومه او لربه فان غضبني فلان
بمعنى اغضبني واغضبتة، وكان حاله مع قومه كذلك.

فأنه بعث اليهم حين كونه ابن ثلاثين و كان فيه حدة فدعاهم
ثلاثاً وثلاثين ولم يقبل منه سوى تنوخوا العابد و روبيل الحكيم
فغضب لذلك و دعا الله على قومه حتى وعده الله نزول العذاب على
قومه بعد ما امره بالتأني و الصبر فلم يقبل و اصرّ على الدعاء.

فأخبر قومه بنزول العذاب بعد المشورة مع روبيل و سؤال
روبييل عنه ان يراجع ربه و يسأل دفع العذاب عنهم و ابائه عن
المراجعة فلما صار موعد العذاب و قد اخرجوا يونس عليه السلام و تنوخوا
من بلدتهم و كانت البلدة نينوا من اعمال موصل و رأى عدن نزول
العذاب عليهم غضب لذلك و غاضب قومه، او غاضب ربه
خصوصاً على ماورد انه و كله الله تعالى الى نفسه طرفة عين.

﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ اي لن نضيق او لن نقضى عليه
ما قضينا عليه، او لن نكون قادرين على اخذه كما ورد انه و كل الى
نفسه فظن ذلك.

و معنى ماورد انه عليه السلام و كله الله الى نفسه فخطر على باله ذلك
وسمى الخطرة ظناً و لا ينافى الخطرة مقام النبوة فان توبة الانبياء
من حيث ولايتهم، و توبة الاولياء من خطرات القلوب، فنادى اي
فضيقنا عليه فى الطريق فدخل سفينة فساهم اهل السفينة فخرج
السهم باسمه فألقوه فى البحر فابتلعه الحوت.

﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ﴾ ظلمة الليل، و ظلمة البحر، و

ظلمة بطن الحوت.

و قيل: انّ الحوت ابتلعه حوت آخر ﴿أَنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ﴾
ان مخففة من المثقلة او تفسيرية ﴿سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ
الظَّالِمِينَ﴾ تبرى اولاً من انانيته بعد مارأى ان انانيته و رأيه
صارت سبباً لهلاكته واثبت الالهة والرأى له تعالى ثم نزّهه عمّا
يورث نقصاً فى رأيه ووجوده.

ثم اعترف بانّ دعاءه على قومه وانانيته فى مقابلة انانيّة الله
كانت ظلماً منه على قومه وعلى نفسه، ولما كان ذلك منه كنايةً عن
سؤال النجاة.

قال تعالى ﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ﴾ يعنى من
بطن الحوت او غم الخطيئة والمغاضبة ﴿وَكَذَلِكَ﴾ الانجاء من بطن
الحوت بسبب التبرى من الانانيّة والاستقلال بالرأى واثبات لانانيّة
لله وتنزيهه من معرفة البشر و الاعتراف بالظلم فى اثبات الانانيّة
والمعرفة للنفس.

﴿نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ﴾ قرئ ننجى بنونين من باب الافعال،
وقرئ نجي بنون واحدة وتشديد الجيم وسكون الياء على أنّه
مضارع من باب الافعال وادغم النون الثانية فى الجيم، او على أنّه
من باب التفعيل وحذف النون التى كانت فاءً او على أنّه ماض
مجهول منسوب الى المصدر، وسكونه بنيّة الوقف كما قيل.

روى عن النبي ﷺ: مامن مكروب يدعو بهذا الدعاء الا
استجيب له لان المؤمن اذا خرج من انانيته فى جنب انانية الله
واعتراف بان رؤية الانانية فى جنب انانية الله ظلم ودعا الله فى هذه
الحال استجيب له لامحالة لانه يكون حينئذ مصداقاً لقوله تعالى:
اجيب دعوة الداع اذا دعان.

وفى خبر عن الصادق عليه السلام: عجبت لمن اغتم كيف لا يفرع الى
قوله تعالى: لاله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين فانى
سمعت الله يقول بعقبها: فاستجبنا له ونجيناها من الغم وكذلك ننجي
المؤمنين.

﴿وَزَكَرِيَّا﴾ مثل ماسبق فى العطف او التقدير ﴿اِذْ نَادَىٰ
رَبَّهُ رَبِّ﴾ قائلاً رب ﴿لَا تَذَرْنِي فَرْدًا﴾ بلا ولد ولا عقب يرثنى
﴿وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾ استدراك لما يتوهم من انه فى دعائه
الولد بقوله: لا تذرني فرداً صرف النظر عن الله ومعيته معه
﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ وَيْحَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ وَزَوَّجْنَاهُ﴾ فانها
كانت قطع حيضها لكبرها وكانت عقيمة قبل الهرم فأصلح الله
رحمها وحاضت وحملت او كانت هرمة فجعلها الله شابة حسنة
شهيبة، او كانت سيئة الخلق فصيرها الله حسنة الخلق.

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا﴾ استيناف فى مقام التعليل والضمير لذكرى ﷺ
وزوجه ويحى ﷺ او للانباء المذكورين من اول القصص فان

كَلِّمَهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ
و بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْخَلْقِ فِي الْعَالَمِ الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ.

﴿وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا﴾ ذَوِي رَغْبٍ اَوْ دَعَاءِ رَغْبٍ اَوْ
رَاغِبِينَ اَوْ لِلرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ، وَالرَّغْبُ مَحْرَكَةٌ مِنْ رَغْبٍ اِلَيْهِ اجْتِهَدَ فِي
دَعَائِهِ اَوْ تَضَرَّعَ عَلَيْهِ وَهَذَا نَظِيرُ قَوْلِهِ تَعَالَى: اَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرَّعًا
وَخِيفَةً، وَهَذِهِ الْعِبَارَةُ يَجُوزُ اَنْ يَرَادَ بِهَا اَنْ بَعْضُهُمْ يَدْعُوهُ رَغْبًا،
وَبَعْضُهُمْ يَدْعُوهُ رَهَبًا، وَ اَنْ يَرَادَ اَنْهُمْ يَدْعُونَهُ فِي وَقْتِ رَغْبًا وَفِي
وَقْتِ رَهَبًا، وَاَنْهُمْ يَدْعُونَهُ جَامِعِينَ لِلْوَصْفَيْنِ وَهَذَا هُوَ الْمُرَادُ هَهُنَا
فَاِنَّ الْكَامِلَ يَكُونُ دَائِمًا بَيْنَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ وَالرَّهْبَةِ وَالرَّغْبَةِ.

اعلم، انّ الانسان بل مطلق الحيوان من اوّل استقرار نطفته
ومادّة وجوده في مقرّها واقع بين قوّة قبول الفناء والبقاء والاستنزال
والاستكمال والنقصان والزيادة.

وكلّ موجود بفطرة وجوده راغب في بقاءه واستكمالته و
ازدياده هارب من فناءه واستنزاله ونقصانه، واذا كان الموجود
شاعراً بالشّعور البسيط كماكثر انواع الحيوان او بالشّعور التّركيبيّ
كافراد الانسان كان بحسب شعوره ايضاً حين عدم الغفلة هارباً عن
منافياته، راغباً في ملائماته .

و الكامل هو الذي لم يكن غافلاً عن منافياته وملائماته،
ومن لم يكن غافلاً عن ذلك المذكور كان دائماً في الرّهب والرّغب

والهرب والطلب والخوف والرّجاء والخيفة والضّرّع والفرار
والالتجاء والتّوبة والانابة، والتّبّرى التّوّلى.

و قد يصير الانسان غافلاً بحسب الشّعور التّركيبيّ عن
وجوده و كمال وجوده ونقصانه وقد يكون مغترباً و قد يكون آسأً
والثلاثة مذمومة فانّ الممدوح هو السّير والسلوك بين الخوف
والرّجاء والكمال هو استواء الخوف والرّجاء بحيث لا يزيد احدهما
على الآخر كما فى الخبر.

﴿وَكَانُوا النَّا لَافِغِرِنَا ﴿خَشِعِينَ﴾ قدمضى معنى الخشوع،
والفرق بينه وبين الخضوع والتّواضع فى سورة البقرة عند قوله
تعالى: وانّها لكبيرة الاّ على الخاشعين.

﴿وَالتّيّ اَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾ عطف او بتقدير فعل كسوابقه
وهى مريم عليها السلام كانت حفظت نفسها من ان ينظر الى عوراتها ومن ان
يتصرّف بالحلال او الحرام.

﴿فَنَفَخْنَا فِيهَا﴾ اى فى التّي احصنت فرجها بان نفخ رسولنا
الذى هو بمنزلة انفسنا فى جيب مدرعتها كما فى الخبر بعضاً ﴿مِن
رُّوحِنَا﴾ التى هى ربّ نوع الانسان و اضافتها الى نفسه تعالى
لتشريفها او منفوخاً ناشئاً من روحنا.

﴿وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا ءَايَةً﴾ دالة على علمنا وقدرتنا
وحكمتنا بان حملت من غير فحلٍ ومن دون زوال بكارتها وتكامل

الجنين فى رحمها فى ساعةٍ واحدةٍ مثل كمال الجنين فى تسعة اشهر.

و تكلم ابنها و شهادته على طهارة امه و عدم تولده من السفاح فى اول تولده و شهادته على نبوته فى ذلك الزمان.
 ﴿لِّلْعٰلَمِيْنَ﴾ لعدم حاجتها الى عقل او تذكر او تأمل و نظر او تسليم و انقياد او تطهير او لبّ او اعتبار.
 ﴿اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُكُمْ﴾ جواب لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: ما قلت لهؤلاء الانبياء او العباد بعد بعث الانبياء؟

فقال قلت لهم: ان هذه ائمتكم، او حال عن الافعال السابقة على سبيل التنازع وكلا الوجهين بتقدير القول اى قلنا للانبياء بعد قبول امرهم و اجتماع جمعٍ على شريعتهم: هذه ائمتكم و مؤتمون بكم.

او قلنا للخلق او لمن اتبعهم: هؤلاء الانبياء مأموموكم، او قلنا للانبياء او للاتباع: هذه الطريقة التى هى التوحيد و التسليم طريقتكم، او هو جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ او حال بتقدير القول، و خطاب للحاضرين فى زمان محمد ﷺ و المعنى ان هذه الجماعة من الانبياء المذكورين ائمتكم و اسوتكم، او هذه الطريقة طريقتكم.

﴿اُمَّةً وَّحِدَةً﴾ جماعة واحدة من حيث طريقة او طريقة واحدة غير متفرقة ﴿وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ وَ تَقَطُّعُوا﴾ عطف

على القول المقدّر اى قلنا انّ هذه امّتكم امّة واحدة وتقطّعوا
﴿أَمْرَهُمْ﴾ اى امر دينهم او امر امامتهم بان جعل كلّ لنفسه ديناً
وطريقاً او اماماً و مقتدىً، او امر اتباعهم بان جعل كلّ منهم اتباعهم
لأهوية عديدة.

﴿بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ﴾ جواب لسؤالٍ مقدّرٍ و وعدّ و
وعيد كأنه قيل: ما يصير حالهم؟

قال: كلّ الينا راجعون او حال مفيدة لهذا المعنى يعنى رجوع
الكلّ الينا فنجازيهم على حسب امرهم وطريقهم، وصيغة تقطّعوا
للمبالغة فى الفعل، وبينهم ظرف لغو متعلّق بتقطّعوا، او مستقرّ حال
من امرهم والمعنى فرّقوا امر دينهم او امر امامتهم او اتّباعهم
بينهم.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ﴾ الفاء للترتيب فى الاخبار ﴿مِنْ
الصّٰلِحٰتِ﴾ بعضاً من الصّٰلِحٰتِ ﴿وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾ بالايان العامّ
البيعة العامة النبويّة او بالايان الخاصّ والبيعة الخاصة الولويّة.
﴿فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ﴾ كفران السعى كناية عن ضياعه علق
عدم ضياع السعى على عمل شيءٍ من الصّٰلِحٰتِ به يظهر اثر
الايان على البدن او النفس مقيّداً بقبول الدّعوة الظّاهرة او الدّعوة
الباطنة واذا اعتبر مفهوم القيد صار المعنى: من لم يعمل شيئاً من
الصّٰلِحٰتِ سواء لم يعمل شيئاً من السيّئات او عمل بعضها او كلّها،

وسواء كان مؤمناً او كافراً، ومن عمل شيئاً من الصّالحات او جميعها ولم يكن مؤمناً ضاع سعيه وهو هكذا كما يدلّ عليه الاخبار. فليس الامر كما يقوله القلندريّة من انك اذا عرفت فاعمل ماشئت، فلا تصغوا اخوتى الى اقاويل البطّالين من المتصوّفة والقلندريّة و اعلموا بلوازم ايمانكم ما قدرتم ثمّ تفوزوا ان شاء الله بنتائج ايمانكم واعمالكم.

﴿وَإِنَّا لَهُ﴾ اى لذلك البعض من الصّالحات او لسعيه ﴿كَتِبُونَ﴾ او لاجل من يعمل من الصّالحات كاتبون فى صحائف عمله ما يعملهم ﴿وَحَرَامٌ﴾ قرئ حرامٌ بفتح الفاء والمدّ وحرم بكسر الحاء وسكون الرّاء، وحرم بصيغة الفعل المبني للمفعول. ﴿عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ قرئ أنّهم بفتح الهمزة وكسرها وحرام خبر مقدّم او مبتدء مكتفٍ بمرفوعه عن الخبر وأنّهم مبتدء موخّر او فاعل مغنٍ عن الخبر، او حرام خبر مبتدئ محذوف.

و المراد بالقرية اهلها بطريق المجاز فى الحذف او المجاز فى اللفظ والمعنى ممتنع على اهل قرية اهلكتناهم عن الحياة الانسانية عدم رجوعهم الى جزائنا و عقوبتنا او رجوعهم الى ثوابنا على ان يكون لازائدهً او الى الانسانية او الى الدنّيا او ذلك المذكور من عدم ضياع السّعى حرام على قرية اهلكتناها لأنّهم

لا يرجعون الى الانسانية او الى دار الثواب.

او اهلكناها لانهم لا يرجعون عن غيهم على ان يكون تعليلا
لاهلكناها وكون انهم بتقدير اللام موافق معنى لقراءة كسر همزة ان
وكان الاوفق بمقابلة القرين الاول بحسب الظاهر ان يقول تعالى:
ومن عمل من السيئات او من لم يعمل من الصالحات سواء كان
مؤمناً ام لا او من لم يؤمن سواء عمل من الصالحات او لم يعمل فلا
شكر لسعيه لكنّه عدل عنه واداه بحيث افاد هذا المعنى مع شيء
زائد و هو هلاكهم عن الانسانية واهلاك الله لهم وامتناع رجوعهم
الى الانسانية او الى دار الثواب.

﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ غَايَةَ لَعْمَلِ
الصّٰلِحٰتِ اَوْ لَعْدَمِ كِفْرَانِ السَّعْيِ اَوْ لِحِرْمَةِ الرَّجْوَعِ اَوْ لِحِرْمَةِ عَدَمِ
الرَّجْوَعِ اَوْ لَعْدَمِ الرَّجْوَعِ عَنِ الْغَيِّ وَالْمِرَادُ بِانْفِتَاحِ يَأْجُوجِ وَمَأْجُوجِ
انْفِتَاحِ سُدِّهِمْ.

و قد سبق في سورة الكهف بيان يأجوج ومأجوج وتأويلها و
وجه منع صرفهما.

﴿وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ﴾ مرتفع من الارض ﴿يَنْسِلُونَ﴾ اي
يسرعون والضّمير ليأجوج ومأجوج او للناس.

وقرئ من كلّ جدث ينسلون وهو يؤيد ارجاع الضّمير الى
النّاس فانّ الجدث بمعنى القبر.

اعلم، ان امثال هذه من الرموز التي رمزوها الاقدمون من الانبياء و الحكماء و المنظور من حكاياتها ليس الا التنبية على المرموز اليه و ليس النظر من الله تعالى و لامن خلفائه الى صورة السمر.

و المراد بياجوج و مأجوج في العالم الصغير جنود ابليس المتولدة من الجنية التي اتي بها لابن آدم و بقبول الولاية يجعل صاحب الولاية سداً بينهم و بين بنى آدم الذين تولدوا من الحوراء التي اتي بها لابنه الآخر.

و اذا قرب الساعة انفتح السد و خرج يا جوج و مأجوج و استغرقوا تمام صفحة النفس و اكلوا ما وجدوا فيها و هرب بنو آدم من صفحة النفس فراراً منهم فلا يبقى تل و وهدهد الا كان يا جوج و مأجوج مسرعين فيه و ان الناس مسرعين منه.

﴿وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ﴾ يعنى ساعة الاحتضار و ظهور القائم عجل الله فرجه و القيامة الصغرى ﴿فَإِذَا هِيَ﴾ الاتيان بالفاء و اذا المفاجاء لتأكيد لصوق الجزاء بالشرط، و الضمير للقصة او مبهم يفسره الابصار ﴿شَخْصَةً﴾ مبتداءً مكتفٍ بالمرفوع عن الخبر او خبر مقدم ﴿أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ لا الذين آمنوا فانهم عن الالهوال ذلك اليوم آمنون فان الكفار لهول ذلك اليوم و عدم انسهم به يبقى ابصارهم مفتوحة لا تطرف.

و اما المؤمن فانه لانسه بالآخرة وبما يرى فى ذلك اليوم كأنه لا يرى امراً هائلاً غريباً ولا يكون له امر هائل اذا كان كاملاً، وغير الكامل قد يرى احوال ذلك اليوم لكن لا من حيث ايمانه بل من حيث كفره.

﴿يَوَيْلَنَا﴾ بتقدير القول اى قائلين يا ويلنا ﴿قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا﴾ الوعد ولم نكن نتفكر فيه ونقبله ونستعد له. ﴿بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ بل لم نكتف بالغفلة من هذا وكنا عاملين لصد هذا وقد خلقنا الله تعالى للعمل لهذا والانس به. ﴿انكُم وَا مَا تَعْبُدُونَ﴾ مستأنف جواب لسؤالٍ مقدرٍ بتقدير القول كأنه قيل: ما يقال لهم؟

فقال الله تعالى نقول: انكم وماتعبدون ﴿مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ اى حالكون ماتعبدون بعضاً من غير الله او ماتعبدون من دون اذن الله، وفائدة التقييد اخراج المطاعين باذن الله كالانبياء واوصيائهم ﴿حَصْبُ جَهَنَّمَ﴾ والحصب الحطب ومطلق مايرمى به فى النار، او لا يكون الحطب حصباً حتى يسجر به.

﴿انتم لها وَا رِدُونَ﴾ لام لها زائدة للتقوية والجملة تأكيد للجملة الاولى والمراد بالخطاب المخاطبون و مايعبدون بطريق التغليب ﴿لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ ءَالِهَةً مَّا وَرَدُّوهَا﴾ مستأنف جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ ناشٍ من سابقه كأنه قال: فما حال هؤلاء الآلهة؟

فقال لو كانوا الهةً ماوردوها، او مستأنف منقطع عن سابقه
لفظاً ومعنى ورد من الله على الحاضرين المخاطبين بعد التسجيل
على الآلهة بالورود فى النار.
او جواب لسؤالٍ مقدّرٍ بتقدير القول كأنه قيل: مايقال حين
الورود؟

فقال تعالى: يقال لهم: لو كان هؤلاء آلهةً ماوردوها ﴿وَكُلُّ
من العابدين والمعبودين ﴿فِيهَا خَالِدُونَ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ﴾ تنفس
شديد لشدة التعب ﴿وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ﴾ لشدة الهول وعدم
استشعارهم بالاصوات او لصممهم او لا يسمعون ماينفعهم
ويريحهم .

و الاشكال بان المعبودين سوى الله لا يكون كلهم مستحقين
لنار فان الشمس والقمر وسائر النجوم والملائكة وعيسى عليه السلام
قد عبدوا و ليسوا مستحقين للنار ولا راضين بعبادة الناس لهم
مدفوع بان الخطاب لعابدى الاصنام او بانهم مستثنون من هذا
الحكم بقوله: ان الذين سبقت فانه بمنزلة الا الذين سبقت كماشير
الى هذا الوجه فى الخبر.

او بان المعبود حقيقة فى تلك العبادات هو الشيطان المعنوى
و الجنى الذى كان قرين العابد فى عبادته كما قال تعالى خطاباً
للملائكة اهؤلاء اياكم كانوا يعبدون، قالوا سبحانك انت ولينا من

دونهم بل كانوا يعبدون الجن أكثرهم بهم مؤمنون.
﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ﴾ جواب لسؤالٍ
مقدّرٍ ولذلك اكّده استحساناً ﴿أَوْلَٰئِكَ﴾ تكرر المبتداء باسم
الإشارة البعيدة تفخّم لشأنهم ﴿عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ أى عن عذابها
ومسيس ألمها حتّى لا ينافى قوله وان منكم إلاّ واردها.
وما قيل: انّ هذه ناسخة لتلك بعيد جداً ﴿لَا يَسْمَعُونَ
حَسِيْسَهَا﴾ الحسيس صوت يحسّ به والجملة حالٌ او مستأنفة
جواب لسؤالٍ مقدّرٍ او خبرٌ بعد خبر.
﴿وَهُمْ فِي مَا أَشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ لَا يَحْزَنُهُمْ
الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ﴾ فزع القيامة الكبرى فأنه افزع من فزع القيامة
الصّغرى، وقيل: هو النّفخة الاخيرة.
وقيل: هو حين يؤمر بالعبد الى النار وهما راجعان الى
الاول، وقيل: هو عذاب النار اذا اطبقت على أهلها وهو عقيب
القيامة الكبرى ﴿وَتَتَلَقَّوْنَهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ قائلين ﴿هَذَا يَوْمُكُمْ﴾
اى دولتكم او يوم ثوابكم ﴿الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾.
اعلم انّ الحسن المطلق هو الولاية المطلقة وكلّ ما كان
متّصلاً بالولاية او منتهياً اليها من فعلٍ او قولٍ و خلقٍ او حالٍ او
علمٍ او اعتقادٍ او وجدانٍ او شهودٍ فهو حسن بحسناها.
فمعنى قوله ان الذين سبقت لهم منّا الحسنى انّ الذين فاقت

و غلبت على فعليّاتهم فعليّة الولاية التي هي الحسنى وتقدّمت على كلّ فعليّاتهم.

او انّ الذين سبقت على وجودهم الطّبيعيّ في العوالم العالية لانتفاعهم منّا الحسنى التي هي الولاية بان قدرنا لهم ذلك ومنّا لغو متعلّق بسبقت او مستقرّ حال من الحسنى و على المعنى الاول كان من غلب على فعليّاته فعليّة الولاية محكوماً عليه بالبعد من النّار دون من لم يغلب فعليّة الولاية في وجوده وهذا هو الموافق لاعتقاد الشيعة و مذهبهم.

فانّ من لم يغلب الولاية على فعليّاته يردّ في البرازخ على نار الدّنيا وعلى اىّ تقدير كان المراد من تولّى عليّاً عليه اخبار كثيرة.

فعن النّبىّ ﷺ انه قال لعليّ عليه السلام: يا على انت وشيعتك على الحوض تسقون من احببتم وتمنعون من كرهتم وانتم الآمنون يوم الفرع الا كبر في ظلّ العرش، يفرع النّاس ولا تفرعون ويحزن النّاس ولا تحزنون وفيكم نزلت هذه الآية: انّ الذين سبقت منّا الحسنى (الآية) وفيكم نزلت: لا يحزنهم الفرع الا كبر (الآية) وبهذا المضمون عدّة اخبارٍ وفي بعض الاخبار فالحسنة ولاية عليّ عليه السلام.

و فى خبرٍ عن الصادق عليه السلام يبعث شيعتنا يوم القيامة على ما فيهم من ذنوبٍ و عيوبٍ مبيضةً مسفرةً وجوههم مستورة

عوراتهم آمنة روعاتهم، قدسهلت لهم الموارد وذهبت عنهم الشدائد، الحديث.

وفى حديث طويلٍ عن النبي ﷺ مخاطباً لعليّ عليه السلام: وفيكم نزلت هذه الآية: ان الذين سبقت منا الحسنی.

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ﴾ ظرف للايحزَنهم، او لتتلقَّيهم او لتوعدون او حال عن اليوم، او عن العائد المحذوف من توعدون او معمول لاذكر مقدراً ﴿كَطَيِّ السَّجِّلِ﴾ اى الصَّحيفة التي يكتب فيها الحساب او الملك الذي يرفع اليه كتب الاعمال او هو اسم لكتاب النبي ﷺ.

و قرئ السَّجَل كالدُّو والسَّجَل كالعُتْل وهما لغتان فيه ﴿لِلْكَتُبِ﴾ قرئ بالافراد والجمع واللام للتعليل اى لاجل الكتابة، او للتقوية اى للمكتوب او للمكتوب فيه، وطى السَّماء عبارة عن افنائها او لفها كلف الطومار.

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾ لفظة ما كافة او مصدرية ولا فرق بينهما فى المعنى، والخلق بمعناه المصدرى.

او بمعنى المخلوق، وليس المقصود فرداً لاعلى التَّعيين من الخلق او المخلوق، بل المراد جنس الخلق او جميع افراده واول خلق مفعولٌ لبداًنا او لنعيد المقدر الذي يفسره المذكور، او ظرف لبداًنا او لنعيده المؤخر .

و المعنى كما بدأنا الخلق فى اوّل مراتب الخلق او نعيد الخلق فى اوّل مراتب الخلق والمراد اوّل مراتب الخلقة او اوّل افراد الخلق، واوّل مراتب الخلقة فى جملة العوالم مرتبة المشيئة، واوّل افراد الخلق هو الذى يكون فى المشيئة المسمى بالفرد اللاهوتى، واوّل الخلق فى عالم الخلق مقابل الامر هو المادة المستعدة المتميزة من بين المواد لشيءٍ مخصوص كالنطفة المستقرّة فى الرحم وضمير نعيده راجع الى الخلق ان كان بمعنى المخلوق. او الى المخلوق المستفاد من الخلق، او لفظة ماموصولة والعائد محذوف، واوّل خلقٍ حال عن العائد المحذوف، او مفعول به او فيه لبدأنا او لنعيد المقدّر والمعنى كالذى بدأناه حالكونه اوّل خلقٍ، او كالذى بدأناه فى اوّل مراتب الخلق، او كالكيفية التى بدأنا بها اوّل الخلق نعيده، والمنظور تشبيهه الاعادة بالابداء فى جواز تعلق الارادة والامكان، او تشبيهه المعاد بالمبتدء فى كونه عارياً ممّا خوّله الله اياه.

﴿وَعَدَّا﴾ مفعول مطلق لمحذوف ﴿عَلَيْنَا﴾ انجازه او ثابتاً حتماً علينا ﴿إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ جوابٌ لسؤال مقدّر مؤكّد استحساناً ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ الزبور كتاب داود عليه السلام والكتاب السماوى ومطلق الكتاب والالواح العالية من اللوح المحفوظ ولوح المحو

والاثبات.

و الذكر مصدر بمعنى التذكر وكل ما يتذكر به من الاقلام
العالية و الالواح الروحانية والجسمانية والكتب السماوية،
والانسان الكامل والولاية والنبوة والتوراة، ومن بعد الذكر متعلق
بكتبتنا او ظرف مستقر حال من الزبور.

او خبر مقدم وان الارض (الى آخر الآية) مبتدء مؤخر
والجملة مفعول كتبتنا لكونه بمعنى القول، وهذا بعيد جداً ووجوه
اعتبار المعنى فى كل من وجوه اعتبار اللفظ بحسبه.

و العباد الصالحون شيعة على عليه السلام فانهم يملكون ارض العالم
الصغير حين ظهور القائم عليه السلام بالموت الاضطرارى او الاختيارى،
ويملكون ارض الفردوس كذلك، ويملكون ارض العالم الكبير
بالتصريف فيها باى نحو شاءوا بعد ظهور القائم عليه السلام ولذلك فسّر الآية
باصحاب القائم عجل الله فرجه.

﴿إِنَّ فِي هَذَا﴾ الوعد بايراث الارض او فى هذا القرآن او
هذا الزبور او فى هذا المذكور من الوعيد والوعد ﴿لَبَلَّغًا﴾ اى
كفاية او بلوغاً الى المقصود.

﴿لِقَوْمٍ عَابِدِينَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾
عطف او حال وفيه معنى الاستدراك فانه توهم من قوله لقوم
عابدين اختصاص الكتاب والنصح والمواعظ بالعابدين فاستدرك

و على هذا يجوز ان يقال في تفسير الآية: انما آلهكم بحسب مظهره وخلفائه آله واحد من دون تعدد وشراكة لغيره فهل انتم مسلمون الولاية لهذا الاله الواحد الذي هو على عليه السلام.

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا﴾ عن التوحيد او تولوا عن وصيتك وولاية خليفتك ﴿فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ﴾ اي اعلمتكم الحرب ﴿عَلَىٰ سَوَاءٍ﴾ اي حالكونكم على استواءٍ معنا في الاعلام حتى تتأهبوا مثلنا للقتال او اعلمتكم التوحيد او الولاية حالكونكم متساوين في ذلك الاعلام. والاختلاف انما نشأ من قبلكم لامن عدم تسويتى بينكم او حملتكم باعلام الولاية على سواء الطريق او على امر مستوى النسبة الى جميع الامور وهو الولاية.

﴿وَإِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ﴾ اي الحرب التي توعدونها او القيامة او عذاب الآخرة او ايراث الارض إِنَّهُ يَعْلَمُ جواب لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: افلا يعلم الله ذلك؟

فقال: انه يعلم ﴿الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ﴾ في نفوسكم من القول، او جوابٌ لسؤالٍ مقدرٍ عن علة عدم علمه ﷺ فقال: لان الله لاغيره يعلم الجهر من القول والخفايا منه، وهذا من المخفيات المغيبات.

و المراد بالجهر من القول هو الكلام المجهور والمكتوم ضده، او المراد بالمجهور مطلق القول الذي يظهر على اللسان،

والمكتوم ما كان من قبيل حديث النفس، او المجهور مطلق ما يظهر على النفس سواء كان بطريق حديث النفس او جارياً على اللسان، والمكتوم ما لم يظهر على النفس بعد.

او المجهور مطلق ما يظهر على الاعضاء من الافعال والاقوال، والمكتوم ما لم يظهر على الاعضاء من الاحوال والاخلاق والعلوم، او المجهور مطلق ما ظهر على النفس من الافعال والاقوال والصفات والاحوال والعلوم، والمكتوم ما لم يظهر على النفس بعد من الكمونات التي لم يطّلع الانسان عليها.

﴿وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ﴾ اي لعل امر الولاية او عليّاً عليه السلام او ماتوعدون، او جهالة وقت ماتوعدون، او تأخير العذاب امتحان لكم، او ضلال، او فضيحة او اذابة وتخليص.

﴿وَمَتَّعُ إِلَىٰ حِينٍ﴾ اي تمتّع او ما يتمتّع به يعنى هو جامع بين الوصفين او فتنة لبعض ومتاع لبعض الى وقت يقتضيه مشيئته وهو مدّة كونكم فى حجب التّعينات وقيد الحيوة الدّنيا.

﴿قُلْ رَبِّ أَعْظَمُ بِأَلْحَقٍ﴾ يعنى اخرج من مشيئتك وكل امورك الى ربك واسأله الاصلاح بالحق، وقرئ قال على الماضى وربّ بضمّ الباء احكم على وزن التّفصيل واحكم على الماضى.

﴿وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ﴾ المتساوى الرّحمة بالنّسبة الى الحقير والخطير والبرّ والفاجر ﴿الْمُسْتَعَانُ﴾ الذى يستعين به الجامد

والنّامى، والشّاعر وغير الشّاعر، والمطیع والعاصى فى جميع الامور خصوصاً «عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ» من تكذيبى وعدّ كتابى من الاساطير، او من الاشرارك بالله، او من انكار البعث او من انكار الولاية والاتّفاق على ان لا تتركوا هذا الامر لعلىّ عليه السلام وقرئ يصفون بالغيبة.



فهرستهای پنجگانه

فهرست اعلام
فهرست

ترجمه‌ی اخبار

فهرست اخبار متن
فهرست ابیات
فهرست منابع

فهرست اعلام

فهرست ترجمه‌ی اخبار متن

- به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده که در دعایش فرمود: اسألك يا كهيعص... ۴۰.....
- از ابی جعفر علیه السلام آمده است که یحیی بعد از بشارت از جانب خدا با فاصله‌ی پنج سال به دنیا آمد. ۴۷.....
- و از امام باقر علیه السلام آمده است که مریم یقه‌ی پیراهنش را گرفت و در آن یک بار دمید و در همان ساعت فرزند در رحم کامل شد همان طور که در رحم زنان در عرض نه ماه کامل می شود. پس مریم از جایش بیرون آمد در حالی که شکمش بزرگ و سنگین بود، پس خاله اش به او نگاه کرد و او را انکار نمود، (از او رو برگرداند و آن را بد شمرد) مریم سرش را به زیر انداخته بود و از خاله اش و از زکریّا خجالت می کشید. ۵۹.....
- از امام سجّاد علیه السلام آمده است که مریم از دمشق خارج شد تا به کربلا آمد، پس در محلّ قبر امام حسین علیه السلام وضع حمل نمود، سپس در همان شب برگشت. ۵۹.....
- از امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان پیروی از شهوات آمده است: که او کسی است که بنای محکم بنا کند (کاخ سازد) و چیزی سوار شود

که مردم بر آن از جهت زیبایی نگاه کنند سیستم زیبا برای پز دادن) و چیزی بپوشد که مشهور به حسن و خوبی باشد.، شهرت به لباس تشبیه شده است. ۹۶.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا قریش را به ولایت ما فراخواند، پس فرار کردند و انکار نمودند، پس کفار قریش به مؤمنین که اقرار به امیرالمؤمنین و به ما اهل بیت نموده بودند گفتند: کدام یک از ما دو گروه جای بهتر و زندگی و دنیای بهتری دارد، این سخن را از باب سرزنش و عیب کردن می گفتند. پس خدای تعالی در مقام ردّ بر آمد، فرمود: (وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنًا وَرِئِيًّا) ۱۱۸.

از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: همه ی آنها در گمراهی بودند و ایمان به ولایت امیرالمؤمنین و ولایت ما نداشتند، پس گمراه بودند، گمراه کننده، پس خداوند هم به گمراهی و طغیان آنها کمک می کند تا بمیرند، پس خداوند جای آنها را بدترین و سپاه آنها را ضعیف ترین می گرداند. ۱۲۱.

و از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: یعنی کسی که به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه ی پس از آن گردن نهاده باشد که همان عهد نزد خداست. ۱۳۰.

و نیز وارد شده که فرمود: نه برای آنها شفاعت می شود و

نه آن‌ها برای کسی شفاعت می‌کنند مگر این که با خدا عهد بسته باشند، مگر این که برای او اذن به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان پس از او داده شده باشد که همان عهد با خداست..... ۱۳۱.

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: این آیه در مورد قریش است که گفتند: خدای تعالی از ملایکه دخترانی را به ۱۳۱. فرزندی گرفته است، لذا خدا به عنوان نکوهش فرمود: می‌گویند خدا برای خود فرزند برگزیده است!..... ۱۳۱.

و در اخبار متعدد وارد شده که رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا علی بگو: الهی برای من در قلوب مؤمنین دوستی و محبت قرار بده، پس علی علیه السلام این دعا را کرد و این آیه نازل شد..... ۱۳۶.

و لذا علی علیه السلام فرمود: من مخصوص شدم به علم منایا و بلا یا..... ۱۶۲.

از امام کاظم علیه السلام آمده است: این که خدای می‌فرماید: «لعله يتذکر أویخشی» برای آنست که موسی بر رفتن به سوی فرعون حریص تر باشد، در حالی که خداوند می‌دانست که فرعون نه متذکر می‌شود و نه می‌ترسد، مگر وقتی که عذاب ببیند، تذکر کنایه از امید و رجا و خشیت عبارت از خوف است..... ۱۸۷.

از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده که بهترین شما خردمندانند، گفته شد: یا رسول الله صاحبان خرد چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان دارای

اخلاق نیکو و شکیبایی همراه با وقار و صله‌ی ارحام و خوبی به مادران و پدران و متعهد نسبت به فقرا و همسایگان و یتیم‌ها هستند، آنان کسانی هستند که اطعام می‌کنند و سلام را در عالم نشر می‌دهند و نماز می‌خوانند در حالی که مردم غافلند... ۲۰۰ و در خبر آمده است که از ابو ابراهیم علیه السلام درباره‌ی میّت سؤال شد که چرا میّت را غسل جنابت می‌دهند؟ پس فرمود: خدای تعالی بالاتر و برتر و خالص‌تر از آنست که اشیا را با دست خودش بیافریند، خداوند تبارک و تعالی هرگاه بخواهد چیزی را بیافریند به دو فرشته آفریننده فرمان می‌دهد که بیافرینند... ۲۰۲ پس آنان از خاکی که خداوند در کتابش فرموده: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» برمی‌گیرند پس آن خاک را با نطفه‌ای که در رحم قرار گرفته مخلوط می‌کنند، وقتی که نطفه با خاک مخلوط شد آن دو ملایکه می‌گویند: پروردگارا چه خلق کنیم؟ ابو ابراهیم علیه السلام فرمود: پس خداوند به آنها آن که را که می‌خواهد وحی می‌کند، از قبیل مذکر و مؤنث بودن، مؤمن و کافر بودن و سیاه و سفید و شقی و سعید بودن. پس وقتی که مرد رجل همان نطفه از او بیرون می‌آید، نه چیز دیگر، از همین جهت است که میّت را غسل جنابت می‌دهند... ۲۰۲ ابو جعفر علیه السلام فرمود: خدای تعالی بر رسولش امر فرمود که به

خانواده‌اش امر را مخصوص گرداند، نه مردم را تا مردم بدانند که اهل پیامبر ﷺ نزد خدا منزلتی دارند، که آن مقام و منزلت برای دیگران نیست، پس آنان را با عموم مردم امر کرد، سپس بار دوم خصوص آنان را مورد امر قرار داد و فرمود: (وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا) و بر آن صبورانه بکوش چون ادامه‌ی نماز کار دشواری است که جز برای آن که در مقامات آخرت متمکن باشد ممکن نگردد، لذا خدای تعالی خصوص پیامبر را امر به صبر نمود، نه اهلش را، و امر به صبر را با صیغه و لفظی ادا کرد که دلالت بر مبالغه و تکلف کند. ۲۹۷.....

روایت شده‌است امیرالمؤمنین علیه السلام مریض شد و برادرانش از او عیادت کردند، پس گفتند: حالت چگونه‌است یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: عالم بدست. گفتند: این سخن مثل تو نیست، فرمود: خدای تعالی می‌فرماید: ما شما را با شرّ و خیر آزمایش می‌کنیم، خیر صحّت و بی‌نیازی و غناست و شرّ مرض و تنگدستی..... ۳۵۱.....

و لذا امام صادق علیه السلام فرمود: فرعون ابراهیم و یارانش عاقل نبودند و فرعون موسی و اصحابش عاقل بودند، وقتی فرعون با اصحابش درباره‌ی موسی مشورت کرد گفتند: موسی و برادرش را به تأخیر اندازد و در عقوبت آنان عجله نکن و مأمورانی به

شهرها بفرست تا ساحران را جمع کرده بیاورند..... ۳۸۲

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: خداوند تعالی قبل از داوود به پیامبران وحی کرد: هر گوسفندی که زراعتی را تباه کند پس برای صاحب زراعت است که خود گوسفندان را بابت خرابی مزرعه‌اش بر دارد، و این حمله‌ی گوسفند و این حکم مخصوص شب است، چه بر صاحب زراعت است که روزها حافظ و نگهبان زراعتش باشد و بر صاحب گوسفند است که در شب گوسفندش را حفظ کند، پس داوود حکم کرد به همان حکمی که انبیای قبل از او حکم کردند. پس خداوند به سلیمان وحی کرد: هر گوسفندی که زراعت کسی را نابود کند صاحب زراعت فقط می‌تواند به مقدار زراعت از شیر گوسفندان استفاده کند..... ۳۹۴

در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: خداوند به داوود وحی کرد از اهل خود وصیّی اتخاذ کن که مشیّت و علم من بر این تعلق یافته که هیچ پیامبری را مبعوث نکنم مگر اینکه از اهل خودش وصیّ داشته باشد، و داوود فرزندان متعدّدی داشت و در بین آنان غلامی بود که مادرش پیش داوود بود و داوود او را دوست می‌داشت و هنگامی که چنین وحی بر داوود آمد بر آن زن داخل شد و به او گفت: خداوند به من وحی کرده و امر نموده که وصیّی از اهل خودم بگیرم، زنش به او گفت: پس آن پسر من باشد،

داوود گفت: من هم همین را می‌خواهم..... ۳۹۴.....
و اما ذوالکفل که درباره شخصیت او و اختلاف نظرات به
امام رضا علیه السلام نسبت داده شده که او یوشع بن نون است..... ۴۰۲.....
از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هیچ اندوهناکی نیست که
این دعا را بخواند مگر آنکه برای او استجابت گردد. زیرا مؤمن
وقتی از انانیتش در جنب انانیت خدا خارج شد و اعتراف کرد که
رؤیت انانیت در جنب انانیت خدا ظلم است و در این حال خدا را
بخواند حتماً دعای او مستجاب می‌شود، چه او در این هنگام
مصدق قول خدای تعالی: «اجیب دعوة الداع إذا دعان»
می‌شود..... ۴۰۸.....
و در خبری از امام صادق علیه السلام آمده است: تعجب می‌کنم از
کسی که مغموم باشد چگونه فزع نمی‌کند و پناه نمی‌برد به قول
خدای تعالی: «لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمین» که من
شنیدم خداوند به دنبال آن می‌گوید: «فاستجبنا له و نجیناه من الغم
و كذلك نجی المؤمنین»..... ۴۰۹.....
پس از نبی صلی الله علیه و آله وارد شده است که به علی علیه السلام فرمود: یا علی
تو و شیعیات بر حوض هستی آب می‌دهید هر کس را که دوست
دارید، از آن منع می‌کنید هر کس را دوست ندارید، شما هستید که
در روز فزع اکبر در سایه‌ی عرش ایمن هستید، مردم بی‌تابی

می‌کنند و شما نمی‌کنید، مردم محزون و اندوهناک می‌شوند و شما نمی‌شوید و در شما نازل شده‌است این آیه: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ مِنَّْا الْحُسْنَىٰ... تا آخر» و در شما نازل شده‌است: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ»..... ۴۲۹.

در خبری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده‌است: شیعه‌ی ما در روز قیامت برانگیخته می‌شوند با همه‌ی گناهان و عیب‌ها در حالی که صورتهای آنان باز و سفید و عورت‌های آنان مستور و از ترس ایمن هستند، راهها بر آنان هموار و شدائد و سختی‌ها از آنان می‌رود... تا آخر حدیث. ۴۳۰.....

در حدیثی طولانی از نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را مخاطب قرار و فرمود: درباره‌ی شما این آیه نازل شده: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ مِنَّْا الْحُسْنَىٰ»..... ۴۳۰.

فهرست اخبار متن

- و نسب الى امير المؤمنين عليه السلام انه قال في دعائه: اسألك يا
كهيعص..... ٤٤٢
- عن ابي جعفر عليه السلام: انما ولد يحيى بعد البشارة من الله بخمس
سنين. ٤٤٦
- و عن الباقر عليه السلام انه تناول جيب مدرعتها فنفخ فيه نفخة فكمل
الولد في الرحم من ساعته كما يكمل في ارحام النساء تسعة اشهر
فخرجت من المسحّم وهي حامل مجّح مثلث فنظرت اليها خالتها
فأنكرتها ومضت مريم عليها السلام على وجهها مستحيية من خالتها و
من زكريا عليه السلام. ٤٥٠
- عن السّجّاد عليه السلام خرجت من دمشق حتّى اتت كربلاء فوضعت
في موضع قبر الحسين عليه السلام ثم رجعت في ليلتها. ٤٥٠
- و عن امير المؤمنين عليه السلام في بيانه من بنى الشّديد و ركب
المنظور وليس المشهور. ٤٦٦
- وروى انّ الكفرة تحشرون مع قرنائهم من الشّياطين الذين
اغو وهم كلّ مع شيطانه. ٤٧٤
- و قد اشير اليه في الخبر: و لما كان الرّسول صلّى الله عليه وآله متحرّناً عليهم
و على انحرافهم وكأنّه عزم على الدّعاء عليهم قال تعالى تسليّة

- له صلى الله عليه وآله وتبطلت عن الدعاء..... ۴۸۲
- و قدورد عن الصادق عليه السلام انه قال الا من دان الله بولاية
امير المؤمنين عليه السلام والائمة: من بعده فهو العهد عندالله..... ۴۸۵
- و ورد عنه ايضاً انه قال: لا يشفع لهم و لا يشفعون الا من
اتخذ عند الرحمن عهداً؛ الا من اذن له بولاية امير المؤمنين عليه السلام
والائمة عليه السلام من بعده فهو العهد عندالله، و الولاية قد تكرر في
مطاوى ماسلف انها البيعة لاغير..... ۴۸۵
- عن الصادق عليه السلام انه قال هذا حيث قالت قريش: ان الله عز وجل
اتخذ ولداً من الملائكة اناثاً..... ۴۸۶
- فان كل نسبة و خلّة منقطة الا النسبة و الخلّة في الله و قد
تعدّد الاخبار بأن الرسول صلى الله عليه وآله قال لعليّ عليه السلام يا عليّ قل: اللهم اجعل لي
في قلوب المؤمنين وداً، فقال عليّ عليه السلام ذلك و نزلت الآية..... ۴۸۸
- و في بعض الاخبار ولاية امير المؤمنين عليه السلام هي الود الذي قال
الله تعالى..... ۴۸۸
- و قد ورد بطرق متعدّدة ان الرسول صلى الله عليه وآله كان يقوم على اطراف
اصابع قدميه حتى تورمت قدماه صلى الله عليه وآله و اصفر وجهه صلى الله عليه وآله و يقوم الليل
جمع حتى عوتب في ذلك فقال الله تعالى: طه ما انزلنا عليك
القرآن..... ۴۹۰
- و لذلك قال عليّ عليه السلام: قد خصّصت بعلم المنايا و البلايا... ۵۰۰

عن الكاظم عليه السلام وأما قوله: لعله يتذكر أو يخشى، فأنما قال ذلك ليكون أحرص لموسى عليه السلام على الذهاب وقد علم الله عز وجل أن فرعون لا يتذكر ولا يخشى إلا عند رؤية البأس، والتذكر كناية عن الرجاء، والخشية هي الخوف..... ٥١٣.

وورد عن النبي صلى الله عليه وآله أن خياركم أولوا النهي قيل: يا رسول الله و من أولوا النهي؟ قال: هم أولوا الاخلاق الحسنة والاحلام الرزينة، وصلة الارحام والبررة بالامهات والآباء والمتعاهدون للفقراء والجيران واليتامى و يطعمون الطعام و يفتشون السلام فى العالم و يصلون و الناس نيام غافلون..... ٥١٩.

سئل ابو ابراهيم عليه السلام عن الميت لم يغسل غسل الجنابة؟ فقال: ان الله تبارك و تعالى أعلى و أخلص من ان يبعث الاشياء بيده ان الله تبارك و تعالى ملكين خلّاقين فاذا اراد ان يخلق خلقاً امر اولئك الخلاقين فأخذوا من التربة التي قال الله عز وجل في كتابه: منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى فعجنوها بالنطفة المسكنة فى الرحم فاذا عجت النطفة بالتربة قالوا: يا رب ما نخلق؟ قال عليه السلام فيوحى الله تبارك و تعالى ما يريد ذكراً او انثى مؤمناً او كافراً اسود او ابيض شقيماً او سعيداً، فاذا مات سالت عنه تلك النطفة بعينها لا غير، فمن ثم صار الميت يغسل غسل الجنابة..... ٥٢١.

روى ان جبرئيل عليه السلام قال لرسول الله صلى الله عليه وآله انما قال فرعون لقومه

انا ربكم الاعلى حين انتهى الى البحر فرآه قديست فيه الطريق
فقال لقومه ترون البحر قديس من فرقى فصدقوه لماراوا ذلك
قوله تعالى فأضلّ فرعون قومه وماهدى..... ۵۳۴

و فى خبر: من اصبح من هذه الامّة لا امام له من الله ظاهر
عادل اصبح ضالاً تائهاً، وان مات على هذه الحالة مات ميتة كفرٍ و
نفاقٍ، وهو ايضاً يدلّ على انّ الاسلام و احكامها لا يكفى فى النّجاة
بدون الاهتداء الى الامام الظّاهر العادل و البيعة معه البيعة الخاصّة،
و الاخبار الدالّة على انّ الحجّة لا تقوم على النّاس الاّ بامامٍ حيّ
يعرف، تدلّ على لزوم الاهتداء الى الامام..... ۵۳۹

و قال ابو جعفر عليه السلام: امره الله تعالى ان يخصّ اهله دون النّاس
ليعلم النّاس انّ لاهله عند الله تعالى منزلةً ليست للنّاس فأمرهم مع
النّاس عامّة ثمّ امرهم خاصّة..... ۵۶۹

و لذلك قال الصادق عليه السلام: انّ فرعون ابراهيم عليه السلام واصحابه كانوا
لغير رشده وكان فرعون موسى واصحابه لرشده..... ۶۱۱

فانه لّمّا استشار اصحابه فى موسى عليه السلام قالوا: ارجه واخاه و
ارسل فى المدائن حاشرين..... ۶۱۱

عن الصادق عليه السلام انه كان اوحى الله عزّ وجلّ الى النّبیین عليهم السلام قبل
داود الى ان بعث الله داود عليه السلام اى غنم نفشت فى الحرث فلصاحب
الحرث رقاب الغنم و لا يكون النّفش الاّ بالليل فانّ على صاحب

الزّرع ان يحفظ زرعه بالنّهار وعلى صاحب الغنم حفظ الغنم بالليل
فحكّم داود بما حكّم به الانبياء من قبله فأوحى الله عزّ وجلّ الى
سليمان عليه السلام اىّ غنمٍ نفشت في زرع فليس لصاحب الزّرع الا ما خرج
في بطونها وكذلك جرت السنّة بعد سليمان وهو قول الله تعالى كلاًّ
آتيناهم حكماً وعلماً فحكّم كلّ واحدٍ منهما بحكم الله عزّ وجلّ... ٦١٧
و في خبرٍ آخر عنه عليه السلام: اوحى الله الى داود اتّخذ وصياً من
اهلك فانه قد سبق في علمي ان لا ابعث نبياً الاّ وله وصي من اهله و
كان لداود اولاد عدّة؛ و فيهم غلام كانت امّه عند داود و كان لها
محبّاً فدخل داود عليها حين اتاه الوحي. فقال لها: انّ الله اوحى اليّ
يامرني ان اتّخذ وصياً من اهلي، فقالت له امرأته فليكن ابني، قال:
ذلك اريد و كان السّابق في علم الله المحتوم عنده انه سليمان فأوحى
الله تبارك و تعالى الى داود ان لا تعجل دون ان يأتيك امرى فلم
يلبث داود ان ورد عليه رجلان يختصمان في الغنم و الكرم. و اوحى
الله عزّ وجلّ الى داود ان اجمع ولدك فمن قضى بهذه القضيّة فأصاب
فهو وصيّك من بعدك، فجمع داود ولده فلمّا ان قصّ الخصمان قال
سليمان يا صاحب الكرم متى دخلت غنم هذا الرّجل كرمك؟ قال:
دخلته ليلاً؛ قد قضيت عليك يا صاحب الغنم باولاد غنمك و اصوافها
في عامك هذا، ثمّ قال له داود فكيف لم تقض برقاب الغنم و قد قوم
ذلك علماء بني اسرائيل فكان ثمن الكرم قيمة الغنم؟ فقال سليمان:

انّ الكرم لم يجتث من اصله وانما اكل حمله و هو عائد في قابل
فأوحى الله عزّ وجلّ الى داود انّ القضاء في هذه القضية ماقضى
سليمان به، يا داود اردت امرأً وارداً غيراً فدخل داود على
امرأته فقال: اردنا امرأً واراد الله تعالى امرأً غيره ولم يكن الا ما اراد
الله فقد رضينا بامر الله عزّ وجلّ وسلّمنا. وكذلك الاوصياء ليس لهم
ان يتعدوا بهذا الامر فيجاوزا صاحبه الى غيره، وورد غير ذلك
باختلاف في اللفظ وفي المعنى..... ٦١٨.....
واما ذوالكفل فقد اختلف فيه فقد نسب الى الرضا عليه السلام انه
يوشع بن نون..... ٦٢٢.....
روى عن النبي صلى الله عليه وآله: مامن مكروب يدعو بهذا الدعاء الا
استجيب له لان المؤمن اذا خرج من انانيته في جنب انانية الله
واعترف بان رؤية الانانية في جنب انانية الله ظلم ودعا الله في هذه
الحال استجيب له لامحالة لانه يكون حينئذ مصداقاً لقوله تعالى:
اجيب دعوة الداع اذا دعان..... ٦٢٥.....
وفي خبر عن الصادق عليه السلام: عجت لمن اغتم كيف لا يفرع الى
قوله تعالى: لاله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين فانى
سمعت الله يقول بعقبها: فاستجبنا له ونجيناها من الغم وكذلك
ننجى المؤمنين..... ٦٢٥.....
فعن النبي صلى الله عليه وآله انه قال لعلي عليه السلام: يا على انت وشيعتك على

الحوض تسقون من احببتهم وتمنعون من كرهتم وانتم الآمنون يوم
الفرع الاكبر في ظلّ العرش، يفرع الناس ولا تفزعون ويحزن الناس
ولا تحزنون و فيكم نزلت هذه الآية: انّ الذين سبقت منّا الحسنی
(الآية) و فيكم نزلت: لا يحزنهم الفرع الاكبر (الآية) و بهذا المضمون
عدّة اخبارٍ وفي بعض الاخبار فالحسنة ولایة علیّ عليه السلام..... ٦٣٦
و فی خبرٍ عن الصادق عليه السلام یبعث شیعتنا یوم القيامة علی
ما فیهم من ذنوبٍ و عیوبٍ مبیضةً مسفرةً و جوههم مستورة
عوراتهم آمنة روعاتهم، قد سهلت لهم الموارد و ذهبت عنهم
الشّدائد، الحديث..... ٦٣٧
و فی حدیث طویلٍ عن النبی صلى الله عليه وآله مخاطباً لعلی عليه السلام: و فيكم
نزلت هذه الآية: انّ الذين سبقت منّا الحسنی..... ٦٣٧

فهرست ابیات

- آسمانهاست در ولایت جان
 کارفرمای آسمان جهان ۱۰۱
- آسمانهاست در ولایت جان
 کارفرمای آسمان جهان ۳۴۷
- خرمگس، خنفسا حمارقبان
 همه با جان و مهر و مه بی جان! ۳۴۷
- ولاعیب فیهم غیر انّ سیوفهم
 بهنّ فلولّ من قراع الکتائب ۴۶۸
- آسمانهاست در ولایت جان
 کارفرمای آسمان جهان ۴۷۰
- آسمانهاست در ولایت جان
 کارفرمای آسمان جهان ۵۹۵
- خرمگس خنفسا حمارقبان
 همه با جان و مهر و مه بی جان ۵۹۵

فهرست منابع

- احكام القرآن، ١٤٧
 اعراب القرآن الكريم، ١٥٧
 اعلام قرآن، ٤٢، ٤٩
 الكافي، ١٣٠، ٢٠٢، ٣٩٤، ٣٩٦
 المحاسن، ٤٣٠
 المواعظ العديده، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨
 الميزان، ١٤٧، ٢٠٢، ٦٠٣
 الهى نامه، ١٦٦
 امالى الصدوق، ٤٢٩، ٤٣٠
 انجيل لوقا، ٢٥١
 بحار الانوار، ٨٩
 بستان دبستان، ٣٧٣
 بصائر الدرّجات، ١٦٥
 تفسير الصّافي، ٤٠، ٨٧، ١٣٠، ٢٩٧
 تفسير الصّافي، ٩٥، ٩٦، ١٣٠، ٣٨٢، ٣٩٤، ٣٩٦، ٤٠٨، ٤٠٩،
 ٤٣٠، ٤٢٩
 تفسير القمى، ١٣٠
 تفسير جامع، ٧١، ٨٢، ١٤٣، ١٤٦، ١٧٤
 تفسير عياشى، ٤٣
 تفسير نمونه؛ ١١

- تفسیر نورالثقلین، ۱۱۶
 حدیقه، ۱۰۱، ۱۵۷
 دائرة المعارف فارسی، ۱۵۷
 دایرة المعارف اسلام، ۸۹
 دبستان المذاهب، ۳۷۳
 فرهنگ موضوعی قرآن، ۱۴۷
 کافی، ۵۴، ۶۵، ۸۵، ۸۶، ۱۶۶، ۳۳۳
 کتاب تهذیب شیخ طوسی، ۱، ۶۰
 کشف الاسرار، ۱۲۳، ۳۰۳، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۵۴
 ۳۷۰، ۳۸۲، ۳۹۹، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۳۰
 کشف الاسرار، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۶۴، ۴۰۴
 لسان العرب، ۴۳
 مثنوی، ۱۰۱، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷
 مجمع البیان، ۴۰، ۵۸، ۹۳، ۲۹۷
 مخزن الاسرار، ۱۴۴
 مخزن العرفان، ۱۲۷
 مخزن العرفان، ۱۳۱
 مصیبت نامه، ۲۱۸
 مفردات راغب، ۱۵۸
 منهج الصادقین، ۱۲۳، ۱۲۹
 منهج الصادقین، ۱۴۰
 نورالثقلین، ۱۳۶

$$۶۶۱ \times ۳۱۰۰ = ۲۰۴۹۱۰۰$$